

یادگار ماندگار...

رویداد عظیم انقلاب اسلامی، بی تردید مدیون و مرهون شخصیت‌های گرانمایه‌ای است که تمامی زندگی، سرمایه‌های معنوی و مادی و استعداد‌های ارزشمند خویش را دستمایه تبیین، تقویت و تحکیم آن قرار دادند. بسیاری از این چهره‌ها در تلاطم‌های سهمگین سالهای پس از پیروزی، همچنان ناشناخته مانده و آنگونه که شایسته و بایسته است، قدر و تاثیر و منزلتشان، حتی در میان معاصرینشان، بازشناسی و تقدیر نشده است.

□ □ □

یکی از شاخص‌ترین این چهره‌ها، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین، حاج سید احمد آقا خمینی، یادگار ارزنده امام است که حضور مستمر و تاثیرگذار او، بلا تردید در تمامی مراحل شکل‌گیری انقلاب، پیروزی، تثبیت و ادامه آن پس از حضرت امام (ره)، از وزانت و مرتبت بسیار بالا و والائی برخوردار است.

نگاهی به زندگی سراسر تلاش و تکاپو و مبارزه مرحوم حاج سید احمد خمینی، هر انسان منصفی را به اعتراف این نکته وادار می‌سازد که حضور، پایداری و پامردی او در مراقبت از حضرت امام و ایفای نقش بسیار تاثیرگذار رابط بین ایشان و دیگران، در پیشبرد انقلاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

□ □ □

حضور تعیین‌کننده و موثر وی در سالهای جوانی در ایران و در غیبت خانواده و ایفای نقش رابط بین حضرت امام (ره) و مبارزان در داخل کشور، آن هم در سالهایی که می‌توانست در عرصه‌های دیگری که بسیاری از جوانان حسرت حتی یک روز حضور در آنها را داشتند، خوش بدرخشد و از شهرت و اعتباری گسترده برخوردار گردد، اوج ایثار و از خود گذشتگی او را نمایان می‌سازد.

حاج سید احمد خمینی در سالهایی مسئولیت بسیار سنگین مراقبت از سلامتی و جان حضرت امام (ره) را در دوران مبارزات سترگ با رژیم ستمشاهی بر عهده گرفت که خیل همسالان او، معنای زندگی را در عرصه‌های سهل الوصولی می‌جستند که دستیابی به آنها برای جوان مستعد و شایسته‌ای چون او بسیار آسان می‌نمود. وی با هوشی سرشار و دقتی مثال‌زدنی، پس از شهادت برادر به مدد پدر شتافت که بیش از هر چیز به انسانی پاک‌باخته، مومن، امانتدار، صدیق و مهربان نیاز داشت تا بی آنکه لب به شکوه بگشاید و یا از رنج سالیان دشوار مبارزه، صبوری را از کف بنهد و یا لحظه‌ای در درستی راه، تردید به خود راه دهد، در کنار وی پایداری کند تا به مدد دیگرانی که از جان و مال دریغ نداشتند، نهال کوچک انقلاب را با خون دل آبیاری کنند تا به درختی سایه گستر و استوار تبدیل شود و به بار بنشیند.

□ □ □

نقش درایت‌مندانه و بی‌بدیل حاج سید احمد آقا در تمامی مراحل و تمامی جنبه‌ها قابل بررسی و تاملی گسترده و جامع است. آنگاه که به سلامتی امام می‌اندیشد، از تمامی امکانات موجود بهره می‌برد و چنان تمهیدات ارزنده‌ای را به کار می‌گیرد که بی تردید زندگی حضرت امام (ره)، به ویژه در سالهای پس از نخستین عارضه جدی قلبی ایشان را مدیون دقت‌ها و دغدغه‌های مردی هستیم که به تنهایی کوله بار نگرانیهای امام را به دوش کشید، آن گونه که خود، سلامتی و جانش را بر سر این مسئولیت سنگین نهاد. تشکیل و ایجاد بیمارستانی مجهز در مجاورت بیت امام و انتقال سریع ایشان به یک مرکز پزشکی کارآمد، هدیه ارزنده‌ای است که امت مسلمان از دستهای مهربان «یادگار امام» گرفته است.

□ □ □

او فروتنی ملاطفت آمیز خود را از مولایش به ودیعت گرفته بود که خان و مان خویش بر سر سودای عشق نهاد و باز شرمسار از جلال و عظمت آن یار یگانه، جان را مقداری نهاد و در بوته عشق او گداخت و آهن وجودش به پولادی آبدیده بدل گشت. سید احمد آقا هرگز تصویر پر اعوجاج «من» و «منیت» را در آئینه هستی تجربه نکرد. «من» در مدرسه عشقی که او از ابتدای حیات در آن ثبت نام کرده بود، همواره «غایب» بود! آنچه بود ادای تکلیف بود و رافت نسبت به مردمانی که کمینه‌ترین ارج و

قرب و شایستگی‌شان، «مخلوق خدا بودن» بود. او به دیگران چنان می‌نگریست که آفتابی بر کویری و گلستانی. انسانها در نگاه او قدر و منزلتی یکسان داشتند، هر چند با خاکسترنشینان خوش‌تر و آسوده‌تر می‌نشست که پیوسته خود را غباری می‌دید که سالیانی در سایه خورشید زیسته و گلی بوده است همنشین گلی به بختیاری روزگار. هرگز کلام یا رفتار آلوده به نیشی یا جوری از او شنیده یا دیده نشد که نازک طبعی درد آشنا بود و رنج تمامی بی‌کسان و شکسته دلان را یکتنه بر دوش جان خویش می‌نهاد بی‌انتظار پاسخی.

او به دل، خود را «کمینه» می‌دانست و یکسره فارغ از نان و نام بود که گر می‌خواست هر دو فراهم بود به وفور و رایگان! هر چه می‌کرد در برابر آنچه که آرزوی انجامش را داشت، بهائی نمی‌یافت، از همین رو، آنگاه که «پدر» و «مراد» ش رحل اقامت در کوی یار افکند، او نیز خسته از کوشیدنیهای بی‌شمار، کوله بار خویش بر زمین نهاد و دل در گرو یار، رهسپار دیاری شد که عشق را در آن، بهائی همپایه بهشت می‌نهند و او که جز رضای دوست، تمنائی و شوقی به دل نداشت، بی‌تردید همنشین محبان اوست.

□ □ □

باید سوگمندانه اذعان کرد که بخش مهمی از تلاشهای تاثیرگذار وی ناگفته مانده است و از قضای روزگار، همین سهل انگاریها، زمینه را برای ترک‌تازیهایی پاره‌ای از راهزنان عقیده و اخلاق فراهم آورده است و دیری نپاییده است که اینان بر بیهودگی تلاشهای خویش در غبار افکندن بر چهره صدیق‌ترین یاور امام (ره)، واقف گشته و بهای چنین جفای دردآلودی را با انزوای دائم التزاید خویش پرداخته اند که مظلومیت «یادگار امام» نه حدیثی است نهان که دوست و دشمن بر آن گواهند.

در یادمانی که در بزرگداشت این مرد بلند پایه و ارجمند فراروی مخاطب درد آشنا نهاده ایم، اهتمام ما بر آن بوده است که گوشه‌هایی پنهان از حیات سراسر تکاپوی وی را به توصیف و تفسیر بنشینیم و در حد مقدور اتمان به برخی از شبهات مطرح شده در سالیان اخیر پاسخ دهیم. امید آنکه این تلاش ناچیز، خرسندی روح تابناک امام (ره) و فرزند گرانمایه اش را فراهم آورد و برغیای تاریخ انقلاب بیفزاید.

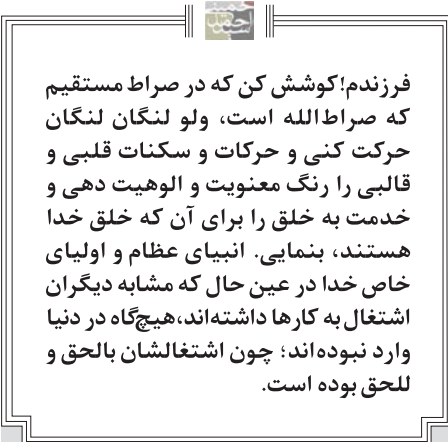
● سردبیر

ناروامی زدند و من او را امر به سکوت کردم و او هیچ گاه از خط انقلاب و اسلام خارج نبود و بالاخره اگر به واسطه انتقامجویی از من، پس از من گروهیایی به مخالفت او برخاستند، من دین خود را به او به عنوان یک مسلمان و یک رُحم ادا کردم و خداوند تبارک و تعالی حاضر و ناظر است و من امیدوارم که احمد به خدای تبارک و تعالی اتکال نماید و از غیر او هیچ کس نهراسد و در خدمت به خالق و خلق، به واسطه تهمتها و مخالفتها به خود تنزل و تردید راه ندهد و در خدمتها از خداوند متعال چشمداشت داشته باشد و برای به دست آوردن هیچ مقامی قدم برندارد.

چون او را شخص مفیدی برای انقلاب می دانم، امیدوارم در کنار وفاداران به انقلاب و متعهدان در راه اسلام و هدف به خدمت هر چه بیشتر قیام کند و با برادران انقلابی و ایمانی در خط انقلاب و اسلام کوشش کند و از هیچ خدمتی مضایقه ننماید و پاداش از هیچ مخلوقی نخواهد و خدمت را در راه کشور اسلامی و اهداف الهی خالصانه برای رضای خالق، جل و علا، ادامه دهد و به مستمندان و مستضعفان که حق تعالی سفارش آنان را فرموده، بیش از دیگران خدمت و دیگران را به خدمتگزاری دعوت کند و هر چه مشکل در راه خدمت به هدف که اسلام عزیز است، پیش آید و هر چه کارشکنی شود، از کوشش برای خدا دست برندارد و برای هر خدمتی که او را دعوت کردند و تشخیص داد مفید است، اجابت کند و رضای خدا را با خدمت به خلق جلب نماید.

و اما در موضوع روحانیت که گاهی احمد مورد تهمت واقع می شود، من او را موافق جدی با روحانیت می دانم. اساس روحانیت چیزی نیست که یک نفر مسلم با آن مخالف باشد، اما موافقت بی قید و شرط که هر کس با هر عمل و اخلاق و ایده مورد تأیید او باشد و لباس روحانیت به قامت هر کس اگر چه بر خلاف مشی اسلامی انسانی رفتار کند سزاوار و موجب لزوم غمض عین باشد، از او و از هیچ روحانی متعهد مسلمان معتقد به ارزشهای اسلامی متوقع نیست و نباید باشد. اینجانب کراراً گفته ام که روحانی نمای غیر مذهب و در غیر خط اسلام برای اسلام و جمهوری اسلامی از ساواکی خطرناک تر است. در هر صورت احمد در این باره از خط اسلام و خط روحانیت متعهد پیروی می کند و امید است انشاء الله تعالی در این خط مستقیم که صراط الله است، پایدار باشد.

از خداوند متعال دوام جمهوری اسلامی و عزت و عظمت مسلمانان جهان، به ویژه ملت شریف ایران و تعهد و پایداری متصدیان امور و



قدرت و شوکت رزمندگان سلحشور و حضور ملت بزرگ ایران را در صحنه خواستار [م].

والسلام علی عبادالله الصالحین.
یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۶۱ / ۲۷ محرم الحرام ۱۴۰۳
روح الله الموسوی الخمینی غفرالله له □ □ □

من شهادت می دهم که احمد فرزند اینجانب از موقعی که در مسائل روز وارد شده و تماس با کارهای اینجانب داشته است، تا حال تحریر این کلمات از او خلاف دستورات اینجانب مشاهده نکرده ام و در اعلامیه ها و امثال آنها تصرفی بدون رضای من نکرده است و چیزی بر خلاف گفته های من به من نسبت نداده است و بالجمله خلافتی از او مشاهده نکرده ام. لکن باید احمد بداند کسانی، خصوصاً مثل او که در این امور اجتماعی و سیاسی وارد می شوند، مصون از افترا و ضربه نیستند و باید او حساب خود را با خدای قادر متعال درست کند و به ذات مقدسش اتکال نماید و با بشر ضعیف هراس نداشته باشد که مکاید بشری چون خود بشر زودگذر و فانی هستند و همه به سوی او، جل و علا، خواهیم رفت و اکنون نیز در محضر مبارک او هستیم.



والسلام علی من اتبع الهدی.
از خداوند تعالی توفیق خدمت به خلق را برای همه دست اندرکاران و برای منسوبان به خود خواستارم.

تاریخ سلخ صفر ۱۴۰۵
روح الله الموسوی الخمینی □ □ □

کتاب «آداب الصلوه» را که خود از آن بهره ای نبردم، جز تأسف بر قصور و تقصیر بر ایام گذشته که توانایی بر خودسازی داشتم و حسرت و ندامت در روزگار پیری که دستم تهی و بارم سنگین و راهم بس دراز و پایم لنگ و آوای رحیل در گوش است، هدیه کردم به فرزند عزیزم «احمد» که از قدرت جوانی کامیاب است، شاید او، ان شاء الله تعالی، از محتویات آن که از کتاب کریم و سنت شریف و افادات بزرگان فراهم شده است، بهره مند شود و به معراج حقیقی از رهنمایی اهل معرفت راه یابد و دل از این ظلمتکده برگردد و به مقصد اصلی انسانیت که انبیای عظام و اولیای کرام، علیهم صلوات الله و سلامه، و اهل الله بر آن راه یافتند و دیگران را دعوت فرمودند، توفیق یابد.

پسرم! خود را که به فطرت الله تخمیر شده ای، دریاب و از گرداب ضلالت امواج سهمگین خودبینی و خودخواهی نجات ده و به سفینه نوح که پرتو ولایت الله است، رکوب کن که من رکیه ناجی و من تُخَلِّف عنها هَلْکُ.

فرزندم! کوشش کن که در صراط مستقیم که صراط الله است، ولو لنگان لنگان حرکت کنی و حرکات و سکنات قلبی و قالبی را رنگ معنویت و الوهیت دهی و خدمت به خلق را برای آن که خلق خدا هستند، بنمایی. انبیای عظام و اولیای خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته اند، هیچ گاه در دنیا وارد نبوده اند؛ چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده است. در عین حال از رسول گتمی مرتبت، صلی الله علیه و آله و سلم، روایت شده که فرموده اند، «لیغان علی قلبی و انی لأستغفر اللّهُ فی کل یوم سُبْعَینَ مرّة» شاید رؤیت حق در کثرت را، کدورت حساب می فرمود. پسرم! خود را مهیا کن که پس از من بر تو جفاها رود و نگرانیها که از من دارند به حساب تو گذارند. اگر حساب خود را با خدای خود صاف کنی و پناه به ذکر الله ببری، هراسی از خلق به خود راه مده که حساب خلق زودگذر است و آنچه ازلی است، حساب در پیشگاه حق است. فرزندم! پس از من ممکن است پیشنهاد خدمتی بر تو شود. در صورتی که قصدت خدمت به جمهوری اسلامی و اسلام عزیز است رد مکن و اگر خدای ناخواسته برای هواهای نفسانی و ارضای شهوات است، از آن اجتناب کن که مقامات دنیوی ارزش آن را ندارند که خود را در راه آنها تباه کنی.

بارالها! احمد و تبارش و متعلقانش را که از بندگان تو و تبار رسول اکرمند، در دنیا و آخرت، سعادتمند فرما و دست شیطان رجم را از آسیب به آنها کوتاه فرما.
خداوند! ما ضعیف و ناتوانیم و عقب افتاده از قافله سالکان. تو خود از ما دستگیری فرما.
ربنا عامنا بفضلك و لاتعاملنا بحدک.

والسلام علی عبادالله الصالحین
۲۳ ربیع الاول ۱۴۰۵ / ۲۵ آذر ۱۳۶۳
روح الله الموسوی الخمینی □ □ □

فرزند عزیزم، احمد، حفظ الله تعالی و ایده از آنجا که شما را بحمدالله تعالی در مسایل سیاسی و اجتماعی صاحب نظر می دانم و در تمامی فراز و نشیبها در کنار من بوده ای و هستی و با صداقت و کیاست، امور سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای تنظیم و تدوین کلیه مسائل مربوط به خود که بسا در رسانه های گروهی، اختلافات و اشتباهاتی رخ داده است، انتخاب می نمایم و از خداوند متعال که حاضر و ناظر است، توفیقات شما را خواستارم.
امید است با صرف وقت و دقت نظر این امر را به پایان برسانی.
والسلام علیکم.

پنجشنبه ۱۷ شهریور ۶۷ / ۲۶ محرم الحرام ۱۴۰۹
روح الله الموسوی الخمینی



وعدۀ دیدار...

■ نیم‌نگاهی به برخی از نامه‌های امام به فرزندش

مرحله پیروزی شکوهمند انقلاب، معین و کمک کار من بوده است و هست و کاری که بر خلاف نظر من است، انجام نمی‌دهد و در امور مربوطه چه در اعلامیه‌ها و یا ارشادها، بدون مراجعه به من، تصرف و دخالتی نمی‌کند. حتی در الفاظ اعلامیه‌ها، بدون مراجعه به من، دخالت نمی‌کند و اگر در امری نظری دارد، تذکر می‌دهد که تذکراتش نیز صادقانه هستند و بر خلاف مسیر انقلاب و مصلحت نیستند. و من اگر تذکراتش را نپذیرفتم، تخلف از قول من نمی‌کند و من نیز اگر حرفش را صحیح دیدم قبول می‌کنم و امیدوارم حرف صحیح را از همه کس قبول کنم.

و اما از جهات مالی که بعضی از مخالفان انقلاب، گاهی نسبتیهایی را به او می‌دهند، باید بگویم که ایشان در امور مالی من دخالتی ندارد و ضبط و حفظ بیت المال در اختیار بعضی از آقایان مورد وثوق می‌باشد و اگر برای اشخاص، و جوهی بخواهد پیشنهاد می‌کند و من بدون واسطه یا به واسطه آقایان، وجه را می‌رسانم. من اعلام می‌کنم که احمد در هیچ بانک داخلی و خارجی و هیچ مؤسسه‌ای وجهی و سهمی ندارد و در هیچ جا، در خارج و داخل زمین مزروعی و غیر آن و ساختمان و امثال ذلک ندارد و اگر بعد از من دارای یکی از این امور بود در داخل یا خارج دولت وقت و با اجازه فقیه وقت، صادره نمایند و او را تحت تعقیب در آورده و امید است که دولتمردان جمهوری اسلامی همیشه ضوابط را ملاحظه و از روابط احتراز نمایند.

از اموری که تذکرش خوب، بلکه لازم است، آن است که یکی از تهمت‌ها که به او زدند این بود که که موزه عباسی را ربوده و به پاریس برده است. مخالفان، چندی وقت خود را صرف آن نمودند، پس از آن، خلاف آن معلوم شد و یا گفتند که او در اطراف شمال زمینیایی خریده است و امثال آن که برای مخالفت با من از او انتقامجویی می‌کردند.

در امور سیاسی مدتی تهمت‌ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب مخالفتیهایی را از او می‌دیدم، در حالی که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند و در این آخر که قضیه زندان اوین پیش آمد و شکایاتی از آقای لاجوردی می‌شد و مخالفتیهایی می‌شد [غیر] از احمد کسی را ندیدم که به شدت از آقای لاجوردی طرفداری و دفاع کند. احمد وجود او را برای زندان اوین لازم و بر کناری او را تقریباً فاجعه می‌دانست. یا مسئله طرفداری از بنی صدر، مادامی که من از بنی صدر به واسطه بعضی از مصالح جانب‌داری می‌کردم، او هم گاهی طرفداری می‌کرد و آنگاه که من پرده را بالا زدم و او را برکنار کردم، حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می‌کرد.

یا مسئله خط سوم که مدتی نقل مجالس مخالفان بود و تهمت‌های

الحمد لله علی الاثنه و الصلوه والسلام علی انبیائه و اولیائه سیما النبی الختمی حبیب الله صلی الله علیه و آله سیما غائبهم و قائمهم ارواحنا له الفداء.

اینجانب هیچ گاه میل نداشته و ندارم که درباره نزدیکان خود سخنی بگویم. یا دفاعی کنم، لکن علاوه بر آنکه در پیشگاه مقدس حق، جل و علا، مقصر و مجرمم و از درگاه متعالش امید عفو و بخشش دارم و تمام سرمایه‌ام اعتراف به تقصیر و عذر از آن است و در نزد مسلمانان و ملت عزیز نیز اعتراف به قصور و تقصیر و از آنان امید عفو و طلب آمرزش دارم، در پیش گروههایی و اشخاصی، گناهای نابخشودنی دارم و احتمال قوی می‌دهم که پس از من به بعضی از نزدیکان و دوستانم تهمتهایی را که من آنها را ناروا می‌دانم، بزنند و با آتشی که باید مرا بسوزانند، آنان را بسوزانند و احياناً به صورت دفاع از من، انتقام مرا از آنها بگیرند. اکنون در حیات من گفتگوها و زمزمه‌هایی به گوش می‌خورد که احتمال فوق را قوی تر می‌کند. لهذا من احساس وظیفه شرعیه نمودم برای رفع ظلم و تهمت، نظر خود را نزد ملت ایران اظهار کنم که از قبل من، در این خصوص تقصیری نباشد.

یکی از آنان که بیش از همه احتمال انتقامجویی از من درباره او می‌رود، احمد خمینی فرزند اینجانب است. اینجانب در پیشگاه مقدس حق شهادت می‌دهم که از اول انقلاب تا کنون و از پیش انقلاب و از زمانی که وارد این نحو مسائل سیاسی شده است، از او رفتاری یا گفتاری که بر خلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران باشد، ندیده‌ام و در تمام مراحل، از انقلاب پشتیبانی کرده و در



فرزندم! پس از من ممکن است پیشنهاد خدمتی بر تو شود. در صورتی که قصدت خدمت به جمهوری اسلامی و اسلام عزیز است رد مکن و اگر خدای ناخواسته برای هواهای نفسانی و ارضای شهوات است، از آن اجتناب کن که مقامات دنیوی ارزش آن را ندارند که خود را در راه آنها تباه کنی.

احمد عزیز، ان شاء الله تعالی سلامت باشید. حال من بحمد الله خوب است و کسالت مزاجی ندارم، البته کسالت روحی زیاد است. لازم است تذکر دهم که ممکن است در این اوقات در آنجا مسائلی مربوط به مرجع طرح شود یا خدای ناخواسته کشمکش بین جوانها شروع شود. شما و تمام دوستان اینجانب باید از این مسائل برکنار باشید و یک کلمه دخالت نکنید، چنانچه در اینجا نیز همین امر را سفارش داده‌ام. البته نفی و اثباتی نباید داشته باشید. تأیید و توفیق شما را خواستارم و از اینکه بحمد الله اشتغال دارید، مسرورم و از مدرس شدن شما هم مشغوفم. خوب کاری است. از اول همان طور که درس می‌خوانی و مباحثه می‌کنی، تدریس هم بکن، ولو برای یک نفر. ان شاء الله تعالی موفق باشید. والسلام. پدرت

□ □ □

احمد عزیزم
مرقوم جمع شما واصل، از اینکه دور هم جمع و بحمد الله تعالی سلامت هستید و خوش و خرم، مسرور هستم. ان شاء الله خداوند تعالی به همه شما سلامت و سعادت عنایت فرماید. اینجانب سلامت هستم بحمد الله تعالی، ولی نگرانیهای روحی بسیار است. دعا کنید خداوند اصلاح فرماید. از سلامت خودتان و دیگران مطلعم نمایید. نمی‌دانم درس را به کجا رساندی و حالا مشغول چه هستی، از وضع درس و مدرس بنویسید. از خداوند تبارک تعالی توفیق و تأیید شما را خواهانم. خدمت حضرت آقای عم بزرگوارتان سلام برسانید و نگذارید به ایشان بد بگذرد. والسلام علیکم.

پدرت

□ □ □

پسر عزیزم
ان شاء الله تعالی با سلامت و سعادت به سر برید. ماها بحمد الله تعالی سلامت و از آمدن خانم خوشحالیم. امید است روزی هم همه با هم باشیم. از سلامت خودتان مطلعم نمایید. ان شاء الله حالا به درس خارج رفته‌اید. درسها را بروید و هر کدام را که به فهم شما نزدیک است، انتخاب نمایید. راجع به اسم بچه، من نمی‌دانم شما چه وسواسی دارید. یک اسمی اختیار کنید، البته اسماء دور از اذهان نباشد. اگر مایل باشید، «حسن» بسیار خوب است. در هر صورت اسم را بگذارید و هر نحو شما و اهل منزل انتخاب کنید، ما هم قبول داریم. خدمت ایشان هم سلام برسان. نور چشمم را می‌بوسم. والسلام.

پدرت

□ □ □



فرمودند (نقل به مضمون) که، «احمد هیچ چیزی را به من نسبت نمی‌دهد که من نگفته باشم». گواهی امام خیلی باارزش و مهم است و همین گونه هم بود، ما هم از آن مقداری که دیده‌ایم، همین را احساس کرده‌ایم.

از علاقه خاص و محبت پر شور حضرت امام (ره) به مرحوم حاج احمد نمونه‌ای را ذکر کنید.

به یاد دارم که دوبار امام فرمودند، «احمد اعز اشخاص است برای من». همان وقت، آقای هاشمی هم این جمله را در خطبه نماز نقل کرد و ما هر دو بار را شنیدیم. یک بار در سالهای قبل، یعنی سال ۵۸ بود که پسر یکی از آقایان، برای ایشان مشکل عاطفی درست کرده بود که جمله‌ای به این مضمون گفتند، «اگر احمد را که این قدر دوست دارم، بگیرند یا بکشند، من در باطن قلبم هم متاثر نمی‌شوم» (یا تکان نمی‌خورم) و این سخن عجیبی بود از لحاظ قوت قلب امام. بار دیگر در این اواخر بود (رسم امام بر این بود حرفهایی را که می‌خواستند به گوشه‌ها برسانند، گاهی به گونه‌ای در خلال صحبت وارد می‌کردند و مستقیم نمی‌گفتند) در خلال صحبت گفتند، «احمد که اعز اشخاص در نظر من است...» این تعبیر را در مورد دو نفر به کار بردند. نفر دوم، این کوچولو (علی) بود. گفتند، «من هیچ بچه‌ای را تا حالا این قدر دوست نداشته‌ام». یعنی حاج احمد آقا و آقا مصطفی و همه را شامل می‌شود.

مرحوم حاج احمد آقا، غیر از جهت انتساب به حضرت امام (ره) و ارائه نظرات ایشان و غیر از نقش مشورتی نسبت به امام، نسبت به مسئولین نظام نیز نقش مشورتی و در تصمیم‌گیری‌های کلی نظام دخالت داشت.

حضرتعالی چنین مرقوم فرموده‌اید که، «چه بسیار گره‌ها که به دست او گشوده و چه بسیار کارهای بزرگ که به تدبیر او انجام شدند». در این مورد به نکات بیشتری اشاره کنید. ایشان در چند جلسه شرکت می‌کرد. یکی شورای مصلحت که امام فرمودند یا شاید ما از امام خواستیم که حاج احمد آقا در جلسه باشند، چون مسئله تشخیص مصلحت بود و چه بسا لازم بود مطالبی خدمت امام برسد یا بالعکس و امام اجابت کردند. دیگری شورای عالی دفاع بود که گاهی شرکت می‌کردند و یکی هم جلسه رؤسای سه قوه بود که ایشان به طور مرتب و به عنوان عضو شرکت می‌کرد و این، اهم جلسات بود. این جلسه در ابتدا هفته‌ای دوبار و در دفتر من تشکیل می‌شد، ولی بعد هفته‌ای یک بار شد. همچنین جای آن هم سیار شد تا تنوعی هم در کار باشد. یک شب هم منزل حاج احمد آقا می‌رفتیم و البته آن

اما در مورد مسئله رهبری، نظرشان با آنچه از طرف رهبری ابراز می‌شد، موافق بود. مقصود این است که در برهه بعد از امام، ایشان یکی از بهترین مواضعی را که ممکن است کسی مثل ایشان داشته باشد، در دفاع از اصول انقلاب و موازین آن داشتند و از خط حقیقی امام، از جان و دل دفاع می‌کردند. ایشان از رهبری نیز دفاع بسیار جانانه‌ای کردند، یعنی هم از اساس رهبری و هم از شخص حقیر دفاع می‌کردند و بر روحیه‌هایی که ممکن بود جور دیگری فکر یا احساس کنند، تاثیر زیادی داشتند.

منعکس می‌کرد. گاهی هم مطالبی می‌گفت و امام قبول نمی‌کردند. در موارد متعددی از جمله جنگ یا سیاست خارجی یا امثال آن، نظرات امام با حاج احمد آقا متفاوت بود. ما مشترکا در خدمت امام جلساتی داشتیم که آقای هاشمی، آقای موسوی اردبیلی، آقای مهندس موسوی و حاج احمد آقا حضور داشتند. (آقای مهندس موسوی در اکثر جلسات بودند، ولی در تمام آن جلسات شرکت نمی‌کردند. گاهی، موضوع جلسه محدودتر بود و امام می‌فرمودند که فقط ما برویم.) در این جلسات مکرر اتفاق می‌افتاد که ما نظری داشتیم و امام نظر شریف دیگری داشتند، ما

نظرمان را می‌گفتیم و بالاخره به هر چه ایشان دستور می‌دادند، عمل می‌کردیم. این حالت برای حاج احمد آقا مکرر پیش آمده بود. بنابراین، نباید تصور شود که ایشان چیزی را به امام تلقین می‌کرد. امام، تلقین‌پذیر نبود، ولی نظرات روشن و قوی را در موارد متعددی به امام منتقل و امام هم از آن استفاده می‌کردند. اما درباره اینکه گفته‌ام، «مشاوری امین»، مقصودم از امانت همان است که امام هم یک بار تصریح

دیگر در کنار امام نمی‌توانست این نقش را ایفا کند. اگر کسی می‌خواست خبری را به امام بدهد (که خبر دادن به امام هم کار آسانی نبود) گاهی خبر تلخی بود که باید امام می‌دانستند - نه فقط خبر مرگ افراد - بلکه گاهی حوادثی یا اشکالاتی در دولت بود، در مسئولین و اشخاص بود که باید یک نفر آنها را به امام منتقل می‌کرد. هر کسی نمی‌توانست این کار را بکند، زیرا ممکن بود کسانی خبری را منتقل کنند، در حالی که امام ندانند آنها جزو چه گروهی هستند یا خبر چقدر متقن است. برای رسیدن اخبار به امام، کسی لازم بود که به امام نزدیک باشد و چنین شخصی فقط حاج احمد آقا بود.

ایشان، هم در انتقال خبرها به امام و هم در انتقال نظرات ایشان به بیرون - خواه به مثل ما که مسئولین سطح بالای نظام بودیم، خواه به مردم و دیگر مسئولین - نظرات امام را خوب منعکس می‌کرد و هم در مشورت دادن به امام نقش داشت. حاج احمد آقا در موارد متعددی به امام مشورت می‌داد. امام کسی نبود که تحت تاثیر عواطف قرار بگیرد و یا ارتباط پدر و فرزندی، تاثیر ناروايي در امام داشته باشد. امام از مشورت حاج احمد آقا استفاده بهینه می‌کردند، یعنی این طور نبود که هر چه حاج احمد آقا می‌گفت، امام بپذیرد. مواردی اتفاق افتاد که امام نظری داشتند (و شاید خود ماها هم خیال می‌کردیم که آن نظر را حاج احمد آقا به ایشان منعکس کرده است) ولی خدای متعال طوری پیش آورد که فهمیدیم نظر حاج احمد آقا چیز دیگری بوده است.

حتی در یک واقعه‌ای نظری از امام برای من نقل شد و من تعجب کردم که حضرت امام چرا چنین نظری داده‌اند و قبول نداشتم، ولی هم حاج احمد آقا و هم آقای هاشمی اصرار داشتند که نظر امام است. یک بار برای تصمیم‌گیری در باره امر بسیار مهمی تشکیل جلسه دادیم. من پیشنهاد کردم خدمت امام برویم، زیرا احتمال می‌دادم امام، بعضی از حواشی و واقعیتها را به درستی ندانند. جلسه را در خدمت امام تشکیل دادیم. در آنجا، پس از طرح حرفها و نظرات، دیدم که امام گرایش به نظری که بنده داشتم پیدا کردند. فوراً این مطلب به ذهنم رسید که چطور حاج احمد آقا از امام مطلب دیگری را نقل کردند؟ حاج احمد آقا ملتفت شد که اینجا جای توجه به چنین گمانی است، فوراً در مقابل همه، با امام مطرح کرد که، «مگر من صبح که خدمت شما رسیدم، شما چنان فرمودید من چنان نگفتم؟» و جزئیات را ذکر کرد و امام هم تصدیق کردند. حاج احمد آقا گفت، «پس من اشتباه به شما نسبت نداده‌ام، مقصودم این است که سخنان امام، مشورتهای حاج احمد آقا نبود، ولی امام از مشورتهای ایشان استفاده می‌کرد.

حاج احمد آقا در موارد متعددی نظرات پخته خوبی را به امام



۱۳۵۸. بیمارستان قلب، مراسم تشییع حکیم اولین رئیس جمهور.



کارکرد سیاسی یادگار امام در مقاطع قبل و بعد از انقلاب، در میان ابعاد و جوانب گوناگون شخصیت او از اهمیت ویژه ای برخوردار است. تحلیل جامع رهبر معظم انقلاب با خاطرات شنیدنی ایشان در هم آمیخته و متضمن نکات مهم و بدیعی است و میتواند تصویر واقع بینانه ای از این جنبه از کارنامه آن فقید سعید را به دست دهد.

شایان ذکر است که این گفت و شنود در اسفند ماه سال ۷۴ توسط موسسه نشر و تنظیم آثار امام (ره) با مقام معظم رهبری انجام گرفته است.

■ «سلوک سیاسی یادگار امام»

در گفت و شنود با رهبر معظم انقلاب

امام فرمودند، «احمد اعز اشخاص است برای من»...

باهوش بود، به طوری که اگر انسان بخواهد یک صفت ذاتی و خصوصیت برجسته را در حاج احمد آقا بشمرد، هوش اوست. بسیار مرد باهوش و تیز و زیرکی بود. ثانیاً بعضی از صفات خوب امام را من در ایشان هم دیده بودم، مثلاً بی رودربایستی بود، امام هم همین طور بودند. من از نزدیک با ایشان هم معاشرت و رفاقت داشتم، رودربایستی نداشتند. جاهایی که لازم بود، صراحت خوبی داشتند، البته نه در همه جا. تعبیر درست این ویژگی، همان «رودربایستی نداشتن» است.

از دیگر خصوصیات وی این است که مرد عاقلی بود. به شدت به امام عشق می ورزید. از اعماق وجود، به این انقلاب اعتقاد داشت و به همین دلیل، هوش سرشارش را در خدمت انقلاب و امام به کار می گرفت و اصل برای ایشان همین بود.

بعدها دیدم که در وصیتنامه اش هم همین مطلب را تصریح کرده است. من خودم بارها دیده بودم که در درجه اول برای او، امام و انقلاب مطرح بود. رفاقتها، دوستیها، جبهه ها و باندها هیچ مطرح نبودند. اینها جهات خیلی خوب ایشان بود. البته من از دروسی که هم در قم و هم در نجف خوانده بودند و از خصوصیات و میزان معلوماتشان مطلع نیستم. علتش هم این است که در این چند سال بعد از انقلاب که ارتباطات کاری مختلفی داشتیم، بحث علمی مطرح نشد تا بتوانم از میزان علمی ایشان آگاه شوم. خود ایشان می گفت که در نجف ظاهراً مکاسب می گفته اند و این یک سطح خوبی است و در کل، ایشان شخصیت ارزنده، با ارزش و خیلی مفیدی بود.

حضرتعالی در پیام تسلیت به مناسبت درگذشت ایشان فرموده اند که ایشان برای حضرت امام (ره) مشاور و امین و یاری دبیرین و سربازی فداکار بوده اند. لطفاً در این باره توضیح بیشتری بفرمائید؟

ایشان واقعا در کنار امام یک عنصر لازم و بی بدیل بود. هیچ کس

نجف هم یک یا دو مورد یا شاید بیشتر، اعلامیه را در لای جلد کتاب جاسازی و کتاب را صحافی کردند و برای من فرستادند. همچنین ارتباط مادر بعضی از زمینه های روشنفکری بود، مثلاً کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» آل احمد را که تازه در آمده بود و دستگاه اجازه چاپ نمی داد، ایشان تلاش و اقدام کرد (البته درست به یاد ندارم که این کار را با کمک چه کسانی انجام داد). ایشان برای آنکه از جهات گوناگون، اطمینانی پیدا کنند، یک نسخه را برای من فرستادند و من هم نظراتی دادم. ارتباطات مادر این دو زمینه شکل گرفتند و سابقه آشنایی ما چنین است.

جمع بندی و برداشت کلی شما از شخصیت حاج احمد آقا چگونه است؟

آقای حاج احمد آقا عنصر قابل و لایقی بود. اولاً ایشان خیلی

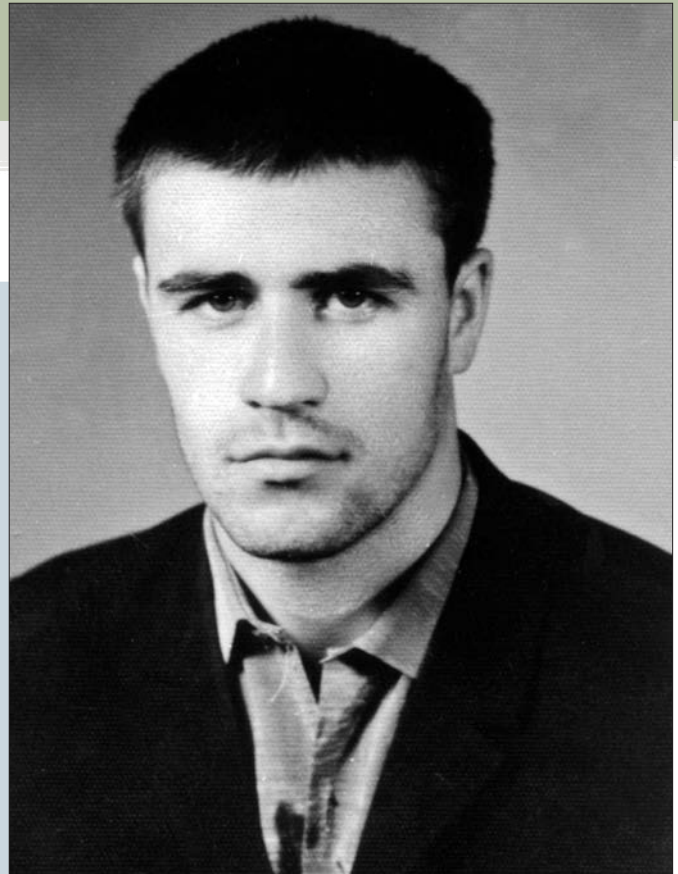
واقعا خیلی سخت است که کسی بخواهد جایی برای ایشان معین کند. همین قدر می توانم بگویم که جای ممتاز و بی بدیلی بود و واقعا خالی شد. ایشان خصوصیات داشت که هیچ کس دیگری ندارد و در آینده هم نخواهد داشت، مثل ارتباط با امام، نزدیکی به امام، دانستن نظرات امام. ایشان چیزهایی را از امام می دانست که شاید هیچ کس دیگری نمی دانست و گاهی اوقات آنها را اظهار می کرد.

با تشکر فراوان از اینکه وقتی را برای مصاحبه با ما اختصاص دادید. خواهشمند است در آغاز سخن درباره سابقه آشنایی خود با یادگار امام (ره) نکاتی را بیان کنید.

اولین برخورد من با ایشان مربوط به حدود سال ۴۱ است که در قم، به منزل امام زیارت و آمد می کردم. ایشان ظاهراً دبیرستان می رفتند. من می دیدم که با دو چرخه از «اندرونی» به منزل می رفتند و ما از در «بیرونی» می رفتیم. اول ایشان را نمی شناختم و بعداً گفتند که «آقا زاده امام» هستند.

بعد از آن، ایشان را ندیدم و حتی در جریان سالهای ۴۲ نیز چیزی از ایشان به یاد ندارم و نمی دانم کجا بودند و چه می کردند، ولی در حدود سالهای ۴۴-۴۵ شنیدم که ایشان طلبه شده اند و طلبه خوبی هم شده اند و خیلی جدی مشغول درس هستند. در آن زمان نقل می شد که امام به ایشان فرموده اند که «اگر می خواهی به دانشگاه بروی مخارج بر عهده خودت است، اما اگر طلبه بشوی، من شهریه ای به تو می دهم». امام به این وسیله، ایشان را به طلبگی تشویق کرده بودند. بعدها، کم کم آشنائی ما بیشتر و رابطه مان نزدیک تر شد. حتی یک بار من در قم به منزل ایشان رفتم. آن وقت تازه ازدواج کرده بودند و در کوچه ادیب (که جای خوبی هم بود) می نشستند و من از مشهد آمده بودم. گفتم، «بروم و فرزند امام را ببینم».

ایشان را دیدم و از نزدیک با هم آشنا شدیم. این اوائل آشنائی ماست. بعدها، ایشان به نجف رفتند. از نجف که برگشتند، دستگیر شدند. پس از آزادی، در تهران در منزل آقای ثقفی وارد شدند و من هم آن وقت اتفاقاً در تهران بودم. به دیدن ایشان رفتم. جمعی از دوستان آنجا بودند. پس از آن، ایشان در بعضی از کارها با من ارتباط پیدا کردند، هم کارهای مربوط به مبارزه مثل اعلامیه هایی که از نجف می آمدند که ایشان چند مورد (البته معدود) برای من به مشهد فرستادند. از



کمی از خودم...

■ یادگار امام به روایت خود

خودش بود و آنها را می پوشید.

□ □ □

رفته رفته رشته های ورزشی دیگری مانند کشتی، ژیمناستیک و شنا را هم امتحان کردم. شهر قم آن موقع استخر شنا نداشت. در فصل تابستان که به اتفاق خانواده به تهران می آمدم، بیشتر اوقات فراغت خودم را در زمین های شماره ۱ و ۲ ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیه) و شماره سه شهباز و استخر شنای ورزشگاه های مناطق مختلف سپری می کردم و مرتب گوش به زنگ بودم که در کجا تیم ملی فوتبال یا باشگاه های تهران تمرین دارند، فوراً خودم را به آنجا می رساندم. مواقعی هم که در سایر فصول سال در قم بودیم، با دوستان دیگر پولهایمان را جمع می کردیم تا کرایه ماشین داشته باشیم و از قم راهی تهران می شدیم. کرایه ماشین قم تا تهران ۳ تومان بود، ولی ما آن قدر با شوفرها چانه می زدیم که به ۲۵ ریال راضی بشوند. حتی در سرمای زمستان، روی علاقه ای که به ورزش داشتیم، از گاراژ ایستگاه ماشین های مسافری قم تا امجدیه را گاهی با دوستان پیاده می رفتیم و شب به قم برمی گشتیم. بازی تمام تیمها را تعقیب می کردیم. تمام بازیکنان تیمهای باشگاهی و ملی کشورها را می شناختیم. کیفیت بازی تیمها و تکنیکهای فردی و تیمی را حلاجی و با دوستان بحث و گفتگو می کردیم.



توکل، اسم مرا می خواند که بیا و می دانستم که کیله اش شش چوب است. سرم را زیر می انداختم و کتکم را نوش جان می کردم و با همان سر زیر می رفتم کلاس و زنگ دوم فرار.

□ □ □

کلاس سوم عضو تیم فوتبال قم شدم. از همه کوچک تر بودم. به فوتبال عشق می ورزیدم. کلاس پنجم متوسطه کاپیتان تیم فوتبال قم شدم. در همان حدود، پواش پواش مسابقات محلی فوتبال را شروع کردیم. از بس علاقمند به مسابقه بودیم، شب مسابقه، در فصل زمستان می آمدم تا صبح کنار پنجره می نشستیم و به آسمان خیره می شدیم که ببینیم آیا باران می آید یا نه؟ اگر باران می آمد مثل اینکه کوهی را روی سرمان هوار می کردند که فردا نمی توانیم مسابقه بدهیم. از این محله به آن محله راه می افتادیم برای مسابقه در رشته های فوتبال، والیبال، دومیدانی و امثال این ورزشها و هر وقت می بردیم از میزبان کتک می خوردیم و گاهی چند دقیقه به پایان بازی فرار می کردیم. وقتی دوران ابتدایی، یعنی کلاس ششم را تمام کردم و وارد کلاس هفتم شدم، عضو تیم فوتبال، بسکتبال و والیبال و از بازیکنان محبوب دبیرستان بودم. الان از آن دوران چیز زیادی خاطر نمی آید.

□ □ □

خاطره دیگری که الان به ذهنم رسید به گیوه های یکی از دوستان مربوط می شود. من و بعضی از دوستان چون کفش ورزشی نداشتیم و با کفشهای معمولی هم نمی شد بازی کنیم، مرتباً گیوه های یکی از دوستانمان را از او قرض می گرفتیم. از بس گیوه هایش را قرض کرده بودیم، روی گیوه هایش نوشته بود: ممنوع! هر وقت به او می گفتم، «گیوه هایت را برای بازی به ما قرض بده.» فقط با دستش به نوشته «ممنوع!» روی آنها اشاره می کرد. طفلک، بیشتر اوقات بچه ها گیوه هایش را قرض می کردند و فقط هنگام رفتن به منزل گیوه هایش مال

در سنین کودکی و نوجوانی علاقه عجیبی به ورزش و جنب و جوش داشتم و این خود ناشی از خصیصه های دوران نوجوانی هر کسی است. ورزش بهترین وسیله کنترل و هدایت صحیح انرژی متراکم دوران بحرانی نوجوانی است و هر جوانی نیاز مبرمی به فعالیتهای جسمی و روانی دارد. از همان بچگی تویی را که برای من خریده بودند، در بغل می گرفتم و حتی در شبهای سرد زمستان آن را از خودم جدا نمی کردم و در زیر کرسی کنار خودم نگه می داشتم. آن موقع شنیده بودم که اگر چربی دنیه را بر روی جدار توپ چرمی بمالند، آن توپ دیگر خراب و مستهلک نمی شود. من هم چنین کاری می کردم و برای نگهداری درست از توپ چرمی، این کار را انجام می دادم. به خاطر همین شیطنتهای دوران نوجوانی و بچگی، داد مادرم و خواهرانم را در می آوردم. من هم گوشم به این حرفها بدهکار نبود.

□ □ □

اولین روزی که مرا به مدرسه فرستادند، فرار کردم! بعد با کتک معلم، ناچار در کلاس حاضر می شدم. تا ششم ابتدایی از دست خیلی از معلمها کتک خوردم. آنها یخ حوض مدرسه را می شکستند و دستهایم را شاید نزدیک به نیم ساعت توی آب یخ می گذاشتند و بعد با ترکه می زدند! هر چه فکر می کنم نمی دانم چرا این قدر مرا می زدند. درست است که خیلی شیطان بودم، ولی این امر موجب نمی شد که هر روز به چوبم ببندند! چه می شود کرد که روش تربیتی قدیم چنین اقتضای می کرد. شیرین اینکه کلاس هفتم و هشتم و نهم را هم با کتک طی کردم. هر روز صبح ناظم دبیرستان، آقای محمود

اولین روزی که مرا به مدرسه فرستادند، فرار کردم! بعد با کتک معلم، ناچار در کلاس حاضر می شدم. تا ششم ابتدایی از دست خیلی از معلمها کتک خوردم. آنها یخ حوض مدرسه را می شکستند و دستهایم را شاید نزدیک به نیم ساعت توی آب یخ می گذاشتند و بعد با ترکه می زدند! هر چه فکر می کنم نمی دانم چرا این قدر مرا می زدند.



انسان در موارد گوناگون، به نحو دیگری عمل کند. در هر حال ایشان این نقش را داشت که نظرات امام را به بیرون منعکس می‌کرد و من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم علاوه بر جهات شخصی، ایشان خصوصیتی داشت که هیچ کس، نه در زمان حیات امام و نه بعد از ایشان، نداشت.

ایشان علاوه بر جهاتی که در شخص خودش بود، در وضع و محاذات جغرافیایی و انسانی نیز اختصاصاتی داشت: نسبت نزدیک به امام، قرب جوار با امام، طول زمان معاشرت با امام و آگاهی از مسائل انقلاب و مسائل کشور. در اغلب مسائل کشور، یک نوع حضور و اطلاعی، ولولاجی، داشت. البته ایشان در خیلی از مسائل به تفصیل وارد نمی‌شد و حوصله زیادی در تفصیل بعضی از مسائل نداشت. به طور کلی نقش بی‌بدیلی داشت.

با توجه به فرمایشات حضرت تعالی، مرحوم حاج احمد آقا در بسیاری از مسائل صاحب‌نظر بودند، ولی بعد از رحلت امام (ره)، هیچ نظری برخلاف نظرات شما از ایشان منعکس نشده است. در باره این نکته تفصیل بیشتری را بیان نمایید.

این مسئله در باره مرحوم حاج سید احمد آقا یک باب دیگری است. ایشان بعد از رحلت امام، موضعی را اتخاذ کردند که خیلی تحسین برانگیز بود. در مورد مسئله رهبری و بعد هم در درجه دوم در مورد مسئله دولت. البته ایشان انتقادهایی هم به بعضی از امور و مسائل دولت داشتند، اما این انتقادات منعکس نمی‌شدند و یا خیلی کم منعکس می‌شدند.

امادر مورد مسئله رهبری، نظرشان با آنچه از طرف رهبری ابراز می‌شد، موافق بود. مقصود این است که در برهه بعد از امام، ایشان یکی از بهترین مواضعی را که ممکن است کسی مثل ایشان داشته باشد، در دفاع از اصول انقلاب و موازین آن داشتند و از خط حقیقی امام، از جان و دل دفاع می‌کردند. ایشان از رهبری نیز دفاع بسیار جانانه‌ای کردند، یعنی هم از اساس رهبری و هم از شخص حقیر دفاع می‌کردند و بر روحیه‌هایی که ممکن بود جور دیگری فکر یا احساس کنند، تاثیر زیادی داشتند.

در هر حال موضعی که ایشان بعد از رحلت امام اتخاذ کردند، خیلی ارزشمند بود. من معتقدم که یکی از بهترین فصول زندگی ایشان عندالله همین فصل اخیر است که ایشان واقعا راه خدا را، راه حق را و راه صحیح را متقرباالی الله پیمودند. با آنکه یقینا از ایشان توقعات گوناگون بود و ایشان هم یقینا در اطرافشان وسوسه‌هایی بود، اما ایشان محکم ایستاده بود و همان اصولی را که مورد نظر شریف امام، رضوان الله تعالی علیه، بود، با قاطعیت تمام ابراز می‌کرد.

ایشان، پس از رحلت حضرت امام (ره)، چه جایگاهی را در نظام می‌توان به ایشان نسبت داد.

واقعا خیلی سخت است که کسی بخواهد جایی برای ایشان معین کند. همین قدر می‌توانم بگویم که جای ممتاز و بی‌بدیلی بود و واقعا خالی شد. ایشان خصوصیتی داشت که هیچ کس دیگری ندارد و در آینده هم نخواهد داشت، مثل ارتباط با امام، نزدیکی به امام، دانستن نظرات امام. ایشان چیزهایی را از امام می‌دانست که شاید هیچ کس دیگری نمی‌دانست و گاهی اوقات آنها را اظهار می‌کرد.

همچنین قدرت انتقال نظرات رهبری مثل امام به مسئولین را داشت که بسیار مهم است. گاهی مصلحت نیست رهبری در امری اقدام کند، ولی خوب است نظر او دانسته شود تا کسانی که می‌خواهند مسائلی را رعایت کنند به نظر رهبری توجه داشته باشند. حاج احمد آقا ناقل امین و باهوشی بود که آنچه را که نظر شریف امام بود، دقیقاً می‌فهمید و منعکس می‌کرد. موارد متعددی اتفاق افتاد که تصور می‌کردیم کاری درست و مطابق نظر امام است و بعد معلوم می‌شد که نظر امام برخلاف آن است.

در قضایایی که در اواخر عمر شریف ایشان پیش آمد، ما (بنده و دو نفر دیگر)، درباره بعضی از اشخاص دچار اشتباهی بودیم و گمان می‌کردیم که نظر امام این است که باید حفظشان کرد، بعد معلوم شد که نظر امام چنین نیست. البته مکرر مذاکره شده بود، ولی دانستن صریح و لب نظرات امام موجب می‌شد تا



شب این اقبال را داشتیم که خدمت امام هم می‌رسیدیم. شبی که منزل حاج احمد آقا می‌رفتیم، رسم شده بود که امام هم می‌آمدند. حتی یک بار که کسالت داشتند، ده دقیقه‌ای آمدند و رفتند. در آن جلسه در باره مهم‌ترین مسائل کشور تبادل نظر می‌کردیم (من بعضی از جلسات شورا را یادداشت کرده‌ام، به این علت که گاهی تصمیمی گرفته می‌شد و برای اینکه دقیق باشد من بنا گذاشتم یادداشت کنم تا بعد اختلاف پیش نیاید). اگر کسی به یادداشت‌های بنده از آن جلسات مراجعه کند، می‌فهمد که آن جلسه چقدر مهم بوده است. در آن جلسات، حاج احمد آقا به عنوان فردی خوشفکر، باهوش و باتجربه، انصافاً بسیار موثر بود. در مسائل مختلف و به خصوص در مسائل جهانی، ذهنش باز بود و نظر او یک نظر خوب و پخته‌ای در بین نظرها بود و در پیش بردن جلسه ما به جد تاثیر داشت.

من با ایشان مشاوره دونفره نداشتم، اما بعضی دیگر از رفقا، به نظرم در بعضی از مسائل خودشان، با ایشان مشاوره دو نفره داشتند. با آقای هاشمی به خاطر سوابق رفاقت، مشاوره دو نفری زیاد داشتند. نمی‌دانم که حاج احمد آقا هم در بعضی از امور با ایشان مشورت می‌کردند یا نه، ولی می‌دانم که آقای هاشمی در بعضی از کارهایشان با حاج احمد آقا مشورت می‌کردند. آقای مهندس موسوی هم در بعضی از امور با آقای حاج احمد آقا مشاوره طرفینی داشتند. البته من در امور خودم به یاد ندارم که مشاوره طرفینی با حاج احمد آقا داشته‌ام. با توجه به ویژگیهای مرحوم حاج احمد آقا و با توجه به عملکرد

ایشان بعد از رحلت امام، موضعی را اتخاذ کردند که خیلی تحسین برانگیز بود. در مورد مسئله رهبری و بعد هم در درجه دوم در مورد مسئله دولت. البته ایشان انتقادهایی هم به بعضی از امور و مسائل دولت داشتند، اما این انتقادات منعکس نمی‌شدند و یا خیلی کم منعکس می‌شدند.



نقش داشتند که گفته‌اند نامی از آنان نبرم.

□ □ □

بالاخره با گذرنامه عازم نجف شدم. در همان اوایل ورودم، برادرم را شهید کردند و دیگر لازم دیدم که در نجف بمانم. بعد از شهادت برادرم، مسائل انقلاب ایران شدت گرفتند. بیش از یک سال در نجف نبودم که با امام به پاریس رفتم. در نجف من افرادی را که در اروپا و آمریکا بودند، ندیدم، گرچه بعضی از آنها مثل بنی صدر و یا قطب‌زاده و یزدی و سایرین چند بار در مدت پانزده سالی که امام نجف بودند به آنجا زده بودند. در پاریس، آقایان فرنگستانی خیلی سعی داشتند خودشان را به آقا نزدیک کنند و در این امر هم موفق شدند، یعنی توانستند خودشان را جزو یاران باوفای امام جابزنند، چه بنی صدر و چه قطب‌زاده و چه دیگران، تمام تلاششان این بود که به مردم بفهمانند که ما یاران امامیم. برای خنثی کردن این موضوع، چند روزی پس از ورودمان به پاریس این مسئله را عنوان کردیم که امام سخنگو و نماینده ندارند و به چند زبان ترجمه کردیم و به در دیوار منزل امام چسباندیم، ولی با وجود این روزی نبود که یکی از آقایان خودش را به عنوان نماینده و یا سخنگوی امام جا نزنند و مطلبی را نگویند و یا بنویسند و به امام نسبت ندهند. من بنی صدر را قبل از پاریس ندیده بودم، اصلاً او را در پاریس دیدم، لذا شناخت درستی از او و قطب‌زاده نداشتم. نه من، سایر افراد هم آنها را آن طور که باید و شاید نمی‌شناختند و در سه چهار ماهی که در پاریس بودیم، به قدری شلوغ بود که کسی نمی‌توانست از سر درون افراد آگاه شود. تمام دوستان در آن موقع آنان را افرادی مبارز و طرفدار امام می‌دانستند، لذا در شورای انقلاب هم جا گرفتند و یا وزیر و دست‌اندر کار شدند.

□ □ □

هجرت به گونه‌ای شگفت‌انگیز به اندیشه امام خطور کرد و باعث شد تا آرمانها و فریادهای حق طلبانه یک مرجع دینی و شیعی در قلب اروپا و جهان غرب نیز طنین افکن شود. امام خمینی از عامل این تصمیم چنین یاد می‌کنند، «... خیال ما هم این بود که به کویت و سپس به سوریه برویم... هیچ برنامه‌ای نداشتم به پاریس برویم. شاید مسائلی بود که هیچ اراده‌ای ما در آن دخالت نداشت و هر چه بود و از اول هم هر چه بود، اراده خدا بود... فقط خواست خدا بود که باید عملی می‌شد.»

حضرت امام تصمیم می‌گیرند به کویت عزیمت کنند. دولت کویت پس از ساعتها معطلی اجازه ورود می‌دهد. امام و همراهان ناگزیر به بصره بازمی‌گردند. تصمیم بعدی سوریه بود، اما اجازه ورود از سوی مقامات سوریه و یا امکان فعالیت سیاسی در آنجا مشخص نبود. توقف کوتاه امام در فرانسه می‌توانست فرصتی برای ابلاغ پیام امام به مسلمانان اروپا و تهیه مقدمات سفر به کشور بعدی باشد. عزیمت به فرانسه از سوی من پیشنهاد شد. امام پس از بررسی پیشنهاد و بحث در مورد وضعیت دیگر کشورها، تصمیم سفر به پاریس را اعلام داشتند و سرانجام در صبح ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷، حضرت امام به همراه اینجانب و جمعی از یاران خویش، بغداد را به سوی پاریس ترک کردند. برخی از نویسندگان امانت را در نقل تاریخ حفظ نکرده و وانمود کرده‌اند که فرد یا تشکیلات خاصی در تصمیم هجرت امام به فرانسه دخالت داشته است، در حالی که این مطلب خلاف واقع است و قضیه همان است.

صورت آشکار کار کنیم. او که در آن موقع با آقای غرضی و آقای جنتی در سوریه کار می‌کرد، فردی را فرستاد پیش من به نام سعید که بحمدالله همه امروز مشغول کار برای نظام هستند. از آن پس، سعید رابط ما با آنها شد، از طرف دیگر با امام‌آیت‌الله منتظری هم به وسیله شهید منتظری مربوط شدیم. دیگر مشکلی از حیث کار نداشتم.

□ □ □

تقریباً تمام دستگاهها را داشتیم. از کاغذ خردکنی تا چاپ. با دستگیری آقای خویی‌ها تصمیم گرفتیم آقای خاتمی را وارد عمل کنیم که بحمدالله ایشان از هر حیث ما را یاری کرد. آقای هاشمی دستگیر شد. به دنبال دستگیری او، ناچار به اصفهانیهایی که یکی دو نفر آنان را آقای هاشمی به من معرفی کرده بود تا در صورتی که دستگیر شد با آنان تماس بگیریم، مراجعه کردم. این کار را بعد از یکی دو هفته کردم که یکی از آنان آقای روحانی از روحانیون خوب اصفهان است. به دنبال این تماس، یک خانه تیمی در اصفهان و یکی هم در تهران تشکیل دادیم. البته آقای روحانی را در جریان این کار نگذاشتیم، چون احتمال دستگیری ایشان زیاد بود.

□ □ □

متأسفانه بین دوستانمان در سوریه اختلافی جزئی پیدا شد که نزدیک بود دامان ما را هم بگیرد. تا من بودم نگذاشتم، ولی وقتی من رفتم به عراق و به دنبال شهادت برادرم در آنجا ماندگار شدم، یکی دو مصادره در قم صورت گرفت که آقای واحدی در یکی از آنها شرکت داشت. در نامه‌ای که به وسیله آن سید جلیل‌القدر، شهید اندرزگو به دستم رسید، این مسئله را جدی ارزیابی کرده بودند. از همان جا تذکر دادم که این کار به صلاح کار تشکیلاتی ما نیست، ولی بر سر مسئله‌ای که هنوز اجازه ندارم بگویم، این کار بالا گرفت و وسایل انتشاراتی را که در یکی دیگر از منازل تیمی و سعید به عنوان واسطه کار، از آن مطلع بود، شبانه به منزل تیمی دیگری انتقال داده بودند. اختلاف سعید با شهید منتظری در سوریه باعث این درگیری ناراحت‌کننده در قم شد که با ریش سفیدی دوستان به خیر گذشت.

□ □ □

یکی از دوستان در مصاحبه‌اش گفته بود که سینمای قم را من یا گروه ما منفجر کرد، در حالی که این با واقعیت تطبیق نمی‌کند. شهید اندرزگو شبی را در منزل ما گذراند و مدعی بود که این کار را در همان روز انجام داده است، لذا در اینجا لازم می‌دانم آن مسئله را تکذیب کنم. این مسائل را امروز گفتم، والا همان گونه که در این مدت هیچ نگفته بودم، امروز هم نمی‌بایست می‌گفتم، فقط این مسئله را فراموش نکنید که فرزند امام، شدیداً زیر نظر ساواک بوده و این چنین گسترده عمل کرده بدون اینکه ساواک مطلع شود و این از نظر خودم مهم بود. سعی می‌کردم به صورتی عمل کنم که آنان فکر کنند در جریانات سیاسی نقشی ندارم. بعضی از دوستان دیگر در ارتباط با پخش اعلامیه چه در قم و چه در سایر شهرها

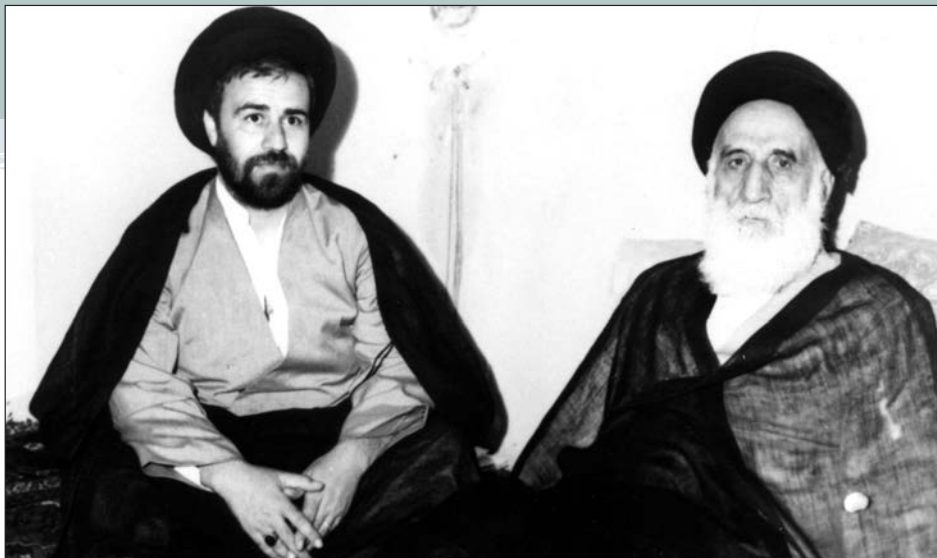
زمانی که من قم بودم و امام در نجف بودند، منزل ایشان را با کمک دوستان اداره می‌کردم. وکلای امام را یکی پس از دیگری تبعید می‌کردند. منزل امام در قم نشیب و فرازهای بسیار دیده است که آن هم تاریخی دارد. به علت حساسیت منزل امام در قم، هفته و یا ماهی نبود که از طرف رژیم نریزند و ما را نبرند و سؤال و جواب نکنند. سعی می‌کردم کوچک‌ترین کاری که موجب نارضایتی امام شود، انجام ندهم و بحمدالله موفق هم بودم.

□ □ □

ما مشغول چاپ کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» جلال بودیم (در ضمن برای اینکه مطمئن بشویم از نظر اعتقادی کارمان صددرصد درست است، با آقای خامنه‌ای در مشهد تماس گرفتیم و بارها پیش ایشان رفتم و ایشان را هم تا اندازه‌ای در جریان کارهایمان قرار دادم. البته در این موقع آقای هاشمی زندان بود، والا قبلاً با ایشان مشورت می‌کردیم به وسیله شهید محمد منتظری با گروهی ارتباط برقرار کردیم. در اوایل، همسر من مسئول ارتباط با آنان شد تا وقتی که مطمئن شدم کسی از طرف مقابل، ما را زیر نظر ندارد. کار هم بدین صورت انجام می‌شد که هفته‌ای دو روز صبحها، آنها اوراقی را که داشتند در قبرستان نو در مقبره‌ای می‌گذاشتند و عصر آن روز ما برمی‌داشتیم و هفته‌ای دو روز هم ما این کار می‌کردیم. به محمد منتظری پیغام دادم این کار مشکل است. ما هم حاضر نیستیم با گروهی که دقیقاً نمی‌شناسیم به



۱۲ بهمن ۵۷، سالن فرودگاه مهرآباد.



سالی که معمم از نجف برگشتم، دوسه ماهی زندان بودم که نه زجرم دادند و نه شکنجه‌ام کردند، فقط زندان بودم. دولت و ساواک روی منزل امام در قم حساسیت داشت و تمام تلاشش این بود که این منزل را کنترل کند. مدت مدیدی هم رفت و آمد در آن منزل را ممنوع کرده بود و شبانه‌روز در منزل مأمور بود. با اینکه امام نجف بودند، چندین بار ریختند و تمام کتابهای ایشان را بردند که هنوز اکثر آنها به دست ما نرسیده است.

□ □ □

وقتی که دیدند من به هیچ صراطی مستقیم نیستم، توی کوچه‌ای از کوچه‌های قم به نام کوچه باغ، چند نفر آمدند که ما از مقامات امنیتی هستیم، باید به ساواک بیایی. من حرفم همان بود که همیشه می‌گفتم. «باید از پدرم اجازه بگیرم.» که ریختند به جانم و چنان کتک مفصلی به من زدند که بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم، مردم دورم جمع شده بودند و کتابهایم را که هر ورش یک طرف افتاده بود، جمع کردند و دادند دستم. با این وضع، درسم را ترک نکردم، ولی در آن روز گنج گنج بودم.

□ □ □

«سطح» را نزد آقایان ابطحی و صادقی و محمدفاضل و آقای سلطانی خواندم. البته اکثر درسهایم را نزد آقای ابطحی خواندم و «خارج» را نزد حضرت آقای موسی زنجانی و آقای حائری و در نجف هم نزد امام و مرحوم برادرم. درسهایی را هم مرحوم شهید آقای مطهری هفته‌ای دو روز می‌آمدند قم که من هم شرکت می‌کردم.

□ □ □

در مدتی که در قم بودم مثل سایر طلاب در رساندن اعلامیه‌های امام یا اعلامیه‌هایی علیه دولت رژیم سابق به مردم تلاش می‌کردیم تا کم کم به این فکر افتادم که احتیاج به وسایل تکثیر داریم. آمدم پیش آقای هاشمی در تهران. او توسط آقای توکلی، یک دستگاه فتوکپی برایمان تهیه کرد. من قبلاً اتاقی را در منزل یکی از آشنایانمان اجاره کرده بودم و آنجا مشغول کار شدیم. از کسانی که از ابتدا با ما بودند، آقای موسوی خوئینی‌ها و آقای واحدی (همان که در روزنامه کیهان مشغول کار است) هستند.

× × × × ×

کم‌کم کارمان وسعت پیدا کرد و جایمان تنگ شد. منزلی را در نزدیکی منزل امام در قم به نام آقای واحدی خریدیم. پول آن را با التماس از این و آن تهیه کردیم، زیرا آقای پسندیده تا از قم و کیف قضیه مطلع نمی‌شدند، پول نمی‌دادند و مطلب را هم که نمی‌شد بگویی. این منزل دست و بالمان را باز کرد. آقای موسوی خوئینی‌ها که خود با گروههای دیگری هم ارتباط داشت، یک دستگاه ماشین تکثیر برایمان تهیه کرد. قبلاً از ماشینهای ساده‌تر استفاده می‌کردیم.

□ □ □

آقای موسوی خوئینی‌ها دستگیر شد و توسط خانمشان به من خبر دادند که زودتر ایران را ترک کنم. مدت پانزده روز رفتم پاکستان. اتفاقاً آقای هادی قم بود. اوضاع پاکستان را از او پرسیدم. البته بدون اینکه ایشان مطلع شود که چه می‌خواهم بکنم. بلافاصله با آقای محمد



● ۱۳۴۶. اولین دستگیری.

جمالی (کامبیز) و شوتهای ناگهانی «محراب» را نباید فراموش کرد و من با همه اینها مفصل بازی کرده‌ام. من در زمینهای خاکی تهران پارس با آقای علی پروین بازی کرده‌ام، ولی چون ناشناخته بودم، لاید آنها مرا یادشان نمی‌آید. به تبع شور و شفعی که به ورزش داشتم، تمام دوره‌های مجله‌های کیهان ورزشی را دارم و سالانه آنها را صحافی کرده‌ام و الان در بخش فرهنگی بیت حضرت امام موجود است. بارها مسابقات بسکتبال و فوتبال را به عنوان داور قضاوت کرده‌ام و از کل این قضایا، خاطرات واقعاً شیرینی دارم.

□ □ □

یادم نمی‌آید که دیگر از کلاس دهم کتکم زده باشند! لاید مرد شده بودم. کلاس نهم هم کتک کم بود، ولی تا کلاس هشتم روزی نبود که تا دلتان بخواهد، کتک نخورده باشیم! برای اینکه بدانید چه قدر شلوغ و شیطان بودم، همین قدر بگویم که بازده مرتبه پای چپم در رفته و هشت مرتبه پای راستم! دست چپم از ناحیه آرنج در رفته و از ناحیه ساعد شکسته است و از ناحیه مچ‌ال‌ی ماشا‌الله! دست راستم چند بار از ناحیه بازو شکسته و خیلی از ناحیه مچ. بدون استثنا تمام انگشتهایم چندین مرتبه شکسته‌اند، ولی مگر اینها همه باید باعث هر روز کتک خوردنم می‌شدند؟!

□ □ □

رویهم‌رفته شاگرد خوبی نبودم. راستی باید بگویم که کلاس هشتم با تمامی کتک‌هایی که خوردم، پنج تا تجدید آوردم! نگذاشتند بروم امتحان بدهم. گفتند پایه‌ات قوی می‌شود! سال بعد، همان کلاس هشتم شش تا تجدید آوردم که به هیچ کس نگفتم. تا یک هفته به امتحانات آن سال تابستان کرج بودیم. آمدم قم. از آنجا که باهوش بودم، در ظرف یک هفته، شش درس را خواندم و امتحان دادم و قبول شدم.

□ □ □

شانزده ساله بودم که در پانزده خرداد سال ۴۲، پدرم را در تهران زندانی کردند. وقتی ایشان را دستگیر و زندانی کردند، من کلاس چهارم متوسطه بودم. وقتی ایشان به ترکیه تبعید شدند، سال ششم متوسطه بودم. پس از دیپلم دو بار با گذرنامه به عراق و سوریه و لبنان رفتم. فراموش کردم بگویم که بعد از دیپلم آمدم تهران و تیم شاهین دعوت‌م کرد. راستش خواستم به وسیله آن تیم از ایران خارج شوم و بعد برنگردم، ولی انتخاب نشدم و حق هم همین بود که انتخاب نشوم، چون سایرین بهتر از من بودند. وقتی در این مرحله شکست خوردم، آن وقت خودم دست به کار شدم و یواشکی از راه آبادان به عراق رفتم.

□ □ □

دیری نیابید که به قم برگشتم. سال بعد، از همان راه به نجف رفتم و در آنجا به لباس روحانیت در آمدم. باز به قم برگشتم و هشت سال در آنجا مشغول درس و بحث طلبگی بودم. زمانی که من قم بودم و امام در نجف بودند، منزل ایشان را با کمک دوستان اداره می‌کردم. وکلای امام را یکی پس از دیگری تبعید می‌کردند. منزل امام در قم نشیب و فرازهای بسیار دیده است که آن هم تاریخی دارد. به علت حساسیت منزل امام در قم، هفته و یا ماهی نبود که از طرف رژیم نریزند و ما را نبرند و سؤال و جواب نکنند. سعی می‌کردم کوچک‌ترین کاری که موجب نارضایتی امام شود، انجام ندهم و حمدالله موفق هم بودم. ساواک خیلی فشار می‌آورد تا من از آنجا بروم، چون نمی‌خواستند من را بگیرند، ولی می‌خواستند من خودم بروم.

□ □ □

این مسائل را امروز گفتم، والا همان گونه که در این مدت هیچ نگفته بودم، امروز هم نمی‌بایست می‌گفتم، فقط این مسئله را فراموش نکنید که فرزند امام، شدیداً زیر نظر ساواک بوده و این چنین گسترده عمل کرده بدون اینکه ساواک مطلع شود و این از نظر خودم مهم بود. سعی می‌کردم به صورتی عمل کنم که آنان فکر کنند در جریانات سیاسی نقشی ندارم.

□ □ □

روزی با مسئولان ورزش فوتبال قم اختلاف نظر پیدا کردم و رفتم در مسابقات دو میدانی در رشته ۱۵۰۰ متر شرکت کردم. در دور اول با فاصله صد و پنجاه متر نفر دوم کشوری را که نفر اول این رشته در قم بود جا گذاشتم و اول شدم. دوره بعدی علی‌الظاهر مسابقات در زنجان بود. در این دوره دوم شدم، به رغم اینکه هیچ تجربه‌ای در این گونه مسابقات نداشتم، تا حدود سی متر آخر، اول بودم، ولی در سی متر مانده به خط پایان، گمانم دهنده‌ای از کرج بود که مثل یک ماشین سواری که از بغل کامیون سبقت بگیرد و بگذرد، تند و تیز از کنار من رد شد و مسابقه را برد.

□ □ □

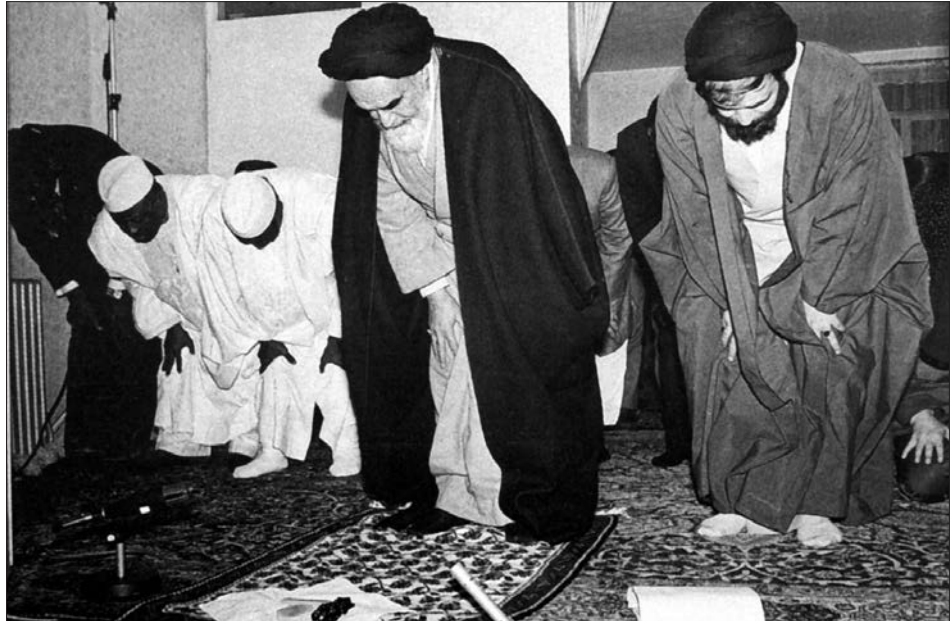
یک وقتی در کنار زمین شماره ۳ بودم. مربی تیم شاهین آن زمان که مرا می‌شناخت و اطلاع داشت که خوب بازی می‌کنم به من گفت: «آماده باش و برو توی زمین، بازی کن.» من مات و مبهوت مانده بودم، چون در تیم دسته دوم بازی می‌کردم. به او گفتم: «من الان در دسته دوم بازی می‌کنم.» او گفت: «پس نمی‌توانی بازی کنی.» از این ماجرا خیلی تأسف خوردم. واقعاً برای بچه‌ای مثل من در آن موقع خیلی مشکل بود که موقعیت و فرصت بازی در باشگاههای دسته اول را از دست بدهد.

× × × × ×

به طور کلی در زمینه ورزش و به خصوص کشتی، طرفدار ورزشکاران سمج و جنگنده بودم. مرحوم تختی را از نظر خصایل جوانمردی و پهلوانی خیلی قبول داشتم، چون در قضایای اجتماعی و سیاسی به عنوان یک پهلوان، همیشه حاضر به فداکاری و بسیار مخلص بود. او یک جوانمرد به تمام معنا بود که از نظر سجایای اخلاقی و روحیه نوعدوستی، بسیار باارزش و قابل احترام بود. همه ما به یاد داریم که در جریان زلزله بوئین زهرا، تختی از حیثیت پهلوانی خود استفاده کرد و به جمع‌آوری کمک برای زلزله‌زدگان پرداخت و در جریان زلزله اخیر شمال ایران هم واقعاً او سرمشنقی برای بقیه ورزشکاران و قهرمانان کشور بود. ولی به نظر من «موحد» از نظر تکنیک، بهترین کشتی‌گیر ایران تا کنون بوده است. فکر می‌کنم از بقیه قهرمانان کشتی کشورمان هم بیشتر مدال آورده است.

□ □ □

مدیریت آقای پرویز دهداری در فوتبال، تحسین برانگیز بود. هوش



آن خادمه‌ای که قبلاً در منزلشان خدمت می‌کرد، فرموده بودند ایشان کجاست؟ حالا با این همه گرفتاری و اینهمه مسائل، ولی سؤال از او کرده بودند. روی هم رفته بسیار با فضیلت بودند از اخلاق و از عواطف و محبت در مورد کسانی که گرفتار بودند، هیچ فروگذار نمی‌کردند، حالا در مورد خودم هم عرض بکنم، من یک کسالتی پیدا کردم که در ایران قابل معالجه نبود و رفتیم به آلمان، اگر چه آنجا هم معالجه نشدم، ولی حدود ۴۰ روز تقریباً من در آلمان در بیمارستان بودم، هر چند روزی یکبار، ایشان از تهران تلفن می‌کرد و احوال مرا می‌پرسید، و می‌فرمود که امام (ره) به من فرموده که من احوال شما را ببرسم و از حال شما مطلع باشم. خوب اینها تا یک عواطفی نباشد و یک خلقیات خوبی وجود نداشته باشد این مسائل تحقق پیدا نمی‌کند، بعد هم که من از آلمان آمدم، باز آن کسالت من ادامه پیدا کرد، مدتی در بیمارستان تهران بودم، مرتب ایشان به دیدن من می‌آمد، من یادم هست که شبی در بیمارستان بودم، دیدم یک آقای اهل علمی از در وارد شد، نگاه کردم، دیدم آقای آشتیانی است، بعد دیدم پشت سر ایشان یک کسی هست که پالتویی پوشیده و کلاهی سرش است و عصایی دستش، درست دقت کردم دیدم آقای حاج احمد آقااست و چون مسائل امنیتی اقتضا نمی‌کرد که با لباس بیاید، به این صورت آمده بود، آن هم پشت سر آقای آشتیانی که هیچ

خدمت امام (ره) رسیدم و راجع به یک موضوعی که خود من ناراحت شده بودم و بعد هم معلوم شد که بی جهت ناراحت شده‌ام، امام (ره) بزرگوار به من فرمود، «فلانی! من تو را به منزله مصطفی می‌دانم، معامله‌ای که با مصطفی داشتم با تو دارم.» و تعبیر ایشان این بود که من تو را از کوچکی بزرگ کرده‌ام و همین طور هم بود، لذا عواطف ایشان نسبت به من نه به عنوان شاگرد و استاد، بلکه یک عواطف خاصی بود که ناشی از شدت علاقه ایشان به من و شدت ارادت من به بیت امام (ره) و شخص امام (ره) بود و حتی در آخرین ملاقاتی که من با ایشان داشتم، البته غیر از آن عبادتی که در روز اول کسالت از ایشان کردم که ایشان هم در حالت اغما بودند و چیزی هم معلوم نبود، ولی در آخرین ملاقات ظاهرأ در شب چهلم مرحوم آیت الله العظمی اراکی بود که ایشان هم در مجلس قم شرکت کرده بودند و در کنار هم نشسته بودیم. تعبیر ایشان این بود که می‌گفتند، «فلانی! من هر وقت تو را می‌بینم به یاد حضرت امام (ره) می‌افتم.» این جوری تعبیر می‌کرد، ولی با قطع نظر از ارتباط و خصوصیات من، ایشان از نظر عواطف واقعاً فوق العاده بود و این را هم به ارث از والد ماجدشان برده بودند، اما هیچ برای خودشان و این موقعیت خاصی که خود امام (ره) داشت و ایشان هم به عنوان فرزند امام (ره) بود، حساسی باز نمی‌کردند، هم رعایت آداب و اخلاق و محبت نسبت به دیگران در جای خودش محفوظ بود. جداً این یکی از فضایل بسیار با ارزش حاج احمد آقا بود که اگر در یک مجلسی وارد می‌شد، مقید نبود که در صدر مجلس بنشیند، یا وقتی به کسی برخورد می‌کرد، توقع نداشت او به ایشان سلام بکند، او به ایشان احترام بگذارد. چنین مسائلی وجود نداشت. حتی من شنیدم در همین اواخر هم که قم می‌آمد، گاهی می‌فرستاد سراغ پیرمردها و پیرزنهایی که مثلاً در بیست سال پیش، در سی سال پیش، به منزل اینها رفت و آمدی می‌کردند و حالا خانه نشین شده بودند، از وضعشان باخبر بشود، گاهی کمکی به آنها بکند، خیلی در این جهت ممتاز بود، عرض کردم، این را هم به ارث از امام (ره) بزرگوار برده بود، برای اینکه یادم هست وقتی که امام (ره) از سفر زندان برگشتند به قم، قبل از اینکه به ترکیه تبعید بشوند، وقتی وارد کوچه منزل یخچال قاضی شده بودند، در راه سؤال کرده بودند از

کس احتمالش را ندهد که ایشان آقای حاج احمد آقااست، بعد هم آمدند آنجا و در یک قسمتی نشستند و احوالپرسی کردند، این هم اجمالی از فضائل اخلاقی ایشان. به نظر من احمد آقا بعد از فوت حضرت امام (ره)، بزرگ‌ترین خدمتی را که انجام داد، حفظ حیثیت و آبروی مقام و موقعیت حضرت امام (ره) بود، این جهت، برای من خیلی فوق العاده بود و هست، خوب شما نظرتان هست که به مجردی که حضرت امام (ره) فوت شد، ایشان اعلام کرد، که هیچ کس نه حق دارد مراجعه به دفتر کند برای پرداختن وجوه و نه حق دارد مراجعه به نمایندگان امام (ره) بکند، که به عنوان نماینده امام (ره) به آنها وجوه بدهد. این مطلب شاید در نظر بعضی از مردم یک مطلب عادی به نظر برسد، ولی خیلی مسئله با اهمیتی است، یعنی آبروی امام (ره)، را ایشان حفظ کردند، حالا این در چه شرایطی بود؟ چون من خودم در این جریانات بودم و طرف بودم، الان مجبورم این مسئله را بگویم، ایشان روز سوم یا چهارم فوت امام (ره) بود، من هم آن زمان مسئولیت شورای مدیریت را داشتم، پیغام دادند که من می‌خواهم اعضای شورای مدیریت را ببینم، خوب شرایط ایشان اقتضا نمی‌کرد و درست هم نبود که ایشان به قم بیایند، ما به عنوان شورای مدیریت رفتم خدمت ایشان، گفتند غرض از اینکه شما را خواستیم بیان یک مطلب بود، که امام (ره) به من فرموده‌اند بدون اینکه حتی نوشته‌ای هم در این رابطه باشد، بدون نوشته به من فرمودند، که آنچه که من پول در بانکها و یا در منزل دارم، اینها وجوه شرعیه است و تمامی این وجوه شرعیه را باید در اختیار اعضای شورای مدیریت مخصوصاً فلان کس «اسم مرا هم برده بودند» بگذارید، اینها تدریجاً به طلبه‌ها شهریه بدهند، حالا مسائل قانونی یک مقداری مشکل بود، انحصار وراثت و اینها، مقام معظم رهبری کمک کردند و زود دستور دادند که این پولها از حساب امام (ره) واریز بشود به حساب شورای مدیریت در بانک ملی قم، تمامی این پولها اعم از ارز و ریال و غیرذلک همه وارد شد به حساب شورای مدیریت و ما هم شروع کردیم به پرداختن شهریه امام (ره) و روی هم رفته دو سال و سه ماه شهریه امام (ره) را ادامه دادیم، البته یک زمینی هم بود، که هنوز هم آن زمین ظاهرأ هست که بناست و بفروشند به طلبه‌ها، حالا مقصودم این است، که امام (ره) بدون اینکه نوشته‌ای در این رابط داشته باشند، فقط یک جمله به حاج احمد آقا این مطلب را گفته بودند، این تعبد و آنچه که شما اشاره کردید، تقدیش به مسائل اسلامی چقدر باید قوی باشد که یک مطلبی را که غیر از خودش هیچکس اطلاع نداشت، بیاید و اینجوری ابراز بکند. ما هم عمل به وظیفه کردیم. حالا در اینجا یک نکته جالب تری هست، فکر نمی‌کنم احدی از این جریان اطلاع داشته باشد، اما الان اینها باید روشن بشود، یک روز ایشان به من تلفن کردند و گفتند که علاوه بر پولی که امام (ره) در بانک‌های مختلف دارد و در اختیار شما قرار گرفت، در این کمدهای پهلوی امام (ره) بود و دم دست امام (ره) بود، اینجا هم مقداری پول وجود دارد، چکار کنیم؟ گفتیم که شما این پولها را بشمارید و بعد برای ما بفرستید، ایشان گفتند فلانی من حوصله شمردنش را ندارم، همین جوری برایتان می‌فرستم، گفتم خیلی خوب، لکن شما وقتی بفرستید، که ما در جلسه شورای مدیریت باشیم و دوستان ما هم باشند، چون مسائل مالی بود. گفتم تصادفاً ما عصری جلسه داریم، شما سعی کنید این پولها را در همان وسط جلسه، در حضور اعضا به ما بدهید. عصری بود و جلسه داشتیم، در همان ساعت‌های غروب بود، دیدیم دو نفر وارد شدند و یک کیسه

همان حساسیتی را که خود امام (ره) نسبت به نظام و ولایت فقیه داشت، ایشان هم همان حساسیت را داشت، حالا یک وقت ممکن بود که گاهی فرض کنید از بعضی مسئولین ناراضی باشد و نسبت به بعضی از مسائل انتقاد داشته باشد، ولی وقتی که مسئله اصل نظام و اصل ولایت فقیه مطرح بود، ایشان دیگر بی‌اختیار در مقابلش خاضع و خاشع بود.



آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی

وارث صفات معنوی امام...

خودم نیامد که آن چیزی که فهمیده‌ام درست باشد. «در حالی که درست هم بود، لکن برای اطمینان خاطر، تلفن کردند و از من پرسیدند. رویهمرفته در مسائل علمی، ایشان مافوق متوسط بودند، مخصوصاً با آن استعداد قوی که در ایشان وجود داشت که اگر یک مقدار دیگر و چند سالی ادامه می‌دادند، جداً یکی از علمای میرز می‌شدند، لیکن شرایط و مخصوصاً أجل، دیگر مهلت نداد که ادامه بدهند. البته در کنار فقه و اصول، ایشان سالها، درس فلسفه را هم خدمت آیت الله محمدی گیلانی که همسایه بودند، می‌خواندند و مقید هم بودند و چون روح فلسفی در خود امام (ره) و در مرحوم حاج آقا مصطفی و در ایشان هم قوی بود، در فلسفه هم به یک مراتب بالایی رسید. پس از تلمذ در خدمت ایشان (آیت الله گیلانی)، در مرتبه‌ای واقعاً جامع العقول بود، ولو اینکه حالا به مرتبه برادر بزرگوارشان نرسیدند، اما فی نفسه فضایل علمی ایشان هم غیر قابل انکار است.

در برابر همه کس و همه دوستان و بلکه حتی افرادی که در بیت امام (ره) مثلاً شغل خدمتگزاریهای عادی را داشتند، نسبت به همه اینها یک عواطف مخصوصی داشتند و ارتباطشان هم با من، ارتباط رفاقتی بود. روی همین عواطف، نه استادی و شاگردی و دید من نسبت به ایشان، دید یک استاد نسبت به شاگرد نبود، دید ایشان هم همین طور، بلکه ما افتخارمان این بود که از اول چون با این بیت ارتباط داشتیم و در دوران دبستان با مرحوم آقای حاج آقا مصطفی بودیم و پدرم هم با حضرت امام (ره) روابط و رفت و آمد داشتند، خودم هم حدود ۱۰ سال از محضر امام (ره) استفاده علمی کردم، سالیان دراز هم با مرحوم حاج آقا مصطفی هم بحث بودیم، ارتباط ما مثل ارتباط افراد یک خانواده بود و یک عواطف خاصی نسبت به من داشتند و من نسبت به ایشان، حتی یادم هست در یک جریانی که

ایشان وجود داشت، جدّامی توانیم بگوییم که ۵ سال به منزله ده سال شرکت دیگران در بحثهای خارج بود، لذا با اینکه ایشان اکثراً گرفتار مسائل مبارزه و در آستانه پیروزی انقلاب، گرفتار مسائل روز بودند و بعد از پیروزی انقلاب و بعد هم مسائل جنگ، گرفتاریهای فراوانی داشتند، لیک در عین حال ارتباطشان با مسائل علمی قطع نشده بود، مخصوصاً بعد از رحلت امام (ره) که تا حدی مسئولیت ایشان کمتر شده بود، این ارتباط با مسائل علمی، بیشتر هم شده بود، به طوری که یک سال قبل از رحلت خود (۱۳۷۲) نظرم هست که ایشان از تهران به من تلفن کردند و یک عبارتی را که از عبارات مشکله کفایه است، در بحث ترتیب، از من سؤال کردند. من قبل از اینکه پاسخ بدهم، پرسیدم، «به چه مناسبت شما به فکر این عبارت و فکر این مسائل افتادید؟» ایشان گفتند، «من یک تدریس کفایه دارم و عده‌ای هستند که هر روز می‌آیند اینجا برایشان کفایه می‌گویم. به این عبارت که رسیدم، یک قدری درست به ذهن

باید تأثیر عمیق و شدید خودم را از مصیبت بزرگ از دست دادن تنها یادگار امام (ره) ابراز دارم. جدّاً این مصیبت بسیار مهم و مشکل بود و تحمل آن بسیار سخت، چون با فقدان امام (ره) بزرگوار، رایحه امام (ره)، تنها از این شخصیت استشمام می‌شد، مخصوصاً که از جنبه‌های مختلف، شباهت به امام (ره) بزرگ داشت.

اما در مورد بعد علمی، ایشان با علوم حوزوی یعنی فقه و اصول، آن طوری که خود ایشان برای من ذکر کردند و من هم، تا حدی به یاد دارم، بعد از اینکه سطوح عالیه را به پایان رساندند و وارد بحثهای خارج شدند، حدود ۵ سال در درسهای خارج شرکت کردند. دو سال در نجف، خدمت امام (ره) بزرگوار، والد معظمشان، در بحث فقهی شرکت کردند و در کنار این، در بحثهای اصولی مرحوم اخوی بزرگوارشان که جدّاً موقعیت علمی بسیار بالایی داشتند و می‌توان گفت که اخوی ایشان، جامع المعقول بود، حاضر می‌شدند. ایشان از برادر بزرگوارشان در مباحث اصولی خیلی استفاده کردند. در قم، به تعبیر خود ایشان که به من می‌گفتند، یک سال و نیم در درس خارج من شرکت کردند و من حتی این معنا را یادم هست که بحثی که ایشان شرکت می‌کرد، کتاب الصلوه بود که یک سال و نیم در آن بحث خارج شرکت می‌کردند و در بحث هم گاهی اشکالاتی به نظرشان می‌آمد و مطرح می‌کردند و این کاشف از این بود که نه تنها درس را کاملاً درک کرده‌اند، بلکه در مباحث مطرح شده در درس دارای نظر هم هستند. ظاهراً یک سال و نیم هم در درسهای خارج دیگران شرکت کردند و قبل از اینکه وارد بحث خارج بشوند، در همان بحث مکاسب نیز که از سطوح عالیه است، یک مقداری در بحث من شرکت کردند، ولی با تعبیری که خود ایشان داشت و برای من ذکر کرد، مجموعاً ۵ سال تمام در بحثهای خارج فقه و اصول شرکت کرد و این با توجه به نبوغ و استعداد کاملی بود که در

رویه‌مرفته در مسائل علمی، ایشان مافوق متوسط بودند، مخصوصاً با آن استعداد قوی که در ایشان وجود داشت که اگر یک مقدار دیگر و چند سالی ادامه می‌دادند، جداً یکی از علمای میرز می‌شدند، لیکن شرایط و مخصوصاً أجل، دیگر مهلت نداد که ادامه بدهند.



صاحب نقشی محوری در نظام اسلامی...

✶ خاطرات آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

□ □ □

مرد بسیار مهربانی بود. یک بار من دچار عارضه سکنه و بستری شدم. او هر روز به عیادت می آمد و به من سر می زد و این کار را برای مدتهای مدید ادامه داد. البته این کار به من اختصاص نداشت. برای هر کسی که این مسئله پیش می آمد، همین کار را می کرد. من حتی یک روز به او گفتم که خودش را مقید نکند که هر روز بیاید. گاهی می آمد و می دید نیستم. یا نزد پزشک رفته بودم و یا مشغول فیزیوتراپی بودم. همان جا می نشست تا من می آمدم. هر قدر به او می گفتم که خودش را به زحمت نیندازد، می گفت که زحمتی نیست. وقتی زیاد اصرار می کردم، می گفت: «اگر آمدمن برای شما ایجاد مزاحمت می کند، حرفی ندارم و زحمت را کم میکنم، اما اگر به خاطر مراعات حال من می گوئید، راحتی من در این است که شما مانع از دیدارم با خود نشوید.» بسیار مهربان و خیرخواه بود و ما و دیگران را هم خیرخواه خود میدانست. اگر گاهی دلتنگ می شد و یا گلایه ای داشت، از ما کمک می گرفت. او حافظ و نگهبان امام بود. مخصوصاً در ایامی که امام بیمار بودند و نیاز به مراقبت شدید داشتند، یک لحظه هم از حال ایشان غافل نبود و همه پیش بینیهای لازم را انجام می داد. حتی یک مورد را به یاد ندارم که بر خلاف رضایت امام حرفی زده باشد یا حرکتی کرده باشد.

□ □ □

در دورانی که امام بیمار بودند، از یک طرف باید رعایت حال امام را می کرد و از طرف دیگر توقع مردم، خیلی بالا بود و جمع کردن این دو با هم، کار بسیار دشواری بود، چون از یک طرف، رفت و آمدها باید محدود می شدند و از سوی دیگر، بی جواب گذاشتن توقعات مردم، درست نبود. مرحوم احمد آقا باید سعی می کرد دل مردم رانشکند و گاهی لازم می شد که از امام مایه بگذارد و این کار را با چنان ظرافت و دقتی انجام می داد که هر دو منظور برآورده می شدند. او سعی می کرد روشی را انتخاب کند که به مردم بر نخورد و در عین حال به امام هم کمترین آسیبی نرسد و در این میان، واقعاً فشار روحی سنگینی را تحمل می کرد.

□ □ □

مرحوم احمد آقا در شورای انقلاب عضو نبود و گاهی در جلسات شورا شرکت می کرد، اما شرکت رسمی نداشت. تازمانی که امام در قم بودند، در شورای انقلاب، بعضی از اعضا مثل مرحوم بازرگان و امثال ایشان، از احمد آقا خیلی راضی بودند. خود من بارها این جمله را از مهندس بازرگان شنیدم که می گفت: «خدا بیامرزد پدر این احمد آقا را که اگر نبود، کار ما زار بود!» مهندس بازرگان با بعضی از اعضای شورای انقلاب اختلاف نظر داشت و آن وقت احمد آقا بانهایت محبت حرفها را گوش می داد و نمی گذاشت اختلافات بالا بگیرند. همه حرفهایشان را به حاج سید احمد می گفتند و او به امام منتقل می کرد. او بانی صدر اختلاف نظر شدید داشت و بنی صدر هم از او خوشش نمی آمد.

✶ برگرفته از گفت و گو با واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

بگیرد و امام قبول نمی کردند. وقتی که آقای لواسانی بیش از حد اصرار کرد، امام فرمودند: «شما می دانید که احمد نزد من اعز اشخاص است. محبوب ترین فرد نزد من است. مطمئن باشید اگر این اتفاق برای او هم پیش می آمد، عفو نمی کردم. بیهوده اصرار نکنید. نمی شود.» سپس امام متوجه حضور من شدند و فرمودند: «بروید از ایشان (یعنی من) بپرسید.» امام که چنین فرمودند، از جا برخاستم و پیش رفتم. سپس به مرحوم لواسانی گفتم: «من می دانم عده ای نزد شما آمده اند و اصرار کرده اند و شما به رودرپایستی آنها گرفتار شده و به اینجا آمده اید، اما قطعاً متوجه این نکته هستید که امام در این امر، هم محدودیت شرعی دارند و هم اجتماعی. اگر این فرد اعدام نشود، در جامعه خواهند گفت که چون معمم بود، اعدام نشد و مورد عفو قرار گرفت. اگر قرار باشد امام، وی را عفو کنند، باید نظایر او را هم عفو کنند. این هم که شدنی نیست.» مرحوم لواسانی که دید امام قبول نمی کنند و من هم این شیوه را قبول دارم، از جا بلند شد، خداحافظی کرد و رفت. غرض از نقل این خاطره این بود که نسبت علاقه امام به مرحوم احمد آقا را نقل کنم.

□ □ □

مرحوم احمد آقا مرد بسیار خوشفکری بود. امام، هم به خوشفکری او ایمان داشتند و هم به اینکه مسائل را خیلی خوب می فهمید. به هر حال جزء و کل قضایای مربوط به امام، از نظر وی مخفی نبود. علاقه عجیبی هم به امام داشت و امام می دانستند که اگر چیزی به ضرر وی و به خیر ایشان باشد، او خیر امام را بر ضرر خودش ترجیح می دهد. او نقشی محوری و اساسی داشت و امام مطمئن بودند که سید احمد خلاف مصالح اسلام، چیزی نمی خواهد. امام چون خوشفکری احمد آقا را قبول داشتند، با او مشورت می کردند و حرفهائی را که بعدها به دیگران می گفتند، از همان ابتدا به سید احمد می گفتند.

□ □ □

هنگامی که امام می خواستند به گورباچف نامه بنویسند، ابتدا به سید احمد گفته بودند که این روزها مشغول نوشتن یک نامه هستم. حاج احمد آقا قبل از ارسال و انتشار نامه امام، موضوع را به سران سه قوه، اطلاع داده بود. پس از مدتی نگارش نامه به پایان رسید و امام تصمیم خود را گرفتند. احمد آقا نامه را برای سران سه قوه آورد و گفت: «امام فرموده اند که به این نامه گوش کنید و اگر نکته ای به نظرتان می رسد، تذکر بدهید.» حال امام برای نشستن در جلسه، مساعد نبود. لذا مرحوم احمد آقا گوش می داد و با دقت یادداشت بر می داشت. او عضو شورا بود، ولی حق رای نداشت و فقط در جلسه سران سه قوه می نشست که آنها صحبتها را بکنند. بعد نتایج بحثها و محتوای جلسه را می نوشت. گاهی هم آنچه را که نوشته بود می خواند که اگر نکته ای را درست متوجه نشده یا از قلم افتاده است، تصحیح کند و بعد آن را می برد و به امام می رساند و نظر ایشان را در حضور خودشان می نوشت و آن را به عنوان فرموده حضرت امام می آورد و به سران سه قوه ابلاغ می کرد. این نقش، انصافاً بسیار مهم، محوری و برجسته بود.

به اعتقاد من نقش اساسی و بسیار موثر مرحوم سید احمد آقا، چه قبل از انقلاب، چه در جریان پیروزی و چه پس از آن و نیز پس از رحلت امام، مسئله ای بسیار بدیهی است و کمتر کسی در مورد این مسائل، شکی به دل راه می دهد، زیرا وی فرزند امام و مورد علاقه شدید ایشان بود. در مورد علاقه امام به حاج احمد آقا خاطره ای را به یاد دارم که نقل می کنم:

کودتای نوژه، تازه کشف شده بود. می گفتند که قطب زاده هم در این کودتا دخالت داشته است. به هر حال عده ای در این قضایا به اعدام محکوم شدند. یکی از آنها امام جماعتی بود که سفری به خارج رفته و با بعضی از مقامات خارجی تماس گرفته و بعد هم آن ملاقات، لو رفته بود. این فرد به یکی دوتا از خانواده های روحانی و معروف ایران و عراق منتسب بود. عده ای تلاش می کردند که او را از مجازات نجات بدهند. البته آنها جرئت نداشتند خودشان مستقیماً پیش امام بروند و برای او درخواست عفو کنند، چون می دانستند این کارشان فایده ندارد. آنها مرحوم سید محمد صادق لواسانی را واسطه قرار دادند تا نزد امام برود و درخواست آنها را مطرح کند.

روز عید بود و من به زیارت حضرت امام رفتم. وقتی رسیدم، در خانه باز بود و کسی هم آنجا نبود، به همین دلیل سر زده، وارد خانه شدم. البته یک ربع، نیم ساعتی زود رسیده بودم. وارد حیاط شدم، بعد به ایوان رفتم و در اتاق را باز کردم. دیدم مرحوم لواسانی نشسته است و با امام صحبت می کند و امام هم بسیار برافروخته اند. فهمیدم که در وقت مناسبی وارد نشده ام و آنها احتمالاً با هم صحبت خصوصی دارند، ولی آمده بودم و برگشتنم درست نبود، لذا رفتم و در انتهای اتاق نشستم که اگر صحبت خصوصی دارند، نشنوم، ولی البته صدای هر دو بلند بود و من می شنیدم. مرحوم لواسانی به طریقی که هرگز از ایشان ندیده و نشنیده بودم، به امام التماس می کرد و امام می گفتند: «نمی توانم.» کمی که صحبت کردند متوجه شدم که منظورشان همان روحانی است و آقای لواسانی آمده بود که از امام برای او عفو



خود من بارها این جمله را از مهندس بازرگان شنیدم که می گفت: «خدا بیامرزد پدر این احمد آقا را که اگر نبود، کار ما زار بود!» مهندس بازرگان با بعضی از اعضای شورای انقلاب اختلاف نظر داشت و آن وقت احمد آقا بانهایت محبت حرفها را گوش می داد و نمی گذاشت اختلافات بالا بگیرند. همه حرفهایشان را به حاج سید احمد می گفتند و او به امام منتقل می کرد. او بانی صدر اختلاف نظر شدید داشت و بنی صدر هم از او خوشش نمی آمد.



از تو. در وصیت‌نامه حاج احمد آقا هم نسبت به مادر سفارشات زیادی به بچه‌های خودش و به خانواده خودش می‌کند. این حاکی از این است که به ایشان الهام شده که تو قبل از مادرت فوت می‌کنی و الا روی قاعده و اختلاف سنی که بین ایشان و مادر وجود دارد که شاید اختلافشان حدود ۲۵ سال باشد، خوب مادر باید سفارش فرزند را بکند، نه فرزند سفارش مادر را، کانه به ایشان هم الهام شده بود، که فوتش قبل از مادر تحقق پیدا می‌کند که همین طور هم شد. و باز چیزی که در وصیت‌نامه این دو موجب افتخار برای امام (ره)، برای انقلاب، برای اسلام، برای همه و همه هست، این است که هم در وصیت‌نامه حاج آقا مصطفی این معنی منعکس است (که من می‌گویم خط خود ایشان را چون سالها با من هم بحث بوده، با خطش آشنا بودم)، در آن وصیت‌نامه ایشان نوشته که من از مالیه دنیا هیچ چیز ندارم، نه خانه، نه زندگی، نه مستغلات، نه زمین، نه پول و نه غیر ذلک، فقط من هستم و یک مشیت کتاب، این کتابها را هم از وجوه شرعیه خریدم، اگر بچه من حسین طلبه شد، این کتابها را به او بدهید، اگر هم نشد، بدهید به کتابخانه مدرسه آقای بروجرى در نجف اشرف، عین همین معنی در وصیت‌نامه حاج احمد آقا نیز منعکس است و این هم واقعاً از چیزهایی است که همه انقلابی‌ها و اصل انقلاب ما باید به آن افتخار بکنند، که یک جوان با آن همه امکاناتی که در اختیارش می‌توانست قرار بگیرد، به صراحت می‌گوید که در هیچ مؤسسه‌ای، در هیچ بانکی، در هیچ جایی، هیچ چیز ندارم، یک مقدار پول در مؤسسه تعاون است، آن هم شهریه من هست که مورد مصرفش فقرا هستند و من با کمال ارادتی که به ایشان داشتم وقتی این وصیت‌نامه را خواندم، باز ارادتم بیشتر شد به ایشان، و طلب مغفرت و رحمت برای ایشان زیادتر شد و به امام (ره) هم بیشتر دعا کردم که بحمدالله بچه‌هایی تربیت کرد که اینچور برای اسلام و انقلاب افتخار آفرینند و کسی نتوانست یک نقطه ضعف مالی درباره آنها داشته باشد، امیدوارم که خداوند ایشان و برادر بزرگوارش و بالاتر امام (ره) بزرگوار را، با اجداد گرامیشان مخصوصاً موسی بن جعفر (ع) که اینها سادات موسوی بودند، و افتخار انتساب به موسی بن جعفر را داشتند محشور بفرماید، امیدوارم خداوند به خاندانش مخصوصاً والده ماجده‌شان که این همه مصیبت‌های پشت سر هم را دیده، صبر و اجر عنایت بفرماید و امیدوارم که خداوند متعال این انقلاب ما را مستحکم تر بفرماید.

✽ بیانات به مناسبت اربعین رحلت یادگار امام.

در وصیت‌نامه ایشان نسبت به فرزند ارشدش و فرزندان همه وصیت کرد، که مبدا تحلیل‌های مختلف شما را از نظام و ولایت فقیه منحرف کند، و حتی نسبت به مجلس خبرگان سابق، که امام (ره) رحلت کرده بودند، تعبیر کرده بودند مهم‌ترین کار مجلس خبرگان رهبر و رهبری بود، و ایشان از روی عقیده این حرف را می‌زد و در این عقیده هیچ تردیدی نداشت و اگر احساس می‌کرد، کسی در این کار می‌خواهد خللی وارد بکند در مقابلش می‌ایستاد.

خودشان را و من معتقدم که پیش خداوند بزرگ اجر بسیار بالایی دارد، و کارهایی را که امام (ره) انجام دادند بالاخره یک سهمی از فوت ایشان به نظام وارد شد، و یک ستون محکم و عمود قوی را نظام از دست داد، حالا امیدواریم که خداوند تبارک و تعالی از راه دیگر جبران کند، در رابطه با معنویت، هم ایشان و هم برادر بزرگش مرحوم آقای حاج آقا مصطفی، چون من وصیت مرحوم حاج آقا مصطفی را به خط خودشان و وصیت ایشان را نیز به خط خودشان دیدم. این دو وصیت، یک نکته‌ای را به آنها می‌دهد که دقت در آنها بکنند، الهام می‌کند و آن نکته این است که هم به مرحوم آقای حاج آقا مصطفی الهام شده بود که قبل از پدرش فوت می‌شود و هم به حاج احمد آقا الهام شده بود، که قبل از مادرش فوت می‌شود، اما آقای حاج آقا مصطفی برای اینکه در وصیت‌نامه‌اش، هنوز وصیت را ذکر نکرده، اولین چیزی را که ذکر می‌کند این است که می‌گویم من وصی خودم را، پدر بزرگوارم قرار دادم، در حالی که ما هیچ نشنیده‌ایم که جوانی، در وصیت‌نامه‌اش پدر خودش را وصی خودش قرار بدهد، خوب این حاکی از این است که کانه به او الهام شده بود که توقبل از پدر فوت می‌کنی، و پدر بعد

در دستشان هست و دو ثلث این پر از اسکناس و ارز و این حرفها، آوردند و گفتند ایشان داده‌اند، بعد ما آنجا دستور دادیم پولها را بشمرند، روی هم رفته حدود ۶، ۷ میلیون پول بود، بعد همان جا یک صورت مجلسی کردیم و بعد از حساب به حساب شورای مدیریت واریز کردیم، مقصودم این است که امام (ره) فقط یک جمله به حاج احمد آقا گفته بود. این باید تعبد و تقیدش را به مسائل اسلامی چقدر قوی باشد که یک مطلبی را که هیچکس از آن اطلاعی نداشت، عمل کند. این مسئله را از فضائل بزرگ حاج احمد آقا می‌دانم، که ایشان آبروی امام (ره) را بعد از فوت کما هو حق ادا کرد. و اما در رابطه با مسئله نظام و ولایت فقیه، همان حساسیتی را که خود امام (ره) نسبت به نظام و ولایت فقیه داشت، ایشان هم همان حساسیت را داشت، حالا یک وقت ممکن بود که گاهی فرض کنید از بعضی مسئولین ناراضی باشد و نسبت به بعضی از مسائل انتقاد داشته باشد، ولی وقتی که مسئله اصل نظام و اصل ولایت فقیه مطرح بود، ایشان دیگر بی اختیار در مقابلش خاضع و خاشع بود. لذا در وصیت‌نامه ایشان نسبت به فرزند ارشدش و فرزندان همه وصیت کرد، که مبدا تحلیل‌های مختلف شما را از نظام و ولایت فقیه منحرف کند، و حتی نسبت به مجلس خبرگان سابق، که امام (ره) رحلت کرده بودند، تعبیر کرده بودند مهم‌ترین کار مجلس خبرگان تعیین رهبر و رهبری بود، و ایشان از روی عقیده این حرف را می‌زد و در این عقیده هیچ تردیدی نداشت و اگر احساس می‌کرد، کسی در این کار می‌خواهد خللی وارد بکند در مقابلش می‌ایستاد.

بعد از رحلت حضرت امام (ره)، باید تعبیر بکنیم که ایشان، یک استوانه بسیار محکمی بود برای نظام، و یک بازوی توانایی بود برای نظام و مقام معظم رهبری و مسئولین نظام جمهوری اسلامی و حتی بعد از فوت ایشان دشمنان انقلاب و یا دوستان نادان در رابطه با فوت ایشان یک سری شایعاتی را به وجود آوردن، در حالی که اشتباه آنها این بود که به نظر من مسئولین نظام از فوت حاج احمد آقا خیلی بیشتر از دیگران متأثر شدند، و ضرر کردند، یعنی اینکه وجود ایشان، یک وجود نافعی بود برای نظام، و چه بسا افرادی که حالا روی عدم اطلاع و عدم آگاهی و روی بعضی از مسائل، نسبت به بعضی از مسئولین یک سری انتقادهایی داشتند، و یا حتی دامنه اعتراض را به بالاتر می‌کشاندند، با تجلیلهای و با تبیینات آقای حاج احمد آقا برای آنها آرامشی پیدا می‌شد، آنها وقتی می‌دیدند که فرزند امام در مورد نظام این مقدار معتقد و خاضع است، دیگر فکر می‌کردند برای آنها جایی نیست که حرفی بزنند یا انتقاد بی جایی داشته باشند.

خلاصه این هم یکی از فضایل ایشان بود، که بعد از فوت امام (ره) راه امام (ره) را کما هو حق ادامه داد و آن مسئولیتی را که به دوش ایشان بود، بدون وقفه و بدون رکود و بدون انحطاط بلکه با تکامل و تضاعف ایفا کردند مسئولیت



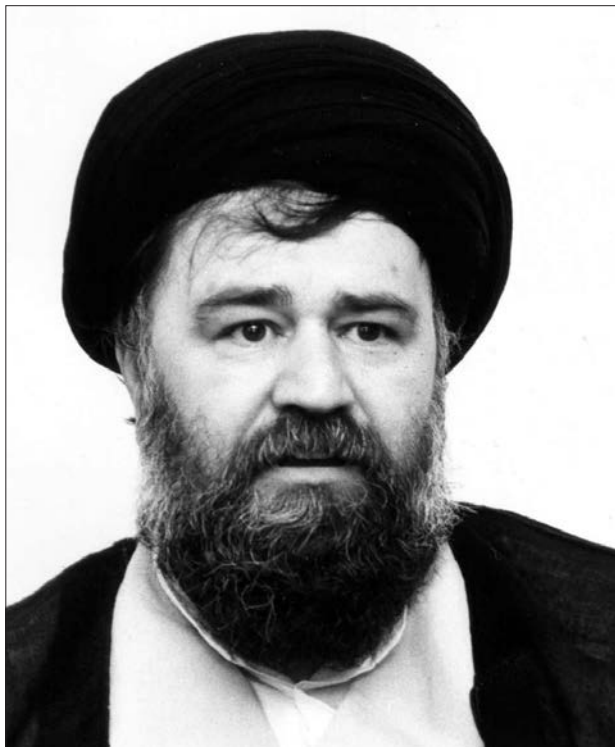


ایشان بسار آدم صادقی بود؛ یعنی از مواردی بود که در اوج درک و شعور، به هیچ عنوان شما در ایشان غیر صداقت نمی‌دیدید، حتی با کسانی که با آنها اختلاف عقیده داشت، بسیار صادقانه برخورد می‌کرد، یعنی دوستان ایشان که با ایشان بودند، شاید آن صفا و صمیمیت و صداقت و آن صافی برخورد صادقانه ایشان را فراموش نکنند. همین صداقت هم بود که رابطه ایشان با امام را بیشتر متجلی می‌کرد و بیشتر روشن می‌کرد.

می‌کرد. بعد می‌گویند که در تثبیت مقام معظم رهبری هم، در تثبیت ولایت ایشان هم نقش داشتند؛ چرا حالا در مورد این نقشها صحبت می‌کنند، به دلیل اینکه دیگر اینجا امام نیست، نقش او مجزا شده است. راجع به او می‌توانند حرف بزنند، در حالی که جدای از نقش امام باشد، یعنی یک نقش مستقل برایش تصور می‌کنند، می‌بینند چقدر این نقش دارای عظمت است و حال آنکه اینگونه کارها در زمان امام بوده؛ اما چون در سایه امام بوده، نظر مشاور طبیعتاً همیشه مشاور است. این یک نمونه است از مواردی که می‌خواستیم مثال بزنیم، یک تنظیری بکنم که شما ببینید این مسئله چه مقدار با آن مسئله فرق دارد. در دید عمومی، یک واقعیتی است که شاید در محیط خارج هم یکسان باشد، یعنی بعد از رحلت امام جور، قبل از رحلت امام بارها برای تثبیت نظام در مواردی که به قدری در تثبیت کلی نظام و در حفظ شئون نظام ارزش دارد، اظهار عقیده کرده است، ولی چون بعد از امام در یک نقش مستقل است، در مورد آن صحبت می‌کنند، و در زمان حیات امام یک نقش سایه‌وار است و یک نقش ظل و جودی است در سایه امام، آن وقت راجع به آن صحبت نمی‌کنند و حال آنکه چه بسا آثار و نعمتهایی که از همین سایه برای دیگران حاصل شده است و این همان چیزی است که می‌توانیم جایگاه ایشان را در یک رابطه طولی قرار بدهیم. ایشان بسار آدم صادقی بود؛ یعنی از مواردی بود که در اوج درک و شعور، به هیچ عنوان شما در ایشان غیر صداقت نمی‌دیدید، حتی با کسانی که با آنها اختلاف عقیده داشت، بسیار صادقانه برخورد می‌کرد، یعنی دوستان ایشان که با ایشان بودند، شاید آن صفا و صمیمیت و صداقت و آن صافی برخورد صادقانه ایشان را فراموش نکنند. همین صداقت هم بود که رابطه ایشان با امام را بیشتر متجلی می‌کرد و بیشتر روشن می‌کرد. یعنی وقتی امام این صداقت را از ایشان می‌دید و مسئولان ما از ایشان می‌دیدند؛ در اینکه یک پیغام آور بسیار صادق و ثقة‌ای بین آنها و امام ارتباط برقرار می‌کند و این ارتباط صحیح و صادقانه به وسیله ایشان میسر است؛ این مسئله در پذیرفتن اقوال، در انتقال اقوال بسیار مهم بود و طبیعی است که اگر وجود ایشان نبود و مسئله غیر از این بود، این کارها به گونه دیگری انجام می‌شد.

* برگرفته از گفت‌وگو با فصلنامه حضور

وثقه و یک مشاور دقیق و باهوش می‌شناخت، این اندیشه و نظر را پذیرفته، دنبال کرده و به این نتایج رسیده است؛ البته اینها ضمن اینکه به هیچ عنوان نقش تربیتی امام را کم‌رنگ نمی‌کند؛ حتی نقش مدیریتی امام را هم کم‌رنگ نمی‌کند؛ یعنی امام، مدیریت امام، نام امام، پشت مسئله بودن امام، یعنی اینکه امام است که مسائل را با قدرت دنبال می‌کند و ایشان با این درایت مشکلات را حل می‌کند. اگر کس دیگر بود، طبیعی بود که این مشکلات شاید به این راحتی حل نمی‌شد؛ اما اینکه راه را به امام ارائه بدهد و امام هم نظر مشورتی او را قبول کند، این خودش یک مسئله‌ای است که تقریباً برای کسانی که با امام و یادگار ایشان آشنایی دارند، مسئله پوشیده‌ای نیست؛ مثلاً ملاحظه می‌کنید در مورد نقش ایشان در تثبیت رهبری مقام معظم رهبری، خیلی صحبت کرده‌اند، خیلی حرف زده‌اند، همه این را به عنوان نقطه عطفی در تاریخ زندگی مرحوم حاج احمد آقا در نظر می‌گیرند و داد سخن می‌دهند و بعد از این، در سخنرانیهایشان، در صحبت‌هایشان می‌گویند، «حاج احمد آقا از امام خوب نگهداری



امام باشد، حتی در بیان یک واقعه وقتی به یک مسئله‌ای می‌رسید، می‌گفت، «نظر امام این است.» دیگر هیچ صحبتی نمی‌کرد؛ یعنی هیچ بالا یا پایین نمی‌کرد که بله من موافقم یا من مخالفم، گویی نظر، نظر خود ایشان است و حتی اینکه کسانی که با ایشان ارتباط داشتند می‌دانند ایشان آدم بسیار دقیقی بوده است، بسیار خوب مسائل را می‌شناخته است، می‌توانسته خوب زوایای پنهان مسائل را در بیاورد و در مورد آنها از خودش عقیده داشته باشد؛ ولی این مسئله را به هیچ عنوان ابراز نمی‌کرد و جز او و امام هیچ‌کسی در این وادی به مسئله آگاه نبود است که کدام عقاید مال او و کدام عقاید مال امام است، ما این امور را در بستر حوادث تاریخ که مرور می‌کنیم؛ آن وقت بعضی از کسانی که تاریخ نگار هستند مطلب را خوب بتوانند بیان کنند، می‌توانند بگویند کدام مسئله مال امام بوده و کدام مسئله از ناحیه حاج احمد آقا مطرح شده و امام پذیرفته است و امام نپذیرفته و اندیشه خودش را بی گرفته و عنوان کرده است، و به واسطه همین مسئله بودن این دو نقش در کنار هم و دو نقش موازی که به ظاهر پیر گرفتند و دنبال کردند، یکی به ظاهر باعث کم‌رنگ شدن دیگری می‌شود، مسئولان حق دارند و نمی‌توانند مطلبی بگویند و دوستانی که خاطره گفته‌اند، معمولاً در این زاویه یک وجه کم‌رنگی را در صحبت‌هایشان می‌بینیم و من جای دیگری هم به خودشان گفتم که این مطالب را باید بگوئیم و این کم‌رنگ شدن نظر و نقش امام نیست؛ امام به قدری وسعت و جودی در انقلاب دارند که اگر هزاری هم از مسائلی که در جامعه پیدا شده، مربوط به ایشان نباشد، هیچ چیز از ایشان کم نمی‌کند. این مسئله‌ای که گفتم بعد از مقطع پیروزی انقلاب، بیشتر می‌شود و واقعاً یکی از محسّنات ایشان این بوده که خودش هم نگذاشته است این نقشها از هم تفکیک بشود؛ یعنی خود او در ذوب بودن در امام بیشتر به این امر زده؛ یعنی حتی همان چیزهایی را که می‌توانسته بیان کند که مال من است، به هیچ عنوان بیان نکرده است، یعنی گذاشته که این محاسن هم اگر هست، مال امام باشد؛ و در نظر بنده این نکته بسیار ظریف و لطیفی از زندگی مرحوم حاج احمد آقا است، که ایشان حتی هیچ حسنی را برای خودش نخواست که مطرح باشد، یعنی مواردی هست که ذکرش به وقت بیشتری نیاز دارد؛ اما مواردی بوده که کار ایشان بوده است، بسیار هم چیز خوبی از کار در آمده و هنوز هیچ‌کس نمی‌داند این نظر از ذهن صائب و روشن ایشان سرچشمه گرفته است. و بعد نظر مشورتی را به امام گفته و بعد چون امام، او را به عنوان یک مشاور امین



حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی

پدر این گونه بود...

لازم است، از یک دقت و شعور بالایی حکایت می‌کند که دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست؛ مخصوصاً برای کسانی که تاریخ معاصر ایران را ورق می‌زنند، همواره این نقطه از انقلاب را که سفر امام از پاریس به تهران باشد. به عنوان یک الگو و یک نقطه عطف خیلی ارزشمندی در تاریخ ما می‌دانند. خوب این یک نمونه است؛ ولی آیا کسی این را بیان کرده و یا گفته؟ من فکر می‌کنم مشکل از اینجا حادث می‌شود که اگر نقش ایشان را رونق بدهند، نقش امام کمرنگ و گم می‌شود؛ اگر نقش امام را بخواهند پررنگ و متجلی جلوه دهند، آن وقت برای حاج احمد آقا جایی نمی‌ماند؛ خوب این یکی از خیانت‌های تاریخ‌نگاری است، بالاخره تاریخ باید بشناسد خدای خود را و خیانتکارهای خودش را؛ چه خدمت بالاتر از اینکه بسیاری از تصمیم‌گیرهای مهم انقلاب که بعداً واقعاً احسن آنها و صلاح آنها و صواب آنها به اثبات رسید، و امروز ما می‌توانیم آنها را خیلی روشن ببینیم، از جانب مرحوم حاج احمد آقا بوده است؛ من دیروز با یکی از دوستانی که مصاحبه می‌کنند، صحبت می‌کردم؛ او می‌گفت، «وقتی من اشکال را برایشان توضیح می‌دادم که معمولاً مسئولان نظام ما بین این دو محذور گیر افتادند که نمی‌دانستند این را باید بیان کنند و یا آن را بیان کنند، دچار تردید می‌شوند، هی این طرف و آن طرف می‌روند.» او می‌گفت که من این کار را می‌کنم و بیان می‌کنم و این مسائل را می‌گویم و حال آنکه خود او از کسانی است که تا حال اصلاً نگفته است و ندیدم که جایی این مطلب را بیان کنند. حق هم دارند به دلیل اینکه این مهم کار مشکلی است، از طرفی آن حقیقتی که امام بوده و در کنار او دیگران این کارها را کردند. مسئولان دیگری که در کنار امام بودند، این مشکل را ندارند، زیرا آنها می‌گویند ما رفتیم به امام گفتیم و امام این کار را کردند، اما چون حاج احمد آقا در یک مقطعی از تاریخ انقلاب، نفس امام است؛ یعنی تمام احوال و احکامی که از حضرت امام به بیرون صادر می‌شود از ناحیه ایشان است و ایشان هم شدیداً کنتم است در این زمینه، و به هیچ عنوان نظری از خودش ابراز نمی‌کند؛ یعنی ما که حالا جزو خانواده ایشان هستیم، می‌بینیم کمتر جایی دیده شده ایشان نظری ابراز کنند که مخالف نظر

مسائل حول و حوش امام هم امری است که همه کسانی که راجع به ایشان شناخت دارند به این مسئله واقفند و به این مسئله اذعان دارند و می‌دانند. یکی از آن چیزهایی که می‌ماند و من دیدم که کمتر از آن صحبت شده است و شاید جای گله هم داشته باشد مربوط به کارهایی است که در انقلاب به دست ایشان انجام شده؛ از جمله اینها مسئله سفر امام به ایران است که این را شاید کمتر کسی بداند که اصلاً سفر امام به ایران به پیشنهاد ایشان صورت گرفته است و ایشان بوده‌اند که گفته‌اند، «باید به ایران برویم و الان وقت ماندن در پاریس نیست.» خوب نگاه کنید جایی که همه دوستان انقلاب از این مسئله می‌ترسند و حق هم دارند؛ یعنی پیرمردی که تمام ثمره خود شاید چندین صدها سال انقلاب و مبارزه به او بستگی دارد، یعنی واقعاً بود و نبود او، بود و نبود یک حرکت اسلامی است، که حالا ما شاید بتوانیم آن را بازتر که تفسیر کنیم، یک حرکت بنیادگرایی مذهبی است به معنای عام کلمه‌اش در جهان اسلام، در یک حرکت آزادیخواهی و استقلال طلبی با آن آثاری که در انقلاب ما در دنیا بر آن مترتب بوده است؛ اما تشخیص وقایع و تشخیص اینکه این پرواز به طور مسلم سالم به زمین می‌نشیند و بعد هم تصمیم‌گیری امام و اینکه این سفر چقدر

نقش مرحوم حاج احمد آقا در دوران حیات حضرت امام برمی‌گردد به چندین دوره، یک دوره مربوط به سالهای قبل از ورود به مبارزه است و یک دوره مربوط به فاصله زمانی سالهای ۱۳۴۲ تا شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی است، و یک دوره هم مربوط به بعد از انقلاب است. راجع به تک تک این ادوار خیلی صحبت شده و شاید نشود معین کرد که کدام دوره از نظر ارزشی و از نظر مقدار و میزانی که ایشان در راستای اهداف حضرت امام قدم برداشتند، اهمیت بیشتری دارد. خوب دوران مبارزه، دوران بسیار حساسی بوده که امام در نجف بودند و حتماً در قم به یک نفر احتیاج داشتند، یک فردی که امین باشد، خیلی خوب بتواند ارتباطات مردم را بشناسد، خوب آن هوش و آمادگی که مرحوم حاج احمد آقا داشتند، باعث می‌شد که بسیار خوب بفهمند و بشناسند که چه گروه‌هایی فعال هستند؟ چه گروه‌هایی در خط امام حرکت می‌کنند؟ چه گروه‌هایی می‌کوشند مبارزه را به انحراف بکشانند و چه کسانی در چه زمینه‌هایی با آرمان امام موافقت؟ چه کسانی قصد تحریف و به انحراف کشاندن این آرمان را دارند؟ خود آن مرحوم در یک مصاحبه به این مسائل اشاره کرده‌اند که، «من همه اینها را می‌شناختم، من خارج از ایران نبودم که ندانم کی چه کار کرده؟ کی کجافته؟ و این مسئله‌ای نبود که از دید ما پنهان باشد.» خوب این دوران، دورانی است که بیشتر چون هدف ما در مصاحبه ملموسات و محسوسات است؛ این مطالب را می‌گذارم دوستانی که آن ایام بیشتر با ایشان در تماس بودند، بیان کنند. خوب، ایشان شبکه‌های مبارزاتی داشته است، ضمن اینکه همه این کارها را در زمانی انجام می‌داده که خود فرد شناخته شده‌ای بوده، یک فرد مخفی و مجهول در اجتماع نبوده است، فرض کنید مثل آقای ایکس که ساواک اصلاً روی او نظارتی نداشته باشد و متوجه او نباشد؛ ایشان همه این فعالیتها را باید در کمال دقت انجام می‌داد و بسیار هم روشن است که در آن ایام چه ظرافتی را در مبارزه به کار می‌برده است. دوران بعد از پیروزی انقلاب و در مقطع انقلاب، خوب همدوشی ایشان با امام، یک امر ملموس و محسوس برای همه مردم است. میزان درایت ایشان و میزان اعتقادشان به امام، و نیز

در نظر بنده این نکته بسیار ظریف و لطیفی از زندگی مرحوم حاج احمد آقا است، که ایشان حتی هیچ حسنی را برای خودش نخواست که مطرح باشد، یعنی مواردی هست که ذکرش به وقت بیشتری نیاز دارد؛ اما مواردی بوده که کار ایشان بوده است، بسیار هم چیز خوبی از کار درآمده و هنوز هیچکس نمی‌داند این نظر از ذهن صائب و روشن ایشان سرچشمه گرفته است.



نعمت بزرگی برای امام...

خاطرات آیت الله محمد امامی کاشانی

گفتند، «امام مشغول نمازند، نمازشان که تمام بشود، می‌رویم». چند دقیقه گذشت و رفتیم خدمت امام. من یک گزارشی دادم. گفتم که این نامه است. امام فرمودند که، «خوب بخوانید.» نامه هم دست آقای حاج احمد آقا بود، به من گفتم، «می‌خواهید من بخوانم؟» گفتم، «بخوانید.» آقای حاج احمد آقا شروع کرد نامه را برای امام خواندن. من هم، هیچ چیز نمی‌گفتم. بعد که نامه تمام شد به امام عرض کردم، «ما عقیده‌مان این است که اگر لازم باشد جارو کشی این خیابانها را بکنیم، می‌کنیم. امر شما برای ما مطاع است. ولی بدانید اینها با ما این جوری کردند.» امام خوب یک رأفت خاصی داشتند و یک حالی پیدا کردند از اینکه من مثلاً این جوری خدمتشان عرض کردم. آقای حاج احمد آقا به من گفتند، «آقای امامی! امام یک چنین حالتی دارند.» معنایش این بود که یعنی امام ناراحت می‌شوند. من سکوت کردم. بعد امام فرمودند، «من یک چیزی می‌نویسم، می‌دهم احمد بدهد شب در تلویزیون بخوانند.» آن شب یک بیانیه خیلی عالی خوانده شد که عبارت‌اش الآن خوب یادم نیست. مضمون آن این بود که هنوز چیزی نگذشته و تاریخ دارد

بر انتخابات و علیه شورای نگهبان می‌نوشتند، البته نوک قلمشان به طرف من بود و اسم می‌بردند. بعد جناب آقای صافی آمدند در شورای نگهبان و همین طور که وارد شدند، گفتند انصافاً که خیلی هتک کردند. صحبت شد که چه کار کنیم. قرار شد که شورای نگهبان یک نامه‌ای به امام بنویسد و در آن نامه درج کند که ما وظایفمان را انجام دادیم و هر چه هم شما امر بفرمایید، ما مطیعیم. شما امامید. شما ولایت بر ما دارید و ما مطیع محضیم، اما آنچه می‌گذرد در شرایط موجود این است. شرایط بسیار حادی بود آن روز، خیلی بحث ناگواری بود برای شورای نگهبان که این نامه را نوشتند. دوازده نفر هم امضا کردند و نامه هم چندرکن داشت. یعنی سه موضوع در نامه بود. یکی اینکه اعضای شورای نگهبان فرمانبردار شما نیستند و ما به نظرات خودمان هیچ کاری نداریم. هر چه شما نظر بدهید، همان را صلاح کشور و صلاح نظام می‌دانیم. دوم اینکه ما تاکنون راجع به انتخابات این کارها را کرده‌ایم، به صورت اشاره و سوم اینکه در روزنامه‌ها این طور برای ما می‌نویسند. حالا امر شما مطاع است و هر چه شما بفرمایید، فقط هستتیم. فقط می‌خواستیم درد دل کرده باشیم خدمت شما. نامه نوشته شد و دوازده نفر اعضای شورای نگهبان امضا کردند. من را مأمور کردند که نامه را ببرم خدمت امام اعلی الله مقامه. نامه را برداشتم. خوب شورای نگهبان تا بحثهایش را بکند و نامه‌اش را بنویسد، شد ظهر. نزدیک ظهر بود. من حرکت کردم آمدم جماران. درست اذان ظهر بود. چند دقیقه از اذان ظهر گذشته بود. خوب با حالی که امام داشتند که نمی‌شد آدم همین طوری برسد خدمت ایشان، آن هم یک ربع بعد از ظهر، نشدنی بود. ولی وقتی من آمدم به آقایانی که در دفتر امام تشریف داشتند گفتم که با امام کار دارم و نامه دارم، بلافاصله رفتند و من دیدم دو سه دقیقه نگذشت که آقای حاج احمد آقا تشریف آوردند و به من گفتند که، «مطلب چیست؟» گفتم، «این نامه را بفرمایید به امام بدهید.» خدا رحمت کند ایشان را. پرسیدند، «من اجازه دارم بخوانم؟» گفتم، «بله، شما که محرم اسرارید بخوانید.» ایشان نامه را باز کردند و خواندند. بعد

مرحوم آقای حاج احمد آقا بعد از انقلاب در تمام مراحل که ما مشاهده می‌کردیم، در خدمت امام رضوان الله علیه بود و بنده می‌توانم یک تعبیری اینجا داشته باشم و آن اینکه آقای حاج احمد آقا برای امام اعلی الله مقامه، نعمت بزرگی بود. نعمتی بود که بدون او امام با مشکلات روبرو می‌شدند و کسی که برای بنیانگذار جمهوری اسلامی نعمت بالایی باشد، معلوم است که برای انقلاب نیز نعمتی بزرگ بوده است. یعنی از قبل از پیروزی انقلاب تماسهایی که می‌خواستیم با امام (رض) بگیریم، در فرانسه، رابط، حاج احمد آقا بود. ایشان عین مطالب را می‌گرفت، به امام منتقل می‌کرد و عین آنچه که امام فرموده بودند، بازگو می‌کرد. یعنی شخصی بود امین نسبت به انقلاب. رکن انقلاب بود و امین انقلاب بود و امین امام بود. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، یک بیانی دارند که می‌فرمایند، «برای هر امتی امینی است.» و درباره ابورافع می‌فرمایند که، «امین من است.» آن استعداد و آن درایت و آن عقل خاص و بینش گسترده‌ای که حاج احمد آقا داشت، یکی همین بود که مطالب را جمع می‌کرد، برجستگیهای خاصی را که ایشان داشت، می‌توانم این طور شماره کنم.

اول اینکه از ذکاوت و هوش بالایی برخوردار بود. نظرات امام را می‌دانست و با اشاره امام، حرف ایشان را درک می‌کرد و این نعمتی است که آدم آن استعداد و آن درک را داشته باشد که بین مردم و بین امام چیزهایی را که می‌گذرد و بین یاران امام و امام، چیزهایی را که می‌خواهد به وجود بیاید، ایشان درست از این طرف بگیرد و به آن طرف بگوید.

نکته دوم دلسوزی حاج احمد آقا بود. من حاج احمد آقا برای امام خیلی دلسوز می‌دانستم. خیلی دلسوز بود. یک وقت یادم هست بعضیها در روزنامه علیه من می‌نوشتند، راجع به نظارت



از ذکاوت و هوش بالایی برخوردار بود. نظرات امام را می‌دانست و با اشاره امام، حرف ایشان را درک می‌کرد و این نعمتی است که آدم آن استعداد و آن درک را داشته باشد که بین مردم و بین امام چیزهایی را که می‌گذرد و بین یاران امام و امام، چیزهایی را که می‌خواهد به وجود بیاید، ایشان درست از این طرف بگیرد و به آن طرف بگوید.



تکرار می‌شود. در عصر مشروطه، آن زمانی که مجتهدین در مجلس بودند و نظارت بر مجلس می‌کردند، علیه آنها اقدام کردند. هنوز چیزی نگذشته که شماعلیه فقهای شورای نگهبان این حرفها را می‌نویسید. منظورم از بیان این خاطره، توصیف دلسوزی حاج احمد آقا نسبت به امام بود. خیلی مواظب بود تا امام اندک ناراحتی پیدا نکنند.

* برگرفته از گفت‌وگو با واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

ظهر، نشدنی بود. ولی وقتی من آمدم به آقایانی که در دفتر امام تشریف داشتند گفتم که با امام کار دارم و نامه دارم، بلافاصله رفتند و من دیدم دو سه دقیقه نگذشت که آقای حاج احمد آقا تشریف آوردند و به من گفتند که، «مطلب چیست؟» گفتم، «این نامه را بفرمایید به امام بدهید.» خدا رحمت کند ایشان را. پرسیدند، «من اجازه دارم بخوانم؟» گفتم، «بله، شما که محرم اسرارید بخوانید.» ایشان نامه را باز کردند و خواندند. بعد



وارث صفات امام...

■ خاطرات آیت الله محمد رضا مهدوی کنی

گونه‌ای با مسائل برخورد کرد که مخالفین مقام رهبری و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب را کاملاً مأیوس کرد. به یاد دارم، در حدود یک سال قبل، در مجلسی پس از اظهار محبت و لطف نسبت به حقیر (که به مقتضای آقای و آقا زادگی، چه در زمان امام و چه پس از رحلت ایشان، همواره با محبت و لطف با من برخورد می‌کرد و این جمله را تکرار می‌کرد که من شما را واقعاً دوست دارم و شوخی نمی‌کنم.) به من گفت، «فلانی! هر چند عمر به دست خداست، لیکن با توجه به خصوصیات جسمانی و بیماری‌هایی که دارم، فکر نمی‌کنم عمر طولانی داشته باشم و می‌ترسم خدا را در حالی ملاقات کنم که کاملاً خالص نشده باشم، لذا از تو می‌خواهم مرا دعا کنی که در این چند روزه که از عمرم باقی مانده، خالصانه زندگی کنم و در موضع‌گیری‌ها واقعاً خدا را در نظر بگیرم و در رد و تأیید افراد و اشخاص، جز خدا چیز دیگری را منظور نکنم و تحت تأثیر هواهای نفسانی و شخصی قرار نگیرم.» خدایش رحمت کند و با اولیا و شهدا و اجداد طاهرینش محشور بدارد. در خاتمه لازم می‌دانم احساسات خود را در ایام بیماری و درگذشت ایشان بیان کنم:

از آن ساعت که بیماری ایشان را شنیدم، قلبم تکان خورد و شدیداً

سر حضرت امام بود، با این اوصاف در یک جمله باید گفت بیت ولایت و رهبری را که هسته مرکزی و نقطه اتکای انقلاب بود، او اداره می‌کرد. دوران ده ساله پس از بازگشت امام به ایران و سقوط طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی و بحرانهای داخلی و خارجی و مخصوصاً جنگ و مقابله با شیطان بزرگ آمریکا و پشت سر گذاشتن آشوبها و فتنه‌های پس از انقلاب، دوران سختی بود و امام با عنایات الهیه و توجهات حضرت ولی عصر «ارواحنا له الفداء» در برابر تمام این حوادث، مانند کوه ایستاد و حاج احمد آقادر تمام این دوران، یار و همراه امام بود و به همین جهت، امام او را خیلی دوست می‌داشت و از حضورش لذت می‌برد. مرحوم حاج احمد آقا، وزیر، معاون، مشاور، نگهبان و رابط حضرت امام با تمام مقامات مملکتی و مراجع تقلید بود. از خصوصیاتش آن بود که قاطع و کوتاه و مفید، دستورات امام را تلفنی ابلاغ می‌کرد و قاطعیت و جزم و شجاعت و بسیاری دیگر از صفات را از امام به ارث برده بود و مانند امام کوتاه و کوبنده سخن می‌گفت و پس از رحلت امام نیز با مدیریت مخصوص به خود، در حفظ کلیه آثار امام و تقدس بیت امام و حرم مطهر ایشان از عهده برآمد که این خود یکی از نکات برجسته فعالیت‌های ایشان پس از امام بود.

با توجه به اینکه بایستی در گفتار و قضاوت، از مجامله و تملق پرهیز کرد، آنچه را که درباره مرحوم حاج احمد آقا گفته‌ام و یا می‌گویم، به این معنی نیست که ایشان را معصوم از خطا و اشتباه می‌دانم و تمام موضع‌گیری‌های ایشان را تأیید می‌کنم، لیکن در این گفتار به واقعیت‌هایی اشاره می‌کنم که من حیث المجموع نقش حساس و آثار مثبتی را نشان می‌دهد و این مجموعه به نظر من در شخص حاج احمد آقا، با موقعیت و جایگاهی که نزد امام و بیت

امامت و ولایت رهبری داشت، منحصر به فرد بود و از خصوصیات بارز ایشان محسوب می‌شد. از این دوره که بگذریم، می‌رسیم به دوره سوم (پس از رحلت حضرت امام قدس سره) که در این دوره نیز حاج احمد آقا حقیقتاً موضع‌گیری‌های مثبت و سازنده‌ای داشت و در پاسداری از انقلاب و ادامه خط امام از هیچ کوششی دریغ نکرد و با رهبری انقلاب، همواره صادقانه و خاضعانه برخورد کرد و در یک کلمه، ایشان پس از امام به

مرحوم حاج احمد آقا، یادگار حضرت امام و یگانه فرزند ذکور امام و مایه امید ملت و امت انقلابی ایران بود. او از چهره‌های درخشان انقلاب بود و چهره تابناک و ملکوتی حضرت امام را به یاد می‌آورد، هر چند مردن و پیوستن به لقاء الله، برای اولیای خدا بالاترین آرزو و نهایت آمال آنهاست. لکن با توجه به اوضاع طبیعی و سنی آن مرحوم، باور نداشتیم به این زودی به سوگ او بنشینیم و در فقدان این عزیز، سوگواری کنیم. ما او را پس از امام، سرمایه انقلاب و امید امت انقلابی می‌دانستیم. او پشتوانه انقلاب بود و حضورش در صحنه‌های گوناگون، می‌توانست نقش اساسی و حساسی را ایفا نماید و الحق ایفا کرد. اگر زندگی انقلابی و سیاسی او را به سه دوره قبل از بازگشت امام از تبعید و پس از بازگشت و تشکیل حکومت و ولایت و دوره پس از رحلت حضرت امام قدس سره تقسیم کنیم، حتماً باید بگوییم سه دوره پر مخاطره را پشت سر گذاشت و در هر سه مرحله تأثیر وجود و حضورش و نقشی که در معاونت امام ایفا کرد، از هر جهت و برای همه کاملاً مشهود و آشکار بود. حاج احمد آقا تنها یک فرزند برای امام نبود، بلکه یار و یاور امام و هم پرستار دلسوز و صادق ایشان بود و در این راه، حقا از جان و دل مایه می‌گذاشت و هم و غمش همواره حفظ سلامت امام بود و مهم‌تر آنکه معاون و مشاور دائم الحضور معظم له بود. حضرت امام هر چند متأثر از دیگران نمی‌شد و تحت تأثیر القانات دیگران تصمیم‌گیری نمی‌کرد و با دید وسیع و عمیقی که داشت، مسائل را بررسی و تصمیم‌گیری می‌کرد و از طرفی در مسائل مسئولین مملکتی مشورت می‌کرد، لیکن در هر حال نیاز به معاون و مشاور مورد اعتماد و دائم الحضور داشت و مرحوم حاج احمد آقا به تصدیق حضرت امام، علاوه بر اینکه فردی عاقل و فہیم و حساس و مورد اعتماد ایشان بود و علاوه بر آنکه فرزند محبوب امام بود و صاحب



متأثر شدم و بر خود نیز بیمناک شدم و بی‌درنگ دست به دعا برداشتم و نماز خواندم و متوسل شدم و برای شفای امامزاده و استازاده خودم، دعا و تضرع کردم و حقا فقدان او را ضایعه مولمه‌ای می‌دانم و از درگاه خداوند منان می‌خواهم که این ضایعه را جبران کند و به بازماندگان محترم و بیت بزرگ حضرت امام، به ویژه مادر بزرگوار و داغدارش، صبر و شکیبایی و پاداش بزرگ عنایت فرماید. آمین.

✱ برگرفته از گفت‌وگو با واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

حاج احمد آقا حقیقتاً موضع‌گیری‌های مثبت و سازنده‌ای داشت و در پاسداری از انقلاب و ادامه خط امام از هیچ کوششی دریغ نکرد و با رهبری انقلاب، همواره صادقانه و خاضعانه برخورد کرد و در یک کلمه، ایشان پس از امام به گونه‌ای با مسائل برخورد کرد که مخالفین مقام رهبری و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب را کاملاً مأیوس کرد.



کی برگشتید؟

موقعی که حال جسمی حضرت امام(ره) وخیم شد و ایشان را به تهران بردند، هنگامی که در امامزاده قاسم، خیابان دربند بودند و اتفاقاً نزدیک ایام نوروز بود، خدمتشان رفتیم و در اینجا بود که مجدداً از ما خواستند مسئولیتهایی را بپذیریم، اتفاقاً در آن روز از محمد حسنین هیکل نامه‌ای برای حضرت امام(ره) آمده بود و دادند که من ترجمه کنم. به فارسی ترجمه کردم و تحویل دادم. خط من برای حضرت امام(ره) یادآور دوره نجف بود که در آنجا چیزهایی را می‌نوشتیم یا پاک‌نویس می‌کردم، به همین مناسبت آقای رسولی که نزد امام(ره) رفت و برگشت، گفت، «شما باید اینجا بمانید».

ما با پدرمان از اصفهان آمده بودیم، لذا ناچار بودیم با هم برگردیم. بعد که از اصفهان برگشتیم، امام(ره) به جماران منتقل شده بودند که به آنجا رفتیم و خاطراتش مفصل است و در زمره خاطرات مربوط به حضرت امام(ره) قرار می‌گیرد.

نقش حاج احمد آقا در بازسازی دفتر حضرت امام(ره) در دوران پس از انقلاب و زمانی که مراجعات بسیار زیادی وجود داشت، چقدر بود. حضرت امام(ره) خودشان چقدر حوزه‌های مختلف سیاسی و مالی و غیره دفتر را ساماندهی می‌کردند و حاج احمد آقا چقدر در این حیطه فعالیت و تأثیر داشتند؟

دفتر حضرت امام(ره) در اوایل کار گسترده نبود. در ایامی که ما در اوایل انقلاب و انتقال حضرت امام(ره) به جماران به دفتر ایشان ملحق شدیم، کل دفتر عبارت از چهار اتاق سه در چهار و شاید هم کمتر بود. یک اتاق آبدار خانه و یک اتاق هم تلفخانه بود که مرحوم فریدندیا در آنجا بود و حاج احمد آقا هم هر وقت به این طرف می‌آمد، در همان اتاق می‌نشست. اتاق سوم اتاق آقای صانعی و انصاری بود و اتاق چهارم اتاق آقای رسولی محلاتی و بنده و مرحوم شهید سلیمی بود. اوایل به صورت نوبتی آنجا می‌ماندیم و بعد امام(ره) فرمودند که به صورت ثابت آنجا باشیم و ما هم منزل را به جماران منتقل کردیم و ماندگار شدیم. به هر حال کل دفتر ما عبارت بود از همین چهار اتاق و کارکنان آن هم هفت هشت نفر بیشتر نبودیم که آبدارچی و کارکنان خدماتی را هم در برمی‌گرفت. بعداً یکی دو تا دکتر بر اساس شیفت می‌آمدند که در دو اتاق بالای حسینییه اقامت کردند. بعدها خود ما هم منتقل شدیم به آنجا. در دو طبقه بالای حسینییه دو سه تا اتاق هست. طبقه دوم یعنی بالاتر از کف حسینییه، ما بودیم و آقای رسولی، بالای آن هم دکترها بودند. بنابراین از نظر سیستم اداری، چیز گسترده‌ای نبود. انبوه نامه‌ها و وجوهای شرعیه‌ای را که می‌آمد، صدور قبوض و حساب و کتاب کردنش به عهده ما سه نفر یعنی من و شهید سلیمی و آقای رسولی بود و مرحوم حاج احمد آقا هم در کار ما دخالتی نمی‌کرد. در اول کار از جهت دریافت وجوهای، آقای رسولی با امام(ره) در ارتباط بود و بعد از چند ماهی، بنده هم طبق دستور حضرت امام(ره) به ایشان ملحق شدم و در واقع در ارتباط با مسائل مالی یک هیئت سه نفره از آقای رسولی، آقای صانعی و بنده شکل گرفت.



طبقه‌بندی بسیار دقیقی داشتند. مسائل بسیار مهم را خودشان مستقیماً مباشرت داشتند، خودشان احضار می‌کردند و خودشان می‌گفتند. مسائلی هم که با پیغام دادن‌ها و ابلاغ پیامها، انجام شدنی بودند، طبعاً حاج احمد آقا به عهده داشتند. نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا عرض کنم این است که نکته‌ای که ما در طول حیات حاج احمد آقا دیدیم این بود که ایشان واقعاً مورد اعتماد حضرت امام(ره) بود. دلیل هم داشت و آن دلیل هم این بود که

اوایل آقای رسولی دریافتها و آقای صانعی پرداختها را انجام می‌دادند و بعد از تشکیل هیئت سه نفره در سال ۶۰، هر روز باید در مورد مهر شدن قبوض و وجوهای خدمت امام(ره) می‌رسیدیم. در مورد نامه‌ها و ارائه گزارشها و فهرست نامه‌ها، اوایل خود نامه‌ها را خلاصه‌نویسی می‌کردیم و خدمت امام(ره) می‌دادیم و بعدها فهرست نامه‌ها را می‌دادیم و امام(ره) از میان آنها بعضی را می‌خواستند که مطالعه کنند. حاج احمد آقا در این امور دخالتی نمی‌کرد و سعی داشت حتی الامکان از مسائل مالی و دریافت و پرداختها دوری کند و هیچ دخالتی نداشته باشد و ما مستقیماً زیر نظر حضرت امام(ره) کار می‌کردیم. مسائل مدیریتی دفتر به این شکل، جمع و جور و کوچک بود. از طرف دیگر ملاقاتهای حضرت امام(ره) و تنظیم برنامه آنها بود که بیشتر خود حاج احمد آقا و احیاناً بعضی از آقایان دیگر نقش داشتند. می‌خواهم عرض کنم که دفتر اساساً طول و عرض آن چنانی نداشت که رئیس و مرئوسی داشته باشد، یعنی حاج احمد آقا خودش را حتی رئیس دفتر هم نمی‌دانست. اعضای دفتر مستقیماً مسائل را با خود امام(ره) مطرح می‌کردند و حاج احمد آقا هم گاهی در جریان امور قرار می‌گرفت، گاهی راهنمایی می‌کرد و نقشی را در حاشیه ایفا می‌کرد و هیچ داعیه‌ای مبنی بر دخالت در برنامه‌های ما نداشت. البته این در مورد مسائل دفتر بود، اما در حیطه مسائل نظام، عمده ارتباط از طریق ایشان برقرار می‌شد. آنچه که در ارتباط با نظام بود، معتمد و رابط حضرت امام(ره)، حاج احمد آقا بود و در مسائل کلان نظام، نقش اول را ایفا می‌کرد. حالا ممکن بود حضرت امام(ره) بعضی از مسائل جزئی را به ما بگویند، مثلاً فرض بفرمایید مرحوم آیت‌الله آقای مه‌ری، نماینده امام(ره) در کویت بود که اخراجش کرده بودند، ایشان رفته بود نزد حضرت امام(ره) و مطلبی را درباره یک روحانی که او را خلع لباس کرده بودند، خدمت امام(ره) گفته و او را معرفی کرده بود. امام(ره) به حقیر فرمودند، «به آقای موسوی اردبیلی بگویید اگر کسی در خدمت آن رژیم نبوده است، حالا اگر یک وقت خطائی هم کرده است نباید به شیوه سلبی با او برخورد کرد.» که من زنگ زدم مطلب را به آقای موسوی اردبیلی گفتم و یا گاهی می‌گفتند به آقای مهندس موسوی مثلاً این مطلب را بگویید یا چنین مقولاتی. مسائل اساسی مربوط به نظام و جنگ را از طریق احمد آقا ابلاغ می‌کردند. امام(ره) خودشان

در طیفهای مختلف که هرگاه از ناحیه حضرت امام(ره) مطلبی را مشاهده می‌کردند که خلاف نظرشان بود و در عین حال آن اعتقاد و باور عمیق را به حضرت امام(ره) نداشتند و از آن طرف هم جرئت نداشتند که در مورد مطلبی که خلاف میلشان بود، تعریضی به حضرت امام(ره) بکنند، احمد آقا را هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند ایشان این کار را کرده است، در حالی که این قبل از آن که توهین به احمد آقا باشد، توهین و افترا به حضرت امام(ره) است.

حاج احمد آقا هیچ وقت در قبال حضرت امام(ره) و رأی ایشان برای خودش و نظر خودش و وجود خودش هیچ شأنی قائل نبود، بلکه برعکس، همه وجودش، جوش و خروش و تپش قلبش برای اجرای دستورات امام(ره) در اولین فرصت و بدون فوت وقت بود. امام(ره) اشاره‌ای می‌کردند، در همان لحظه، هر وقتی و در مقابل هر کسی که می‌خواست باشد، پیگیر قضیه می‌شد. ایشان قبل از آنکه فرزند امام(ره) باشد، معتمد امام(ره) بود، امین امام(ره) بود، ولی چون فرزند ایشان هم بود، این خودش از عوامل مثبت بود، زیرا بیشترین انس را در درون زندگی حضرت امام(ره) با ایشان داشت، لذا این ارتباط بسیار سهل تر از غیر حاج احمد آقا برقرار می‌شد. حاج احمد آقا در اکثر اوقات با امام(ره) زندگی می‌کرد و کمتر از امام جدا بود. بعداً عرض خواهم کرد که احمد آقا در زندگی، هیچ چیزی برای خود فراهم نکرد. در این مدت، تنها یک اتاق ساخت که آن هم به خاطر امام(ره) بود نه برای خودش. این اتاق را مماس به محل دفتر امام(ره) ساخت که همیشه در نزدیک‌ترین نقطه به امام(ره) باشد، با این که منزل ایشان هم که مال خودشان نبود، در نزدیکی اقامتگاه امام(ره) بود، ولی این اتاق را هم درست کرد که همیشه در دسترس و پا به



نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران و عضو سابق دفتر امام، به رغم اتخاذ سیره و روشی مبتنی بر مسالمت و اعتدال، از ابتدای پیدایی موج مسموم خاطره نویسی علیه امام (ره) و فرزندش، از نخستین چهره هائی بود که در مصاحبه مبسوطی با روزنامه کیهان، به این تشکیکها و شبهات پاسخ داد. او که با آرامش و اعتدال در تمامی عرصه های مبارزه و انقلاب حضور داشته است، موکداً بر این نکته پای می فشرد که نباید راه را بر این امواج تخریبی گشود.

او در این گفت و گو، نکات مهم و ناگفته ای را از حوادث شاخص سالهای پایانی حیات امام نقل کرده است که دستمایه پژوهندگانی تواند بود که دغدغه تفحص در این مقطع از تاریخ معاصر را دارند. آقای رحیمیان چون همیشه، با نهایت دقت به باز خوانی متن مصاحبه پرداخته و آن را برای ما ارسال کرده اند.

«یادگار امام و دفتر امام» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان

قبل از آنکه فرزندان امام باشد، امین او بود...

در آن شرایط، بیشتر جنبه های عاطفی و ارتباط با حضرت امام (ره) برایمان مهم بودند.

شما به هر حال با انگیزه های سیاسی از ایران فرار کرده و به نجف مشرف شده بودید. با توجه به گرایشات سیاسی حضرت امام (ره) و علاقه شما به شخص ایشان و منش و روششان، گرایش خود را به حاج احمد آقا چگونه تحلیل می کنید؟

طبیعی بود که حاج سید احمد آقا از نظر همسویی با حرکت حضرت امام (ره) و علاقمندی به نهضت، همچون حاج آقا سید مصطفی و از نگرش سیاسی بسیار خوب و منطبق با خط حضرت امام (ره) برخوردار باشد. این امر بسیار طبیعی بود و اگر غیر از این بود، باید موجب حیرت می شد. ما که در هیچ یک از مراحل، کمترین تفاوتی در شیوه و روش ایشان و مرحوم حاج آقا سید مصطفی در پیروی از سیره امام (ره) نمی دیدیم و لذا هنگامی که حاج سید احمد آقا به نجف آمدند، دوستیشان با همان طیف جوانان عاشق امام (ره) شکل گرفت. به همین دلیل هم ما خیلی سریع با هم آشنا و صمیمی شدیم.

ملاقات بعدی شما با ایشان چه موقع پیش آمد؟

آن دوران گذشت تا زمانی که ما به ایران آمديم و امام (ره) در جماران مستقر شدند و ارتباط بسیار نزدیک و مستمر ما با حاج احمد آقا از اینجا شکل گرفت.

از سفرهای بعدی ایشان به نجف، خاطره ای به یادتان نیست؟ خیر، این دیگر اواخرى بود که ما از نجف به کویت رفتیم و دیگر نتوانستیم به عراق برگردیم. در آن مقطع بود که حاج احمد آقا آمد و طبعاً بیشتر هم ماندگار شد تا آخرین سفری که با امام (ره) همسفر شد به طرف مرکز کویت و بعد هم پاریس.

پس از بازگشت به ایران چه کردید؟

باید یک نکته را عرض کنم که ما همیشه عادت کرده بودیم همراه دوران غربت امام (ره) باشیم، لذا وقتی که امام (ره) به ایران برگشتند، نزدیک مدرسه علوی، در دفتری در ارتباط با نامه هایی که برای حضرت امام (ره) می آمد، با آقای رسول محلاتی همکاری داشتیم و آن ازدحام فوق العاده اطراف حضرت امام (ره) و اقامتگاه ایشان ایجاب می کرد که ما خیلی در آن فضا وارد نشویم. این روال معمول ما بود. همراه امام (ره) به قم هم رفتیم. آنجا دیدیم که امام (ره) خیلی دوستاندار و عاشق دارند. بعد از چند ساعتی که در قم بودیم و به اصفهان رفتیم و چند ماهی آنجا ماندیم.

جنازه متلاشی شده بود، چون تابستان و هوا گرم بود و بعد هم او را در وادی السلام دفن کردند. مرحوم زندیه از طلاب خوب تهرانی بود که تازه به نجف آمده بود.

آیا مرحوم حاج سید احمد آقا در آن سفر برای درس خواندن آمده بودند یا برای دیدار از امام (ره)؟

بیشتر برای دیدن امام (ره) آمده بودند و لذا مدت زیادی در نجف نماندند.

در این اولین برخورد، چه ویژگی هایی در ایشان توجه شما را جلب کرد؟

در آن دوران هم ما جوان و شاید هفده، هیجده ساله بودیم و هم ایشان تقریباً همین سنین را داشت. ویژگی های بارزی چون شور و حال دوره جوانی و به ویژه فرزند امام (ره) بودن، در ارتباط با ایشان برای ما بسیار ارزش داشتند. ما آن چنان عشقی به امام (ره) داشتیم که دیوار کاهگلی منزل حضرت امام (ره) در محله یخچال قاضی قم را هم می بوسیدیم و از مشاهده اش لذت می بردیم و اشک می ریختیم. طبعاً حاج احمد آقا به عنوان فرزند امام (ره) که تازه هم وارد لباس روحانیت و دروس حوزوی شده و در زندگی، مسیر امام (ره) را برای خودش انتخاب کرده بود، برای ما جای خودش را داشت و بسیار محبوب و دوست داشتنی بود، یعنی ما

از نخستین آشنایی های خود با مرحوم سید احمد آقا خاطراتی را نقل کنید.

از هنگامی که به قم مشرف شدم و اساساً با عشق زیارت امام (ره) طلبه شدم و به قم آمدم تا سال ۴۴ که حضرت امام (ره) از ترکیه به نجف منتقل شدند و من هم از ایران فرار کردم، با آن که با مرحوم حاج آقا مصطفی بسیار نزدیک بودم و به منزلشان رفت و آمد داشتم، مرحوم حاج سید احمد آقا را ندیده بودم. خیلی وقتیها بسیاری از اعلامیه ها را می رفتیم منزل حاج آقا مصطفی و دریافت می کردیم، ولی الان که فکر می کنم، در آن فاصله، خاطره ای از رؤیت احمد آقا یاد نمی آید نیست و طبعاً با ایشان آشنایی نداشتیم. تا زمانی که به نجف مشرف شدیم. در تابستان سال ۴۵ یا ۴۶ بود که ایشان برای اولین بار به نجف مشرف شدند و ما از نزدیک با ایشان آشنا شدیم و خیلی سریع، رفاقت صمیمانه ای پیدا کردیم، به گونه ای که مثلاً در یکی از ایام، ایشان بنده را با مرحوم حاج اصغر آقاي کنى برای ناهار دعوت کرد و ناهار را هم مادرشان از همان غذای که برای حضرت امام (ره) درست کرده بودند، برای سه نفر قابلمه کوچکی را از غذا پر کردند و مرحوم حاج سید احمد آقا قابلمه و سفره ای را برداشت و با هم به کوفه رفتیم. در قسمت شمالی شهر کوفه، در کنار شط، نزدیک منطقه ای به نام قصر ملک نشستیم و ناهار خوردیم. ما مهمان احمد آقا بودیم، اما چیزی که برایمان لذتبخش بود، این بود که از غذایی که برای امام (ره) و در خانه ایشان پخته شده بود، تناول می کردیم.

غذا چه بود؟

طبق معمول پلو و عدس با خرما. البته سیاحت آن روز چندان هم پایان خوشی نداشت.

چرا؟

مشغول تناول غذا بودیم که یک نفر خبر آورد که محسن آقای زندیه در شط غرق شده است. ما خیلی سریع سفره را جمع کردیم و شتابزده به طرف جسر کوفه، یعنی جایی که محسن آقا غرق شده بود، حرکت کردیم.

حاج احمد آقا هم با شما آمدند؟

بله، با مرحوم حاج اصغر آقای کنى و حاج احمد آقا به آنجا رفتیم. به هر حال جنازه محسن آقای زندیه پیدا نشد تا چند روز بعد که در چند فرسخی جنوب کوفه، نزدیک یکی از شهرهایی که بعد از کوفه به طرف جنوب بود، جنازه را پیدا کردند و آوردند. البته

احمد آقا به رغم گرایشات مثبتی که به آقای منتظری داشتند و رفت و آمدهایی که با ایشان داشتند و رفاقتی که با ایشان داشتند، می بینیم در جریاناتی که پیش می آیند، دقیقاً همراه با امام (ره) موضع گیری می کند و دقیقاً با جای پای امام (ره) می گذارد.



و نتیجه‌ای گرفته شود، ولی متأسفانه نشد و دبلیش هم همان جدال سختی بود که بین آقای منتظری و آقای طاهری پیش آمد که اصولاً روند جلسه از دست ما خارج شد و فضای جلسه تند شد و عصبانیت و فریاد در میان آمد و جلسه طبعاً به نتیجه‌ای نرسید و دست خالی از جلسه بیرون آمدیم.

پس آقای طاهری در آن زمان از منتقدان سخت آقای منتظری بود؟

بله، خیلی از جریان ناراحت بود.

و بعد به جماران برگشتید؟

بله. آنها به اصفهان رفتند و ما هم به جماران برگشتیم. حاج احمد

نشان می‌دهد که حاج احمد آقا که در متن این قضیه بود، هیچ وقت کمترین اعتراضی نکرد یا مثلاً رجعاتی که امام (ره) در مورد عفو زندانیان و مسائل قضایی، مرتباً به آقای منتظری داشتند و ما می‌دیدیم که روند کار، یک روند کاملاً ایجابی است و احمد آقا هم که بیشتر در جریان این مسائل بود، نگاهش کاملاً به این موضوع مثبت بود و ما هیچ وقت احساس کوچک‌ترین گرایش منفی نسبت به این موضوع نکردیم. احمد آقا به رغم گرایشات مثبتی که به آقای منتظری داشتند و رفت و آمدهایی که با ایشان داشتند و رفاقتی که با ایشان داشتند، می‌بینیم در جریاناتی که پیش می‌آیند، دقیقاً همراه با امام (ره) موضعگیری می‌کند و دقیقاً پا جای پای امام (ره) می‌گذارد.

پیامی که امام (ره) در بهمن ۶۷ دادند، ریشه در گذشته داشت. شما از کی متوجه حساسیت امام (ره) و حاج احمد آقا به این مسئله شدید؟

از زمانی که مسئله مهدی هاشمی اوج گرفت و مطرح شد، خود ما هم خیلی نگران بودیم و نمی‌خواستیم این حادثه اتفاق بیفتد. خود ما از چهار پنج سالگی و پدرمان هم از قبل از آن، سابقه رفاقت چهل پنجاه ساله با آقای منتظری داشتند و خیلی برایمان تلخ بود که چنین اتفاقی پیش بیاید، لذا از لحاظ اعتقادی احساس وظیفه می‌کردیم. مادر مجله پاسدار اسلام، صفحه ثابتی را در صدر مجله به مباحث نهج البلاغه آقای منتظری اختصاص داده بودیم. داخل مجله، مخصوص امام (ره) و داخل پشت جلد، مختص آقای منتظری بود و تعبیر آیت الله العظمی را درباره ایشان، ما مطرح و بیشتر از همه تکرار کردیم که قضیه جا بیفتد. مصاحبه‌های بسیار زیادی با چهره‌های مختلف درباره اعلم بودن آقای منتظری و مرجعیت آینده ایشان کردیم و همه اینها به خاطر اعتقادی بود که به جایگاه ایشان داشتیم. ما حتی تا شماره اسفند ۱۳۶۷ و فروردین ۶۸، همچنان مقالات آقای منتظری را با همان تعبیرات در مجله پاسدار اسلام داشتیم.

در سال ۶۷ به اصفهان رفتیم و با آقای طاهری صحبت کردم و گفتم، «برویم تلاش خودمان را بکنیم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» بعد با آقای طاهری قرار گذاشتیم. از این طرف هم به تهران آمدیم و با آقای کروب‌ی صحبت کردیم. یک روزی را

قرار گذاشتیم. من و آقای کروب‌ی از اینجا رفتیم. آقای طاهری و حاج عباسعلی روحانی هم از اصفهان آمدند و در قم ملحق شدیم و چهار نفری رفتیم پیش آقای منتظری. قبلاً هم گفتیم که اگر تک تک برویم، آقای منتظری بر ما غلبه دارد. اگر چهار نفری برویم شاید بتوانیم قانعشان کنیم که این روند مهار شود و جلو نرود. رفتیم و متأسفانه آن جلسه نهایتاً هم منجر به داد و فریاد بین آقای منتظری و آقای طاهری شد، به نتیجه‌ای نرسید.

در آن جلسه چه بحثهایی شد؟ قرار بود چهار نفری صحبت کنیم

و کارمان را انجام بدهیم. آقای پسندیده تقریباً نقش پدر و استاد امام (ره) را داشتند. امام (ره)، هم احترام برادر بزرگ‌تری و هم احترام پدری و هم احترام استادی را یکجا برای آقای پسندیده قائل بودند، لذا هر درخواستی که ایشان داشت، امام (ره) گوش می‌کردند.

احمد آقا در وصیتنامه‌شان نوشته‌اند، «من در راه حضرت امام (ره) به هیچ کس رحم نکردم.» تحلیل شما از این بیان چیست؟

یعنی که آنچه را که امام (ره) گفته بودند، بدون توجه به عواطف و احساساتی که شخصاً نسبت به افرادی داشتیم و بی‌آنکه بگذاریم این عواطف گذشته بر من تأثیر بگذارد، اجرا کردم. این جمله به هیچ وجه به معنی زیاده روی کردن و این که آنچه را که امام (ره) نفرموده، انجام دادم، نیست. من جایی عملکردی را از احمد آقا سراغ ندارم که چیزی را از امام (ره) کتمان و امام (ره) را ناراضی کرده باشد. آنچه را که انجام می‌داد به دستور امام (ره) و با اطلاع امام (ره) بود و با قاطعیت هم پیگیری می‌کرد. او همه وجودش وقف حضرت امام (ره) بود. پا به رکاب بود برای اینکه امام (ره) دستوری بدهند و ایشان با قاطعیت انجام دهد. ایشان تا آنجا که من شاهد بودم، بر اساس خواست شخصی با کسی برخورد نمی‌کرد. آنچه که من در ده سال بعد از انقلاب از ایشان دیدم، این بود که احمد آقا منعکس کننده نفی و اثباتهای حضرت امام (ره) بود، ولی این که با کسی برخورد یا جدال شخصی کرده باشد، حداقل من شاهد نبودم.

بسیاری از این شایعات، پس از انتشار خاطرات آقای منتظری و در طول سه چهار سال گذشته اوج گرفته‌اند. شما که با هر سه تن از نزدیک، سابقه آشنایی طولانی دارید، نقش حاج احمد آقا را در فرآیندی که به عزل ایشان منتهی شد، چگونه می‌بینید؟

در تمام این فرآیند، حتی لحظه‌ای ندیدم که حاج احمد آقا، قدمی جلوتر از امام (ره) حرکت کند. همیشه پشت سر امام (ره) حرکت می‌کرد. ماقبل از این جریان و در تمام طول سالیهای مبارزه، علاقه عمیق احمد آقا را به آقای منتظری شاهد بودیم، یعنی سرسوزنی چیزی را که نشان از عدم علاقه باشد، ندیدیم، بلکه بر عکسش، نمونه‌های زیادی از علاقه ایشان را مشاهده کردیم. این نمونه‌ها فراوان بودند. مثلاً در سال ۶۱، وقتی می‌خواستیم سندی را امضا کنیم به بانک بدهیم...

چه سندی؟

مربوط به وجوهات شرعی حساب بانکی حضرت امام (ره) بود که به نام حضرت امام (ره) بود، ولی حق امضا و حق برداشت، متعلق به هیئت سه نفری بود، سندی را نوشتیم و حضرت امام (ره) و بنده و آقای صانعی و آقای رسولی هم امضا کردیم که این پولها مربوط به شخص ما نیست و اگر حادثه‌ای برای ما یا برای حضرت امام (ره) پیش بیاید، این وجوهات در اختیار آقای منتظری قرار خواهند گرفت. البته این سند منتشر نشده بود تا اخیراً در صحیفه امام (ره) منتشر شد. بعد هم در خاطرات من چاپ شد. امام (ره) هم امضا کردند که مراتب فوق مورد تأیید اینجانب است. امثال این قضایا



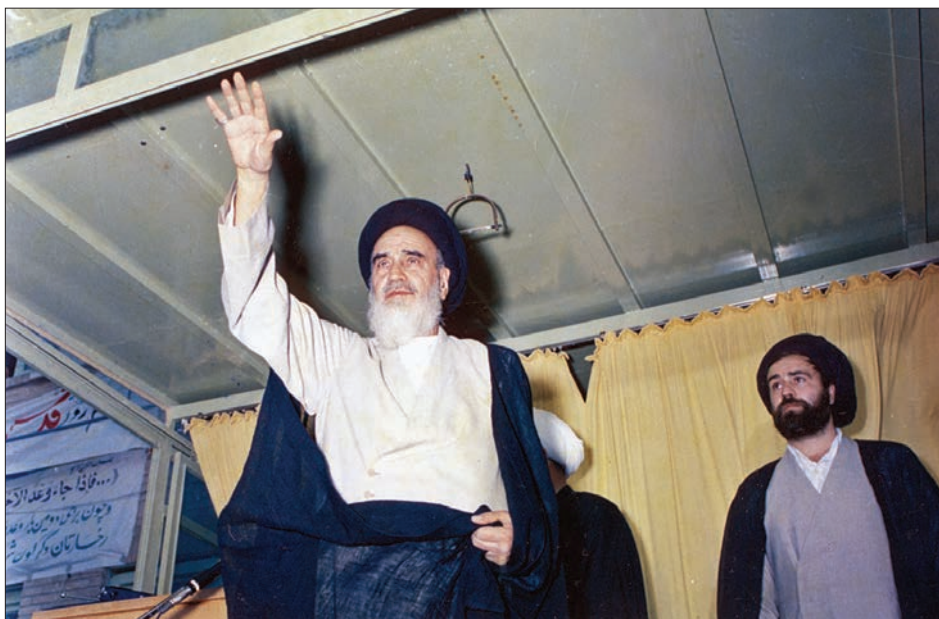
ایشان البته کمتر به مسافرت می‌رفت، چون احساس می‌کرد باید در جوار حضرت امام (ره) باشد و مراقبت دقیق و سختکوشانه برای سلامتی حضرت امام (ره) بود که از دغدغه‌های مهم و اساسی احمد آقا بود. او با تمام وجودش از جان حضرت امام (ره) صیانت می‌کرد و در حد ایشارگری تلاش می‌کرد. درمانگاهی که در جماران ساخته شد به پیشنهاد و ابتکار احمد آقا بود.

آقا بعد از چند روزی مطلع شدند که ما برای این کار رفته بودیم. ما را صدا زد و به شدت عصبانی و ناراحت که، «تو به اجازه چه کسی رفتی؟»

علت عصبانیت ایشان چه بود؟

احمد آقا از این ناراحت بود که نکند آنها تصور کرده باشند که ما به دستور احمد آقا رفته‌ایم و این گروه را جمع کرده‌ایم. ایشان می‌گفت، «تو عضو دفتر امام (ره) هستی، چرا بدون اجازه و هماهنگی با دفتر رفتی؟ حالا خیال می‌کنند من به تو گفته‌ام که برو این کار را انجام بده.» من گفتم، «ما قبل از این که عضو دفتر امام (ره) باشیم، دهها سال با آقای منتظری رفیق بودیم و به خاطر اعتقاد شخصی خودمان، به خاطر احساس وظیفه شخصی خودمان رفتیم و آقای منتظری هم هرگز چنین تصویری نمی‌کند، چون ارتباطمان طولانی تر از این چیزها بوده و یقیناً کسی چنین تصویری به ذهنش خطور نمی‌کند. من هم از این منظر نرفته‌ام. من و آقای طاهری به خاطر انس دیرینه و رفاقت، احساس وظیفه کردیم که برویم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» به هر حال، منظور این است که در همان قضیه هم مشاهده کردم که احمد آقا چقدر تحفظ دارد که در ارتباط با دفتر امام (ره) و حضرت امام (ره)، یک وقت چیزی خارج از مدار تعیین شده، پیش نیاید.

در ارتباط با مقالات آقای منتظری در مجله پاسدار اسلام چه اقدامی کردید؟



هم خودشان را از حواریون ایشان معرفی می کنند، به طرف مقابل گرایش پیدا کردند و بعضی از کسانی که آن موقع، حاج احمد آقا را مورد هجوم قرار می دادند، حالا از ایشان دفاع می کنند. من هرگز به یاد ندارم که حاج احمد آقا در هیچ موردی خواسته باشد حضرت امام (ره) را سانسور کند، جز در چند روز اول بیماری حضرت امام (ره) که پزشکان سفارش اکید کرده بودند که مسائل ناراحت کننده ای که ممکن است قلب امام (ره) را تحت فشار قرار دهد و برایشان خطر دارد، به ایشان گفته نشود. حاج احمد آقا به ماسفارش کردند سخت مراقب باشیم که به دستور پزشکان عمل شود. مثلاً برای چند هفته ای، ما عکس شهدا را خدمت امام (ره) نبردیم که امضا کنند، چون هر روز چند تا عکس شهید می بردیم و ایشان زیر عکس را امضا می کردند یا جمله ای می نوشتند. پزشکان گفتند این ممکن است به قلب امام (ره) آسیب وارد کند. از این نوع موارد، آن هم بر حسب توصیه پزشکان، اما در مورد ارتباطات بودیم، آن هم بر حسب توصیه پزشکان، اما در مورد ارتباطات امام (ره) امکان نداشت که کسی بخواهد با امام (ره) ارتباط برقرار کند و هیچ کس، حتی احمد آقا، بتواند جلوی این قضیه را بگیرد. اولاً در خود دفتر، همین چند نفر، هر کدام متصل به طیفی از مجموعه های داخل نظام بودند و کسی که می خواست حرفی را مطرح کند و از عناصر انقلاب بود، هر کدام کانالهای ارتباطی را از داخل خود دفتر داشتند. خود احمد آقا همیشه به مطایبه می گفت، «فلانی را که می بینم یاد فلان کس یا فلان طیف می افتم.» راجع به من می گفت، «هر وقت تو را می بینم یاد حزب الله می افتم و هر وقت اسم حزب الله را می شنوم، یاد تو می افتم.» در ارتباط با بقیه دوستان دفتر هم همین عبارت را به کار می برد، چون کاملاً معلوم بود که فلان آقا در دفتر با طیف کذا ارتباط دارد. خود اعضای دفتر دارای گرایش واحد نبودند و هر کدام گرایش خاصی داشتند و متصل به طیفی از طیفهای داخل نظام بودند و هیچ کس هم نمی توانست مانع ارتباط آنها با حضرت امام باشد.

به خاطر نقش مالی که داشتید؟

تعدادی از اعضای دفتر، ارتباط ثابت و مستمر با حضرت امام (ره) داشتند، بدون این که حاج احمد آقا در این مورد اثباتاً و نفیاً نقشی ایفا کند. گذشته از اعضای دفتر، خارج از دفتر هم کسانی بودند که ارتباط مستقیم و مستمر با حضرت امام (ره) داشتند و کسی نمی توانست مانع از ورود آنها شود، یکی مرحوم آقای لواسانی بود، یکی مرحوم آقای پسندیده بود. بسیاری از طیفهای مرزهای

قبول نداریم که کارش را در مسائل سرنوشت ساز کشور و آنچه که شأن خاص نظام باشد، بخواهد چشم بسته به دیگری تفویض کند و یا آن قدر ساده لوحانه برخورد کند که عقلش را دست دیگری بدهد. اگر این بود که امام، امام نمی شد. امامی که دنیا نتوانست روی دست او بزند، سازمانهای عریض و طویل کارشناسی و جاسوسی و امنیتی دنیا و هیچ قدرتی نتوانست روی دست امام بزند و امام روی دست همه اینها زد. اگر واقعاً احمد آقا هم مثل امام (ره) بود که باید بگوییم احمد آقا، آدم خارق العاده و نابغای بوده، در حالی که احمد آقا و امثال ایشان، فاصله شان با حضرت امام (ره)، فاصله زمین تا آسمان بود.

نبوغ و فراست شخصی که داشتند.

قطعاً، اما نسبت به دیگران نه نسبت به حضرت امام (ره). هوشمندی، دوراندیشی، نگاه توأم با فراست و توأم با شناختی که نتیجه ان تقواالله یجعل لکم فرقاناً و محصول هفتاد سال ریاضت مشرّع و نماز شبها و عبادتها و ریاضتها و تقوای امام (ره) است، فقط خاص ایشان بود. چه در زمان خود حضرت امام (ره) گروههای مختلفی بودند هم در چپ هم در راست، در طیفهای مختلف که هرگاه از ناحیه حضرت امام (ره) مطلبی را مشاهده می کردند که خلاف نظرشان بود و در عین حال آن اعتقاد و باور عمیق را به حضرت امام (ره) نداشتند و از آن طرف هم جرئت نداشتند که در مورد مطلبی که خلاف میلشان بود، تعریضی به حضرت امام (ره) بکنند، احمد آقا را هدف قرار می دادند و می گفتند ایشان این کار را کرده است، در حالی که این قبل از آن که توهین به احمد آقا باشد، توهین و افترا به حضرت امام (ره) است. امامی که نتواند دفترش را جمع کند، امامی که نتواند فرزندش را جمع کند، امامی که در مورد تصمیمات سرنوشت ساز، تحت تأثیر فرزندش باشد که دیگر امامی نیست که ما قبولش داریم. یاد هست در همان زمان یکی از بزرگان یکی از بلاد به دفتر آمد و به خاطر مسئله ای از ظهر تا آخر شب و شب که او را به خانه بردم تا اذان صبح با این آقا صحبت کردیم. او هم این ذهنیت را داشت که حضرت امام (ره) تحت تأثیر حاج احمد آقا است و مادر واقع تلاش می کردیم این را به او اثبات کنیم که در مورد حضرت امام (ره)، اساساً چنین چیزی قابل تصور نیست و براهین و مدارکی برایش آوردیم و به او ثابت کردیم که تصور اشتباهی دارد. پس از رحلت حضرت امام (ره) هم خیلیها در مورد موضوعاتی که خلاف میلشان بود، وقتی نمی توانستند مستقیماً به امام (ره) تعریض کنند و امام (ره) را زیر سؤال ببرند، این مسائل را به حاج احمد آقا منتسب کردند و جالب اینجاست بسیاری از کسانی که در آن زمان خود را از یاران بسیار نزدیک حاج احمد آقا می دانستند و اکنون

رکاب و آماده پیگیری دستورات امام (ره) باشد. در سالهای اخیر، جریانی که جرئت رویارویی مستقیم با حضرت امام (ره) را ندارد، این شیوه را در پیش گرفته است که چنین القا کند که حضرت امام (ره) در سالهای آخر عمر، به ویژه در رویدادهای بزرگ، تحت تأثیر حاج احمد آقا بودند. شما که از نزدیک شاهد همه مسائل بودید، این رویکرد را چگونه تحلیل می کنید؟

دفتر را که عرض کردم احمد آقا دخالت نمی کرد. البته تمام کسانی که در دفتر بودند، بعد از امام (ره) بیشترین احترام را برای احمد آقا قائل بودند. سؤال شما را می توان به این شکل طرح کرد که اساساً چه چیزهایی در اختیار احمد آقا بود و یا از ناحیه امام (ره) به ایشان تفویض شده بود. می خواهم عرض کنم که یک چیزهایی به طور طبیعی قابل تفویض هست. امام (ره) خیلی چیزها را هم به ما تفویض کرده بودند. هر روز افراد زیادی به ما رجوع و وجوهات پرداخت می کردند و ما بر اساس یک شاخص و معیار مشخصی، می دانستیم که بخشی را باید به روحانیون و وکلای امام (ره) تحویل بدهیم که صرف مخارج محلی بکنند و این کاری است که همه مراجع به طور طبیعی به دفاتر و یا وکلای خود تفویض می کنند. اگر منظور از تفویض و اعتنا و اعتماد کردن از این نوع باشد، حضرت امام (ره) به هر یک از افراد در حد خودشان اعتماد داشتند، مثلاً اگر حاج عیسی می گفت، «آقا! این استکان نجس است.» برای امام (ره) قابل قبول بود. اگر ما می گفتیم فلان شخص برای این که اجازه امور حسبیه برایش صادر شود، آدم موثقی است، برای امام (ره) قابل قبول بود، چون این در دنیا امر متعارفی است که وقتی دو نفر آدم ثقه، کسی را تأیید کنند، می شود برایش اجازه امور حسبیه صادر کرد. اگر منظور از اعتماد کردن، این نوع مسائل باشد، احمد آقا در جای خودش معتمد امام (ره) بود که بعضی از مسائل به ایشان احاله شود. مثلاً فرض کنید که حضرت امام (ره) می فرمودند، «بروید بیمارستان و از فلان آقای که بستری هست، عیادت کنید، کمک هم بکنید.» تشخیص میزان این کمک به عهده حاج احمد آقا گذاشته می شد. در این حد، نزد همه عقلاً متعارف است. دشمنان انقلاب چیز دیگری منظور نظرشان است. ممکن است کسی بگوید که امام (ره) دست خودشان را بسته بودند و چون حالش را نداشتند، خیلی چیزها را به احمد آقا تفویض کرده بودند و احمد آقا هم خودش تصمیم گرفته، یکی را بالا برده، یکی را پایین آورده، یکی را عزل کرده، یکی را نصب کرده. اگر منظور این است و یا منظور این است که احمد آقا می توانست در ذهن امام (ره) نفوذ و بعد هم جوسازی کرده و یا توأم این دو باشد، می خواهم عرض کنم که ما چنین امامی را اصلاً



ما واقعاً در دوران حیات امام (ره)، هیچ وقت از احمد آقا ندیدیم که بخواهد به عنوان فرزند امام (ره) و به عنوان ارشد کسانی که در دفتر و بیت حضرت امام (ره) بودند و در جایگاه بسیار رفیعی قرار داشتند، جایگاه خود را به رخ ما بکشد، نفی و اثباتی و دخالتی در کار ما بکند. به هیچ وجه. روح بلند و افق دید بسیار وسیعی داشت.

خاکستری و یا حتی آن سوی مرز انقلاب، از طریق آقای پسندیده، حرفهایشان را به حضرت امام (ره) منتقل می کردند، از جمله جبهه ملی ها و نهضت آزادیها. آقای پسندیده هر وقت که اراده می کرد، می آمد و هر چه هم دلش می خواست می گفت و امام (ره) هم با کمال حوصله گوش می دادند. هر وقت آقای پسندیده می آمدند و ما حضور داشتیم، امام (ره) اشاره می کردند که کارها و کاغذهایمان را جمع کنیم و برویم و یا گوشه ای بنشینیم

نزدند. ناهار که تمام شد، مرا صدا زدند و فرمودند، «خواهش می‌کنم که شما به این سفر نروی.» بعد از جا برخاستند که بروند. من گفتم، «خب آقا! این حرف را همان جا جلوی جمع می‌زدید. چرا در گوشم گفتید؟» امام (ره) جواب مرا ندادند، ولی با شوخی فرمودند، «آدم وقتی می‌خواهد حرفی را به کسی بگوید در گوشش می‌گوید، به کف پایش که نمی‌گوید.» خودشان هم خندیدند و من هم خنده‌ام گرفت. یک بار هم در آن اوایل آقای مهدوی کئی پیش نهاد کردند که برای نایندگی مجلس ثبت نام کنم. به امام (ره) عرض کردم، ایشان فرمودند، «تا من زنده هستم، دوست ندارم شما وارد این نوع مسئولیتها بشوید.» این، نگاه حضرت امام (ره) نسبت به احراز مشاغل توسط فرزندانشان بود. شما زندگی حضرت علی بن ابیطالب (ع) را هم که نگاه کنید می‌بینید در دوره ایشان رسم بود هر کسی که به مقامی می‌رسید، همه اطرافیان خود را وارد دستگاه می‌کرد. ملوک الطوائفی بود. معاویه که آمد سر کار، هر چه بنی‌امیه بود سر کار آورد. مثل وضعیت الان کویت و بحرین و امثالهم که همه خویش و قوم هستند. ولی در حکومت امیر المؤمنین (ع) به رغم این که این کار رسم بود و حضرت علی (ع) هم دستش از آدمهای شایسته تقریباً خالی بود و فرزندان‌شان هم آدمهای لایق و برجسته‌ای بودند، آنها را در هیچ یک از مناصب قرار نداد. در این رویکرد امام (ع)، پیام و درسی هست، یعنی اگر کسی در رأس حکومت قرار گرفت، نباید فامیل و بستگانش را سر کار بیاورد. در حکومت اسلامی این گونه است که به وقت احساس خطر، فرزندان حاکم در صف اول نبرد هستند و به هنگام تقسیم غنائم در آخر صف. احمد آقا و حاج آقا مصطفی در ارتباط با مسئولیتهای سنگین نهضت و خدمت بدون اسم و رسم در خط اول بودند، استفاده شخصی خود از هیچ رانت سیاسی و اقتصادی استفاده نکرد.

درباره ساده زیستی ایشان نکاتی را بیان کنید.

از نظر معیشتی و اقتصادی، یک زندگی طلبگی داشت، همچون امام (ره) در خانه استیجاری زندگی می‌کرد، در حالی که خیلی راحت می‌توانست خانه بخرد. بعد از انقلاب، خانه و زمین حتی در شمال شهر تهران قیمتی نداشت. خیلیها خریدند. نه از بیت‌المال و سازمان زمین شهری، بلکه با حداقل پولی که می‌توانستند فراهم کنند، در اوایل انقلاب خیلی راحت می‌شد با چند صد هزار تومان، خانه خرید یا چند هزار متر زمین خرید. یادم هست که در آن سالها در جماران، هزار متر زمین یک الی دو میلیون تومان قیمت داشت، ولی حاج احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می‌رفتیم و وضعیت زندگیش را می‌دیدیم که عادی و مثل بقیه مردم بود. اتاق کارش که کنار دفتر حضرت امام (ره) بود، بسیار ساده و طلبگی و کپی زندگی ساده و اتاق ساده حضرت امام (ره) بود. از نظر ساده‌زیستی و کم هزینه بودن زندگی، یک مقلد واقعی امام (ره) بود. اتاقی را که عرض کردم در کنار دفتر حضرت امام (ره) ساخت، در اواخر عمر ایشان بود. یک اتاق بود با یک زیرزمین، چون زمین مجاور، گود بود و باید می‌آمد بالا تا همسطح اتاق حضرت امام (ره) شود. از این اتاق، یک در به اتاق امام (ره) باز کرده بود. یک اتاق تقریباً سه در چهار بود که دو طرف آن ایوان با عرض یک، یک و نیم متری داشت. بعد از رحلت حضرت امام (ره)، حاج احمد آقا این را به ما گفت که، «یک روز حضرت امام (ره) به اتاق ما آمدند و دیدند که ما اینجا لب ایوان یک زده‌ایم. دفعه قبل که آمده بودند، آنجا نرده نداشت. امام (ره) تأملی فرمودند و نسبت به اضافه شدن نرده ابراز نارضایتی کردند. احمد آقا می‌گفت با خودم گفتم یک جواب محکم بدهم که امام (ره) قانع شوند. گفتم، «علی تازہ راه افتاده است و ممکن است پائین بیفتند و ضربه مغزی شود.» نرده‌هایی که آنجا

آقای پسندیده در منزل بزرگی در بالای منظریه زندگی می‌کردند که متعلق به بنیاد شهید بود و از همان اوائل در آنجا مستقر بودند. احمد آقا روی استرداد این خانه به بنیاد حساسیت داشت و می‌گفت، «هر چه زودتر برای تخلیه اقدام کنید و من آقای پسندیده را به خانه خودم می‌آورم.» زندگی با ایشان آسان نبود، چون آخر عمر ضعیف و وسواسی شده بودند.

گذاشته بودند، هزینه‌اش دو سه هزار تومان بیشتر نمی‌شد. امام (ره) تأملی کردند و فرمودند، «انسانها قدم به قدم طاغوتی می‌شوند و برای هر قدم هم توجیهات زیادی درست می‌کنند.» برای امام (ره) حتی ساختن یک ایوان یا نصب یک نرده مطلوب نبود و به احمد آقا تذکر دادند.

از مشایهت‌های اخلاقی حاج احمد آقا و حضرت امام (ره) بگویید. ایشان در بسیاری از جنبه‌ها به امام (ره) شبیه بود. مثلاً می‌دانست که امام چه علاقه عمیقی به خانواده‌های شهدا داشتند. یادداشتی هست که امام بعد از ماه رمضان و قبل از رحلت در باره لغو همه ملاقات‌هایشان غیر از خانواده شهدا نوشته بودند و نشان می‌دهد که ایشان چقدر به آنها علاقه داشتند. همین علاقه به خانواده شهدا را بعد از رحلت حضرت امام (ره)، عین‌آدر حاج احمد آقا مشاهده کردیم. در طول مدتی که ایشان بعد از امام (ره) زنده بودند، در همه مناسبت‌هایی که در بهشت‌زهره برای شهدا برگزار کردیم، از حاج احمد آقا دعوت گرفتیم و ایشان بلااستثنا شرکت کرد. نه تنها شرکت که سخنرانی هم می‌کرد. قبل از سخنرانی



می‌نشست و بچه‌های شهدا می‌آمدند و ایشان دست نوازشی به سرشان می‌کشید. در حسینه هم هر چه درخواست ملاقات برای خانواده شهدا کردیم، خودش شخصاً می‌آمد و برای بچه‌های شهدا صحبت می‌کرد. حتی یک مورد را به یاد ندارم که ایشان درباره خانواده شهدا و فرزندان آنها دریغ کرده باشد. دقیقاً مثل خود حضرت امام (ره) بود و نکته بالاتر این که حاج احمد آقا در این سالهای آخر عمرش چندین نوبت مرا صدا زد و گفت، «دلم می‌خواهد برای خانواده شهدا کاری انجام بدهم.» می‌گفتم، «آقا! کار از این بالاتر که هر مراسمی در بهشت‌زهره یا حسینه جماران داشته باشیم و از شما درخواست کنیم، می‌آیید، بچه‌های شهدا را نوازش می‌کنید، برایشان سخنرانی می‌کنید.» می‌گفت، «خیر، این چیزها مرا اشباع نمی‌کند. من می‌خواهم بروم شخصاً به خانواده شهدا خدمت کنم.» من چند جور به ایشان پیشنهاد کردم که متناسب با شأن ایشان باشد و همه را می‌گفت، «خیر! اینها به درد من نمی‌خورد. کاری بگو که بیایم خدمت کنیم.» انگار می‌خواست بگوید بگو بیایم جایی را جارو بکنم، لباسشان را بشویم و از این نوع خواسته‌ها. دائماً می‌خواست که من به شکل مصداقی پیشنهاد بکنم. در فکر بودیم که کاری بکنیم که متأسفانه بیمار شد و از دنیا رفت.

از حساسیت ایشان نسبت به حقوق مردم چه خاطره‌ای دارید؟

مرحوم آقای پسندیده در منزل بزرگی در بالای منظریه زندگی می‌کردند که متعلق به بنیاد شهید بود و از همان اوائل در آنجا مستقر بودند. احمد آقا روی استرداد این خانه به بنیاد حساسیت داشت و می‌گفت، «هر چه زودتر برای تخلیه اقدام کنید و من آقای پسندیده را به خانه خودم می‌آورم.» زندگی با ایشان آسان نبود، چون آخر عمر ضعیف و وسواسی شده بودند. احمد آقا به رغم دشواری نگهداری از ایشان، روی را برداشت و به خانه خود آورد و گفت که خانه را تخلیه کنید. خانه میلیاردها تومان ارزش داشت و احمد آقا همه تلاشش این بود که آن را به بیت‌المال برگرداند.

آقای پسندیده تا آخر عمر نزد احمد آقا بود؟

بله و همان جا هم فوت کرد. احمد آقا نگران بود که نکند آقای پسندیده از دنیا برود و وضعیت خانه معلق بماند. او نمی‌دانست خودش سه سال زودتر از ایشان از دنیا می‌رود.

بسیاری از کسانی که به مدد و پشتیبانی حاج احمد آقا وارد دستگاه حکومتی شدند و پست و مقامی گرفتند، امروز نه تنها به ایشان که به امام (ره) هم پشت کرده‌اند، در حالی که اگر احمد آقا از آنها حمایت نمی‌کرد، کسی به آنها اعتنایی نداشت. تحلیل شما از این طیف چیست؟

احمد آقا واقعاً سعی می‌کرد همه نیروها را حفظ کند. امام (ره) هم همین‌طور. من واقعاً این چرخش‌های صد و هشتاد درجه‌ای را نمی‌دانم چگونه تحلیل کنم. همان کسانی که در اوایل سال ۶۸، در ضدیت با آقای منتظری داغ‌ترین افراد بودند، حال‌آدر طرفداری از ایشان همان قدر داغ هستند. یک عده‌ای در آن زمان تندترین مواضع را علیه ایشان داشتند و بعد از ده پانزده سال موافق صدر صد ایشان و مخالف نظام شدند. بعضی‌ها هم بودند که در آن موقع در مقابل موضعگیری امام (ره) در مقابل ایشان تحفظ داشتند و حالا بر عکس شده‌اند. خدا ما را از همه افراط و تفریطها حفظ کند.

دستگاه‌هایی هستند که وظیفه قانونی آنها شبهه‌زدایی از شخصیت امام (ره) و احمد آقا بوده، منتهی در مقابل سیل ایجاد شبهات، عملکرد درخشانی نداشته‌اند. شما این عملکرد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

چه می‌شود گفت؟

با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.



خود ایشان هم در همان جا فوت کرد.

در بخش توسعه یافته درمانگاه، ولی وقتی که حضرت امام (ره) بستری شدند، همان درمانگاه کوچک بود. این هم کار خدا بود. در اواخر سال ۶۶ و اوایل سال ۶۷ که امام (ره) سکنه کردند و حدود سی روز بیمارستان بودند که البته این خبر اعلام نشد. این هم داستان مفصلی دارد که معجزه آسا بود. وقتی خدا می خواهد حفظ کند، این گونه است. دکتر پور مقدس که آن روز، نوشتش بود و جان امام را نجات داد، می گفت که حدود ۹ دقیقه قلب امام (ره) از حرکت ایستاد و مجدداً شروع به کار کرد. خداوند به دست دکتر پور مقدس امام (ره) را برگرداند، در حالی که می گویند اگر جریان خون بیش از چهار دقیقه، متوقف بشود، دیگر امیدی به بازگشت نیست. مثل خود احمد آقا که برنگشت، اما در مورد امام (ره)، بعد از نه دقیقه این اتفاق افتاد و این یک معجزه الهی در عالم پزشکی بود.

حاج احمد آقا می گفت امام (ره) به محض اینکه چشمهایشان را باز کردند، به تصور اینکه حالا ایشان را به بیمارستان قلب یا جای دیگری برده اند و علاوه بر مزاحمتی که ممکن است مسائل حفاظتی برای سایر بیماران ایجاد کند، پنهان نگهداشتن چنین امری هم ناممکن است. اظهار نگرانی می کردند. به امام (ره) عرض شد که در درمانگاه مجاور منزلشان هستند و این خبر به هیچ وجه پخش نخواهد شد و جای نگرانی نیست. با این که حاج احمد آقا این کار را بدون اطلاع امام (ره) کرده بود، ساخت این درمانگاه، اسباب خشنودی و رضایت امام (ره) را فراهم آورد. قضیه فاو را در جنگ داشتیم و اوضاع بسیار حساس بود و امام (ره) هم یک ماه در سی. سی. یوی این درمانگاه بستری بودند و اگر این خبر پخش می شد، برای شرایط حساس، خیلی مشکل آفرین بود و یا اگر این درمانگاه ایجاد نشده بود تا می خواستند امام (ره) را به مرکزی و جایی برسانند، قطعاً تلف می شدند، بنابراین راه اندازی این درمانگاه اقدامی بسیار حیاتی و اساسی بود که با تدبیر احمد آقا انجام گرفت و در واقع جان امام (ره) نجات پیدا کرد. به همین دلیل احمد آقا کمتر به مسافرت می رفت، مگر این که از ثبات سلامتی امام (ره) مطمئن می شد. در چنین وضعیتی به به مسافرت می رفت، منتهی باز به صورت مستمر با دفتر امام (ره) در تماس بود بود. در این سفرها طبیعتاً در تماس مستقیم با احوال مردم بود. گاهی اوقات با کلاه نمادی می رفت در میان مردم و اصلاً قابل شناخت نبود. من هنوز یکی از آن کلاه نمدها را دارم. ایشان به این ترتیب از متن جامعه، اطلاعات دست اولی را کسب می کرد.

نکته مهم دیگری که در زندگی ایشان وجود داشت این است که از فرزند امام (ره) بودن جز سختیها و مسئولیتهایی که در ارتباط با شخص امام (ره) داشت، از نظر مادی و یا اشغال مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی هیچ بهره ای نداشت و از این «انت» ها هیچ استفاده ای نکرد. خواهر ایشان، خانم زهرا مصطفوی، این را برای ما نقل کرد که اوایل انقلاب بود که دولت چین از من دعوت کرده بود که به آنجا بروم. سر سفره ناهار خدمت امام (ره) عرض کردم که، «آقا! از ما دعوت کرده اند به چین برویم.» امام آن موقع حرفی

امام (ره) است که آن را پدر جد احمد آقا هم نمی تواند از من بگیرد. هر چه با دیاد. من امانتدار امام (ره) هستم و باید این کار را بکنم.» در حالی که پیش بینی همه این بود که احمد آقا، احتمالاً ما را از دفتر بیرون کند، چند روز بعد، صدایم زد و گفت، «امام (ره) موافقت کرده اند حساب ارزی باز کنیم و قرار است که این حساب به نام شما باشد.» این حساب به نام امام و با امضای من و آقای کفایش زاده که با کارهای ارزی بانکی در ارتباط بود، باز شد. حالا احمد آقایی که به زعم دیگران و خودم قرار بود به خاطر این که مقابلش ایستاده ام و به او پول نداده ام، مریب یرون کند، درست برعکس، حق برداشت از حسابی را که از جهاتی، حساس تر از حساب ریالی بود، بر حسب اجازه حضرت امام به ما داد. این نشان می دهد که احمد آقا به هیچ وجه اهل هواهای نفسانی و حب و بغضهای شخصی نبود. او دارای چنین روح بلندی بود که به رغم این که عصبانی شده بود، در همان نقطه عصبانیتش احساس کرده بود که ما امانتدار پیمان دقیق است و بنابراین مسئله مهم مالی دیگر حضرت امام (ره) را به ما سپرد.

از حضور احمد آقا به صورت ناشناس در بین مردم و کسب اخبار دست اول به این شکل و انتقال آنها به حضرت امام (ره) چه خاطراتی دارید؟

بله، ایشان البته کمتر به مسافرت می رفت، چون احساس می کرد باید در جوار حضرت امام (ره) باشد و مراقبت دقیق و سختکوشانه برای سلامتی حضرت امام (ره) بود که از دغدغه های مهم و اساسی احمد آقا بود. او با تمام وجودش از جان حضرت امام (ره)



در اوایل انقلاب خیلی راحت می شد با چند صد هزار تومان، خانه خرید با چند هزار متر زمین خرید. یادم هست که در آن سالها در جماران، هزار متر زمین یک الی دو میلیون تومان قیمت داشت. ولی حاج احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می رفتیم و وضعیت زندگیش را می دیدیم که عادی و مثل بقیه مردم بود.

صیانت می کرد و در حد ایثارگری تلاش می کرد. درمانگاهی که در جماران ساخته شد به پیشنهاد و ابتکار احمد آقا بود شاید این تنها کاری بود که بدون اجازه حضرت امام (ره) انجام داد. البته درمانگاهی که الان هست، توسعه یافته آن درمانگاه است و چندین برابر شده است. آن چیزی که احمد آقا ساخت، بسیار کوچک و در عین حال مجهز بود.

از اول تولد پاسدار اسلام، نشریه ما همواره با بحث نهج البلاغه آقای منتظری منتشر می شد. یک شب هیئت تحریریه شامل آقای محترمی، آقای بیات، آقای محمدی معین، آقای دکتر حافظ نیا، آقای رهبر جمع شدیم و زیاد صحبت کردیم که در ارتباط با ایشان چه کنیم. نظر بعضیها این بود که باید علیه ایشان مقاله های تند و تیز چاپ کنیم. دیدگاه دیگری که من جزو آنان بودم، اعتقاد داشتیم نهج البلاغه بعد علمی دارد و باید چاپ شود، ولی در عین حال من فکر کردم، «حالا که دسترسی به امام (ره) داریم، چرا خودمان اجتهاد کنیم؟» فردا صبح که خدمت امام (ره) رسیدم، ایشان مجله پاسدار اسلام را کاملاً می شناختند. عرض کردم که آیا مقاله های ایشان را چاپ کنیم یا خیر. امام (ره) بلافاصله فرمودند، «شما این کار را نکنید.»

منشأ اصلی عناد این طیف با مرحوم احمد آقا چیست؟
بالاخره هم موضوعیت داشت هم طریقت. هم به عنوان کسی که محکم پای حرف حضرت امام (ره) ایستاده، قاعدتاً از این منظر مبعوض است. از جهت دیگر آنهایی که جرئت تعرض به شخص امام را نداشتند، با تعرض به احمد آقا تلافی می کردند و ایشان، چوب امام را می خورد.

خاطراتی را از سجایای اخلاقی مرحوم احمد آقا بیان کنید.
ما واقعا در دوران حیات امام (ره)، هیچ وقت از احمد آقا ندیدیم که بخواهد به عنوان فرزند امام (ره) و به عنوان ارشد کسانی که در دفتر و بیت حضرت امام (ره) بودند و در جایگاه بسیار رفیعی قرار داشتند، جایگاه خود را به رخ ما بکشد، نفی و اثباتی و دخالتی در کار ما نکند. به هیچ وجه. روح بلند و افق دید بسیار وسیعی داشت. اساساً این مسائل برایش اهمیتی نداشتند که بخواهد فرمانروایی کند یا تحکمی بر افراد کند و فرمان یا دستوری بدهد. یک بار ایشان به من تلفن زد و گفت، «الان حاج عیسی می فرستم. پنجاه یا صد هزار تومان (الان درست یادم نیست) بدهید بیاورد که امام (ره) گفته اند که ببرم برای کسی.» گفتم، «پس شما رسیدش را به من بدهید.» حاج عیسی آمد. پرسیدم، «رسید حاج احمد آقا چه شد؟» گفت، «ایشان چیزی به من ندادند.» گفتم، «پس تا من پول را آماده می کنم، برو رسید را بگیر و بیاور.» حاج عیسی رفت و به حاج احمد آقا گفت، «فلانی گفته رسید بدهید تا پول را بدهم.» ایشان مجدداً حاج عیسی را فرستاد نزد من و آیفون زد به من که، «پول را برای خودم نمی خواهم. پول مال امام (ره) است و این هم دستور امام (ره) است.» گفتم، «معذرت می خواهم. شب که می خواهم از اینجا بروم باید حساب و کتاب پولها مشخص باشد. هر پرداختی می کنیم، باید دستور پرداخت و امضای تحویل گیرنده داشته باشیم.» چند باری هم که به خود امام (ره) هم پول دادیم، از ایشان رسید گرفتیم. مافرمهائی به این شکل داشتیم که مبلغ..... تومان به دستور..... به آقای فلانی پرداخت گردید و برای هر پرداختی رسید داشتیم. هم دستور دهنده و هم گیرنده پول امضای کردند.

مثلاً در مورد حضرت امام (ره) می نوشتیم که بر حسب دستور امام (ره) به حضرت امام (ره) پرداخت شد و امضای گرفتیم. من قبض را می نوشتم و پول را می بردم برای حضرت امام (ره). ایشان هم مهرشان را از جیبشان درمی آوردند و مهر می کردند. به حاج احمد آقا گفتم، «ما به امام (ره) هم که پول می دهیم، رسید می گیریم.» حاج احمد آقا گفت، «یعنی مراقبول ندارید؟ رسید را بعد می دهیم.» گفتم، «شاید بعد ما زنده نباشیم و یا پادمان برود و فراموش شود.» دفعه سوم که حاج عیسی در دست خالی فرستادم که برود رسید را بیاورد، حاج احمد آقا با عصبانیت نامه ای نوشته بود و اسم مرا هم نوشته بود، بلکه نوشته بود، «آقای صندوقدار! مبلغ صد هزار تومان که امام (ره) دستور داده اند، بدهید حاج عیسی بیاورد.» این خبر مثل بمب در دفتر پیچید و بعضی از دوستان، ما را سرزنش کردند که کار زشتی کردی و وای به حالت که مقابل احمد آقا ایستادی. آنها فکر می کردند که کار ما تمام است و یکی از دوستان، خیلی مشفقانه گفت، «کار خطرناکی کردی.» گفتم، «ما که برای در دفتر امام (ره) ماندن، کیسه ای ندوخته ایم. تا اینجاستیم باید وظیفه مان را دقیق انجام بدهیم، فوقش اخراجمان می کنند. برای ما اصلاً مهم نیست. من دلم با



امام(ره) را حفظ کرد. آنجا خطرات زیادی متوجه امام(ره) بود، اما همه این خطرات را خدا از امام(ره) دفع کرد. در اینجا توصیه شده بود که از امام(ره) مراقبت بشود. اطرافیان امام(ره) می خواستند محافظ دنبال امام(ره) بفرستند. امام(ره) هم همیشه اخلاقتان این طور بود که وقتی حرکت می کردند، مواظب بودند کسی دنبالشان راه نیفتد. حتی اگر شاگردان بعد از درس دنبال امام(ره) حرکت می کردند، به آنها می گفتند، « شما کاری دارید؟ » اگر سئوالی داشتند می کردند، وگر نه اجازه نمی دادند کسی دنبالشان حرکت کند.

از ایران خبر رسانده بودند که امام(ره) تهدید به قتل شده است. عراقیها گفته بودند که ما باید برای شما محافظ بگذاریم. امام(ره) احساس کرده بودند که اینها دلشان برای ایشان نسوخته است. (در واقع می خواستند امام(ره) را محصور کنند.) امام(ره) فرموده بودند که نه، محافظ نمی خواهم. یکی از دوستانی که در نجف بودند، گفته بود که من به امام(ره) گفتم که اجازه بدهید برای شما محافظ بگذارند، زیرا ممکن است خطرانی شما را تهدید کند. امام(ره) فرمودند، «لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا، آن چیزی که خدا تقدیر کرده پیش می آید و کسی نمی تواند جلویش را بگیرد. برای ما هم همان تقدیر است. این محافظین کاره ای نیستند.» و بالاخره نپذیرفت که ما محافظی بایشان بگذاریم. موقعی که امام(ره) می خواهند از پاریس به ایران تشریف بیاورند، از یک طرف حکومت ایران به تمام معنی ایستاده در مقابل ما، از یک طرف دشمنان. خلاصه سرمداران کفر جهانی، مثل آمریکا و امارات، شرق و غرب، همه علیه امام(ره) هستند. در یک شرایطی که به امام(ره) از همه سو اعلام خطر شده بود که، «نبایید، اگر بیایید اینجا، امنیت شما رانمی توانیم حفظ بکنیم.» امام(ره) سوار هواپیما می شوند و با طمانینه و اطمینان خاطر شگفت انگیزی به ایران می آیند. در تمام این مراحل، احمد آقا در کنار امام(ره) و تمام حواسش متوجه این بود که خطری متوجه امام نشود و این حکایت از عواطف عمیق، ارادت و اخلاص احمد آقا نسبت به امام(ره) دارد.

گاهی احساس می کردم که احمد آقا برای اینکه مثلاً حرفی و صحبتی درباره امام(ره) نباشد، خودش را سپر بلا می کند. امام(ره) در نامه ای نوشتند، «تو دوست من بودی و محب من، ولی بعضیها خیال می کردند که تو برای آنها ضرری داری در کنار من و من می ترسم که بعد از من آنها در صداین باشند که علیه تو کینه ای، چیزی داشته باشند.» این علاقه ای که بین احمد آقا و امام(ره) بود، یک مقداری روی عواطف پدری و فرزندی بود و مقدار زیادی هم به ارادت احمد آقا نسبت به امام(ره) بستگی داشت. از دوستان و رفقای که در عمر دیده ام که در عالم رفاقت، بسیار صمیمی، متواضع، دوست داشتند و واقعاً رفیق بود، احمد آقا بود. خدا رحمت کند او را. احمد آقا یک خصوصیات اخلاقی فوق العاده و سعه صدر بالایی داشت. در مقابل مسائلی که پیش

انجام بدهد و احمد آقا کسی بود که به خوبی این وظایف را ایفا می کرد.

از ارتباط عاطفی حضرت امام(ره) و حاج احمد آقا بر ایمان بگویید. احمد آقا بسیار به امام(ره) علاقمند بود، نه به عنوان یک پسر، بلکه به عنوان یک مرید، مطیع و به عنوان یک کسی که محو در امام(ره) بود. واقعاً احساس می شد به تمام معنی محو در امام(ره) است. او گاهی با بعضی از مسائل صد در صد مخالف بود، اما چون امام(ره) را رده کرده بودند، اجرامی کرد. این رابطه عاطفی احمد آقا با آن رابطه مریدی و مرادی وقتی ممزوج شد، یک عاشق دلباخته به تمام معنی را به وجود آورد. که واقعاً من واقعا این را احساس می کردم. در مواقع مختلف، وقتی خطری متوجه امام(ره) می شد به تمام معنی خودش را سپر می کرد.

امام(ره) در جریاناتی قرار گرفته بودند که فقط یک اعجاز الهی می توانست ایشان را سالم نگه دارد. ایشان از آن موقعی که در سال ۴۲ به زندان افتاد، در اختیار شاه بود و تحت نظر مأمورین شاه، چه آن موقعی که امام(ره) تبعید شدند به ترکیه و چه موقعی که در قم بودند، کافی بود که یک نفر یا یک دست نشانده ای از طرف شاه بیاید و سوء قصدی به امام(ره) کند، اما خدا در تمام این مواقع امام(ره) را حفظ کرد تا موقعی که با دسیسه ای روبرو شدند، که آن هم ناکام ماند و آن دسیسه این بود که می دیدند امام(ره) در ترکیه مورد توجه مردم است. سفیر ایران در عراق پیشنهاد کرد، «اگر می خواهید امام(ره) هیچ بشود و محو بشود، او را بفرستید نجف، چون نجف مهد علم و روحانیت و مرجعیت است و امام(ره) کسی نیست که بتواند آنجا عرض اندام بکند. اگر امام(ره) بیاید آنجا، محو می شود.» البته غافل از اینکه اگر امام(ره) برود در آن مرکز، رشد امام(ره) در دامن دشمن دوم ایشان که صدام است صورت می گیرد. چنانکه خداوند در دامن صدام،



از زمانی که امام(ره) به نجف تشریف بردند و از آن زمانی که احمد آقا را می شناختیم، همیشه اوقات مشغول درس بود. یا درس می گفت یا درس می خواند. من اجمالاً گاهی که جسته و گریخته به قم می رفتیم، ایشان را می دیدم که پیش آقای ابطحی خراسانی که از فضلا و اساتید مبرز قم هستند، درس می خواند.

رابطی بود بین امام(ره) و مردم، یعنی نقش بعد از پیروزی انقلاب و ارتباط ایشان با امام(ره) و مردم دقیقاً از نجف و پس از مرحوم حاج آقا مصطفی شکل گرفت. از آن موقع مثلاً کتابهایی را می فرستاد برای دوستان و به آنها هم یک جوری رمزی حالی می کرد که آن کتاب نیست، بلکه اعلامیه است. یکی دو سه بار هم برای خود ما اتفاق افتاد. به طوری که من یک بار کتاب را مخفی کردم. بعد که ایشان تلفن کرد که آن کتاب را مراقبت کن تا به دست کسی نیفتد، ما فهمیدیم که این اعلامیه است. ایشان بین جلد کتاب و مقوا و جلد رو، اعلامیه را جاسازی می کرد و ما آن را می دادیم چاپ می کردند. رابط ما هم مرحوم عباس آقا ناطق نوری بود. ایشان تشکیلاتی مخفی داشت که می بردند چاپ می کردند. گروههای زیادی به همین شکل دسته دسته در نقاط مختلف به هم مرتبط می شدند. دو سه بار ایشان این جوری اعلامیه برای خود من فرستاد. برای دوستان دیگر هم مثلاً آقای کروی، آقای موسوی و آنهايي که با او نزدیک و مورد اعتمادش بودند، این جوری اعلامیه می فرستاد و یک مرتبه می دیدیم که سراسر کشور اعلامیه پخش شده است. از زمانی هم که احمد آقا پیش امام(ره) رفت. نقش بسیار فعالی داشت. هم در زمینه اعلامیه هایی که به کشور می فرستاد و هم در خود نجف. مثلاً تا آن موقع کسی به فکر این نبود که در سهای امام(ره) را ضبط کند و یا عکسهایی از امام(ره) داشته باشد و یا فیلمی، چیزی یا نوشته هایی از ایشان را جمع آوری کند. موقعی که امام(ره) از نجف می خواستند بروند به پاریس، به چهار نفر وصیت کردند و آن چهار نفر را وصی خود قرار دادند. آن چهار نفر، از شخصیت های مبرز علمی نجف و از اطرافیان خود امام(ره) و عبارت بودند از: آیت الله خاتم یزدی، آیت الله کرمی، حاج سید جعفر کرمی، امیرزا حبیب الله اراکی و یک نفر دیگر هم ظاهر آقا رضوانی بود که در غیاب ایشان می بایست به کارهایی رسیدگی می کردند. خوب این یک امر مهمی بود، اما متأسفانه آن وصیتنامه ها باقی نمانده اند و یکی از تأسهای حاج احمد آقا همین بود. به هر حال کسی در صدد نبود که آثار و در سهای امام(ره) را ضبط کند و یا در صدد تهیه فیلم و عکس از امام(ره) باشد. در صورتی که احمد آقا تمام این جهات را در نظر داشت. در سها و نوشته های امام(ره) را می داد تا ضبط کنند. عکس و فیلم از امام(ره) می گرفت و از این قبیل کارها، به خصوص در مورد سلامت و وضع مزاجی امام(ره)، خیلی توجه می کرد و در موقعی هم که امام(ره) از عراق هجرت کردند، حاج احمد آقا با امام(ره) بود و نقش بسیار مهمش این بود که طرف مشورت امام(ره) بود. خوب احمد آقا به قول خود حضرت امام(ره) صاحب نظر در مسائل سیاسی بود. تا این درجه که امام(ره) با ایشان مشورت می کردند که کجا برویم. احمد آقا هم پیشنهاداتی داشت. من در ابتدا، یکی از کشورهای اسلامی را در نظر گرفتم که راهمان ندادند. بعد از اینکه برگشتند، مرحوم احمد آقا نقل می کرد که من شب تفأل زدم به قرآن که این حرکت امام(ره) چگونه است و سرانجام آن چه خواهد شد و آیه شریفه «اذها الی فرعون انه طغی»، خطاب به حضرت موسی آمد، که تو با برادرت هارون حرکت کنی به طرف فرعون، زیرا که فرعون طغیانش به حد اعلا رسیده است. خوب سرنوشت آمدن حضرت موسی و برادرش هارون هم به نابودی فرعون منجر شد. دقیقاً این آیه پیروزی امام(ره) و پیروزی انقلاب را گواهی می داد. آقا فرمودند، «احمد! اینجا هم که نگذاشتند برویم. چه بکنیم و کجا برویم؟» احمد آقا می گوید که به ذهن من آمد که برویم به پاریس. آقا هم یک فکری کردند و گفتند بد نیست. گفتیم چطور این به ذهن شما آمد؟ ایشان گفتند که پاریس به اعتباری یک کشور آزادی بود و آدم می توانست در آن جافارغ البال کار کند. مزاحمتها و نفوذ حکومتها در آنجا کمتر بود. لذا امام(ره) هم آنجا را پسندیدند و تصمیم گرفتند که به آنجا بروند. بنابراین از عراق تا آمدن به پاریس و نیز در آن مدتی که پاریس بودند، نقش احمد آقا نقش رابط بسیار فعالی بود بین امام(ره) و کسانی که در آنجا با امام(ره) مرتبط می شدند. ملاقاتها و رفت آمدهایی که می شد. خبرنگارانی که می آمدند و خبرهایی که داده می شد، هماهنگی همه اینها یک نفر را می خواست که بتواند این کارها را به خوبی



یار دیرین و صمیمی فرزند امام، خوئی پسندیده و تواضعی مثال زدنی دارد. او که کمتر حاضر به گفت و گوی با رسانه هاست، این گفت و شنود را ادای دینی به یار و دوست صمیمی و دیرین خود می شمارد. وی که در بسیاری از عرصه ها و سفرها و حضرها، همراه حاج احمد آقا بوده است، خاطرات فراوانی از سلوک سیاسی و اخلاقی یادگار امام و نحوه مواجهه او با پاره ای از بحرانیهای قبل و بعد از پیروزی انقلاب دارد. آنچه می خوانید تنها مروری است بر برخی از این دانسته هاست.

۱

■ «یادگار امام و نظام اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی امام جمارانی

او در موارد زیادی خودش را سیر بلای امام کرد...

مثل آقای کروی، آقای خوئینی ها، همه با ایشان ارتباط داشتند. با آقای مهدوی هم تا قبل از تبعیدشان به بوکان و آنجاها، که ما گاهی به دیدار تبعیدیها می رفتیم؛ آدم احساس می کرد که ارتباط مخفی بین آنها وجود دارد. دفتر خود امام (ره) در قم، منزل امام (ره) در قم، قائم به وجود احمد آقا بود. رفت و آمدها به آنجا بود، مبارزین به آنجا می آمدند و اعلامیه ها هم بیشتر غیرمستقیم از آنجا سرچشمه می گرفت تا زمانی که احمد آقا بار دوم به نجف رفتند و در تمام آن مدت، این ارتباطات برقرار بود. کسانی را خود احمد آقا می گفت که اینها پول به ما می دادند بابت مبارزات، آن ایام یک چند نفری را هم اسم می برد. از جمله آقای مهدوی (آیت الله مهدوی کنی) که ایشان پول می داد در راه مبارزات مسلحانه. من جسته و گریخته از آن موقع خاطره داشتم، ولی چون یادداشت نکردم، یاد نمی آید. ایشان بیشتر به خانواده های زندانی سرکشی می کرد، پول برای آنها می برد و کمک می کرد، گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم. مبارزان زیادی به اطراف و انکاف تبعید شده بودند و بیشتر به خانواده آنها سرکشی می کرد و به دیدن خود آن تبعیدیها می رفت. حاج احمد آقا برای دیدار با امام (ره) به نجف رفته بود. یک روز عصر، در منزل نشسته بودیم که احمد آقا تلفن کرد، یک حالت عجیبی داشت. گفتم، «احمد آقا چطوری، چه خبر؟» گفت، «داداش فوت کرد.» خبر غیر منتظره ای بود، زیرا مرحوم حاج آقا مصطفی صبح و سالم بود، اصلاً گمان نمی کردیم که چنین چیزی پیش بیاید. من یکه خوردم و ایشان بعد از این که گفت داداش فوت کرد، به گریه افتاد و تلفن را قطع کرد. من تلفن کردم به آقای موسوی خوئینی ها که الان حاج احمد آقا تلفن کرد و چنین چیزی گفت. ایشان گفت، «بله، اینجا هم زنگ زد به ما و همین جور گفت.» بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، حاج احمد آقا چه نقشی در پیشرفت مبارزات داشتند؟

ما از نزدیک احمد آقا را نمی دیدیم. ایشان در نجف بودند. گاهی اگر تلفنی می شد یک سلام و علیکی بود و برای صحبت های متفرقه فرصتی نبود. به هر حال ارتباطات برقرار می شد. ولی اجمال قضیه این بود که حاج احمد آقا دیگر پس از آن قضیه، به تمام معنی

حاج احمد آقا در ارتباط بودند؟

من گروهی را می شناختم که از بازارها بودند و کسانی که در رابطه با قضیه نهانند و دستگیری آنها در قم، منزل آقای ربانی شیرازی دستگیر شدند. افرادی بودند که با حاج احمد آقا در ارتباط بودند و به همین دلیل، به قم می آمدند و می رفتند تا موقعی که دستگیری آنها پیش آمد. در آن موقع آقای لاهوتی بود که با احمد آقا ارتباط داشت و گروهی هم با او رابطه داشتند. جمعی از بازارها هم بودند. گروه های مختلفی را ما می شناختم که از روحانی و غیر روحانی که اینها بی ارتباط با احمد آقا نبودند؛ مثلاً بازارهایی را می شناختم که اینها اعلامیه ها را چاپ می کردند. برادر آقای ناطق نوری، مرحوم عباس آقای ناطق نوری بود که با خود ما هم بی ارتباط نبود و چند نفر هم با او بودند. گروهی هم با آقای لاهوتی بودند. آقای حسن تهرانی، از بازار هم بودند. عرض شود که افراد زیادی را من یادم هست که همه مرتبط بودند، ولی من الان به اسم نمی شناسم و شاید هم یادم نباشد. اینها با طرق مختلف، اعلامیه از قم می آوردند و می بردند. از رفقای خودمان



از دوستان و رفقای که در عمرم دیده ام
که در عالم رفاقت، بسیار صمیمی،
متواضع، دوست داشتنی و واقعاً رفیق
بود، احمد آقا بود. خدا رحمت کند او
را. احمد آقا یک خصوصیات اخلاقی
فوق العاده و سعه صدر بالایی داشت. در
مقابل مسائلی که پیش می آمدند، خیلی
بردار بود، خیلی خوددار بود.

نحوه آشنایی خود را با حاج احمد آقا (ره) بیان کنید. آشنایی ما با مرحوم حاج احمد آقا برمی گردد به سالهای ۵۰ یا قبل از سال شاید ۴۷ و ۴۸ و قبل از آن. اولین باری که با ایشان برخورد کردیم، یک شب من در مسجد بودم، آقای شجونی واعظ آن مجلس با یک جوان معمم - جلوتر از آقای شجونی - وارد آن جلسه شدند. از حرکات و راه رفتن ایشان فهمیدم که فرزند امام (ره) است، چون به قدری شبیه بود به راه رفتن امام (ره)، از دور که وارد مجلس شد من گفتم که این آقا زاده امام (ره) است و هیچ ندیده بودم ایشان را قبلاً، تازه معمم شده بود. دوبار به نجف رفته بود. آن بار اولی که به نجف رفته بود، معمم نبود، بعد که آنجا می رود، در آنجا معمم می شود و معمم به ایران بازمی گردد. من در آنجا برای اولین بار ایشان را دیدم. این اولین برخورد من بود با ایشان. همان شب با آقای شجونی به منزل ما آمدند و آن شب را در خدمتشان بودیم. این طلیعه آشنایی ما بود با مرحوم حاج احمد آقا. ایشان بسیار گرم و گیرا و جذاب بود و کسانی را که به رفاقت برمی گزید و ارتباط پیدا می کرد، خیلی صمیمی و رفیق می شد و به همان دلیل هم با ما دوست شد و این دوستیها ادامه داشت تا وقتی که ایشان وفات کرد.

از سابقه مبارزات سیاسی ایشان را قبل از انقلاب نکاتی را ذکر کنید.

من از همان ایام نوجوانی ایشان، اطلاع داشتم که افراد مبارزی که در گوشه و کنار بودند، ارتباطاتی با حاج احمد آقا داشتند. ارتباطات به صورت مختلف بود. اولاً هر کدام از اینها یک ارتباطی با احمد آقا داشتند که دیگری از این ارتباط خبر نداشت. ما خیال می کردیم که فقط کسانی که در زمینه اعلامیه ها و بردن، پخش کردن و چاپ کردن آنها هستند با حاج احمد آقا مربوطند، ولی بعدها فهمیدیم که خبر، آنهاپی هم که در زمینه مبارزات مسلحانه وارد بودند، بی ارتباط با ایشان نبودند و گاهی پولهایی را از ایشان می گرفتند و در راه مبارزه مصرف می کردند. حالا ایشان از ناحیه امام (ره) و جوهی در اختیارش بود یا غیر امام (ره)، به هر حال این ارتباطات را آنها هم داشتند.

در دوران ستمشاهی چه افراد و گروههایی در عرصه مبارزه، با



احمد آقا واقعاً در زمان امام(ره) مظلوم بود. امام(ره) گاهی مثلاً به احمد آقا یک مطلبی را می‌گفتند که این کار را انجام بده، احمد آقا وقتی که انجام می‌داد، عده ای خیال می‌کردند که این اراده احمد آقا بوده که آن کار را بر خلاف میل آنها انجام بدهد و به همین دلیل نسبت به ایشان بدبین می‌شدند. در صورتی که نمی‌دانستند این دستور امام(ره) بوده است.

نشوند و جدا نشوند، بلکه یک مقدار به خط امام(ره) نزدیک بشوند. ما منظورمان این بود و من هیچ صحبتی و هیچ خطی و تفکری را جز تفکر امام(ره) قبول ندارم.»

اگر بنا بود که مثلاً برخورد و اصطلاحی بوجود بیاید، امام(ره) اولین کسی بودند که می‌توانستند احمد آقا را توبیخ کنند، امامی بینیم که امام(ره) با احمد آقا همان برخورد صمیمانه اول را داشتند. امام(ره) آدمی نبودند که از کسی رودربایستی داشته باشند و ملاحظه‌ای نکنند که این پسر من است یا مثلاً این وابسته به من است. امام(ره) بارها این معنی را به صراحت فرمودند، «من عقد اخوت با کسی نیستم ام.» اگر کسی را مضر تشخیص می‌دادند، بلادرنگ اعلام و اظهار بیزاری و او را توبیخ می‌کردند. **ضمن بیان نحوه اداره دفتر توسط حاج احمد آقا، در باره مسائل مالی، حساسیتها و احتیاطهای ایشان نیز نکاتی را ذکر کنید.** کارهای دفتر به چند قسمت تقسیم می‌شدند. یک قسمت امور مالی بود و گرفتن و جوهات و صرف آنها، یک قسمت هم مسائل و احکام شرعی بود و اجازه‌هایی که از امام(ره) داشتند و اجازه می‌خواستند و یا اجازه می‌گرفتند. احکامی که امام(ره) صادر می‌کردند، از طریق دفتر انجام می‌شدند. من در نظرم هست که حاج احمد آقا در امور مالی هیچ دخالتی نداشت. امور مالی زیر نظر بعضی از دوستان و اعضای دفتر بود. یک قسمت از کارها بود که ایشان مستقیماً دخالتی نداشتند، اما امور سیاسی به حاج احمد آقا مربوط می‌شد. کارهایی که در دفتر انجام می‌شدند، هر کدام یک مسئولی داشت. امور مربوط به خبر و خبرنگاری هم بود که این مسائل زیر نظر خود حاج احمد آقا اداره می‌شد. یک کارهایی هم مربوط به امور مملکتی بودند. (در امور مملکتی و اجرائیات بنابر نبود دخالت شود. زیرا موقعی که دفتر امام(ره) در قم تأسیس شده بود در کارها و امور مملکتی دخالت می‌کرد، اما امام(ره) این کار را منع کردند و آن را مختص خود دولت و اعضای وزارتخانه‌ها می‌دانستند. لذا در کارهای مملکتی و اجرائیات دخالت نمی‌شد.)

کارهای سیاسی، ملاقاتهای عمومی و ملاقاتهای خصوصی، احکام یا فرمانها و یا بیانیه‌هایی که صادر می‌شدند، این قبیل کارها همه زیر نظر احمد آقا بودند. منتهی کارهایی که به شئون سیاسی مربوط می‌شدند، از ناحیه خود امام(ره) انجام می‌گرفتند. مثلاً، امام(ره) احکامی می‌نوشتند برای اشخاصی و بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی که صادر می‌شدند، اکثراً به خط خود امام(ره) بودند که الان هم وجود دارند. گاهی در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها یک چیزهایی به ذهن حاج احمد آقا می‌آمد. او می‌گفت، «من اینها را به امام(ره) عرض می‌کنم و بعضی از اشکالات را می‌گیرم. امام(ره) بعضیها را می‌پذیرند و بعضیها را هم رد می‌کنند.» اگر چنانچه یک نکته‌ای یا یک عبارتی قرار بود تغییر کند، ایشان حتی یک لفظ را هم پس و پیش نمی‌کرد، مگر اینکه به امام(ره) می‌گفت، «من تا به امام(ره) نگویم و امام(ره) قبول نکنند، این لفظ را تغییر نمی‌دهم.» و امام(ره) هم به این

عمل واقف بودند. احمد آقا دقیقاً مراقب بود که اگر یک گروه خاص با امام(ره) ملاقات می‌کردند، گروه دیگر هم این ارتباط را پیدا کند. اگر از جناح راست ملاقات می‌کردند، از جناح چپ هم ملاقات کنند. اگر از جناح چپ پیش امام(ره) می‌رفتند، یک ترتیبی بدهد که از جناح راست هم با امام(ره) ملاقات کنند تا این توازن محفوظ باشد و یک وقت نگویند که امام(ره) در کانال خاصی افتاده است.

ایشان می‌گفت، «امام(ره) متعلق به همه است، متعلق به قشر خاصی نیست، امام(ره) با یک جناح مربوط نیست، رهبر همه جناحها و همه گروههاست و همه آنها باید با امام(ره) مرتبط باشند. در ملاقاتها سبی حاج احمد آقا این بود که حضور دائم نداشته باشد. حتی گاهی کسی می‌آمد و احمد آقا احتمال زیاد می‌داد که راجع به خود او می‌خواهد با امام(ره) صحبت کند. از حضور امام(ره) بیرون می‌رفت تا او با خیال راحت حرفهای خود را بزند. بسیاری از صحبتها درباره احمد آقا، در غیاب ایشان زده می‌شد و احمد آقا حاضر نبود جلوی حرفها را بگیرد و می‌گذاشت که همه حرفها به امام(ره) برسد.

احمد آقا واقعاً در زمان امام(ره) مظلوم بود. امام(ره) گاهی مثلاً به احمد آقا یک مطلبی را می‌گفتند که این کار را انجام بده، احمد آقا وقتی که انجام می‌داد، عده ای خیال می‌کردند که این اراده احمد آقا بوده که آن کار را بر خلاف میل آنها انجام بدهد و به همین دلیل نسبت به ایشان بدبین می‌شدند. در صورتی که نمی‌دانستند این دستور امام(ره) بوده است که این جور حرف بزن و این جور بگو. این مظلومیت او بود و انصافاً هم مظلوم زندگی کرد و مرگ ایشان هم خیلی مظلومانه بود. در جوانی و در سنینی که ما امیدوار بودیم سالهای سال در خدمت ایشان باشیم و برای اسلام و مسلمین و برای رهبری، بازوی پرتوانی باشد، از دنیا رفت و داغ بزرگی بر دل دوستانش گذاشت.

نقش حاج احمد آقا در تثبیت اوضاع سیاسی کشور (از ۱۲ تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷) چگونه است؟

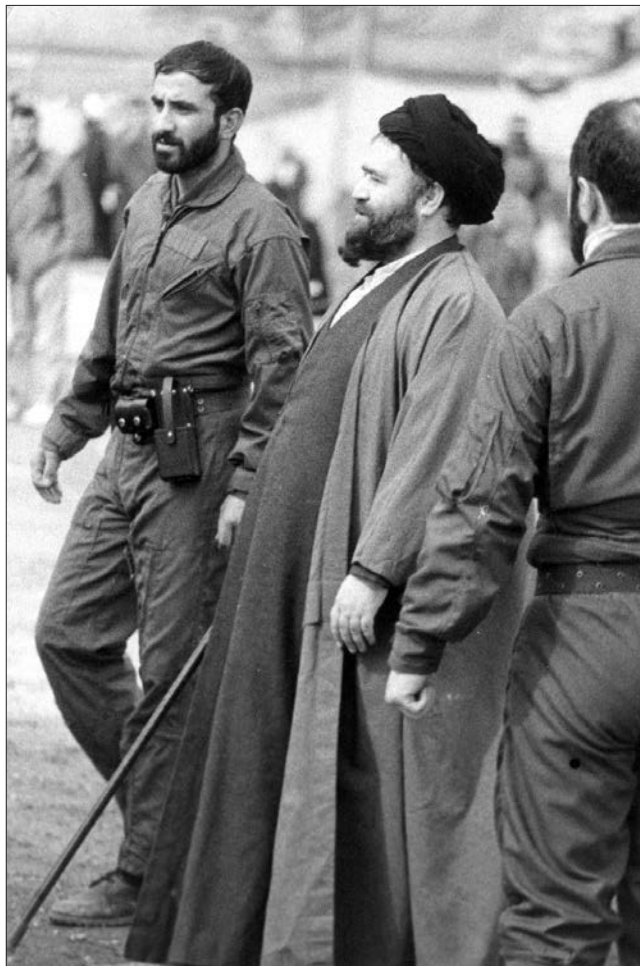
من از آن روزها خیلی خاطرات دارم، ولی متأسفانه یادداشت نکرده‌ام. یادم هست در پاریس، احمد آقا ملاقاتهایی را ترتیب می‌داد که خود آن ملاقاتها خیلی مهم بودند. (یکی از آنها، ملاقاتی بود که سید جلال تهرانی می‌خواست با امام(ره) انجام بدهد و استعفای خودش را به ایشان بدهد). در موقعی که بعضی از گروهها می‌خواستند پیش امام(ره) بیایند، اول می‌گفت، شما موضعتان را مشخص کنید و بگوئید در چه خط فکری هستید، بعد به ملاقات امام(ره) بروید. این نکات مشخص کننده این است که احمد آقا به دنبال خط امام(ره) و تحکیم مبانی انقلاب بود. وقتی که حاج احمد آقا به ایران آمد، شبانه‌روز در خدمت امام(ره) بود و منفک از امام(ره) نمی‌شد. با آوردن گروهها و اشخاص پیش امام(ره)، با ملاقاتهای پی‌درپی و مکرری که امام(ره) با مردم داشتند، تدارک این همه ملاقاتها و آمدن این همه گروهها و سران به قم و ترتیب آمدن ارتشیها و همافرها که آن روزها بسیار مهم و سازنده بود، همه توسط حاج احمد آقا انجام می‌گرفتند. مادر این فکر بودیم که امام(ره) چگونه می‌خواهند دولت تشکیل بدهند، زیرا دولت هنوز حاکمیت داشت. بعد دیدیم که امام(ره) با آن شهامت و شجاعت خاص خودشان می‌آیند در مقابل خبرنگارها و آقای بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر برای

تشکیل دولت موقت، معرفی می‌کنند. آن روز جلال و جبروت عجیبی در امام(ره) دیده می‌شد. این همه مسائل را باید یک فردی که به تمام معنی، لیاقت و کفایت داشته باشد، تدارک ببیند. آن کسی که در تدارک همه این مسائل نقش مهمی داشت، در درجه اول احمد آقا بود که شب را از روز نمی‌شناخت و دنبال کارها بود.

نقش حاج احمد آقا را در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در مورد تسخیر لانه جاسوسی ما مواجه شدیم با این خبر که تعدادی از جوانان دانشجوی مسلمان، لانه جاسوسی را تسخیر کرده‌اند. در این قضیه، امام(ره) اول یک تأملی داشتند که اینها کی هستند. حاج احمد آقا آن بچه‌ها را با امام(ره) معرفی کردند که این بچه‌ها مسلمان هستند و مورد وثوق و اطمینان و شناخته شده‌اند. به خصوص از طریق آقای موسوی خویی‌ها که هدایت جوانها را در قبل از انقلاب در همین مسجد نیلوران که ایشان آنجا امام جماعت بودند، به عهده داشتند. شناختن اینها به وسیله حاج احمد آقا انجام شد و کاملاً هم با آنها از نزدیک آشنا شد. بچه‌های متدین و قابل اعتمادی بودند. احمد آقا به وسیله آقای موسوی خویی‌ها آنها را شناسایی و به امام(ره) معرفی کرد. اما آن چیزی که خیلی مهم بود این است که امام(ره) وقتی مطمئن شدند که این کار توسط بچه‌های مسلمان و دانشجویانی که در خط امام(ره) هستند، انجام گرفته، به تمام معنی کار آنها را تأیید و اعلام کردند که این انقلاب دست کمی از انقلاب اول نداشت. احمد آقا بعد از اینکه این جریان اتفاق افتاد، به آنها گفت، «امام(ره) اصلاً در مقابل این مسائل به هیچ وجه ترس یا واهمه‌ای احساس نمی‌کردند.»

آنچه که مورد اتفاق همه، چه آن روز و چه امروز هست، این است که تسخیر لانه جاسوسی به وسیله یک گروه دانشجویی مسلمان



حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن، ۱۳۵۷



می‌رفت و گاهی آنها می‌آمدند. خوب اگر آدم، ساده فکر می‌کرد، خیال می‌کرد که احمد آقا تحت تأثیر فکر سیاسی آن گروه‌ها قرار گرفته است، در حالی که این جور نبود. احمد آقا نظرش این بود که بایستی همه گروه‌های سیاسی در یک امر مشترک متمرکز شوند و همه این گروه‌ها یک وحدت رویه ای داشته باشند، اما این به آن معنا نبود که او تحت تأثیر تفکرات آنها باشد. من این را دقیقاً می‌دیدم آن ایامی که گروه‌های مختلفی

ترکیه و نجف تبعید شده بودند بازمانی که امام (ره) حکومت داشت، هیچ فرقی نکرده بود. هیچ اهل جمع آوری مال نبود و اینکه پولی روی هم بگذارد، ابتدا اهلش نبود. پول‌های زیادی از امام (ره) باقی مانده بود. بعد از رحلت امام (ره) تمام این‌ها را و یک مقدار هم که هیچ‌کس به جز شخص احمد آقا اطلاع نداشت، بدون کم و کاست تحویل حوزه داد. کمترین تمایلی به نگهداری آن پول‌ها و امثال این‌ها نداشت. بعد از رحلت حضرت امام (ره)، احمد آقا یک حرکت بسیار جالب و پسندیده‌ای که کرد و آن این بود که بلا درنگ اعلام کرد دفتر امام (ره) تعطیل است و جوهرات از احدی گرفته نمی‌شود و کسی حق ندارد به نام دفتر امام (ره) از کسی پول بگیرد. این حرکت احمد آقا حکایت از روح آزاد و طبع منبع ایشان داشت. این از خصوصیات احمد آقا بود که اهل مال و دنیا و زندگی و این حرف‌ها نبود.

مقام علمی ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از زمانی که امام (ره) به نجف تشریف بردند و از آن زمانی که احمد آقا را می‌شناختم، همیشه اوقات مشغول درس بود. یادرس می‌گفت یا درس می‌خواند، من اجمالاً گاهی که بسته و گریخته به قم می‌رفتم، ایشان را می‌دیدم که پیش آقای ابطی خراسانی که از فضلا و اساتید مبرز قم هستند، درس می‌خواند. آن موقع یادم هست که ایشان خیلی از آقای ابطی استفاده می‌کرد. ضمن آنکه درسهای مختلفی پیش اساتید دیگر مثل آقای شبیری، آقای موسی و دیگر مراجع داشت. همه آن اساتید و آن مباحثات، گواه این معنی بودند و قبول داشتند که ایشان بالاستی دارد و خوب درس‌ها را می‌فهمد و از نظر علمی پیشرفت کرده است. همه آنها قبول داشتند که واقعاً اگر مسئله امام (ره) و کارهای مربوط به نهضت نبود، احمد آقا یکی از فضایی به نام حوزه علمیه قم می‌شد. این اواخر در منزل هم اشتغالات علمی داشت. گاهی کفایه درس می‌گفت و گاهی هم به درس می‌رفت. با آقای محمدی

گیلانی مباحثه داشت. فلسفه هم می‌خواند. تا آنجا که یادم هست، ایشان به اشتغالات علمی مشغول و معروف به جوان فاضل، درس خواننده و با استعداد بود.

جریان‌های سیاسی و مبارزاتی موجود در ایران، از دیدگاه شما در چه مرتبتی است؟ افکار سیاسی احمد آقا نشأت گرفته از فکر امام (ره) بود. از اول هم این جور بود. هر گروهی یک فکر خاصی داشتند. احمد آقا گاهی در میان گروه‌های مختلف وارد می‌شد و گاهی به دیدنشان

می‌آمدند، خیلی بردبار بود، خیلی خوددار بود. همیشه همه کارهای آدم که مطلوب نیست، اما او آنچه را که مطلوب نبود، به صورت مطلوب جلوه می‌داد. مثلاً اگر یک عیبی در آدم بود و می‌خواست آن عیب را تذکر بدهد، در صورتی تذکر می‌داد که هیچ‌گونه در خاطر آدم چیز ناجوری جلوه نکند. برای رفقایش خیلی احترام قائل بود. از رفقا شخصیت می‌ساخت. هیچ وقت تحقیر نمی‌کرد. همیشه در صدد تعظیم برادرها و دوستان و رفقایش بود. در محضر خاص و عام احترام به رفیقش می‌کرد و همیشه به عنوان یک شخصیت والا از آن طرف اسم می‌برد. جوری عمل می‌کرد که هیچ امتیازی برای خودش نسبت به رفیقش قائل نشود. در بین رفقا هیچ تعین و تشخیصی از خودش نشان نمی‌داد و مسند خاصی برای خودش قائل نبود. خصوصیت بسیار مهم احمد آقا تواضع عجیبش بود. تواضع گاهی به صورتی درمی‌آمد که موجب ملامت هم می‌شد. یکی از دوستان ما نقل می‌کرد که آن رفیقشان که رفیق مشترک ما هم هست، می‌گفت، «من در مدرسه «سید» نجف بودم. یک روز رفته بودم بیرون (ظهر یا بعد از ظهری) وقتی وارد مدرسه شدم، دیدم که احمد آقا لباسهای نشسته مرا که دم در حجره بود و بنا داشتیم که بعداً بپوشیم، شسته و آب کشیده و دارد روی بندی که توی مدرسه آویزان بود، باد می‌دهد. وقتی من وارد شدم و این صحنه را دیدم، گفتم که، «حاج آقا چه کار می‌کنی؟»، گفت، «نبودی، من دیدم که کاری ندارم، لباسهای را شستم». این رفیق ما می‌گفت من هر موقع این جریان یادم می‌آمد، خجالت می‌کشیدم. ببینید تواضع وی تا چه حد بود. به هیچ وجه رفیق را نمی‌رنجاند. بسیار کم انتقادی می‌افتاد که در صدد رنجش رفیقش باشد. اگر یک موقعی تصادفاً احتمال می‌داد که در رفیقش یک رنجشی پیدا شده، می‌آمد با یک تواضع خاصی حتی در حد دست‌بوسی از رفیقش عذر خواهی می‌کرد. هیچ رفیقی سری را از او پنهان نمی‌کرد و اسرارش را به او می‌گفت و او هم بهترین سر نگه دار بود.

بسیاری از رفقا از هم دلخور می‌شدند. اما او آنها را اصلاح می‌داد و نمی‌گذاشت که این دلخوری ادامه پیدا کند. همیشه در صدد بود که رفقا را با هم صمیمی و گرم نگه دارد. از آن طرف هم بسیار آدم بدون تکلفی بود. بسیار ساده زیست بود، چه از نظر سیاسی و چه از نظر مسکن و چه از نظر غذا. در تمام اوقات یک پیکان سوار می‌شد و اکثر شب‌ها با همان ماشین به قم می‌رفتیم. آن موقع‌ها که هنوز منافقین و این‌ها، کاری نکرده بودند که ناامین بشود، هیچ‌گاه حاضر نبود از ماشین بنز استفاده کند. این اواخر می‌گفت، «شما توی بنز که می‌نشینید، خجالت نمی‌کشید؟ من بسیار خجالت می‌کشم». از این نظر اظهار شرمندگی می‌کرد و می‌گفت، «من چاره ندارم. محافظین می‌گویند حتماً باید مراقب اوضاع و احوال و امنیت باشیم.»

من احساس می‌کنم زندگی احمد آقا، موقعی که امام (ره) به



۱۳۷۳. با جمعی از یاران در کنار مرحوم آیت‌الله پسندیده.

در ملاقات‌ها سعی حاج احمد آقا این بود که حضور دائم نداشته باشد. حتی گاهی کسی می‌آمد و احمد آقا احتمال زیاد می‌داد که راجع به خود او می‌خواهد با امام (ره) صحبت کند. از حضور امام (ره) بیرون می‌رفت تا او با خیال راحت حرف‌های خود را بزند. بسیاری از صحبت‌ها درباره احمد آقا، در غیاب ایشان زده می‌شد و احمد آقا حاضر نبود جلوی حرف‌ها را بگیرد و می‌گذاشت که همه حرف‌ها به امام (ره) برسد.

اظهار عقیده می‌کردند، به همه آنها انتقاد داشت. مثلاً آن روزها کتابهای مرحوم دکتر شریعتی خیلی مطرح بود و بسیاری هم تحت تأثیر مطلق تفکرات شریعتی بودند، اما همان موقع من می‌دیدم که احمد آقا یک اشکالاتی هم به دکتر شریعتی دارد. بعضی‌ها که از دور نگاه می‌کردند، خیال می‌کردند که احمد آقا در خط فکری گروه خاصی است، در حالی که ایشان فکر خاصی جز فکر امام (ره) نداشت.

ایشان اظهار کرده بود که باید یک خطی را به وجود آورد که نه جزو این خط و نه جزو آن خط باشد. نه آن جناح و نه این جناح. یک خط سومی را باید به وجود آورد. به خاطر این جمله شایعاتی هم ایجاد شده بود. من در آن شایعات به ایشان گفتم، «این چه مطلبی بود که شما ابراز کردید؟» ایشان یک جمله‌ای فرمود که، «من در مورد این گروه‌ها نظرم این است که همه گروه‌ها باید نسبت به انقلاب خاشع و خاضع باشند. این جور نباشد که بگویند مثلاً تنگ نظری وجود دارد. همه این‌ها را باید با یک بیانی، با یک صحبتی، با یک نشستی و با یک حضوری نگاهشان داشت.» ما از وحدت سیاسی خیلی نتیجه خواهیم گرفت و از تفرقه، جز ضرر و زیان چیزی به دست نخواهیم آورد. خط، یک خط است و آن هم خط امام (ره) است. خط یک خط است و آن خط تفکر امام (ره) است. ما اگر از یک تفکر خاص و یک گروه خاص دم می‌زنیم، برای این است که این‌ها را بیاوریم توی وادی این که این‌ها دور

مسئولین جنگ ارائه دادند، حاکی از ضعف نیرو و عدم تحرکشان بود و امام (ره) احساس خطر کردند. ما مدتی قبل، این مسائل را استشمام می‌کردیم. حاج احمد آقا هم دقیقاً همین مسائل را منتقل می‌کرد. اما امام (ره) طبق وظیفه الهی که داشتند، می‌فرمودند که باید تا آخرین موردی که در توانمان هست بجنگیم و کوتاه نیاییم. حتی بعد از قبول قطعنامه از طرف عراقیها به خرمشهر و منطقه جنوب حمله شد و روزگار عجیبی پیش آمد. من یادم هست که آن روزها حضرت آیت الله خامنه‌ای به عنوان امام جمعه تهران یک اعلامیه‌ای دادند و به همه ائمه جمعه و سپاه و ارتش اخطار کردند که در یک چنین موقع خطرناکی که دشمن اراده حمله کرده، ما باید تا آخرین قطره خونمان را برای دفاع بگذاریم. من هم رفتم از همه درخواست حرکت به سوی جبهه‌ها را کردم. صدام گفته بود، «اینها که قطعنامه را قبول کردند، توان جنگی ندارند با یک یورش برویم و مراکز را بگیریم.» این حمله یک حمله وحشیانه‌ای بود که آخرین زور و قدرتشان را به کار برده بودند که با یک یورش بیایندهاوارا بگیرند. البته وقتی اهواز را می‌گرفتند، بقیه برایشان سهل بود. آن روز سپاهی و ارتشی، نمی‌دانم روحانی و کمیته و تمام نیروها حرکت کردند و رفتند و واقعاً هم جانانه جنگیدند و دشمن را عقب راندند.

در قضیه آقای منتظری، حاج احمد آقا چه نقشی داشتند؟
ما احساسمان این بود که احمد آقا در تکاپوی این است که نگذارد بین آقای منتظری و امام (ره) افتراقی حاصل بشود. یکی دو بار هم خود آقای منتظری را آورد در حضور امام (ره) که در آن ملاقاتها امام (ره) حد نهایی تواضع را به آقای منتظری کردند و از آقای منتظری خواهش کردند که، «شما بروید درس و بحث‌تان را ادامه بدهید. (در آن ایام آقای منتظری اعتصاب کرده بودند و درس نمی‌گفتند. آقا خواهش کرده بودند که شما بروید به درس و بحث‌تان ادامه بدهید.) خوب نیست شما در این ماجراها دخالت کنید. بگذارید دادگاه‌ها کار خودشان را بکنند و شما هم کار خودتان را بکنید و اگر یک موقع نوبت به شما رسید، اعتراض کنید. الان جای این اعتراضات نیست.» آن روز آقای منتظری نه تنها گوش به حرفهای امام (ره) نداد، بلکه موضعگیری هم کرد. حاج احمد آقا می‌خواست که ارتباط آقای منتظری را با امام (ره) محکم تر کند و نگذارد که این افتراق حاصل شود. در شرایطی که سید مهدی هاشمی دستگیر شده بود. حاج احمد آقا به امام (ره) گفت، «سید هادی، داماد آقای منتظری را به ملاقات شما بیاورم، بلکه برود آقای منتظری را راضی کند تا از این موضعگیریها دست بردارد.» من یادم هست وقتی که سید هادی را برای ملاقات امام (ره) آورده بود، بسیاری از رفقای ما عصبانی شده بودند که چرا حاج احمد آقا این کار را کرد؟ همه خیال می‌کردند که احمد آقا بدون نظر امام (ره) او را آورده بود، در حالی که خود امام (ره) تمایل به این کار داشتند و به توصیه خود امام (ره) این امر انجام گرفته بود و احمد آقا نمی‌توانست برای همه توضیح بدهد که این تمایل خود امام (ره) بوده که آقای هادی هاشمی را برای ملاقات بیاوریم تا بلکه بتواند توی این قضایا آقای منتظری را نگه دارد. یکی از مظلومیت‌های احمد آقا همین بود که آقای منتظری و اطرافیانش خیال می‌کردند که نقشه و توطئه‌ای است که احمد آقا در آن شریک است که آقای منتظری را کنار بگذارد. در حالی که بینی و بین الله، هیچ نقشه‌ای در تضعیف آقای منتظری نبود، مگر نقش و موضعگیریهای خود ایشان. حاج احمد آقا جز در نقش تحکیم و اتفاق و وحدت آقای منتظری و نظرات امام (ره) هیچ نقش دیگری نداشت و انصافاً او می‌خواست میانه را جوش بدهد و نگذارد که کار به اینجا برسد.

به عنوان آخرین سؤال اگر خاطره‌ای یا مطلب دیگری از حاج سید احمد آقا دارید، بفرمایید.
بله، یک مطلب جالبی که آقای سید محمد بجنوردی و برادر خود من هم تفصیلاً آن را گفته‌اند و از خود حاج احمد آقا هم نقل می‌کنم، ایشان گفتند، «ما نجف بودیم. در همان زمانی که امام (ره) نجف بودند. مثل اینکه سالهای ۵۵ و آن موقعها بود که

حاج احمد آقا به عنوان یک فرد لایق، شایسته به تمام معنی از ابتدای نهضت به حضرت آیت الله خامنه‌ای نظر داشت و این نظر روز به روز تقویت می‌شد تا آن موقعی که انقلاب پیروز شد و ایشان به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در وزارت دفاع مأمور شدند. گاهی هم که صحبت می‌شد، حاج احمد آقا به عنوان یک شخصیت بزرگ انقلاب از ایشان نام می‌برد.

من و حاج آقا مصطفی و آقای بجنوردی رفتیم به لبنان و بعد از آن جارتیم به بلعرب، خسته شده بودیم، کنار خیابان نشستیم. کسی هم ما را نمی‌شناخت. بعضی از کسانی که می‌آمدند، وارد می‌شدند، سلام و احترام می‌کردند و می‌رفتند و بعضیها هم احترام می‌کردند و رد می‌شدند. خیابان خلوتی بود، اما طولی نکشید که دیدیم یک عربی از راه دور وارد شد و خیلی خاکی و خودمانی و صمیمی آمد پیش ما و نشست. وقتی که نشست مرحوم حاج آقا مصطفی گفت که این عرب یک چیزهایی می‌داند. چشمهای جذابی دارد. خوب است یک سئوالاتی ازش بکنیم و ببینیم که چیزی دارد یا نه. آن عرب با همان لهجه عربی خودش صحبت می‌کرد که خیلی گرم و گیرا هم بود. توی حرفهای ایشان مرحوم حاج آقا مصطفی سئوالی کرد از آن عرب، حالا آن سئوال چی بود یادم نیست. اما آن مرد عرب گفت که شما دنبال یک مسائل و یک اهدافی هستید که به زودی به آن اهداف می‌رسید و پیروزی نصیب شما می‌شود. از این جملاتی که او می‌گفت، می‌فهمیدیم که یعنی انقلاب پیروز می‌شود. حاج آقا مصطفی گفتند، «از کجا می‌گویید؟ چه جوری می‌فهمی؟» آن شخص عرب گفت، «البته شما آن زمان نیستی. شما آن زمان را نمی‌بینی.» آقای حاج آقا مصطفی گفت، «چطور ما نمی‌بینیم؟» آن شخص عرب گفت، «شما سال دیگر این موقع نیستید.» حاج آقا مصطفی یک قدری ناراحت شد. احمد آقا فرمود، «من گفتم، «من چی؟» با همان لهجه عربی گفت، «شما خیلی مهم و بزرگ می‌شوید.» یک عبارتی می‌گفت که این منظور را می‌رساند. بعد

یک چیزی هم راجع به آقای بجنوردی گفت که مطلب مهمی نبود. بعد همین جور که دور هم نشسته بودیم، حاج آقا مصطفی گفت که آن عرب چطور شد، من می‌خواستم یک پولی بهش بدهم، یک کمکی بهش بکنم. چطور رفت، کجا رفت. اصلاً ما نفهمیدیم که کی رفت! سال بعد هم حاج آقا مصطفی فوت کرد. همان طور که آن شخص عرب پیش بینی کرده بود. این قضیه را من هم از حاج احمد آقا شنیدم و هم از آقای بجنوردی. این قضیه گذشت تا اینکه دو سه ماه قبل از فوت مرحوم حاج احمد آقا، یک شبی در منزل ایشان موقعی که هنوز کسی نیامده بود، حاج احمد آقا به من گفت، «کسی که راجع به داداش پیشگوئی کرده بود به تهران آمده.»

البته این را هم عرض کنم. یک شب جلسه‌ای بود که در خدمت آقای کربوبی بودیم. من گفتم که حاج احمد آقا این قضیه را دو سه ماه قبل از فوتش به من گفت. آقای کربوبی گفت، «عجب! من گفتم که این حرف را احمد آقا زده! این را من بوم، یاد می‌آید که یک چنین چیزی گفت، اما بیش از این چیزی دیگری به من نگفت.»

بعد از فوت مرحوم حاج احمد آقا هم، حاج حسن آقا نقل کردند که ایشان به خانمشان گفته بودند، «من تا چند ماه دیگر نیستم.» خانمشان گفته بود، «این حرفها چیست واز کجا می‌گویی؟» ایشان گفته بودند، «آن کسی که درباره داداشم پیشگوئی کرده، درباره من هم پیشگوئی کرده که شش ماه دیگر بیشتر نیستی!» خانم ایشان گفته بود، «شش ماه تا کی؟» گفته بود، «تا شب عید!»

این قصه را حاج حسن آقا وقتی که آقای شیخ حسن روحانی بعد از فوت حاج احمد آقا به دیدن حاج حسن آقا آمده بود، نقل می‌کرد. به حاج حسن آقا گفتم، «پدرت به من دو سه ماه قبل از رحلتش گفته بود، «آن شخصی که راجع به داداشم پیشگوئی کرده بود آمده به ایران. اما بیش از این دیگر چیزی به ما نگفت.» حاج حسن آقا خیلی تعجب کرد و گفت، «این را هم به شما گفته؟» گفتم، «بله.» ایشان گفت، «خوب آن مؤید همین خبری است که مادر من نقل می‌کند.»

همچنین شیخی هم که از دوستان مشترک من و حاج احمد آقا است، به من گفت، «دو بار حاج احمد آقا به من گفت که من تا دو ماه دیگر بیشتر نیستم. اگر چیزی از من می‌خواهی، بخواه که من تا دو ماه دیگر بیشتر نیستم!» و این دو ماه منطبق شد با شب عید و همین قضیه واقع شد. رحمت الله علیه.





بود. این جلسه به طور طبیعی تشکیل شده بود. من و حاج احمد آقا رفته بودیم منزل یک رفیق مشترکی، صاحب منزل گفت، «امشب آقای بنی صدر قرار است بیاید اینجا.» احمد آقا نگاهی به ما کرد که، «برویم یا نرویم؟» (این موضوع وقتی بود که اختلاف داشت به حد بالا بروز می کرد.) بعد طولی نکشید که ما دیدیم بنی صدر آمد تو. بنی صدر یک جمله ای به احمد آقا گفت، (در آن موقع، او سنجش افکار می کرد.) «آیا در این سنجش افکار جدید فهمیدی چه شده؟» احمد آقا گفت، «چه شده؟»، گفت، «من ۴۱ یا ۴۵ و پدرت ۵۵ شده، خیلی نزدیک است پدرت به ما!» احمد آقا خندید و گفت، «بین آقای بنی صدر (همین جوری که نشسته بود دستش را گذاشت به پشت بنی صدر) دست من پشت توست. تا این دست من پشت توست هستی. دست ما که از پشت تو برداشته شود، رفتی. تو خیال نکن اینهایی که می روند سنجش افکار، به تو حرف راست می زنند و واقعیت را به تو می گویند. گول این حرفها را نخور. این راههایی که شماها پیش گرفتید راههای درستی نیستند. من از باب رفاقت و دوستانه به شما می گویم.» این صحبتهایی که آن شب بین احمد آقا و بنی صدر شد، خیلی جالب بود. بعد هم زدند به دنده شوخی و صحبت تا مجلس تمام شد و ما آمدیم. اما بنی صدر ماند. توی راه به احمد آقا گفتم، «این مردک چه می گفت؟» [احمد آقا گفت، «همینها [منافقین] باعث بیچارگی این شدند.» برای ما خیلی روشن نبود که منافقان دور بنی صدر را گرفته اند و این مسئله سنجش افکار هم الفاتاتی است که آنها به او می کنند که تو مثلاً ۴۵ هستی و چیزی نمانده که به امام (ره) برسی. خلاصه طولی نکشید که چند نفر از امام (ره) جمعه ها خدمت امام (ره) رسیدند و از وضع بنی صدر اظهار نگرانی کردند و با توجه به نفوذ کلامش که نفوذ کمی هم نبود، احساس می شد که آن آقایان خیلی از این قضیه متوحش هستند. امام (ره) یک جمله به اینها فرمودند، «بنی صدر چیزی نیست. به اندازه سه ربعش رفته و یک ربع نفوذش مانده است که آن هم با یک تلنگر از بین خواهد رفت.» اتفاقاً همین طور هم شد. طولی نکشید که امام (ره) فقط دو جمله نوشتند خطاب به ارتش که بنی صدر فرمانده کل قوا نیست. همین جمله موجب شد که بنی صدر اصلاً

بینی و بین الله، هیچ نقشه ای در تضعیف آقای منتظری نبود، مگر نقش و موضعگیریهای خود ایشان. حاج احمد آقا جز در نقش تحکیم و اتفاق و وحدت آقای منتظری و نظرات امام (ره) هیچ نقش دیگری نداشت و انصافاً او می خواست میانه را جوش بدهد و نگذارد که کار به اینجا برسد.

معتقد به امام (ره) و انقلاب انجام شده است. بعد از آنکه این کار انجام شد، حاج احمد آقا برای تأیید قضیه، خودش شخصاً بلند شد (من آن شب در خدمت ایشان بودم.) رفتیم به لانه جاسوسی و در آنجا با عده ای از گروهانها ملاقات کردیم. البته بعد از مدتی آنها را متفرق کردند و از آنجا پرند. به هر حال دوبار من در خدمت ایشان به لانه جاسوسی رفتم و این خود مهر تأییدی بود که احمد آقا بر این قضیه زدند. این قضیه بسیار مهم بود، زیرا آن روزی که این لانه جاسوسی تسخیر شد، امام (ره) در نظر اول می خواستند به وسیله آن خوف و ترس از دلهای مردم برود تا بتوانند انقلابشان را به اهدافی که دارند، برسانند که البته رساندند. یعنی احساس امام (ره) این بود که ملت ترسی ندارد و این موجب خوشحالی امام (ره) شد. البته وقتی دانشجویان رفتند و تسخیر لانه جاسوسی انجام گرفت، معلوم شد بچه هایی که آنجا را گرفتند، بچه های مرتبط با آقای موسوی خویینی ها بودند. به طور قطع آقای موسوی به عنوان رهبر جمع مشخص شده بود. خوب ایشان هم چه قبل از آن قضیه و چه بعد از آن مورد تأیید حضرت امام (ره) بودند و همین موجب شد که ایشان رهبری را از ناحیه امام (ره) داشته باشند و در آنجا مراقب کارهای بعدی جاسوسخانه باشند. لذا هم قبلاً مورد تأیید بود و هم در آنجا مورد تأیید امام (ره) و حاج احمد آقا قرار گرفت.

نقش حاج احمد آقا را در جریان ریاست جمهوری بنی صدر چگونه ارزیابی می کنید؟

یک شبی جایی بودیم که من بودم و حاج احمد آقا و بنی صدر هم

نتوانست آشکارا زندگی بکند و جایی ظاهر شود و با لباس زنانه و با آن وضعیت از کشور خارج شد. نقش احمد آقا در آن جریانات، نقشی بسیار اساسی و حیاتی بود و آن هم اینکه اگر بشود بنی صدر را نگه دارند که این وضع پیش نیاید، اما وقتی کار به آنجا رسید حاج احمد آقا هم اخبار را علی القاعده منتقل می کرد تا آنجا که بنی صدر دستش از پشت بسته شد.

نقش و دیدگاه حاج احمد آقا را در مورد ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای را هم بیان کنید.

من البته خیلی اطلاع ندارم که آن روزها چگونه بوده است. اولاً حاج احمد آقا به عنوان یک فرد لایق، شایسته به تمام معنی از ابتدای نهضت به حضرت آیت الله خامنه ای نظر داشت و این نظر روز به روز تقویت می شد تا آن موقعی که انقلاب پیروز شد و ایشان به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در وزارت دفاع مأمور شدند. گاهی هم که صحبت می شد، حاج احمد آقا به عنوان یک شخصیت بزرگ انقلاب از ایشان نام می برد. خوب ما خودمان هم از ابتدای امر چند نفر را شاخص می دانستیم: حضرت آیت الله خامنه ای، جناب آقای هاشمی رفسنجانی، جناب آقای بهشتی (ره) و همین طور بزرگانی مثل شهید مطهری و ... اینها شاخصهای انقلاب بودند و افرادی بودند که همه، آنها را به عظمت می شناختند. امام (ره) نظرشان این نبود که مثلاً روحانیون در پست وزارت و صدارت و ریاست جمهوری و ... باشند، اما قضیه بنی صدر و قضیه بازرگان مقدمه ای شد برای آن. بعد از بنی صدر مرحوم رجایی به عنوان ریاست جمهوری مطرح شد. آقای رجایی و آقای باهنر هم که به شهادت رسیدند، امام (ره) دیدند باز بهترین شخصی که لایق و شایسته این معناست، آقای خامنه ای است. احمد آقا هم این را به تمام معنی قبول داشت. می شود گفت که حاج احمد آقا نقش مؤثری در این جهت داشت. خود امام (ره) هم به این نتیجه رسیده بودند که شایسته ترین فرد برای ریاست جمهوری روحانیونی هستند که در رأسشان هم آقای خامنه ای است. بنابراین ایشان را به عنوان کاندیدا پذیرفتند. **دیدگاه حاج احمد آقا نسبت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و مسائل بعد از آن بیان چه بود؟**

عرض شود که شاید حاج احمد آقا، یک مقدار پیش از اینکه امام (ره) تصمیم به قبول قطعنامه بگیرند، به این مسائل آگاه شده بود و این را به امام (ره) منتقل کرده بود. اما، امام (ره) معتقد بودند که ما باید قدرت و توان جنگی را تا آخرین مورد به کار ببریم، اما آن روز که گزارشی از مسئولین سپاه و ارتش و نیز از طرف مسئولین کشور راجع به اوضاع اقتصادی به امام (ره) رسید و گزارشی که





مرحوم حاج احمد آقا. حاج احمد آقا در واقع سپر بلای امام (ره) بودند. شاید بتوان این شیوه را تشبیه کرد به کسانی که در نماز ظهر عاشورا، در مقابل اباعبدالله (ع) صف کشیده بودند تا تیرهایی که از طرف دشمن می آمد، به امام (ره) اصابت نکند و به جای ایشان، آنها را از پادر آورد. مرحوم حاج احمد آقا، به خصوص در دوران پرفراز و نشیب بعد از سالهای ۵۰ و در اوج جریان انقلاب و در دوران یازده ساله رهبری امام (ره)، این نقش را با نهایت ایثار ایفا کردند و از این اتهامات زیاد به ایشان زده شد. البته بخشی از اینها نا آگاهانه بودند، یعنی افرادی حرفهائی داشتند و تصور می کردند این مطالب به امام (ره) نرسیده اند، در حالی که امام (ره) در همان زمان بارها در صحبتهايشان می گفتند، «آنچه که به احمد گفته شده، به من عیناً منتقل شده.» مواردی بود درباره صدا و سیما و جامعه مدرسین که این ذهنیت وجود داشت که بعضاً مطالب به ایشان منتقل نشده است، در حالی که واقعیت امر، چیز دیگری بود. امانتداری احمد آقا، زیانزد خاص و عام بود. عرض کردم که هدف از طرح این بحثها، عمدتاً تسویه حساب با امام (ره) بود و از سوی کسانی که با امام (ره) مشکل داشتند، عنوان می شد تا صلابت و قاطعیت تصمیم گیریهای امام (ره) را زیر سؤال ببرند. همان طور که می دانید، امام (ره) در این زمینه هم به شدت مراقب بودند. ایشان وقتی به پاریس تشریف بردند، در همان ابتدای ورود اعلام کردند که من سخنگو و دفتر و تشکیلات ندارم و به محض اینکه به ایران آمدند، اعلامیه دادند که من سخنگوی رسمی ندارم و همه چیز در اختیار خودم هست. این خط مشی تا پایان عمر امام (ره) حاکم بود. ایشان حتی در مورد عموم منسوبین خویش نیز این نکته را متذکر شدند و به مجموعه دولت، نامه ای دادند که بستگان ایشان جز انتقال امانتدارانه مطالب امام (ره)، نقشی ندارند و مرحوم حاج احمد آقا هم مستثنای از این قاعده نبود.

ایشان با جریانات سیاسی، مخصوصاً آنهایی که بعد از جریانات سال ۵۹ حذف شدند، تا چه حد تعامل داشتند؟ آنها مدعی بودند که صحبتهايشان به امام (ره) نمی رسد و فرصت گفتگو با ایشان را پیدا نمی کنند، در حالی که بسیاری معتقدند که اینها حرفهایشان را از کانالهای مختلف به امام (ره) می رسانند. نقش حاج احمد آقا در انتقال حرفهای اینها که با بسیاریشان تضاد فکری هم داشتند، تا چه پایه بود؟

کلاً بحث ارتباط امام (ره) با افراد و جریانات مختلف، حتی دشمنان رسمی نظام در خارج کشور، یعنی اطلاع گیری از خط و حرفها و حدیثها به گونه ای بود که جای شبهه ای را باقی نمی گذارد. خوشبختانه در مجموعه اسنادی که مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام (ره) تا کنون منتشر ساخته، این رویکرد، کاملاً آشکار است و این جدای از کانالهای ارتباطی گوناگونی بود که شخص حضرت امام (ره) برای خبرگیری از جامعه داشتند. مجموعه صدها هزار نامه ای که در طول این سالها برای امام (ره) ارسال می شدند و عموماً هم به دست ایشان می رسیدند، بهترین منابع خبررسانی به امام (ره) بودند. این نامه ها هنگامی که به دفتر امام (ره) می رسیدند، بر اساس موضوعات دسته بندی می شدند و عین این موضوعات، به انضمام نامه ها خدمت امام (ره) عرضه می شد و ایشان به نسبت اهمیت موضوعات، مواردی را پاسخ می دادند و یا اگر طرح شکایت یا درخواستی عادی از ارگانی بود، از طریق دفتر به آنها ارجاع داده می شد. همه اخبار به امام (ره) می رسید و این اتهام در واقع از همان موارد ظلم به حاج احمد آقا و در زمره همان اتهامهای ظالمانه و وابستگی ایشان به برخی از جریانات و گروههاست که خلیه هايشان روی این نکته مانور هم دادند. یکی از جهات مظلومیت ایشان، همین نسبت است. من یک وقتی در باره تعبیری که حضرت امام (ره) درباره شهید بهشتی داشتند که او مظلوم زیست و مظلوم شهید شد، فکر می کردم و به این نتیجه

رسیدم که مرحوم حاج احمد آقا که در تمام آن سالها، در نهایت بردباری و سکوت، همه تهمت ها و زخم زبانها را تحمل کرد و دم بر نیاورد، آیا مظلوم تر از ایشان نبود؟ فکر می کنم در این عرصه قابل قیاس نباشند، چون مرحوم حاج احمد آقا در جایگاهی بودند که همه مسائل را نمی توانستند بگویند و اصلاً دعوی این را هم نداشتند و حقیقتاً ذوب در امام (ره) بودند. یکی از اساسی ترین وظایفی که ایشان برای خود تعریف کرده بودند، این بود که نه تنها از تمام گروهها و جریانات، که از تمام وقایع و رویدادهایی که در کشور می گذشت، اطلاعات جامعی را گردآوری و به حضرت امام (ره) منتقل کنند. ایشان معتقد بودند که صرف ارائه گزارشات نهادها و مؤسسات رسمی کافی نیست و بسیاری از مسائل به گونه ای هستند که تا در متن جریانات نباشید، نمی توانید آنها را لمس کنید، لذا یکی از برنامه های جدی ایشان سفرهای دوره ای به روستاها و شهرها بود و شاید شهری و نقطه ای نبود که ایشان در این سفرها به آنجا سر نزده و از نزدیک، شرایط و اوضاع آنجا را مشاهده نکرده باشند. همیشه هم با لباس مبدل و به صورت ناشناس می رفتند و چقدر خاطرات شیرین هم از این سیر و سفرها نقل می کردند. به همه مناطق محروم جنوب، غرب، شرق و شمال کشور تردد داشتند، چون می خواستند در متن جامعه باشند و به شکل مستقیم و بی واسطه از دردها و مشکلات مردم باخبر شوند. یکی دیگر از کارهای ایشان، تعاملات گوناگون با جریانات مختلف بود. مثلاً زمانی که بنی صدر به عنوان رئیس جمهور، بر کشور حاکم بود، شخص حضرت امام (ره) فرموده بودند مسائل گوناگون داخل این جریانات به دقت به ایشان گفته شود و به رغم این اتهامی که بعضیها سعی کرده اند به حاج احمد آقا وارد کنند، عموماً گروهها و افراد، به ایشان این اعتماد را داشتند که

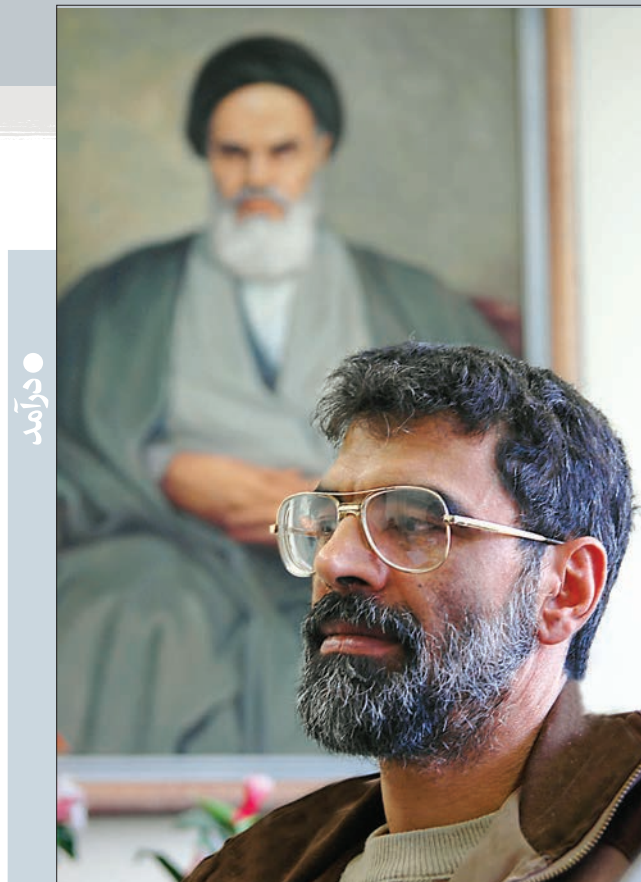
حاج احمد آقا رابطه شان با آقای شریعتمداری درست مثل روابطش با بقیه افراد و گروههای مختلف بود. خود آقای شریعتمداری تا زمانی که حیات داشت می دید که تنها کسی که مسائل را دقیق و دلسوزانه منتقل می کند، حاج احمد آقا است. خود حاج احمد آقا چقدر هشدار دادند، چقدر مشورت دادند، حتی رفتند و حضوراً با ایشان صحبت کردند. آقای شریعتمداری مکرر با ایشان مکاتبه داشت.

حرفهایشان را بی کم و کاست به حضرت امام (ره) منتقل می کنند و به همین علت اغلب گروهها علاقمند بودند که حاج احمد آقا در جلساتشان حضور داشته باشند و یا مکاتباتشان را مستقیماً برای ایشان ارسال و ایشان هم عیناً به امام (ره) منتقل می کردند. و اما در رد تهمت وابستگی فکری به گروهها، گواهیهای صریح امام (ره) موجودند که فکر می کنم شما متن آنها را دارید و علی القاعده در ویژه نامه تان هم می آورید. در آن اسناد، همه این مسائل کاملاً بازگو شده اند. مرحوم حاج احمد آقا از بحثهای اقتصادی گرفته تا ارتباط با جریاناتی چون مجاهدین خلق و بنی صدر و سایر گروههایی که به نوعی در مقطعی با انقلاب اسلامی درگیر شدند، برای کسب اطلاعات و انتقال آنها به رهبری، فداکارانه تلاش می کردند.

در مقطع اقامت حضرت امام (ره) در پاریس و حتی شاید قبل از آن به هنگام اقامت ایشان در نجف، حاج احمد آقا به بعضی از اعضای نهضت آزادی از جمله بنی صدر و قطب زاده رفاقت نزدیکی داشتند. البته حاج احمد آقا صاحب نوعی سلوک اخلاقی بودند که بین مسائل سیاسی و اخلاقی تفکیک قائل می شدند، یعنی در عین حال که مرزبندی فکری روشنی با مخالفان داشتند، از لحاظ اخلاقی با آنها مدارا می کردند. این شیوه و سلوک پس از انقلاب پر رنگ تر شد و حتی وقتی که تقابل جریان فکری که سمبل آن شهید بهشتی بودند با بنی صدر آشکار شد، ارتباط مرحوم حاج احمد آقا با آنان تا مقطعی و حتی تا سال ۶۰ هم ادامه پیدا می کند. فلسفه تداوم و حتی عمق این رابطه در این مقطع چه بوده است؟

اولاً آن نکته ای که گفتید در سالهای قبل از انقلاب، حاج احمد آقا با این آقایانی که نام بردید، رفاقت داشته است، عرض می کنم که خیر، این طور نبوده است. من در این مورد به مدرک و شهادی برنخورده ام. مرحوم حاج احمد آقا قبل از پیروزی انقلاب، ارتباطش در داخل کشور و غالباً با روحانیونی بود که ایشان از طرف امام (ره) مأموریت پیدا کرده بودند با آنها ارتباط برقرار کنند و کانون قیام پانزده خرداد را در منزلشان گرم نگه دارند و ارتباط با خانواده های زندانیان سیاسی را برای کمک به آنها و حمایت مالی از آنها حفظ کنند. ایشان عمدتاً با عناصر روحانی مبارز داخل و خارج کشور در تماس بودند. در مقطع کوتاهی در سال آخر اقامت امام (ره) در نجف، مرحوم حاج احمد آقا هم به آنجا رفتند. در ارتباطی که امام (ره) با گروههای خارج از کشور داشتند، مرحوم حاج احمد آقا در همان حد ارتباط داشتند. البته همان طور که می دانید آقای ذکری صادق طباطبایی، برادر خانم حاج احمد آقا، در آلمان از اعضای فعال انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا بودند و فعالیتهای جدی داشتند و حاج احمد آقا به دلیل انتساب و ارتباطی که با





● دکتر

قائم مقام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تلاش برخی از خاطره نویسان را در چند ساله اخیر برای مشتبّه کردن امر نظام و انقلاب در نسل سوم انقلاب، کاملاً شکست خورده تلقی می‌کند. او معتقد است کسانی که این موج تبلیغی را به راه انداختند، در صدد ایجاد پایگاهی در جهت جذب عناصر نا آگاه بودند و میخواستند از پاره‌ای کاستیها و نارسائیهای موجود در جامعه برای جلب جوانان بی‌آلایش و پرشور سوء استفاده آنان به شکست منتهی شد. او معتقد است که برخورد کنند که پس از چند سال که از این رویکرد تبلیغی گذشت، تلاش آنان حاصلی در بر نداشت. وی معتقد است که مقابله همسان با آنان نتیجه مثبت و سازنده‌ای را در بر ندارد و تنها، روشنگری درباره اصل این جریان، مثمر ثمر خواهد بود، با این همه، حمید انصاری در گفت‌وگو با ما با صراحتی تحسین برانگیز، پرده از شبهه افکنیهای این جریان تبلیغی برداشت و این از جذایتهای این گفت‌وگوست.

۲

«یادگار امام و نظام اسلامی»

در گفت و شنود شاهد یاران با حمید انصاری

شبهه افکنان با امام مشکل دارند...

از شهادتنامه‌هایشان، بر امانتداری حاج احمد آقا تاکید کرده‌اند. در واقع این تهمت‌ها متوجه خود امام (ره) بودند، ولی چون این جریانات، جسارت و جرئت این را نداشتند که با امام (ره) رودر رو شوند، این اتهام را به حاج احمد آقا می‌زدند و می‌گفتند که ایشان دخالت و یا احیاناً بدون مشورت و نظر امام (ره)، مسئله‌ای را از سوی ایشان مطرح می‌کند. همان طور که عرض کردم، مرحوم حاج احمد آقا موقعی که لازم بود، به عنوان یک صاحب نظر نظر ایشان را می‌گفتند، اما به هنگام انتقال نظرات امام کوچکترین تغییری در آنها نمی‌دادند. برای اثبات امانتداری حاج احمد آقا، هیچ مستنداتی بالاتر از تأییدات کتبی و شفاهی خود حضرت امام (ره)، نیست. این موضوع تهمت زدن از همان ابتدا مطرح بود و شاید اولین جریاناتی که با امام (ره) مشکل داشتند، از جمله نهضت آزادی، طرح کانالیزه شدن امام (ره) را مطرح کردند و به تبع آن، کسانی که بعدها در طول جریانات انقلاب، رو در روی انقلاب قرار گرفتند و مشکل پیدا کردند، این سخن را که در واقع ظلمی به مرحوم حاج احمد آقا، تکرار کردند. برجسته ترین ویژگی حاج احمد آقا، امانتداری دقیق و صادقانه و توأم با وسواس آن مرحوم بود. یادداشت‌هایی در دفتر داریم که نشان می‌دهند حضرت امام (ره) به مرحوم حاج احمد آقا اجازه داده بودند که اگر جمله‌ای یا مطلبی را نادرست دید، شخصاً اصلاح کند، ولی آن مرحوم حتی یک نقطه و یک «واو» را بدون اجازه امام (ره) تغییر نمی‌دادند. حتی موقعی که امام (ره) پیامی می‌دادند و ضرورت ایجاب می‌کرد که حرف ربطی گذاشته شود، ایشان در حاشیه پیام یادداشت می‌کردند، بعد خدمت امام (ره) می‌پردند و به رؤیت و تأیید ایشان می‌رساندند و بعد اعمال می‌کردند. وقتی تا این حد دقت و مراقبت و وسواس وجود داشت، طبیعی است که این حرف‌ها، جز همان انگیزه‌هایی که عرض کردم، هدف و انگیزه دیگری ندارند. این حرف‌ها بدون سند و مدرک و در واقع برای مواجهه با امام مطرح می‌شوند و هدف آنها، بیشتر امام است تا

سه قوه که تصمیمات کلان کشور در آنجا اتخاذ می‌شدند، عضو فعال بودند و بسیاری از این جلسات در منزل ایشان تشکیل می‌شد. ایشان در همه جلسات حضور داشتند، هم نظرات امام (ره) را مطرح می‌کردند و هم خودشان به عنوان یک صاحب نظر سیاسی، حضور فعال داشتند.

عده‌ای سعی می‌کنند این شبهه را القا کنند که مرحوم احمد آقا با بسط پدی که داشته، در پشت پرده، رهبری امور یا دست کم بخشی از آنها را بر اساس سلايق و گرایشات شخصی به عهده داشته است. بدیهی است این جریانات چون هنوز شرایط را برای حمله مستقیم به شخص امام (ره)، مساعد نمی‌بینند، با تشبیه به این شیوه و حمله به مرحوم احمد آقا، در واقع در پی خدشه وارد آوردن به امام (ره) هستند. تحلیل شما از این جریانات چیست؟ این مسئله به تفسیر و تحلیل مفصلی نیاز دارد. یکی از تهمت‌های بزرگی که بعضی از جریانات به ایشان زدند و علل آن هم کاملاً مشخص بودند، یکی هم همین تهمت است. امام (ره) در یکی

مرحوم حاج احمد آقا با عنایت به اختیاراتی که از طرف امام داشتند، در سیر تصمیم‌سازیهای نظام چقدر تأثیر داشتند. با درود به روح حضرت امام (ره) و یادگاران ایشان، به ویژه چهره فراموش نشدنی تاریخ انقلاب اسلامی، مرحوم حاجت الاسلام و المسلمین حاج احمد آقای خمینی (ره) که به حق، یادگار امام (ره) و امین و محرم اسرار ایشان لقب گرفتند. تعبیر کاملاً به جایی است اگر گفته شود که مرحوم حاج احمد آقای خمینی (ره)، در کنار حضرت امام (ره)، از پایه‌گذاران و مؤثرترین و کارآمدترین عناصر در تشکیل نظام اسلامی بودند و حقاً زحمت بسیار زیادی هم کشیدند. ایشان قبل از پیروزی انقلاب برای تأسیس نظام و همراهی با امام (ره) و در تمام مراحل شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، به ویژه در سالهای پر آشوب ۵۷ و ۵۸ و چند ماه اول انقلاب که ماههای سرنوشت‌سازي بودند و ممکن بود کلیت خط و روند حرکت نظام اسلامی با انواع شیوه‌ها، دچار صدمه شود و خوشبختانه با درایت امام (ره) و نقش آفرینی معدود کسانی، از جمله مرحوم احمد آقا، از آسیب‌ها در امان ماند، نقش بسیار موثری داشتند. مرحوم حاج احمد آقا، هم در تأسیس اصل نظام جمهوری اسلامی و تعامل با گروه‌ها و جریانات و هم در قضیه مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی و بعد هم در فرآیندها و انتخابات، به عنوان مشاور عالی امام (ره) و امین و پیام‌گزار پیامهای مهم ایشان به مسئولین آن زمان در شورای انقلاب، دولت موقت و بعدها ریاست جمهوری و مجموعه ارکان نظام، نقش ارتباطی بین حضرت امام و ارکان نظام را بسیار دقیق و امانتدارانه ایفا کردند. علاوه بر اینها، خود ایشان به عنوان یک صاحب نظر برجسته در امور سیاسی و اجتماعی، به تعبیر مقام معظم رهبری، در زمان حیات امام (ره) و پس از رحلت ایشان، مشاور امین امام (ره) و مسئولین نظام بودند، بنابراین می‌توان تشریک مساعی ایشان را در تمام اجزا و ارکان تاریخ نظام جمهوری اسلامی، چه در تأسیس و چه در تثبیت و چه در تداوم آن، مشاهده کرد. ایشان در جلسه سران

به رغم این اتهامی که بعضیها سعی کرده‌اند به حاج احمد آقا وارد کنند، عموماً گروه‌ها و افراد، به ایشان این اعتماد را داشتند که حرف‌هایشان را بی‌کم و کاست به حضرت امام (ره) منتقل می‌کنند و به همین علت اغلب گروه‌ها علاقمند بودند که حاج احمد آقا در جلساتشان حضور داشته باشند و یا مکاتباتشان را مستقیماً برای ایشان ارسال و ایشان هم عیناً به امام (ره) منتقل می‌کردند.



اگر دیگران می‌آمدند، بهتر می‌شد. با وقوع این اتفاق، هنوز هم بسیاری همین ادعا را دارند. بله، لذا من در مقابل سخنان بزرگانی چون آیت الله هاشمی رفسنجانی، این موضوع را مطرح می‌کنم که حزب جمهوری اسلامی با آن شرایطی که داشت و با وجود آنکه امام (ره)، سران آن را تأیید می‌کردند، ولی بدنه اش مشکل داشت و افراد و جریاناتی وارد آن شده بودند که نهایتاً حزب را به انحلال و تعطیلی کشانند. اگر در آن شرایط، حزب حاکمیت پیدا می‌کرد و جریانات مختلفی هم که شکل گرفته بودند، در مقابل آن می‌ایستادند، جز درگیری و جنگ داخلی ثمر دیگری به بار نمی‌آمد و ملت دچار از هم گسختگی می‌شد و بر روحانیت هم خدشه وارد می‌آمد. آمار واقعیتها را نشان می‌دهد. آن زمان این طور نبود که دست بنی صدر رو شده باشد. کیش شخصیتی بنی صدر دقیقاً با درایت امام (ره) و هدایت مدیرانه ایشان برای مردم آشکار شد و همان مردمی که ۱۴ میلیون به او رأی دادند، در روزی که برای عزل او رأی‌گیری شد، ۹۹ درصد نمایندگانشان و نیز خود مردم از دل و جان به عزل او رأی دادند و اینها نکات و وقایعی هستند که اگر در انقلابهای دیگر پیش می‌آمدند، آن انقلابها به سرعت به ضد خودشان تبدیل می‌شدند.

در همان ایامی که این تقابل وجود داشت، مرحوم احمد آقا داعیه‌دار جریانی به نام خط سوم بودند و دلایل و توجیهات زیادی هم برای این فکر وجود دارد. ایشان در سال ۵۸ با روزنامه اطلاعات مصاحبه مفصلی انجام دادند و برای نخستین بار، این موضوع را عنوان کردند. مقصود و مراد ایشان از طرح این موضوع چه بود؟ بهترین مرجع، همان مصاحبه است. ایشان در دو سه جای دیگر هم به این موضوع پرداخته‌اند. موسسه تنظیم و نشر آثار هم در دو جلد، این مطالب را منتشر کرده است. در همه اینها شرح مبسوط مطلب را پیدا می‌کنید. بهترین بیان در انگیزه طرح این موضوع را خود ایشان دارند. از ویژگیها و خصائل مرحوم احمد آقا اعتقاد عمیق و جدی به آزادی و تعامل آزادانه افکار بود. ایشان به شدت از انحصار بیمناک بودند. در انحصار، بحث از فرد و شخص نیست. منظور همان چیزی است که در علم سیاست از آن به عنوان «تک‌صدایی» نام برده می‌شود. حتی یک نظام صدرصد بر حق هم اگر اجازه بحث و طرح دیدگاههای مخالف و متقابل را ندهد، به شدت دچار مشکل می‌شود. مرحوم حاج احمد آقا عمیقاً به این مسئله معتقد بودند. ایشان با همه گرایشاتی که در اول انقلاب ایجاد شده بودند، از جمله جریان بنی صدر و گروههای هوادار او و از سوی دیگر گروههای موسوم به خط امام (ره) که با پیشگامی برخی از چهره‌های روحانی تشکیل شده بودند، تعامل داشتند. در اینجا ذکر این نکته را هم ضروری می‌دانم که بر خلاف صحبت‌های آن برنامه تلویزیونی، این طور نبود که بنی صدر از حمایت روحانیت برخوردار



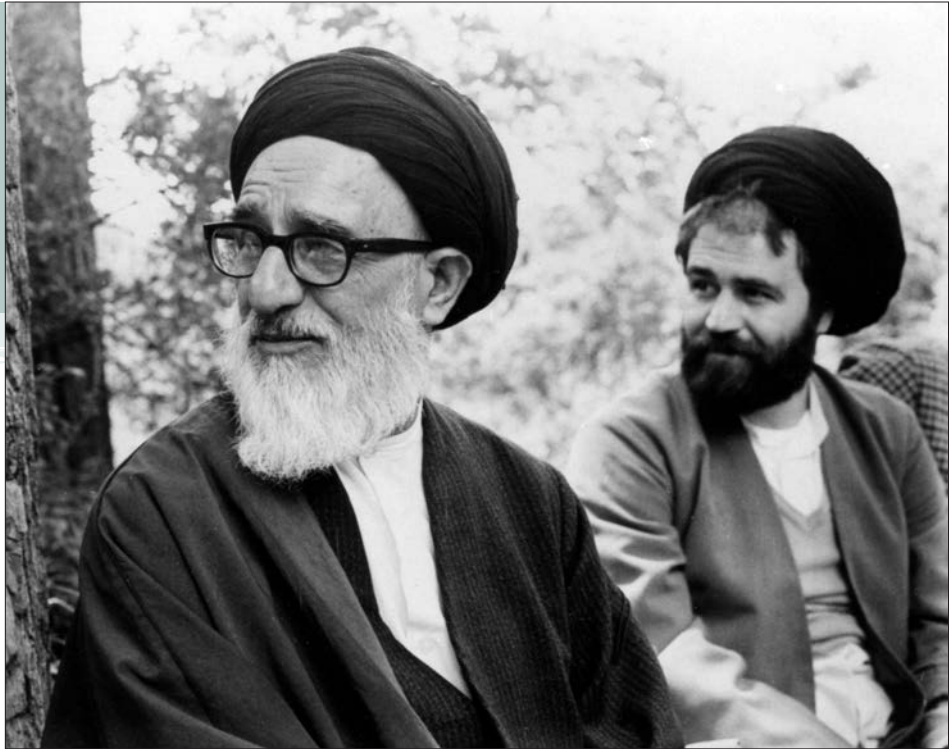
● ۱۳۶۹. قم، در کنار آیت الله العظمی مرجعی نجفی.

کسی که خودش زمانی و ده دوازده سال قبل از پیروزی انقلاب، منادی قوی‌ترین و پر رنگ‌ترین همین حرفهایی بوده که حالا دارد آنها را نقض و نقد می‌کند، راه به چه جایی می‌برند؟ اینک این سؤال برای هر خردمندی مطرح می‌شود که چطور در فاصله ده پانزده روز، یکباره همه حقایق عوض شدند؟ همان طور که گفتید این خاطره نویسیها در واقع نوعی انتقام‌گیری از امام (ره) است.

جمهوری اسلامی، نمی‌خواستند عضویت آن را بپذیرند، در عین حال سران حزب را به عنوان یاران باوفای امام (ره) و دلسوزان نظام، قبول داشتند، لذا احمد آقا خط سوم را مطرح کردند تا کسانی که قصد خدمت دارند و دلسوز نظام هم هستند، ولی الزاماً نمی‌خواهند زیر علم هیچ یک از این دو دسته بروند، بتوانند حرفشان را برزند و فعالیت کنند. این اقدام واقعاً هوشمندانه و حساب شده بود و اگر صاحبان اندیشه از این تفکر حمایت می‌کردند، شاید بعضی از فجایعی که بعدها پیش آمدند، اتفاق نمی‌افتادند و خیل زیادی از جوانهای کم‌اطلاعی که تحت تأثیر این نظام دو قطبی، مسیر را گم کردند و بعد هم متأسفانه عده‌ای از آنها بر سر همین موضوع، جان باختند، نجات پیدا می‌کردند. در شرایط دشوار سالهای ۵۹، ۶۰، مرحوم حاج احمد آقا سعی داشتند باز هم ارتباط را با کسانی که قصد جدایی از نظام را داشتند، حفظ کنند. در جلسه‌ای که با جریان مخالف داشتند و نوارش هم به صورت ناقص پخش شد و یا در آن مصاحبه‌ای که ایشان در اوج آن دعوای کردند، تا حدی هم نسبت به جریانی که به عنوان خط امام (ره) در جامعه فعالیت می‌کرد، انتقاد داشتند.

دقیقاً، حاج احمد آقا می‌گفتند اینکه بیابیم و جریانی را به نام خط امام (ره) مطرح کنیم، این عناوین از یک جهت بار معنوی مثبت دارند و از سوی دیگر هم آفت سیاسی فکر کردن و سیاه و سفید کردن را که عرض کردم، به دنبال دارد. نگاه حزبگرایی افراطی حاصلی جز این ندارد که همه چیز در قاموس همین حزب و این تفسیر، قابل طرح است است، در حالی که آدمها سلاقتشان بی‌شمار و گوناگونند. این قرآن است که می‌گوید انا جعلناکم شعوباً و قبائلاً. این واقعیت فطرت بشری است که انسانها سلاقی مختلفی داشته باشند و اگر نظام بتواند میدانی را برای عرضه این سلاقی فراهم کند، موفق شده است. نظامهایی که می‌خواهند همه چیز را یک جبهه یا دو قطبی کنند، دچار مشکل می‌شوند و حاج احمد آقا شدیداً به این مسئله معتقد بودند. البته باید به این واقعیت هم توجه کنیم که شرایط مثل حالا نبود، یعنی نسل سوم و جوانها و دوستانی که با واسطه، مسائل آن روز را بررسی می‌کنند، هرگز نباید با بار معنایی

واقعتهای ملموس آن زمان هستند. مرحوم حاج احمد آقا نگران شکل‌گیری نوعی انحصار دو قطبی در جامعه بود که در دو طرف قرار بگیرند و مردم هم در این میانه ناچار باشند یکی از این دو را انتخاب کنند. مرحوم حاج احمد آقا می‌گفت باید زمینه‌ای را هم فراهم کنیم که افرادی هم که به هیچ یک از این دو قطب گرایش ندارند، بتوانند آرای خود را بیان کنند. این قضیه سیاه و سفید دیدن، هنوز هم در جامعه ما یک اپیدمی است. حالا هم که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حق با ایشان بود. الان هم که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم یکی از مشکلات جامعه ما همین است که مسائل را سیاه و سفید می‌بینیم. یا این طرف یا آن طرف. هر روز هم اصطلاح جدیدی را برایش اختراع و باب می‌کنیم. یک روز چپ و راست. یک روز اصولگرا و اصلاح طلب. همه را هم ناگزیر می‌بریم یا در این اردوگاه یا در آن یکی. کسی هم که در یکی از این اردوگاهها باشد، کانه دشمن خونی طرف مقابل است. اصلاً به نسیب بودن واقعیتها در جامعه انسانی توجه نداریم. ممکن است یک کسی به ده برنامه این گروه انتقاد داشته باشد و به ده برنامه آن گروه و در عین حال، در جاهایی هم از برنامه‌های هر دو گروه حمایت کند. همه اینها هم دلسوز نظام هستند، منتهی دیدگاهها و سلاقی متفاوتی دارند. آن یکی به اقتصاد انتقاد دارد، این یکی به سیاست خارجی و قس علیهذا، مرحوم حاج احمد آقا معتقد بودند که بزرگ ترین خدمت به نظام این است که ما بتوانیم به نوعی از این «چند صدایی بودن» پاسداری کنیم. علاوه بر مشورتی که بی‌تردید در این زمینه هم امام (ره) هم کرده بودند و در مصاحبه‌هایشان هم اشاراتی به این موضوع هست، این موضوعگیری به همان اعتقاد عمیق قلبیشان برمی‌گردد و تا آخر عمر هم بر سر همان اعتقاد بودند. ایشان همیشه نگران بودند که وقتی مای گوییم حاکمیت خط امام (ره) یا بر عکسش حاکمیت جریان لیبرال، این با خودش آفت انحصار طلبی را می‌آورد که می‌خواهد همه صداها به نوعی بازگو کننده وضع موجود باشند، در حالی که پیشرفت و تعالی در فضایی اتفاق می‌افتد که در آن نقد وجود داشته باشد. جریان خط سوم، در واقع محل وفای و تلاقی نیروهایی بود که به هر دلیلی نمی‌خواستند به یکی از دو قطب موجود ملحق شوند و نمی‌خواستند زیر بیرق این یا آن بروند. انصافاً هم انتقادات وارد بودند. نسبت به بعضی از عملکردهای حزب جمهوری اسلامی انتقادات جدی وارد بود. من خودم شاهد بودم که عده‌ای جوان پر شور آمده و به حزب جمهوری اسلامی ملحق شده بودند و در گریه‌هایی را پیش می‌آوردند، رودروی امام (ره) جمعه‌ها می‌ایستادند و در سطح کثور گرفتار یبهای عدیده‌ای را ایجاد کرده بودند. افرادی بودند که به دلیل انتقادات جدی به حزب



بحثی هم که بعداً فرمودند، گفتند که به خاطر مصلحت‌هایی که بعداً اتفاق افتاد، دخالت روحانیت را ضروری تشخیص دادند و گرنه در شرایط عادی و طبیعی، نظر ایشان این بود که روحانیت همچنان در مسیر قبلی خود پیش برود و امور اجرایی را به افراد غیر روحانی بسپارد. البته این موضوع ابعاد دیگری هم دارد که در فرصت مبسوط‌تری باید تحلیل شوند. من معتقدم حق صد در صد با امام (ره) بود و اگر غیر از این اتفاق می‌افتاد، انقلاب قطعاً دچار بحرانهایی جدی می‌شد، یعنی جریانات دارای سوابق و یا آنهایی که توانسته بودند همراهی ملت را جذب کنند، اگر در میدان عمل، امکان بروز و ظهور هنرشان را پیدا نمی‌کردند، در ادوار دیگری سوار بر موج انقلاب می‌شدند که دیگر قابل جبران نبود. این از شانسهای انقلاب اسلامی بود که جریان دولت موقت با اختیارات و حمایت‌های آن چنانی امام (ره)، کل توانایی خود را به معرض عرضه گذاشت و دیدیم که حاصل عملکردشان این بود که کشور داشت به مرز تجزیه می‌رسید. جنگ‌های داخلی، قضیه کردستان و بی‌تدبیرها و متأسفانه بعضاً وابستگی بعضی از اعضای آن، کشور را دچار بحران جدی کرد. جریان بنی‌صدر هم همین‌طور. این نگاه که آدم‌های تحصیلکرده غربی اقتصاددان می‌توانند کشور را اداره کنند، نگاهی ملی بود. امام (ره) گفته بودند این مردم هستند که باید تصمیم بگیرند. درست است که اگر ایشان هر چه می‌گفتند، مردم می‌پذیرفتند، ولی امام (ره) معتقد بودند که مردم باید در عمل، همه چیز را تجربه کنند تا انقلاب رشد کند و این بهترین و در عین حال کم‌هزینه‌ترین فرصت برای انقلاب بود. با درایت حضرت امام (ره) و فدائاری امثال حاج احمد آقا، خط امام (ره) در یک بستر طبیعی پیش رفت و حاکم شد. تحلیل برخی این است که این جریان باید قبلاً اتفاق می‌افتاد، در حالی که اگر قرار بود این گونه شود، باید با قهر و تحمیل صورت می‌گرفت که مشروعیت پیدا نمی‌کرد و همیشه این ذهنیت وجود داشت که

جریان انقلاب حضور جدی پیدا کرد و جامعه مدرسین حوزه فعالیت می‌کرد. روحانیت مبارز هنوز دو شاخه نشده بود و هر دو گروه مجمع و روحانیت که امروز دو شاخه هستند، آن روز در جامعه روحانیت متشکل بودند. احزاب و گروه‌های بعضاً نوظهوری هم بودند که علم و کتل خودشان را داشتند. جریانات قوی از جمله جریان بنی‌صدر هم بودند که با شیوه‌های ویژه‌اش، حلقه‌ها و گروه‌هایی را سامان داده بود. نهضت آزادی بود با سابقه طولانی که داشت و دولت موقت بود که به رغم تأکید امام (ره) بر این که اعضای حکومت از حزب و گروه خاصی نباشند، اغلب اعضایش را از نهضت آزادی انتخاب کرده بود و رئیسشان هم آقای مهندس بازرگان بود و گرایش مسلط و در حد بالای هشتاد درصد با نهضت آزادی بود و نهایتاً به سختی و با فشارهای مرحوم مطهری و دیگران، دو سه نفر مستقل و یا از روحانیت در آن دولت راه پیدا کردند. وقتی انسان واقعیتهای آن دوران را مرور می‌کند، می‌بیند که مرحوم حاج احمد آقا با همه اینها سر و کار داشتند. این طرف جریان حزب جمهوری اسلامی بود که طبیعی است که یک حزب سیاسی علاقمند است امکانات را در اختیار داشته باشد و مجموعه اعضای دفتر امام (ره)

در آن عضویت و مشارکت داشته باشند. البته از آن طرف هم در دفتر استغنا وجود داشت و امام (ره) برای ایجاد تعادل و ارتباط بین مجموعه‌ها، اجازه می‌دادند افراد دفتر مستقلاً تصمیم بگیرند. همه جور آدمی هم در دفتر بود. عده‌ای صد در صد موافق حزب جمهوری اسلامی بودند و در مقابل آنها افرادی بودند که اعتقادی به عملکرد حزب نداشتند. همه هم فعالیت خودشان را می‌کردند و محدوده‌ها هم کاملاً مشخص بودند. شرایط اول انقلاب هم کاملاً با امروز متفاوت بود. اخیراً در این برنامه‌های تلویزیونی کوله پشتی که امسال شب که ۳ به اسم فوق‌العاده پخش کرد، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله مهدوی کنی و آقایان دیگر، بحث‌های بسیار ارزشمندی را مطرح کردند که جای تشکر دارد. ولی در عین حال نکته‌های زیادی گفته شدند که قابل بررسی و نقد هستند، از جمله در اظهارات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بحث‌هایی بود درباره همین مقولاتی که شما هم به آنها اشاره داشتید. البته اینها نگاه حزب جمهوری اسلامی است. بله، این بحث آن موقع هم مطرح بود، ولی امام (ره) این روند را قبول نداشتند که یک حزب که عمدتاً از روحانیت تشکیل شده بود و هر پنج شش کادر اصلی آن روحانی بودند، حالا که انقلاب پیروز شده بود، بیاید و در مسائل اجرائی کل کشور مداخله کند. امام (ره) پیوسته این نظر را داشتند و در

ایشان داشتند، در جریان امور و فعالیت‌های آنها قرار می‌گرفتند، ولی دلیل و مدرکی دال بر ارتباط و رفاقت با افرادی که نام بردید، وجود ندارد و اتفاقاً ما کمتر هم این ارتباط را می‌بینیم. عمدتاً ارتباط حاج احمد آقا و جریاناتی مثل نهضت آزادی یا افرادی مثل قطب‌زاده و بنی‌صدر در همان دوران انقلاب و تشکیل شورای انقلاب و شرکت ایشان در آن جلسات بود.

و بیشتر در نوفل لوشاتو.

در نوفل لوشاتو، این آقایان حلقه ای را تشکیل داده بودند. گزارش‌ها و خاطراتی که آقای ابراهیم یزدی از آن طرف و مرحوم فردوسی‌پور و آقای محتشمی و آقای رحیمیان از این سو نقل کرده‌اند، نشان می‌دهند که مرحوم حاج احمد آقا یک نوع مراقبت جدی مبتنی بر تیزهوشی عجیبش، به خرج می‌دهند تا افراد این حلقه در آنجا فعال ما پشاه نباشند و می‌شود گفت که اختلاف نظر‌ها و دشمنی‌های آنان نیز از همین جا شروع شد. جریان نهضت آزادی در آن موقع، بیشتر از طریق اعضایشان در خارج از کشور، با مرحوم حاج احمد آقا به مقابله می‌پیرداختند. شما خاطراتشان را بخوانید. آقای ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر سعی می‌کردند به نوعی در آنجا حضور پر رنگی داشته باشند. آنها بعضاً ارتباطاتی هم با بعضی از چهره‌های سیاسی آمریکا و دیگران داشتند. مرحوم حاج احمد آقا در مقابل اینها ایستادگی و دقیقاً از صالت و صلابت امام (ره) پاسداری می‌کردند.

حتی می‌توان گفت سخنگوی امام (ره) در پاریس بودند. بله، از همان جا شروع شد. حاج احمد آقا در بحث‌ها، مراقبت‌ها و تکذیب‌ها بسیار نقش داشتند و بسیاری از اختلافات جدی از همین جا شروع شدند. اگر به خاطرات آقایان مراجعه کنید، می‌بینید که عموماً از همان زمان از احمد آقا لایه دارند. خیر، قطعاً رفاقت و صمیمیتی نبود و این ارتباط از هنگام انقلاب و آن زمانی که مسائل به داخل ایران منتقل شدند و امام (ره) تشریف آوردند، این مرزبندی‌ها به تدریج شکل گرفتند. در آن زمان در داخل کشور جریاناتی پدید آمدند. حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، جامعه روحانیت مبارز به عنوان یک نهاد فعال در



چه کسانی آن موقع علیه جریان آقای شریعتمداری فریاد می‌کشیدند و تندترین شعارها را می‌دادند و حتی تا طرح مسئله اعدام ایشان هم پیش رفتند؟ همانهایی که امروز این تهمت را به حاج احمد آقا می‌زنند و طرفدار دو آتیشه جریان آقای شریعتمداری شده‌اند. طرح تصفیه کل کشور از نیروهای لیبرال و وابسته به جریانات فوق را چه کسانی مطرح می‌کردند؟ همین‌هایی که این تهمت را به حاج احمد آقا زده‌اند.





استدلالی متکی است؟ البته بدیهی است که اینها با حضرت امام(ره) مسئله دارند و نمی‌توانند مخالفت خود را با ایشان با صراحت مطرح کنند، هرچند در آنجا هتاکیه‌های زشتی هم کرده‌اند.

به اعتقاد من اصل طرح این موضوع در این مجال کم‌و‌در شرایط فعلی، شاید نوعی کمک به همان فضا سازی مورد نظر آقایان باشد. همان زمانی که این خطرات چاپ شدند، من نکته‌ای را به دوستان گفتم و گذر زمان هم نشان داد که درست فکر می‌کردم. کسانی که این جریان را راه انداختند، فکر می‌کردند با یک سری تخریب‌های حقیقتاً زشتی که هرگز از یک فرد معمولی هم انتظار نمی‌رود تا چه رسد به کسی که خودش زمانی و ده دوازده سال قبل از پیروزی انقلاب، منادی قوی‌ترین و پر رنگ‌ترین همین حرفه‌هایی بوده که حالا دارد آنها را نقض و نقد می‌کند، راه به جایی می‌برند. اینک این سؤال برای هر خردمندی مطرح می‌شود که چطور در فاصله ده پانزده روز، یکباره همه حقایق عوض شدند؟ همان طور که گفتید این خاطره نویسیها در واقع نوعی انتقام‌گیری از امام(ره) است. خیلیها سیل تیرهای اینها هستند، ولی کاملاً مشخص است که هدف، امام(ره) است. خود اینها فکر می‌کردند که با این سیاه‌نمایی‌ها و زشت جلوه دادن حقایق انقلاب و حمله به حضرت امام(ره)، همه چیز زیر سؤال می‌رود و امام(ره) تنها می‌شود و می‌دیدند فضایی هم در کشور ایجاد شده که افراد درباره چند و چون جنگ و امثالهم ندهایی را مطرح می‌کنند و تصور می‌کردند موقعی که این مطالب را منتشر کنند، یکباره همه چیز دگرگون می‌شود و آقایان در جایگاه مورد نظر خود قرار می‌گیرند. من همان موقع هم گفتم که این جریان قطعاً این کارکرد را نخواهد داشت، البته اگر با داریت با این موضوع برخورد شود که خوشبختانه همین طور هم شد. هیچ نگرانی از این جهت نیست و واقعاً هم انتشار این کتاب، به جای آنکه آثاری به نفع آن جریان به جا بگذارد، به زیان خودشان تمام شد و حتی نزدیک‌ترین افراد نسبت به آن جریان، مسئله‌دار شدند و وقتی دیدند به این راحتی تهمت زده می‌شود، دروغ گفته می‌شود، وقایعی که تا دیروز خودشان از آن دفاع می‌کردند، تحریف می‌شود، خود را کنار کشیدند. لذا بخشی از این موضوع‌گیرها شخصی است و بخشی هم جریانات پشت پرده این ماجراها بوده‌اند. فکر نمی‌کنم لازم باشد باقی بحثها را باز کنیم و به آنها دامن بزنیم، چون بسیاری از این جریانات مرده‌اند و حیاتشان به همین گفت‌وگوها و بحثهاست. جامعه هم به اینها رویکرد خوشی ندارد.

ما با نسلی مواجه هستیم که هیچ یک از این نکات را نمی‌داند. به در یک بحث مستند و علمی می‌شود اینها را دقیق بازگویی کرد، ولی اگر بخواهیم در یک مصاحبه و به اجمال از آن بگذریم، همانی می‌شود که مدنظر آقایان است. اشاره‌ای می‌کنم به جریان مهدی هاشمی، جریان کم‌اهمیتی نبود. همه کسانی که با خصوصیات انقلاب آشنا هستند، خطرات این جریان را می‌دانند. کارهایی را که کرد، لطمه‌هایی را که به آن شخصیتی زد که می‌توانست در جایگاه دیگری قرار بگیرد و نقش ایفا کند و متأسفانه نشد و رودروی انقلاب قرار گرفت و نیز زمینه سازی برای نفوذ جریانی چون منافقین در مجموعه‌ها و نهادهای حکومتی و نفوذ افرادی چون وابستگان به نهضت آزادی. جالب اینجاست کسانی که روزگاری صد درصد به خون هم تشنه بودند، در اینجا با هم یکی می‌شوند. در جریان آقای شریعتمداری می‌بینیم نهضت آزادی می‌آید و معرکه‌گردان قضیه می‌شود و جریان سوپر انقلابی دو آتیشه مهدی هاشمی هم همان حرفها را تکرار می‌کند و ماجرای نهضت آزادی هم همین طور. بیا و بروها و توافق بر سر حد اقلها. این واقعیتها خیلی چیزها را نشان می‌دهند. انگیزه‌ها هم که مشخص هستند، چون

که این حرف، حرف نامربوطی است. کسانی که این تهمتها را زده‌اند، کافی است فقط یک بار دیگر حرفهای خودشان را با حرفهای حاج احمد آقا که از کبان مرجعیت دفاع می‌کردند و سعی داشتند جلوی تندروها را بگیرند و افراد را ولو که اشتباه کرده بودند، حفظ کنند، مقایسه کنند. چه کسانی آن موقع علیه جریان آقای شریعتمداری فریاد می‌کشیدند و تندترین شعارها را می‌دادند و حتی تا طرح مسئله اعدام ایشان هم پیش رفتند؟ همانهایی که امروز این تهمت را به حاج احمد آقا می‌زنند و طرفدار دو آتیشه جریان آقای شریعتمداری شده‌اند. طرح تسویه کل کشور از نیروهای لیبرال و وابسته به جریانات فوق را چه کسانی مطرح می‌کردند؟ همینهایی که این تهمت را به حاج احمد آقا زده‌اند. نگاهی به خطبه‌های نماز جمعه، سخنرانیها و مصاحبه‌های آن زمان افراد این جریان در کنار صحبت‌های آن زمان حاج احمد آقا کاملاً مشخص می‌کند چه کسانی صدقانه از آزادی بیان و جلوگیری از فشار دفاع کردند و چه کسانی برخورد‌های تند و خشنی را که امام(ره) هم با آن موافق نبودند، تبلیغ می‌کردند. اینها به محض اینکه به بن بست خوردند و از گردونه خارج شدند، بلافاصله موضعگیری متضاد با رویکرد قبلی خود را اتخاذ کردند، یعنی شعارهایشان دموکرات مآبانه، آزادیخواهانه و اتهام زدن به این و آن شده است. جریان سمپاشی علیه حاج احمد آقا تا چهار پنج سال پیش به محافل خودی محدود می‌شد و یا بعضیها در مقام بیان خاطراتشان در محافل خصوصی می‌گفتند که ما چنین دیدگاهی

و این توطئه را افشا کردند، خود مردم آذربایجان و روحانیون حلقه اول انقلاب و یاران امام(ره) در آذربایجان بودند. جریان حزب خلق مسلمان هم که اسناد و مدارکش آشکار شده و وابستگیهایشان، نفوذ عناصری از سازمان سیا در آن مجموعه، وجود افرادی از رژیم سابق در آن تشکیلات و بعضی از چهره‌های جدی رژیم شاه در خلق مسلمان افشا شدند. اینها هدفشان تجزیه رهبری بود که خوشبختانه هوشیاری مردم آذربایجان که همیشه نقش آفرین بوده‌اند، باز هم کارگشا بود. تظاهرات چهل شهدای قم در تبریز، آغاز برگزاری چهلهم در سراسر کشور بود که در تسریع روند انقلاب، تاثیر شگفتی داشت.

رژیم تمام تلاشش را می‌کرد که قضیه رهبری موازی آقای شریعتمداری را الفا کند و در راهییماییها هم عکس ایشان به وفور در کنار عکس حضرت امام(ره) حمل می‌شد و روزنامه‌ها هم توجیه شده بودند که همیشه تیتراهای بزرگی از آقای شریعتمداری بزنند و حتی به طور مشخص روزنامه اطلاعات حتی در سال ۵۸، تیتراهایی که از ایشان می‌زد، بیشتر از تیتراهایی بود که از امام(ره) می‌زد. این واقعیتهای تاریخی قابل انکار نیستند، اما در اینجا رابطه آقای شریعتمداری و حاج احمد آقا و نقش ایشان در جلوگیری از کودتا مد نظر ماست. در این زمینه نکاتی را بیان کنید.

آقای شریعتمداری در این کودتا بازی خورد. آدم ساده‌ای بود که پیچیدگیهایش فقط مربوط به حوزه شخصیش می‌شد و دیگران یک جوری از این ویژگی استفاده می‌کردند تا او را علم کنند. در آن کودتا، اعترافات صریح خود ایشان از تلویزیون پخش شد. آدمی که تا پریروز مرجع تقلید بود، موقعی که اسناد رو شدند، آمد و گفت که جریان چه بوده است. کسانی که در دفتر ایشان درگیر ماجرا بودند و طرح کودتا را دنبال می‌کردند، تمام مسائل را گفتند و اسناد و مدارکش هم موجود است. عرض بنده این بود که با این سوابق، جز چنین عاقبتی اصلاً متصور نیست. جریانی که در تمام طول سالهای مبارزه، از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب، همه نقشش این بود که با حمایت مستقیم و غیر مستقیم ساواک در مقابل امام(ره) بایستند، هنگامی که انقلاب پیروز شد و حزب جمهوری اسلامی تلاش داشت که به نوعی خط امام(ره) را تعقیب کند، در مقابل آن جریانی به نام حزب جمهوری خلق مسلمان را علم کرد، بدیهی است که وقتی موفق نمیشود، برود به این سمت که تکلیف انقلاب را یکسره مشخص کند و دست به کودتا بزند.

حاج احمد آقا رابطه شان با آقای شریعتمداری درست مثل روابطش با بقیه افراد و گروههای مختلف بود. خود آقای شریعتمداری تا زمانی که حیات داشت می‌دید که تنها کسی که مسائل را دقیق و دلسوزانه منتقل می‌کند، حاج احمد آقا است. خود حاج احمد آقا چقدر هشدار دادند، چقدر مشورت دادند، حتی رفتند و حضوراً با ایشان صحبت کردند. آقای شریعتمداری مکرر با ایشان مکاتبه داشت. اینها نشان می‌دهند



البته مؤسسه هیچ وقت مستقیماً وارد میدان نشد، ولی از طریق جریانات و امکانات مختلفی که در اختیار داشت، پاسخهای مستند و مستدلی را به این شبهات داد. لایذ می‌دانید که در مورد این مطالب نقدهای زیادی نوشته شده‌اند و مطمئن باشید که مؤسسه در بسیاری از آنها نقش داشته است.

نسبت به ایشان داریم و ایشان چنین می‌کرده است. این جریان وقتی علنی و رسانه‌ای شد که خاطرات آقای منتظری چاپ شد و جریانی که علیه حاج احمد آقا به راه افتاده بود، مجدداً شکل قوی و قدرتمندی به خود گرفت. انگیزه این افراد را از به راه انداختن این جریان در حال حاضر چه می‌دانید و علنی کردن و رسانه‌ای کردن آن، به ویژه در چنین سطح گسترده‌ای، بر چه

امروز از خط امام (ره) و امثالهم، مسائل را تفسیر کنند. وقتی انقلاب شد، در واقع انفجار بزرگی حادث شد که حقیقتاً طلسم ۲۵۰۰ سال استبداد شاهنشاهی را شکست، یعنی ناگهان موجی از آزادی ایجاد شد و ملتی که ۲۵۰۰ سال گلویش گرفته شده و هیچ وقت امکان بیان عقایدش را پیدا نکرده بود، ناگهان انقلاب آمد و همه این مرزها و سانسورها را برداشت. هزاران صدا برخاست و هزاران علم و پرچم برافراشته شدند. مسئولین اصلی، انگیزه‌های خودشان را داشتند، اما در میان جامعه جوان، تلاطم عجیبی ایجاد شد. این جوانان، تازه به میدان انقلاب مبارزه آمده بودند و اینارگر هم بودند، ولی سلیقه‌ها و دیدگاههای مختلفی هم داشتند. این میدان، بسیار گسترده و وسیع بود و اگر این مجموعه در اینته به خرج داده نمی‌شد، بازگیریهایی فراوانی علیه نظام انجام می‌شدند. باید به شکلی حلقه‌های اتصال به انقلاب و به امام (ره) شکل می‌گرفتند و در این عرصه اگر از نگاه مرحوم حاج احمد آقا حمایت شده بود، ما بسیاری از مشکلات را نداشتیم. جمعیتی که مثلاً ده هزار نفر بودند و به طرفداری از گروهی می‌آمدند، واقعاً این جور نبود که همه طرفدار آن حزب و گروه باشند. اینها عموماً به اعتبار پاره‌ای از علقه‌های بسیار ابتدایی و سطحی و بدون استحکام، تحت عناوینی آمده بودند، ولی انگیزه خدمت داشتند، انگیزه انقلابیگری داشتند. اگر این ارتباط برقرار می‌شد، وضع خیلی فرق می‌کرد، کما این‌که تا حدود زیادی هم برقرار شد و جریانی که فکر می‌کرد بعد از انفجار و وقایع سال ۶۰، یکروزه انقلاب را تمام می‌کند، نتوانست به اهدافش برسد و این نبود جز همین تفکرات و فداکاریها. حضور حاج احمد آقا در استادیوم امجدیه، انتقاد شدید ایشان به برخی از اعمال خشونت‌باری که در آن ایام به عنوان دفاع از خط امام (ره) صورت می‌گرفتند و با چوب و چماق به جان عده‌ای از جوانان دبیرستانی و دانشگاهی که احیاناً یک جا با سلیقه آنها جور در نمی‌آمدند، می‌افتادند، مسائلی بودند که حاج احمد آقا به حق در مقابل آنها می‌ایستاد و تا آخر هم از آنها عدول نکرد. اصولاً در میدان مباحثه فکری و سیاسی با خشونت نمی‌شود برخورد کرد. البته بعدها وقایعی هم اتفاق افتادند که بخش زیادی از نیروهای نظام را صرف خود کردند و بعضی از افکار، تحت الشعاع آنها قرار گرفتند. منافقین، براندازی نظام جمهوری اسلامی را در دستور کار خود قرار دادند و جریانات را به سمتی که خود می‌خواستند، بردند و عملاً فضایی پیش آمد که بسیاری از تفکرات روزهای اول انقلاب مسکوت ماندند و کسی هم در مورد آنها بحث نکرد که مشخص شود واقعاً حق با چه کسی بود؟ منافقین و چریکهای فدایی و کمونیستها و امثالهم با استفاده از توپ و تانک دنبال این بودند که کشور را به فاز خشونت و درگیری بکشانند.

چون در اقلیت بودند؟

احسنت. حالا باید تحلیل کرد که آیا دیدگاه حاج احمد آقا درست بود که می‌گفتند بیاییم اینها را خلع سلاح کنیم و در واقع امکان سوء استفاده از این فضای انقلابیگری را از آنها بگیریم یا دیدگاه کسانی که می‌خواستند در همان میدان و به همان شیوه در مقابلشان بایستند؟ در جاهایی که آنها توانستند پیش ببرند مثل گنبد، مثل کردستان، توفیقاتی هم داشتند و حتی تا مرز تجزیه کشور هم پیش رفتند.

البته در این مقطع زمانی باز هم نکاتی وجود دارند، لیکن چون به امهات آنها پرداختیم، از این موضوع می‌گذریم و به واقعه کودتای سال ۶۱ می‌رسیم. خاطره نویسان مدعی شده‌اند که این حادثه ساخته و پرداخته بعضی از چهره‌ها از جمله حاج احمد آقا و برای تسویه حساب با آقای شریعتمداری بوده است و شاخ برگهایی هم به موضوع می‌دهند که خودتان مستحضرید. از لحاظ تاریخی، شواهدی را که ناقض این ادعا هستند، بیان کنید. قطعاً در این مصاحبه نمی‌شود همه نکات را گفت و شاید هم در

ما به شیوه‌های مستقیم، علمی، غیر مستقیم نظر سنجی می‌کنیم و می‌بینیم که نتیجه آن حرکتی که ایشان کرد و جوابهای غیر مستقیم مستندی که ما بدون افتادن به ورطه مواجهه رو در رو با ایشان و پرهیز از بزرگنمایی وی، ارائه کردیم، ریزش در درون خود آن اردوگاه بود نه برعکسش، یعنی دقیقاً کسانی که تا قبل از انتشار این نوشته، به ایشان وفادار بودند، مسئله دار شدند و فاصله گرفتند.

این مختصر، حق مطلب آن گونه که باید و شاید، ادا نشود. امهات آنها را بیان کنید.

واقعیت این است که این هم در همان سلسله اتهاماتی قرار می‌گیرد که به این چهره واقعاً مظلوم انقلاب زده شده اند و بین اینها هم کسانی بوده‌اند که یک وقتی از صلابت و قاطعیت امام (ره) ضربه خورند. تا آن دوره‌ای که مشکل نداشتند، مؤید بودند. خودشان اتفاقاً بسیار تند و تیز هم بودند و مقابل حاج احمد آقا می‌ایستادند که ایشان دارد بیش از حد آزادمنشانه برخورد می‌کند. وقتی که کنار گذاشته شدند، قضیه بر عکس شد و به ورطه انتقام‌گیری افتادند، وگرنه اگر کسی به اسناد و مدارک تاریخی مراجعه کند، در تشکیل حزب خلق مسلمان و در شکل‌گیری دارالتبلیغ اسلامی در قم، نکات بسیار آشکار و روشنی را مشاهده خواهد کرد. دقیقاً در دورانی که امام (ره) داشتند قیام پانزده خرداد و انقلاب اسلامی را بعد از رحلت آیت الله بروجردی سامان می‌دادند و در شرایطی که در ایران پدید آمده بود و آمریکاییها آمده بودند و امام (ره) هم قصد داشتند قیام خود را آغاز کنند، درست در آن زمان، ساواک و دولت وقت آمدند و سرمایه‌گذاری کردند تا بعد از رحلت آیت الله بروجردی، در درون رهبری روحانیت، یک نوع تجزیه‌ای را ایجاد کنند که در نقطه مقابل نگاه انقلابی امام (ره) قرار بگیرد و لذا یک جریان وابسته به

دولت و رژیم را سامان و دارالتبلیغ اسلامی را شکل دادند و فردی را هم در رأس آن قرار دادند که قبلاً ارتباطش با مسئولین رژیم آشکار شده و بارها در جمع روحانیون تبریز به پیشواز شاه رفته بود، آن هم در دوره‌ای که چنین حرکت‌هایی تحریم شده بودند. این واقعیتها به اندازه کافی مستند به اسناد و مدارک تاریخی هستند. اسناد کمکهایی که دارالتبلیغ از رژیم می‌گرفت، منتشر هم شده‌اند. این تهمت هم از آن مواردی است که همه اسناد، خلافتش را اثبات می‌کنند. این نحوه فعالیت‌های دارالتبلیغ و عملکرد آقای شریعتمداری در تمام دوران شکل‌گیری نهضت پانزده خرداد و پس از آن و تاپیروزی انقلاب ادامه داشت. من از سال ۴۷ به بعد، مدت‌ها در قم بودم و دقیقاً شاهد بودم که دارالتبلیغ چه می‌کند. مثلاً در اوج دورانی که امام (ره) در تب و تاب روشنگری برای برنامه‌ها و توطئه‌های جدید رژیم به هنگام برگزاری جشنهای شاهنشاهی و امثالهم بودند و آمریکاییها در ایران بیدار می‌کردند و مرحوم آیت الله سعیدی و دیگران در اینجا افشگری می‌کردند و خون می‌دادند، در آن دوران دیدم که دارالتبلیغ، با آب و تاب و تبلیغات، فردی را از خارج به عنوان یک مبلغ بزرگ دعوت کرد که موضوع سخنرانیش «بهداشت دستشویی در اروپا» است که ما در آنجا چه کرده‌ایم. کاملاً معلوم بود که قرار بود بخشی از روحانیت فعال را جذب این مسائل کنند و نگذارند سراغ مسائل انقلابی بروند. عین همین نقش را انجمن حجیه به شکل دیگری و با عنوان مبارزه با بهائیت ایفا می‌کرد. یک مبارزه موهوم با بهائیتی که ساخته و پرداخته رژیم بود. به محض اینکه موضوع پیروزی انقلاب مطرح شد و یا حتی قبل از پیروزی انقلاب، دوباره بحث تجزیه رهبری انقلاب مطرح شد. حضرت امام (ره) که قاطع بودند و به هیچ وجه امیدی به سازش با ایشان و امکان ایجاد انحراف در نهضت از ناحیه ایشان نبود، لذا به سراغ آقای شریعتمداری رفتند و آقای جعفر شریف امامی با شعار دولت آشتی ملی حرکت کرد و به قم رفت و از آن موقع بحث رهبری آقای شریعتمداری مطرح شد. جریاناتی که با امام (ره) مشکل داشتند، از جمله ملی‌گراهای خیلی کوشش کردند که آقای شریعتمداری را به عنوان رهبری دوم نهضت علم کنند و سعی می‌کردند که این پایگاه را بین آذری زبانها تقویت کنند، در حالی که جالب این است که دقیقاً کسانی که ایستادند



۱۳۶۷. انتخاب سومین دوره مجلس شورای اسلامی.



نقش موثر «یادگار امام» در عبور دادن انقلاب و نظام از گردنه های خطر در مقاطع قبل و بعد از انقلاب، از ابعاد و جنبه های گوناگونی، قابل تعمق و بررسی است و لذا با تامل بر خاطرات کسانی که از نزدیک شاهد این تلاش و تکاپوی بی بدیل بوده اند، می توان به گوشه هایی از این مجاهدتها پی برد. در این گفت و شنود، پاره ای از این حقایق را از منظر آیت الله سید محمد بنجوردی به نظاره می نشینیم، باشد که جانفشانیهای مرحوم سیداحمد خمینی را اندکی شناسانده و ارج نهاده باشیم.

۳

■ «یادگار امام و نظام اسلامی»

در گفت و شنود شاهد یاران با آیت الله سید محمد موسوی بنجوردی

نقش او در حفظ نظام نا گفته مانده است...

بودم و می دیدم و بعد از انقلاب هم تا آن دم آخر، آن پیغامی را که امام می گفتند، به طرف می رساند، ولو اینکه به ضرر دوست خودش بود. من این را می دیدم که در باطن نمی خواست این پیام به آن شخص داده شود، ولی چون امام پیام داده بودند، این امانت را بدون دخل و تصرف حفظ می کرد. رفاقت بازی در کار او نبود. این آقا با من خوب است یا بد است، این حرفها در کارش نبود. یک وقت می گفت، «من مرتب دارم برای خودم دشمن درست می کنم، چون این عده خیال می کنند که من سبب شدم امام این نامه را نوشته، این پیام را داده.» در حالی که من هم از روحیه امام خبر داشتم. امام بالاتر از این حرفها بود که کسی بتواند در اراده اش تصرف بکند یا بیاید القاء بکند و امام بر اثر القاء و تصرف او پیامی بدهد یا نامه ای بدهد. این جریان بود تا اینکه مسئله هجرت امام مطرح شد، چون روابط بین صدام و شاه نزدیک شد. همه این را می دانند و دیگر من مسائل را توضیح نمی دهم که آنها از صدام خواستند که جلوی فعالیتهای امام را بگیرد. دولت عراق هم پیغام داد که اینجا دیگر نباید سخنرانی بکنید و اعلامیه بدهید. امام در جواب فرمودند، «اگر من اینجا باشم اطلاعیه می دهم، سخنرانی هم می کنم، نوار هم پر می کنم می فرستم ایران، اینجا محدود نمی توانم باشم.» آنها بیت امام را محاصره کردند که همه ملت می دانند. ایشان حدود یک هفته در منزل بودند، نمی توانستند به حرم مشرف بشوند تا در نهایت تصمیم گرفتند که به کویت بروند. جریان را همه می دانند که دولت کویت با مذاکراتی که با شاه داشت، مانع از ورود امام شد. امام برگشتند و دوباره آمدند بغداد و شب در کاظمین خوابیدند و فردای آن روز به طرف پاریس رفتند و خود این هم، یک مبدأ شروع انقلابی است و صفحه نوینی در انقلاب باز شد. در رویدادهایی که در پاریس پیش آمدند تا آمدن امام به ایران. ما باز می بینیم حاج احمد آقا در این مسائل نقش اساسی دارد. در پاریس هم که حساس ترین ایام بود، پیامها و اطلاعیه ها و آن افرادی که از ایران می آمدند و می خواستند ملاقات بکنند، خیلی حساس بود. حاج احمد آقا نقش خیلی

بودیم. بعد به لبنان آمدیم و مدتی در آنجا بودیم و با عده ای از شخصیتهای سیاسی مبارز ملاقاتها و جلساتی داشتیم. بعد به سوریه آمدیم، اما مرحوم حاج آقا مصطفی چند روزی زودتر از ما به عراق و نجف رفت. ما بعد از چند روز با فاصله یک روز با حاج احمد آقا به طرف نجف رفتیم و حاج احمد آقا دیگر در نجف ماند و در حوزه نجف مشغول درس شد. او در درس امام راحل و همچنین در درس مرحوم حاج آقا مصطفی که اصول می گفت، حاضر می شد. پیش یکی از اساتید آنجا هم اسفار می خواند و خوب هم کار می کرد و استعداد فوق العاده ای در بحثهایی که می کرد از خود نشان می داد.

نقش ایشان را در جریان انقلاب چگونه ارزیابی می کنید؟

پس از آنکه مرحوم حاج آقا مصطفی به شهادت رسیدند، برای مرحوم حاج احمد آقا یک صفحه جدیدی باز شد، چون بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، کلیه مسائل زیر نظر ایشان بود و بنده تا در نجف بودم، این را می دیدم، آن مقداری که من در پاریس

ارتباطات اولیه و نحوه آشنایی شما با مرحوم حاج سید احمد آقا چگونه بود؟

نحوه ارتباط من با یادگار گرانقدر حضرت امام راحل، برادر بزرگوارم، حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج احمد آقا رضوان الله تعالی علیه از اوایل ازدواجشان بود که در یک مسافرتی به نجف مشرف شدند. آن وقت من شاگرد حضرت امام بودم و جزو رفقای حضرت آیت الله آقای حاج آقا مصطفی رضوان الله تعالی علیه. از آن راه من با ایشان آشنا شدم و تا حدودی رفت و آمد داشتیم، اما در همان جلسات اول، نبوغی را در او دیدم و فطانتی را در ایشان مشاهده کردم، چه در مسائل سیاسی، چه در مسائل علمی. مدتی نگذشت که ایشان عازم قم شدند و تحصیلاتشان را در حوزه علمیه قم ادامه دادند. تاریخ زندگی حاج احمد آقا در قم، چه در بعد مبارزات سیاسی، چه در بعد رابط بودن بین امام و شخصیتهای علمی حوزه و شخصیتهای مبارز و بین خانواده های زندانیها، به عقیده من نقش خیلی مهمی بود و آن طور که شاید و باید بیان نشده، زیرا مسائلی پنهان و در عین حال بسیار حساس بوده اند.

یگانه رابطی که محرم ترین کس به امام راحل بود، برادر بزرگوار ما حاج احمد آقا بود و امام راحل پیغامهای خصوصی را به ایشان می دادند تا او به شخصیتهای علمی حوزه و شخصیتهای مبارز و غیره منتقل کند. رسیدگی به خانواده های زندانیان را با دقت زیاد انجام می داد. همچنین برای اعلامیه ها و سخنرانیهایی که امام راحل در نجف داشتند، باز ایشان رابط بود. در مسافرتی که با حضرت آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله علیه به سوریه رفتیم و از آنجا می خواستیم به عمره برویم، در سوریه حاج احمد آقا را دیدیم. ایشان با خانم و فرزندشان آمده و مهمان آقای موسی صدر بودند. متفقاً مشرف شدیم و به مدینه رفتیم. آنجا بعد از زیارت قبر پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین، از مسجد شجره محرم شدیم و به طرف خانه خدا آمدیم. بیست روزی در مکه و مدینه

یک وقتی به من گفت، «من مرتب دارم برای خودم دشمن درست می کنم، چون این عده خیال می کنند که من سبب شدم امام این نامه را نوشته، این پیام را داده.» در حالی که من هم از روحیه امام خبر داشتم. امام بالاتر از این حرفها بود که کسی بتواند در اراده اش تصرف بکند یا بیاید القاء بکند و امام بر اثر القاء و تصرف او پیامی بدهد یا نامه ای بدهد.

شخصیت، صلابت، قاطعیت، حقانیت و جایگاه امام(ره) در حدی است که دوست و دشمن به آن اذعان می‌کنند و اینها می‌دانند اگر بخواهند مستقیماً سراغ امام(ره) بروند و بگویند این توطئه امام(ره) بود، کسی نمی‌پذیرد و به ناگزیر به حاج احمد آقا یا مثلاً آقای هاشمی رفسنجانی وصله‌ای را می‌چسبانند. برای نسل جدید بهترین سند و مدرکی که می‌شود ارائه کرد این است که کافی است به ادبیات، کتابها و خطبه‌ها، مصاحبه‌های همین آقایان تا یک ماه قبل از برکناری مراجعه کنند و مطالب بعد از برکناری آنها را هم ببینند. حقیقت، یک‌شبه عوض نمی‌شود. اگر علیه همه آن چیزهایی که تا دیروز با فریاد از حقانیت آنها دفاع می‌کردند، یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای اتفاق افتاد، یعنی که یک جای قضیه می‌لنگد. همه این چیزها نشان می‌دهند که این اظهارات ریشه‌های دقیق و علمی ندارند و ذکر این مطالب در واقع نوعی فرافکنی ضعفهای خود است و نتیجه‌ای هم ندارد.

در مواجهه با مسائلی که در این چند سال مطرح شدند، دو رویکرد از جانب دو گروه متفاوت را شاهد هستیم. بخشی از آنها در مقطعی، از دوستان صمیمی حاج احمد آقا بودند و بعضاً حیات سیاسیشان را مدیون وی هستند. این افراد اساساً هیچ دفاعی نکردند و حتی گاهی به جبهه مقابل پیوستند و حتی از طریق روزنامه‌هایی که در اختیار داشتند، به این ماجرا دامن زدند. اما در مورد مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، برخی از دوستان طبیعتاً انتظار داشتند که این مؤسسه به شکلی مستدل به پاسخگویی بپردازد، چون کسانی که از نزدیک شاهد جریانات انقلاب بوده‌اند، طبیعتاً با این شایعه پراکنیه دچار تردید نمی‌شوند، اما تبیین همین مسائلی که خودتان فرمودید، از جمله نشر مصاحبه‌ها، خطبه‌ها و کتابها، بیش از هر جایی از مؤسسه نشر آثار امام(ره) انتظار می‌رفت. مؤسسه نسبت به این قضیه حساسیت کافی و وافی داشته، ولی احتمالاً مصالحی موجب شده که در مقابل این قضیه تا حدی با غمض عین برخورد کند. دلایل اتخاذ این رویکرد را بیان کنید.

من غمض عین را قبول ندارم. اولاً مؤسسه به شکل جدی با این مسئله برخورد کرد و بیشترین حجم فعالیتها، تصمیمات و بحثها در جلسات داخلی مؤسسه در دورانی که این مباحث مطرح بودند، بر این موضوع متمرکز شد و کارهای مختلفی را انجام دادیم. بازتاب آنها را هم کاملاً مثبت ارزیابی می‌کنیم، ولی اینکه مؤسسه الزاماً بیاورد رو در روی این جریان بایستد و مثلاً همان فردای آن روز، بیهانه تند و تیزی بدهد و یا کتابی را منتشر کند، این جای بحث داشت و از زوایای مختلف هم مطرح شد. ما معتقد بودیم اگر به این شیوه عمل کنیم، عملاً وارد بازی مورد

نظر آنها شده‌ایم. اگر فضای آن موقع را در نظر بگیرد که در پس پرده، چه جریاناتی برای این ماجرا سرمایه‌گذاری کرده بودند و می‌خواستند آن را به یک مسئله جدی ملی تبدیل کنند، عنایت خواهید داشت که مدبرانه ترین و طبیعی ترین برخورد این بود که ببینیم آیا مردم واقعا می‌پذیرند که کسی که تا دیروز خلاف این حرفها را می‌زده و حالا درخشان ترین وجوه زندگی امام(ره) را زیر سؤال برده است، سخن صواب می‌گوید. قرار شد مؤسسه مستنداً واقعیتها را منتشر کند، بی‌آنکه بگوییم پاسخ به چه کسی یا چه جریانی است. این کار را در اولویت کاری خود قرار دادیم و آثارش را هم دقیقاً گذاشته است. کارکرد تأثیر آن شبهاتی را که آقای منتظری مطرح کرد، در سطح جامعه بینید. ما به شیوه‌های مستقیم، علمی، غیر

اما اینکه مؤسسه بیاورد با نام و نشان، نقد آقای فلانی و مطلب آقای فلانی را به شکل مستقیم جواب بدهد، تن دادن به همان بازی‌ای بود که آنها به راه انداخته بودند و بزرگنمایی کسی بود که مطرود است و نامی از او نیست و مسئله مردم هم نیست و می‌خواهد خود را به نوعی مطرح کند.

مستقیم نظرسنجی می‌کنیم و می‌بینیم که نتیجه آن حرکتی که ایشان کرد و جوابهای غیر مستقیم مستندی که ما بدون افتادن به ورطه مواجهه رودرو با ایشان و پرهیز از بزرگنمایی وی، ارائه کردیم، ریزش در درون خود آن اردوگاه بود نه برعکسش، یعنی دقیقاً کسانی که تا قبل از انتشار این نوشته، به ایشان وفادار بودند، مسئله دار شدند و فاصله گرفتند و مواردی از این دست، بسیار بودند.

عکس قضیه چطور؟

نه، من به موردی برخورد نکردم، یعنی از یک جهت شاید بتوانیم بگوییم سبب خیر شد و فضایی فراهم آمد که بسیاری از نکات ناگفته و حمایتهایی که باید به شکل مستدل از انقلاب می‌شد، انجام شد. البته مؤسسه هیچ وقت مستقیماً وارد میدان نشد، ولی از طریق جریانات و امکانات مختلفی که در اختیار داشت، پاسخهای مستند و مستدلی را به این شبهات داد. لایذ می‌دانید که در مورد این مطالب نقدهای زیادی نوشته شده‌اند و مطمئن باشید که مؤسسه در بسیاری از آنها نقش داشته است. اما اینکه مؤسسه بیاورد با نام و نشان، نقد آقای فلانی و مطلب آقای فلانی را به شکل مستقیم جواب بدهد، تن دادن به همان بازی‌ای بود که آنها به راه انداخته بودند و بزرگنمایی کسی بود که مطرود است و نامی از او نیست و مسئله مردم هم نیست و می‌خواهد خود را به نوعی مطرح کند. اما تردیدی نیست که باید به تمام شبهات مطرح شده، با نهایت دقت و با استناد به مدارک و اسناد متقن و محکم پاسخ داده شود تا به خصوص نسل جوان از تمامی واقعیتهای تاریخ انقلاب آگاه شود و ما در مقاطع مختلف و به صورت علمی این کار را کرده‌ایم.

چه موقع منتشر می‌کنید؟

اگر منتظر هستید که مستقیم پاسخ بدهیم، هیچ وقت، ولی با نگاهی به عناوین آثار منتشر شده مؤسسه در چند سال اخیر، عنایت می‌کنید که هر یک از آنها جوابی است مستند و مستدل به یکی از شبهاتی که ایشان مطرح کرده است. آیا واقعیت شورای انقلاب این بود؟ آیا فلان پروژه این بود؟ آثاری که منتشر شده‌اند و بخشی هم در شرف انتشار هستند، همگی جوابهای مستند به باطل بودن حرفهایی است که در آنجا زده شدند. مابهمترین شیوه را این‌گونه می‌دانیم تا اینکه با حرکت غوغا سالارانه و هیاهوی بدون تحلیل برویم سراغ موضوعی که ایشان روی آن انگشت گذاشته و نیاز به تحلیل دقیق دارند. این راهکاری که شما تعریف کردید مربوط به آن فضا و سالها بود. فکر نمی‌کنید حالا فضا تغییر کرده است؟

نه، من اعتقاد دارم که الان هم احیای برخی از نامها و افراد، خواسته همان جریاناتی است که حضور خودشان را در چنین فضایی میسر می‌دانند. من باز هم معتقدم که همین شیوه‌ای که از حضرت امام(ره) آموخته‌ایم، بهترین شیوه است. مشی امام(ره) بزرگوار این بود که در مسائل در این میدانها بازی نمی‌کردند و فقط روشنگری و نقد می‌کردند. سخنرانیهای ایشان را گوش بدهید. همگی نقد هستند، روشنگری برای جامعه هستند، ولی از اینکه هر روز کسی حرفی بزند، فردا امام بیایند و نامش را ببرند و به طور مستقیم تعاملی برقرار کنند که فرد مقابل هم بالا بیاورد و از اینکه رو در روی امام(ره) ایستاده و یا آن قدر برای نظام مهم شده که مسائلش مطرح می‌شوند، به شدت پرهیز می‌کردند. البته این شیوه در کوتاه مدت، شبهاتی را در اذهان ایجاد می‌کند و افرادی هم سوء استفاده می‌کنند. آنها حرفهایشان را در سایتهایی مطرح می‌کنند و نیروهای نسل سوم و نسلهای بعدی ممکن است نسبت به واقعیتها تردیدی برایشان ایجاد شود، به همین دلیل، موسسه در پاسخ به شبهاتی که ایشان در باره وقایعی چون حزب خلق مسلمان، ماجرای کودتا، کودتای نوژه، نقش شریعتمداری، وابستگی شریعتمداری به رژیم سابق، حمایتهای غرب از صدام در جنگ تحمیلی، ارتباط امام(ره) با جریانات مختلف، نهضت آزادی، نقش لیبرالها در کشور، دموکراسی، حقوق بشر و امثالهم مطرح کرده است، در آثار متعدد پاسخهای کافی و وافی داده است. آیا نیروهای خط امام(ره) از حقوق بشر به معنای واقعی دفاع می‌کردند یا آقایانی که دور ایشان بودند؟ اینها مسائلی هستند که اگر به درستی تحلیل و پاسخ داده شوند، نسل جوان هم پاسخ خود را می‌یابد، ولی اگر بخواهیم کلمه به کلمه و با اسم و رسم و سلام و صلوات پاسخ بدهیم، همان چیزی از کار در می‌آید که آنها می‌خواهند، یعنی مطرح شدن نامی که هر قدر هم سعی می‌کنند، ملت روی خوش نشان نمی‌دهد و این بالاترین توفیق خط امام(ره) است. کسی که با امام(ره) رو در رو قرار گرفت، خوشبختانه دیگر نتوانست در میان مردم پایگاهی پیدا کند. منافقین صد سال دیگر هم که بگذرد، مگر با کمک توپ و تانک دشمن بتوانند بیایند، وگرنه در ضمیر ملت ایران به عنوان منفورترین جریانی که در مقابل امام(ره) قرار گرفت، شناخته شده است. به نسبتی که افراد و جریانات از امام(ره) فاصله گرفتند، در شاکله ملت ایران، جایگاه خود را از دست دادند و این به نظر من رهاورد بسیار ارزشمندی است.

با تشکر از شما برای انجام این گفت‌وگوی جامع و دقیق.





بودند، مسائل و مباحث زیادی مطرح می‌شدند. با توجه به ارتباط نزدیک شما با آن شهید بزرگوار و اطلاع از جزئیات مسائل و ارتباطی که با دفتر حضرت امام از طریق مرحوم حاج احمد آقا داشتید و با توجه به پیامهایی که از خود حضرت امام می‌رسید، تحلیل خود را از عملکرد حاج احمد آقا بیان کنید.

یکی از مسائل مهم و از مواقع حساس تاریخ انقلاب، برخوردی بود که این دسته از لیبرالها، اعم از بنی صدر و دیگران با شهید بهشتی و با رهبر انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای و جناب آقای هاشمی، این بزرگوارانی که در خط این طرف بودند، داشتند که من می‌گویم همان خط امام. حاج احمد آقا در این مرحله نقش بارزی داشت، چون تا وقتی که برای تمام ملت روشن شد، نمی‌دانستند که واقعیت امر چیست. اینها دستگاه تبلیغاتشان قوی بود و برای امثال شهید بهشتی و دیگران در میان مردم تهمتهایی را درست کرده بودند و یک عده‌ای از مردم، خوشبین نبودند تا وقتی که آقای بهشتی شهید شد و معلوم شد که اینها با منافقین ارتباط دارند و با هم هستند و بنی صدر از انفجار حزب جمهوری اسلامی اطلاع داشته و در جریان بوده و همچنین انفجار دفتر نخست‌وزیری و برای مردم کاملاً روشن شد که اینها یک افرادی هستند که با اصل انقلاب اسلامی خوب نیستند. در همین جا من دیدم که باز حاج احمد آقا فداکاری می‌کرد و برای یک عده‌ای از افراد شبهه بود که ایشان با بنی صدر یا با قطب زاده رفیق است. اصلاً او نمی‌توانست با بنی صدر و قطب زاده رفیق باشد. دو خط صد در صد مباین هم بودند. اینها با هم اختلاف داشتند. او فقط برای اینکه اینها را نگه دارد که به عصیان علنی نکشند و ضربه به انقلاب نزنند، با آنها مدارا می‌کرد تا اینکه برای مردم خوب معرفی بشوند. والحمدلله همین طور هم شد.

در جریان جنگ تحمیلی همان طور که فرمودید ایشان نقش والایی داشتند. در ارتباط با فرماندهی کل قوا و مسئولین

می‌آید پیش من صحبت می‌کند، حالا دیگر تمام شد. نه، اینجا همین شکلی می‌آیند، می‌گویند، لکن من وقتی دهن را باز می‌کنند و صحبت می‌کنند، می‌فهمم دارند دروغ می‌گویند یا راست می‌گویند. «امام یک موجود این طوری بودند. در عین حال من قبول دارم یک سری مسائل امنیتی، یک سری مسائل تخصصی که ممکن است بگوییم که امام از اینها اطلاع نداشتند، امامی بینیم حاج احمد آقا در اینها کارشناس بود. یعنی با اینکه خودش کار نکرده بود، اما وقتی که با متخصص می‌نشست و مسائل را مطرح می‌کرد، آنها می‌گفتند مثل یک آدم کارشناس است. خوب این فرزند همان بشر بود. دیگر فرق نمی‌کند. شما البته حاج آقا مصطفی را ندیده‌اید. او هم یک آقای خمینی کوچک بود. اصلاً این دو تا پسر فوق العاده بودند. اینها به حق فرزندان آن بزرگوار بودند. این طور افراد کم پیدا می‌شوند که این قدر چیز فهم و ملتفت باشند. یک وقت می‌بینید که کسی استعدادش قوی است، حافظه‌اش خوب است، یعنی در مسائل علمی، اما در عرفیات و مسائل خارجی قوی نیست. داریم افراد این طوری، اما اگر کسی پیدا بشود که هم در مسائل علمی، هم در حافظه، هم در مسائل عرفی، حواسش خیلی جمع باشد که نتواند سرش کلاه بگذارد، این خیلی کم است. یعنی ما در طول تاریخ به ندرت می‌بینیم افرادی را که این چنین باشند. ما تاریخ بزرگان را که مطالعه می‌کنیم، فلاسفه، فقه‌های بزرگ، شخصیهایی علمی، عرفیاتشان ضعیف است، چون تمام هوششان را متمرکز بر مسائل علمی می‌کنند، یا در برخورد با مسائل عرفیشان می‌بینیم که ممکن است سرشان کلاه برود. اما اینکه یکی پیدا بشود که هم در مسائل علمی فوق العاده باشد، هم در عرفیات و در مسائل خارجی هم قوی باشد، عرض کردم که جزو نادر است و این مسائل را ما در امام کاملاً می‌بینیم و در دو فرزندشان که من با هر دو بزرگوار رحمه الله علیهما بودم و این را کاملاً می‌دیدم. به حق، اینها فرزندان ایشان هستند. آنها هم همین سنخ بودند، به همین جهت، این انقلاب ما مؤید است از طرف خداوند تبارک و تعالی و با اینکه با خطرات عظیمی مواجه شد، خداوند، آن را از خطرات نجات داد. اما این نجات و مصونیت، مقدار زیادش مرهون هوشیاری و دقت نظر و فطانت امام راحل بود که شیاطین نتوانستند در انقلاب ما رخنه و نفوذی داشته باشند. بعد از امام، حاج احمد آقا یک استوانه دیگر بود. این دو تن سبب شدند که هیچ آدم نابابی نتواند در انقلاب رخنه کند. ممکن است که یک نابابی در تشکیلات وارد می‌شد، اما آنها می‌شناختند و می‌دانستند این ناباب است. در دورانی که شهید مظلوم آیت الله بهشتی با لیبرالها درگیر



اصلاً او نمی‌توانست با بنی صدر و قطب زاده رفیق باشد. دو خط صد در صد مباین هم بودند. اینها با هم اختلاف داشتند. او فقط برای اینکه اینها را نگه دارد که به عصیان علنی نکشند و ضربه به انقلاب نزنند، با آنها مدارا می‌کرد تا اینکه برای مردم خوب معرفی بشوند. والحمدلله همین طور هم شد.

جنگ اگر خاطراتی دارید، ذکر کنید.

ایشان همیشه با جبهه در تماس بود و با تمام فرماندهان و نه فقط با فرماندهان کل، تماس می‌گرفت. نیروهای سپاه در همه جا بودند و او اخبار جبهه را از آنها می‌گرفت و لذا در جریان اوضاع جبهه بود و آن جریانات را به امام گزارش می‌داد. او اکتفا نمی‌کرد که مثلاً فرمانده کل یک گزارش کتبی بدهد، چون احتمال می‌داد آن طور که باید گزارش ندهند و این خیلی وقت می‌گیرد و کار بسیار مشکلی است که آدم از نقاط مختلف جبهه، چه در جبهه جنوب و چه در جبهه غرب، از تمام جزئیات، افراد مختلف و سلیقه‌های مختلف، چه ارتشی، چه سپاهی مطلع شود. در همه جا افراد و نیروهایی بودند که مورد اطمینان ایشان بودند و از آنها اطلاعات می‌گرفت و به امام گزارش می‌داد. یعنی با این حساب امام همیشه به واسطه حاج احمد آقا در جبهه حضور کامل داشت.

بعد از ارتحال امام ایشان در تثبیت رهبری نقش والایی داشتند. تحلیل خود را از رویکرد ایشان بیان کنید. در رهبریت حضرت آیت الله خامنه‌ای ایشان نقش اساسی داشت. این مسئله‌ای است که هیچ کس نمی‌تواند منکر بشود. بعد از فوت امام همه خیال می‌کردند که قدرت‌ها شروع به اختلاف می‌کنند، مشربها مختلف بودند، اما ایشان چند موضوع را از امام نقل کرد که این خودش مؤید این مسئله شد. از جمله این که



مهمی در این مسئله داشت. مسئله حفظ جان امام خیلی مسئله مهمی بود.

یک شب به من گفت، «در نوفل لوشاتو، اتاقی که امام در آن می خوابید در چشم انداز خانه ای است که از آن دور اینها می توانند نشانه بگیرند، تیر بزنند یا با یک سلاحی چیزی... چه کار باید بکنیم؟ اتاق امام را کجا قرار بدهیم؟» یعنی در عین اینکه مسائل مبارزاتی و انقلابی و شخصیت‌های مختلف و مشربهای مختلف، زبانهای مختلف، ملیتهای مختلف، اینها را باید جمع و جور بکنند، در عین حال مواظب غذای امام بود که یکدفعه مسئله‌ای پیش نیاید، در ملاقاتهایی که می آیند چون خبر دادند که اینها ممکن است در وقت بوسیدن دست، گردی چیزی بریزند در دست امام، این جذب می شود و مسائلی درست می کند، مسئله حساس بود و این مسئله را هم مد نظر داشت. لذا معتقدم که باید درباره نقش مهمی که حاج احمد آقا در حفظ جان امام داشت، بیشتر بحث شود.

در ملاقاتهایی که افراد با امام داشتند و همچنین مسئله تصمیم‌گیری‌های امام، خیلی مسئله مهمی بود و به نظر من یکی از حساس ترین ادوار تاریخ انقلاب محسوب می شود. بعد که امام به ایران آمدند، من در پاریس بودم و به طرف نجف حرکت کردم تا خانواده ام را بردارم و به ایران بیایم. انقلاب که پیروز شد، با اولین هواپیما آمدیم. حالا جریانات در تهران شروع می شود. جریان شورای انقلاب مطرح می شود، جریان دولت موقت مطرح می شود، جریان نهضت آزادی و ... در انتخاب اولین رئیس جمهور که بنا بود بعضی از افراد کاندیدا بشوند، روی بعضی از مسائل و مصالح، کاندیدا نشدند و بنی صدر راه پیدا کرد و او هم خودش یک بحث تاریخی دارد. اصلاً مسئله روی کار آمدن بنی صدر چه مشکلاتی درست کرد و به چه شکل باید با آن برخورد می شد که واقعاً خود آن مسئله، مسئله حساسی بود و حاج احمد آقا نقش مهمی در اینجا ایفا کرد. بنی صدر هم که یکی از مشکلات بود. سپس در مسائل جنگ و عوارض جنگ نقش خیلی مهمی دارد. من شاهد بودم خودش شخصاً با فرماندهان در حال تماس بود، اوضاع جبهه‌ها را شخصاً پیگیری می کرد و به امام گزارش می داد. یعنی به این اکتفا نمی کرد که آنها گزارش کتبی بدهند، خودش وارد عمل می شد. می خواست اخبار دست اول و دقیق و درست را، بدون کم و زیاد به امام منتقل بکند. مسئله قطعنامه و قبول آن، خودش خیلی مسئله است که متأسفانه هنوز گفته نشده که حاج احمد آقا چه نقش مهمی در این مسائل داشت. در تمام جلساتی که سران سه قوه هر هفته داشتند، حاج احمد آقا هم شرکت می کرد. تمام نظرات امام را منتقل می کرد و محتوای جلسات را به امام (ره) منتقل می کرد. مسئله جلسات سه قوه و تصمیم‌گیری‌هایی که می شدند، خیلی مهم بودند. بعد

اظهاری نظر می کرد. در مباحث فقهی که در جلسه‌های خصوصی داشتیم، بحث می کرد. خیلی خوب صحبت می کرد و بعضی از روحانیون که سوابقش را در بعد علمی ندیده بودند، تعجب می کردند و به من می گفتند، «عجب! ما نمی دانستیم ایشان این طور وارد است.» می گفتم، «ایشان اهل نمایش و تظاهر نیست.» با این دلایل باید عرض بکنم که ایشان به عنوان یک فقیه مجتهد متجزی، با مسائل برخورد می کرد. خودش صاحب نظر بود، اما در کنار امام، به حق، خود را کنار نهاده بود. یعنی هر چه ایشان می گفتند، همان می کرد. هیچ وقت نظرات خودش را در مسائل انقلاب و مسائل سیاسی اعمال نمی کرد، مگر امام با او مشورت می کردند که آن بحث دیگری بود، اما در رساندن پیام، حرفهای امام را عیناً روی کاغذ می نوشت و منتقل می کرد. مثلاً امام به شورای عالی قضایی و قوه قضاییه پیغام می دادند که این کار را بکنید و احمد آقا پیام را می رساند و همه، صد در صد قبولش داشتند. وقتی او یک پیامی را چه شفاهی و چه کتبی می آورد، در این مسئله کسی شک نمی کرد که حتی یک کلمه پس و پیش نشده است. تقوای ایشان را همه قبول داشتند. من شاهد این مسئله بودم، هی چکس خدشه نمی کرد و این خیلی مسئله مهمی است. ما نباید این را کوچک بگیریم، یک شخصی که خودش صاحب رأی است، در هر جابرای خودش حرف و نظر دارد، ولیکن در مقام اینکه می خواهد مسائل امام را منتقل بکند، هیچگاه نظر خود را بیان نمی کند. کسی که رأی ندارد و مقلد است، در این مسائل راحت است. آن کسی که رأی دارد، خیلی سخت است که یک رأی را قبول نداشته باشد، اما در مقام رساندن این رأی، هیچ اظهار نظر شخصی نکند و عین مطالب را منتقل بکند به طوری که مخاطب خیال کند رأی خودش هم همین است. طوری نظرات و پیامها و دستورات امام را بیان می کرد که مخاطبش خیال می کرد که خودش هم صد در صد نظرش همین است. این به نظر من خیلی مسئله مهمی است.

امام موجود فوق العاده‌ای بودند، یعنی یک آدم عادی نبودند. غیر از مسئله ارتباط با خدا که «المؤمن ينظر بنور الله» خداوند به بندگان صالح خودش حقایق را نمایش می دهد، امام این طوری بودند، لکن غیر از این، هوش و استعداد عجیبی داشتند که اصلاً فریب نمی خوردند.

ایشان یک دفعه فرمودند، «طرف که صحبت می کند، می فهمم دارد دروغ می گوید یا راست می گوید، اما طوری به حرفهای او گوش می دهم که نمی فهمم و خیال می کند که دارد سر من کلاه می گذارد. من نمی خواهم او را ناراحت و اذیت بشود، اما خوب من حواسم جمع است.»

ایشان یک وقت می گفتند، «تو این طور خیال نکن که هر کس

در اجتهاد او شکی ندارم. اظهار نظر می کرد. در مباحث فقهی که در جلسه‌های خصوصی داشتیم، بحث می کرد. خیلی خوب صحبت می کرد و بعضی از روحانیون که سوابقش را در بعد علمی ندیده بودند، تعجب می کردند و به من می گفتند، «عجب! ما نمی دانستیم ایشان این طور وارد است.»

از رحلت امام بسیار درست عمل کرد، از رهبری بسیار دفاع کرد. سخنرانی نکرد، الا اینکه تأیید رهبری را بکند و مردم را گرد رهبری نگه دارد و همیشه نسبت به دولت در مقام تقویت و پشتیبانی بود. در عین حال نظراتش را هم می گفت. اگر نظراتی داشت بیان می کرد، اما همیشه، روش ایشان روش امام بود، در عین اینکه اگر جای انتقاد بود، بیان می کرد، لکن همیشه در مقام تقویت نظام و دولت و رهبری بود. روابطش با روحانیت، چه جامعه مدرسین، چه روحانیت مبارز و چه روحانیون مبارز که مسائل خیلی مهمی است، یکسان بود و نقش مهمی در این مسائل داشت.

نظرتان درباره مقام علمی مرحوم حاج احمد آقا چیست؟

در بعد علمی، حاج احمد آقا مظلوم است. الان در ذهن ملت ایران این نیست که ایشان آدم باسوادی بوده یا آدم فاضل و با کمالی بوده. ایشان فقه را خوب می دانست، اصول را مسلط بود. در فلسفه خیلی کار کرده بود. در ادبیات و شعر وارد بود. مجموعه بود، اما چون اهل تظاهر و خودنمایی نبود، فضائش پنهان مانده بودند.

حاج احمد آقا مسلماً یک مجتهد متجزی بود. در اجتهاد او شکی ندارم.





دوره فعالیت‌های قضائی و اطلاعاتی حجت الاسلام محمد مهدی ری شهری از خطرترین مقاطع چالش نظام اسلامی با بحرانشا ست و طبعاً از نقش یادگار امام در دفع این خطرات گفتنی‌های فراوانی دارد. شاهد یاران برای یادمان حاضر در پی گفت و شنودی تازه تر با ایشان بود که به دلیل مشغله فراوان ایشان میسر نگردید، امید آنکه در آینده ای نزدیک، این امکان فراهم آید. آنچه در پی می آید گفت و گوئی است که واحد خطرات موسسه تنظیم و نشر آثار امام با ایشان انجام داده است.

«یادگار امام و چالش‌های نظام اسلامی»

در گفت و شنود با حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی ری شهری

پس از رحلت امام، شخصیت او به تمامی جلوه کرد...

رسیدم. مرحوم احمد آقا هم حضور داشت. همین که نشستیم، او مطالبی را که من در باره پرونده گفته بودم، برای امام نقل کرد و گفت، «مگر شما به من نفرمودید که به شورای عالی قضائی این طور بگویم؟» امام فرمودند، «بله، من گفتم». احمد آقا می‌خواست به من بفهماند که اگر کاری کرده، از طرف خودش نبوده و در واقع نظر امام را اجرا کرده است.

به هر حال من توضیح دادم که پرونده در جریان است و من چون احساس می‌کردم کسانی می‌خواهند در این پرونده دخالت کنند، به درخواست شورای عالی قضائی مبنی بر دادن پرونده به آنها اعتراض کردم. امام فرمودند، «من نمی‌گویم به پرونده رسیدگی نشود، ولی دو نکته را باید مد نظر داشته باشید. یکی اینکه فردی که به پرونده رسیدگی می‌کند باید آدم کاملاً مطمئنی باشد، ثانیاً تا جرم اثبات نشده، متهم به زندان نرود، ولی اگر با این شرایط، جرم اثبات شد، باید طبق ضوابط، محکومیت خود را بکشد.»

مرحوم احمد آقا با آنکه حرفهائی را که من موقع عصبانیت گفته بودم، شنیده بود، همان جا و پس از اتمام فرمایشات حضرت امام گفت که بهترین فرد برای رسیدگی به این پرونده، من هستم. من عرض کردم که دادستان دارد رسیدگی می‌کند و من هم مسئول دادگاه هستم. دستور دادند که خودت شخصا به این پرونده رسیدگی کن و مراقب باش که قبل از محکومیت به زندان نرود. در جریان مهدی هاشمی هم من خیلی به ایشان تندی کردم، ولی باز برخوردش منصفانه بود و تا همین اواخر هم حرفهائی را که موقع تندی به او گفته بودم، با من و بعضی از دوستان مطرح می‌کرد و می‌خندید. او همیشه می‌گفت، «من شما را برادر خودم می‌دانم.» و ابداً از برخوردهای من تذکری را به دل نمی‌گرفت.

در مورد صراحت ایشان هم خاطره جالبی دارم. در سال ۷۳، خبرگان داشتند ماده واحده ای را در مورد فعال کردن مجلس خبرگان، تصویب می‌کردند. در آنجا یک جمله ای به طور خیلی محترمانه در باره موضوعی درج شده بود. مرحوم حاج احمد آقا گفت، «این جمله شما نشانه ترستان است. شما می‌خواهید مجلس خبرگان را فعال کنید، ولی جمله ای می‌گذارید که بوی ترس می‌دهد. این جمله با آن کار شما جور در نمی‌آید.» همه خنده شان گرفت و جمله را اصلاح کردند. همیشه با چهره ای خندان و با خوشروئی، حرفش را صریح و صاف و پوست کنده می‌زد و با کسی رودربایستی نداشت.

از نظر سیاسی چه ویژگی‌هایی داشتند؟

از نظر سیاسی صد در صد تابع امام بود. با جناحها و افراد مختلف نشست و برخاست داشت، اما تا آنجا که تشخیص می‌داد حق با آنهاست. بعد از رحلت امام هم دقیقاً بر اساس سیاست مقام معظم رهبری حرکت می‌کرد. هیچ وقت خود را در چهارچوب حزب و جریان خاصی محدود نکرد.

زمینه ها از جمله حمایت از نظام، انقلاب، رهبری، دوری از قدرت طلبی و مظاهر قدرت و حرکت مستقیم در خط ولایت عمل کرد. بسیاری از دوستان که ایشان را نمی‌شناختند و با خصوصیات خلقی وی آشنا نبودند، باور نمی‌کردند که وی با آن محبوبیت عجیبی که در میان مردم دارد و منتسب به حضرت امام هم هست، برای رسیدن به قدرت، کوچک ترین تلاشی نمی‌کند و خود را از این عرصه ها به کلی کنار کشیده است.

ویژگی‌های بارز مرحوم حاج احمد آقا از نظر شما کدامند؟

رازداری او صفت بسیار مهم و قابل تحسینی بود. دیگر امانتداری او بود که در وی به حد کمال وجود داشت و سلامت ارتباطات امام با مسئولین و مردم را تضمین می‌کرد و به همین دلیل مورد وثوق همگان بود. تواضع وی بسیار بارز بود و این را در مقابل فقیر و غنی، مقامات بلند پایه و مردم عادی، به یکسان مراعات می‌کرد. انصاف و صراحت بیان نیز در وی نمود آشکاری داشت.

در مورد انصاف وی خاطره ای را نقل می‌کنم:

سال ۶۲ بود و من مسئول دادگاههای ارتش بودم. پرونده ای در دادگاه مطرح و متهم به دادرسی احضار شد. در فاصله ای که دادستان مشغول رسیدگی به پرونده بود، یکی از اعضای شورای عالی دفاع، پرونده را خواست. من احساس کردم در پرونده دخالت شده است و عصبانی شدم و زنگ زدم که، «چرا پرونده را می‌خواهید؟» گفتند، «حاج احمد آقا خواسته.» من عصبانی تر شدم و به آن عضو شورا یعالی گفتم، «گرفتن این پرونده، روسپاهی دنیا و آخرت است. شما این پرونده را نگیرید. بگذارید رسیدگی شود.»

فردای آن روز، امام مرا احضار کردند. من خدمتشان

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مرحوم سید احمد آقا را چگونه تحلیل می‌کنید؟

خدمات ایشان و تگون شخصیت سیاسی و اجتماعی وی را باید در چهار دوره پیش از انقلاب، پس از انقلاب تا سقوط بنی صدر، سقوط بنی صدر تا رحلت امام و پس از امام تا رحلت، تحلیل کرد.

قبل از انقلاب وی را می‌شناختم، اما با او رابطه نزدیک نداشتم، اما در سه دوره بعد، رابطه ما بسیار نزدیک بود، به خصوص بعد از پیروزی انقلاب و در سال ۵۸ که به تهران آمدم و مسئول دادگاههای انقلاب ارتش شدم. در آن شرایط، در مملکت توطئه های زیادی وجود داشتند و بدیهی است که کار من، ارتباط دائمی با بیت امام را اقتضا می‌کرد و لذا، آشنائی من با حاج احمد آقا بیشتر شد. به اعتقاد من، او چ درخشش شخصیت سیاسی و اجتماعی ایشان، در دوره سوم و چهارم بود. از پیروزی انقلاب تا سقوط بنی صدر، مرحوم حاج احمد آقا، بیشتر در بیت امام، نقش رابط و مجری دستورات ایشان را به عهده داشت. در دوران ریاست جمهوری بنی صدر و زمانی که وی از سوی امام، فرماندهی کل قوا را هم به عهده داشت، در نیروهای مسلح توطئه ای کشف شد که لازم بود به عرض امام برسانم. خدمت امام رفتم و مطلب را گفتم. ایشان چون فرماندهی کل قوا را به بنی صدر واگذار کرده بودند و نمی‌خواستند شخصا در مسئله دخالت کنند، رو کردند به حاج احمد آقا و فرمودند، «احمد! همراه ایشان برو و به بنی صدر تاکید کن که به آنچه که ایشان می‌گویند، فوراً رسیدگی کند.» مرحوم حاج احمد آقا همراه من آمد. در پیکانی نشسته بودیم. ایشان جلو نشست و من عقب. رسیدیم به مقر ریاست جمهوری. حاج احمد آقا پیام امام را داد و خطاب به بنی صدر گفت، «شما با حزب جمهوری اسلامی مشکل داری. آقای ری شهری که حزبی نیست، پس گوش بده! نظر امام این است که فوراً به این مسئله، رسیدگی شود.»

بعد از سقوط بنی صدر و در دوران سوم فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، مرحوم حاج احمد آقا با تکیه بر استعداد و هوش سرشار و تجربه های ارزشمندی که پس از سالها تلاش به دست آورده بود، به تدریج در مسائل سیاسی، عنصری کار آمد و صاحب نظر شد و در این دوران، هم به عنوان رابط حضرت امام و مسئولان عمل می‌کرد و هم به عنوان فردی صاحب نظر، طرف مشورت حضرت امام بود. او غالباً در جلسات سران سه قوه شرکت می‌کرد و مطالبی را که در آنجا طرح می‌شدند، به عرض امام می‌رساند و خودش هم به عنوان یک فرد صاحب نظر، آرای خود را طرح می‌کرد و امام هم به نظرهای او توجه داشتند. اما پس از رحلت امام بود که شخصیت درخشان او به تمامی جلوه کرد. خیلیها متوجه نبودند که چرا حضرت امام، این قدر به حاج احمد آقا اعتماد دارند و به نظرهای او توجه می‌کنند. با رحلت امام، حاج احمد آقا به تک تک وصایای ایشان در همه

در مورد صراحت ایشان هم خاطره جالبی دارم. در سال ۷۳، خبرگان داشتند ماده واحده ای را در مورد فعال کردن مجلس خبرگان، تصویب می‌کردند. در آنجا یک جمله ای به طور خیلی محترمانه در باره موضوعی درج شده بود. مرحوم حاج احمد آقا گفت، «این جمله شما نشانه ترستان است. شما می‌خواهید مجلس خبرگان را فعال کنید، ولی جمله ای می‌گذارید که بوی ترس می‌دهد. این جمله با آن کار شما جور در نمی‌آید.» همه خنده شان گرفت و جمله را اصلاح کردند.



را می دیدند، انتقاد نمی کردند؟ حالا فرق نمی کرد چه از قوه قضاییه خلاقی می دیدند، چه از مجلس، در هر حال پیام می دادند. فرق نمی کرد برایشان. از هر جایی، از هر نهادی که می دیدند یک مسئله ای هست، فوری پیامشان را می دادند. حاج احمد آقا هم تقریباً دنباله روی همان روش امام بود. وقتی می دید در مسائل اقتصادی پارتی بازی می شود یا روابط

دارد حاکم می شود نه ضوابط، ایشان بیان می کرد که رده های بالا حواسشان جمع باشد، جلوی چنین افراد فرصت طلب را بگیرند. به اینها مجال ندهند. ما می بینیم هیچ کس در ذهنش نیامد که ایشان دارد نظام را تضعیف می کند و این کار تضعیف دولت است. این تضعیف دولت نبود، تقویت دولت بود، به خصوص دولت آقای هاشمی که همه می دانند از سالهای خیلی قبل که این دو بزرگوار، دوست نزدیک و صمیمی بودند، مسلمان نمی خواست آقای هاشمی را تضعیف کند. نه خودش را و نه دولتش را، ولی بعضی از مسائل را بیان می کرد، انتقاد ایشان هم صد در صد سازنده بود و در مسیر تقویت انقلاب و نظام و دولت بود. خاطراتی را از رسیدگی ایشان به دیگران و یا از ملاطفت و ارتباطات معنوی ایشان با دوستان و یاران و شاگردانشان بیان کنید.

بعد از ارتحال امام دستش بسته بود. من یادم می آید چشم راستم خونریزی کرد. طوری شد که من الآن از چشم راست نابینا هستم. پزشکها در اینجاست متوجه نشدند و مجبور شدم برای معالجه به انگلستان بروم. روز دوم بود که من رسیدم لندن. ایشان تلفنی تماس گرفت و خیلی با نااحتی گفت که، «چرا شما به من نگفتی؟ درست است که دستم خالی است، اما می توانستم برایت قرض بکنم.» فوق العاده ناراحت شده بود، ولی من می دانستم که دستش باز نیست که به ما ارز بدهد که بتوانم چشمم را عمل بکنم. تا ایشان حیات داشتند، بعضی شبها با پیکان خودش می آمد اینجاست و یک ساعت، دو ساعت می نشست و می رفت. یعنی همیشه هوای رفقای امام و شاگردهای امام را داشت و به هر شکلی که بود اظهار محبت می کرد. خیلی عاطفی بود و اگر ناراحتی کسی را می دید، گریه می کرد، یعنی بکا بود، به همین جهت چهره خیلی محبوبی بود. حالا این گفتنش درست نیست، ولی باور کنید که در حالت هیچ عزیزی این قدر که برای او گریه کردم، گریه نکردم. چون خاطرات محبتهایش یادم می آمد و عطف و گریه هایی که کرده بود، مثلاً در فوت پدرمان، مثل خود من گریه می کرد. برای فوت مادرمان اینجاست شروع کرد به گریه کردن، بعد آمد مجلس ختمی که مادر مدرسه عالی شهید مطهری گرفته

حضرت آیت الله خامنه ای مسافرتی به کره کرده بودند و با رئیس جمهوریشان در یک ماشین روباز می آمدند. مردم همه به استقبال آمده بودند. ملت همه دیدند. حاج احمد آقا می گفت، «به امام گفتیم که واقعاً آقای خامنه ای زینده ریاست جمهوری است.» امام فرمودند، «نه، برای رهبری هم زینده است.»

این مسئله را ایشان نقل کردند و این خودش خیلی مسئله بود برای خبرگان و دیگران. این مسائل را کاملاً از امام نقل می کرد و از همه مهم تر مسئله سخنرانیهای بود که می کرد. همان روز اول، شما اگر ملاحظه بکنید، می بینید که در سخنرانی، متواضعانه رهبریت آیت الله خامنه ای را تأیید می کرد و می گفت که ایشان با امام هیچ فرقی نمی کند، ایشان فرزند و شاگرد امام است. مرتب مردم را دعوت می کرد به اطاعت و پیروی از ایشان و این در تقویت رهبریت خیلی نقش اساسی داشت. یکی از عوامل رسمی آرامش و استقرار رهبری آیت الله خامنه ای همراهی حاج احمد آقا بود. در هر موضعی که رهبری را تضعیف می کردند، ایشان پیام می داد، تلگراف می فرستاد. خودش می رفت خیلی از مسائل را در سخنرانیها مطرح می کرد. مسئله فکر می کنم علنی است یعنی این طوری نیست که ما بیائیم مسائل مخفی را بیان بکنیم. همه ملت می دانند. برای همه این مسئله روشن است.

در عین حال انتقادهایی هم نسبت به برخی از مسئولین داشتند.

ایشان، اگر چیز خلافی را در مسئولی می دید، اهل تعارف نبود و بیان می کرد. این نباید تضعیف نظام یا تضعیف دولت تلقی شود. دولت فرد نیست، مجموعه دولت است. اگر یک فرد، دو فرد، سه فرد، اشتباهاتی دارند و انسان اشتباهات آنها را متذکر بشود و در مقام اصلاح هم باشد، نه در مقام تضعیف، این انتقاد سازنده است و خود امام هم مرتب این مسئله را در سخنرانیهایشان می فرمودند. حاج احمد آقا هر چیز خلافی می دید، بیان می کرد، اما انتقادش، انتقاد سازنده بود. مثل انتقاداتی که خود امام می کردند. خود امام مگر خلافی



در سخنرانی، متواضعانه رهبریت آیت الله خامنه ای را تأیید می کرد و می گفت که ایشان با امام هیچ فرقی نمی کند، ایشان فرزند و شاگرد امام است. مرتب مردم را دعوت می کرد به اطاعت و پیروی از ایشان و این در تقویت رهبریت خیلی نقش اساسی داشت. یکی از عوامل رسمی آرامش و استقرار رهبری آیت الله خامنه ای همراهی حاج احمد آقا بود.

بودیم. آمد کنار من نشست، یعنی من هم صاحب عزای هستم، من هم عزادارم، این مادر من هم بود. بعضی از خاطرات قابل فراموش کردن نیستند. آدم بی نظیری بود. در پایان مناسب است بگویم که بعد از فوت حاج احمد آقا خوب است انسان داراییش را ببیند. بهترین جوابش هم خود وصیتش است که آدم یک ریال توی بانک نداشته باشد. آن چهار ریالی هم که توی صندوق قرض الحسنه است، می گوید از ماهانه های حقوق حوزه قم است. اینها را بدهید به فقرا، کتابهای مرا بدهید به کتابخانه آقای مرعشی.

تاریخ ائمه (ع) را که بگذاریم کنار، از بعد از ائمه اطهار (ع)، یک مورد کسی را در تاریخ سراغ دارید که همه چی دستش و همه امکانات برایش فراهم باشد و هر کاری بتواند بکند، ولی یک ریال هم برای خودش ذخیره نکند. همان ۷۰۰ میلیون تومانی را که سهم امام بود، همان روز دوم فوت امام در قم به شورای مدیریت تحویل داد که تا سه سال از طرف امام به حوزه علمیه شهریه می دادند. چه کسی چنین کرده است؟ فرزندان امام به دلیل انتساب به ایشان از خیلی از لائذ دنیا محروم بودند. این واقعاً اگر به دنیا گفته بشود، باعث تعجب دنیا است. وضعیت اموال و دارایی امام از همسرشان، دخترهایشان، فرزندانشان و به خصوص حاج احمد آقا باعث تعجب دنیا می شود. به سلامتی و پاکی بیت امام، به خصوص حاج احمد آقا سراغ ندارم. اگر هست بیاورند بگویند که من آگاهیم افزوده بشود. این خیلی مسئله است. یعنی دنیا روی این حساب می کند، که واقعاً دنیا بداند که وضعیت رهبری جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ما وضعیتش این بوده است.



وقتی دومی را به حاج احمد آقا دادم، گفتم که از آن، یکی دیگر هم بود که دادم به فلان آقا. ایشان فرمودند، «اشتباه کردید، زیرا اسباب فتنه می شود. ممکن است آن را منتشر و موضوع را پخش کنند.» و من هم متوجه موضوع شدم و آن را پس گرفتم. مهم این است که ایشان تا

آخر قضیه را متوجه می شد و از نظر سیاسی، مراقبتهای جالبی می کرد.

با توجه به این که کار ایشان زیاد بود و حتی بعضی از شبها، اظهار خستگی زیاد می کرد، ولی علاقه شدید داشت که مبحث دیگری مثل وجود ذهنی را مطالعه کند که من گفتم، «بگذارید کمی آرامش پیدا کنید و شبی آسوده باشید.» ایشان قبول کردند، ولی علاقه و شوق برای ادامه مباحثه داشتند.

ایشان که در کنار امام بود، امامی که میزان الحقیقه بود، تعریف می کرد که به امام گفتم، «بسیار خسته شده ام. حالا که نمی گذارید به قم بروم، اجازه بدهید خانه ای راحت تر در تهران بگیرم که زندگی خانواده ام آسان تر شود.» ولی امام، دستشان را محکم، به علامت نفی بالا بردند. من به احمد آقا گفتم، «توپسر امامی و با ماها فرق داری.» امام، مثل حضرت رسول که حضرت علی را امر می کردند از خلق کریم متابعت کند، احمد را امر می کردند که در این زهد از ایشان متابعت کند.

صاف بود و صافی

احمد آقا، همان صافی بود که ذره و غبار را می گیرد. ایشان در مقام انتقال دهنده و تلقی کننده انواع نامه ها و تلگرافها بود که می آمد و می بایست آن چنان به امام منتقل کند که خدای ناکرده ایشان رنجیده خاطر نشوند و فشار کار بر روی ایشان نباشد. این بزرگوار، با یک چنین کیفیتی، این بیت شریف را با تمام جهاتش و تمام حیثیاتش نثار حراست امام که در نهایت، حراست جمهوری اسلامی بود، می کرد. ایشان (قدس سره الزکیه) یک بار گفتند، «چیزی که من را زجر می دهد این است که صرف نظر از آثار عرفانی امام که با قلم خود ایشان بوده است، مسائل برهانی ایشان نیز کم نظیر و شاید در عصر خود

دور از افراط و تفریط، ایشان جامع معقول و منقول بود و صاحب نظر و اجتهاد در فقه بود و در شورای خبرگان عضویت داشت. نهالهایی در وجود ایشان بود که اگر مشیت الهی برقرار می بود و آن مبادی به ثمر می آمد، ایشان فوق العاده بود و غیر از اینها بسیار با محبت.

آن امر عقلی را، به طور محسوس ترسیم کرد. آن چنان سهل و ممتنع، به صورت یک مثلثی ترسیم کردند که می توانیم ضلعین مثلث را امتداد بدهیم و راست به سوی بالا ببریم و قضیه برای من قابل لمس شد. در صورتی که تا آن روز، چنین حرکت جدیدی را نخوانده بودم. از مقصد ثالث هم گذشتیم و به الهیات به معنی الاخص رسیدیم که موضوع بحث آن، وجود حضرت واجب تبارک و تعالی است.

ایشان صفای ذهنش آن چنان بود که وقتی من از بیان امام، خصوصاً درک واجب الوجود و از مصباح الهدایه امام، «هو» را بیان می کردم که امام می فرمایند چرا «هو» ضمیر غایب است و حدود ۱۷ اسم است که به «هو» برمی گردد و نهایت و حدی برای او نیست و چیزهایی نظیر این معرفتهای روشن که خدمتشان عرض می کردم، اشک می ریختند. در گذران بحثها، هیچ شتابی نداشتیم، با طمأنینه نوار برمی داشتند. ایشان قواعد و جود را محکم کرده بود و اموری که بر آن مترتب شده بود و می شد وجود ایشان را فوق العاده می کرد.

هوشیاری سیاسی

در همه مسائل، مثلاً در مسائل سیاسی هم به خاطر من آید بولتنهایی برای ما آورده بودند که در آنها از طرف یکی از مدعیان مرجعیت، علیه ما به ساواک گزارش داده شده بود. خیلی خلاف واقع و با سوء ادب بود. من آنها را به قم، خدمت حضرت امام بردم. یکی از آنها را به یکی از افرادی که در دفتر بودند، دادم و

بی نظیر است، ولی هیچ یک از شاگردان ایشان، چیزی را تقریر نکرده اند و چندین بار از من خواستند که تلویزیون را خبر کنم که کتاب «مصباح الهدایه» و کتاب «امام راحل و فقه سنتی» از کارهای دفتر نشر را تدریس کنند. البته من شاگرد اصول امام بودم و درس فلسفه را خدمت ایشان نخوانده بودم. ولی در اصول، مباحثی که راجع به حاشیه آیت الله بر جردی که امام مطرح می کردند، بی نظیر بود. استاد بزرگوار، آقای علامه طباطبایی، متفنون در فنون کثیره عقلیه بود و در برهان، ید طولانی داشت و از دید ما بالاتر بود. در مجلسی، یکی از مشاهیر فلسفه که به قم آمده بود از امام پرسید، «شما آقای طباطبایی هستید؟» آقای طباطبایی فرمودند، «طباطبایی منم. ایشان آیت الله خمینی، استاد من است.» می دانیم که آقای علامه طباطبایی سخن به مجامله نمی گفت. منظور آن است که آثار عرفانی امام متعدد است، ولی از مبانی فلسفه ایشان با این تبصره، هنوز چیزی بیرون نیامده بود و حاج احمد آقا به دنبال جزوات ایشان از شاگردانش بود که بالاخره، خطوطی از تلمیذ امام پیدا کرد و البته ایشان مرحوم شده بودند و خانواده آن تلمیذ جزوات را به احمد آقا داده بود و من مطالعه کردم و گفتم، «انزل من السماء ماء»

دیشب از پاریس به من زنگ زدند که فیلسوف جوانی، نه سال در آثار امام کار کرده و حتی به مشهد آمده و نزد حکیم ربانی، آیت الله آسید جلال الدین آشتیانی نظرات امام را دیده و در دانشگاه «سوربن» از آن دفاع کرده و همه آن را تأیید کرده اند و گفته اند این آقای «کریستین بونو» فلان نمره ممتاز را گرفته است.

قدرت مباحثه و عزم راسخ در فراگیری

روح حاج احمد آقا شاد. امری که ایشان را مشغول کرده بود این بود که جنبه کار سیاسی امام، ستره و پرده ای بر مسائل فلسفی و برهانی ایشان بود. من متأثرم. ای کاش، بعد از مرگ من از ایشان راجع به من سؤال می کردند. ایشان که قدرت مباحثه و ذکاوت و عزم راسخ در فراگیری و تبصرشان در فلسفه را بیان کردم. البته، اصل کار ایشان در بعد فقه و اصول بود و بعداً به فلسفه پرداختند. در بیرونی امام در قم، آقایان می آمدند، می نشستند و مسائل فرعی بحث می شد. مثلاً «عروه الوثقی» را باز می کردند. این امور گفته می شد که ادله این فرع چیست و حاج احمد آقا، قهرمان میدان بود در اعمال قواعد اصول و گاهی اوقات اقوال علما در آن مسائل را حضور ذهن داشت و می گفت.

صاحب نظر و مجتهد در فقه

من حیث المجموع، دور از افراط و تفریط، ایشان جامع معقول و منقول بود و صاحب نظر و اجتهاد در فقه بود و در شورای خبرگان عضویت داشت. نهالهایی در وجود ایشان بود که اگر مشیت الهی برقرار می بود و آن مبادی به ثمر می آمد، ایشان فوق العاده بود و غیر از اینها بسیار با محبت. وقتی خانواده من فوت شد، ایشان مرتب در روزنامه تسلیت می داد که موجب تسلی بچه ها بود. خانواده ما فانی در ایشان بود و ایشان خیلی لطف و محبت کردند.



● ۱۳۵۸. بیمارستان قلب تهران.



ملازم ولی خدا...

آیت الله محمد محمدی گیلانی

سینا، این مطلب را، هم در مدخل «منطق الشفاء» و هم در اوایل «شفای الهیات» بحث طولانی کرده است و خدایش با امام رضوان الله علیه، همان طور که جسماً محشور بوده اند و شده اند، روحاً هم با سید المرسلین محشور گردانند.

سختکوش در مباحثه

از مطلب به آسانی نمی گذشت و اگر پیش مطالعه ای در آن بحث کرده بود، اسباب زحمت برای من می شد و اگر مطلب درست ادا نمی شد، آن را پیگیری می کرد. سختکوش بود و قضیه را تعقیب می کرد.

ما در حدود دو سال و اندی، در فلسفه «اعلی» یعنی قواعد عامه وجود و به حسب اصطلاح رایج «امور عامه» با هم، شبانه بحث می کردیم و با آن همه گرفتاری که ایشان در تدبیر امور بیت رهبری داشتند، با وجود آن همه مسئولیت و آن همه وزرا و وکلا و مسئولین و اهل توقع و اهل حاجت و نامه هایی که می بایست پاسخگو باشند، هر هفته چهار شب، من در خدمت ایشان بودم و مباحثه آزاد دو نفری بود و ایشان هم نوار برمی داشتند.

ادب موروثی

خطر شریفتان مستحضر است که ما طلبه ها در مباحثه، آزاد هستیم. خیلی چیزها ممکن است بگوییم و خیلی تندیه ها بشود، ولی ایشان در نهایت ادب - ادبی که به وراثت داشتند مرا و خشونت مرا تحمل می کردند.

در طول دو سال و اندی، الهیات به معنی اعم را که همان قواعد وجود است - به پایان رساندیم و حاجی علیه الرحمه، چون منظومه را به مقاصد تقسیم کرده، از این مقصد که گذشتیم به مقصد دوم، یعنی جواهر و اعراض رسیدیم. مباحثه ای آزاد و ایشان به بعضی از شرح های فارسی که پهلوی من نبود، مراجعه می کردند و می فرمودند که فلان استاد، این طور نظرات مختلف را بحث می کند و من می گفتم، «میزان شما، داور شما.» به هر حال جواهر و اعراض به پایان رسید.

ترسیم ساده یک امر عقلی و پیچیده

ایشان اصل کارش در فقه و اصول بود و بعداً به فلسفه پرداخت. انسان اگر مبادی را محکم کند، هر چه بر آن مترتب می شود، لذت بخش خواهد بود. مثلاً یادم می آید یکی از آن شبها که ایشان تشریف آوردند، من مشغول ترجمه مقاله «قوه و فعل» علامه طباطبایی بودم که حضرت علامه می فرمایند، «قوه و فعل، سنگین ترین مقاله من است.» کاغذهای من روی میز پخش بودند. به ایشان گفتم، «علامه، درباره تنازل و تصاعد حرکت، عبارتی دارند. من در آن خیلی دقت کرده ام.» و آن را برایش گفتم. ایشان (رضوان الله تعالی علیه)، مدار را برداشت و

امام خانه ای گرفتم، از من خواستند که یک بحث عقلی و فلسفی را با هم منعقد کنیم. عذر آوردم، ولی نپذیرفت. خدمتشان عرض کردم که شما همه وجود شریفتان را برای حراست، همدمی و مراقبت امام و مآلاً برای حفظ جمهوری اسلامی مصرف می کنید. وجود شما بسیار گرانبها و وجود بی بدیل و بی همتایی است. شما اجازه بدهید من بیایم منزلتان و آنجا با هم بحث کنیم. زیرا، با بازار داغی که منافقین برای ناامنی درست کرده اند، اگر من آنجا بیایم بهتر است، ولی ایشان که متعلق به اخلاق رسول الله بود و پاره ای از امور را ملاحظه می کرد، گویی «آداب المتعلمین» در جلوی چشمان شریفشان بود. تعبیراتی کردند که، «نه! من باید بیایم.» البته با تعبیرات لطیف تر و دلنشین تر.

ذهنی نقاد و عقلی روشن

با هم شروع به مباحثه فلسفه «اعلی» و متن کتاب «شرح منظومه» تألیف سبزواری کردیم، یعنی حکمت متعالیه و متنی که مورد بحث قرار دادیم، حکمت منظومه سبزواری علیه الرحمه بود. این بزرگوار در مباحثه، یکاد زیتها یضی و ان لم تمسسه نار! آن چنان ذهن نقاد و عقل روشنی داشت که مطلب از دهان من بیرون نیامده، تو گویی چندین بار این مطلب را مباحثه کرده است.

این مطلب قابل دقت است که موضوع فلسفه «وجود مطلق» به وجودی که در اختیار ماست و وجودی که خارج از اختیار ماست، تقسیم می شود. در مورد این مسئله، ما چند جلسه ای با هم بحث کردیم. مآلاً، فلسفه نظری که تقسیم می شود به اقسام ثلاثه، ایشان مسلط شد بر مقصد فلاسفه در این باب. این که به عرضتان رساندم مطلب ساده ای نیست. شیخ العقلا «ابوعلی

حدیث از قره العین امام راحل قدس سره الشریف، حجت الاسلام و المسلمین، آقای حاج سید احمد خمینی اعلی الله مقامه، برای من مایه لذت و مسرت و ابتهاج است. چه محدث این حدیث، خودم باشم یا رفیق بصیری که به احوال این عزیز آشنا بوده است، استماع و شنیدنش برای من تبهج است. مگر نه این است که این عزیز، همه عمر و جوانی و شوق سوزان و گدازنده ترین ایمان و سوزان ترین اشتیاق و همه حیثیات زندگی خویش را در وجودش به هم در آمیخت و نثار مقدم امام راحل - یعنی امام المتقین عصر ما - نمود و مآلاً قربانی حراست از جمهوری اسلامی گردید.

چرا چنین نباشد؟ این عزیز، پرورش یافته بیت نبوت، در حجر ولایت تربیت شد. پدر بزرگوارش امام راحل، وارث علوم سید المرسلین، از معارف و شرایع و احیا کننده آثار انبیا و رسول الله در این عصر و انفسا بوده است.

ملازم ولی خدا

عزیز ما حجت الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا، شبانه روز ملازم این ولی خدا بوده است و لصوق و لزوم ایشان با امام بزرگوار، همچون ملازمت و ملاصقت امیر المؤمنین و رسول الله بوده است. در خطبه «قاصعه»، امیر المؤمنین، ملازمت خود با رسول الله را این چنین بیان می کند، «لقد كنت ألبیغه اتباع الفصیل أثر أمة یرفع لی فی كل یوم من أخلاقه علماً یأمرنی بالا قتداء به.»

می فرماید، «اگر متابعت و سوق و ملازمت مرا با رسول خدا بخواهید تشبیه کنید، همان طوری که فرزند شتر ماده دنبال مادر، شتابان در حرکت و ملازم لاینفک مادر است، من هم ملازم رسول الله بوده ام. رسول خدا هر روز از اخلاق عظیم خویش، رایت و پرچمی را برای من می افراشت و مرا امر می کرد که آن حضرت را در آن خلق کریم متابعت کنم.»

همیشه با امام بود

احمد عزیز هم، با وجود اقدس ولی بزرگوارش، امام راحل، این چنین بود. روز با امام بود، شب با امام بود، در سفر با امام بود، در حضر با امام بود.

من متأسفم که چرا مطلب به عکس نشد. می بایستی از حضرت ایشان تقاضا می شد که درباره این رفیق مرحومش - محمد محمدی گیلانی - توضیح بدهد، ولی مسئله معکوس شد. از من تقاضا فرموده اید که درباره مراتب معارف حجت الاسلام احمد آقا خمینی، آن مقداری که مطمئن باشم صحبت بکنم. قبل از آنی که من با این بزرگوار، طرح مباحثه ببندام، با وی آشنا بودم و معرفت داشتم. در قم رفت و آمد داشتیم و جناب ایشان در تهران، وقتی که من در دادگاه بودم و به امر امام، در جوار بیت

از مطلب به آسانی نمی گذشت و اگر پیش مطالعه ای در آن بحث کرده بود، اسباب زحمت برای من می شد و اگر مطلب درست ادا نمی شد، آن را پیگیری می کرد. سختکوش بود و قضیه را تعقیب می کرد.



چند مرتبه خدمت امام عرض کردم که گاهی اوقات من توفیق ندارم خدمت شما شرفیاب شوم، اما بعضی از مسائل هست که می‌خواهم خدمت شما برسد. به چه وسیله برسانم؟ ایشان فرمودند که حاج احمد آقا مورد اعتماد من است. هر چه را بگویید به من می‌رساند. من چند مرتبه این مطلب را از خود امام شنیدم.

دارم. «حاج احمد آقا واقعاً مراقب بود که کسانی که خدمت امام می‌رسیدند، در آن حدی که امام حالشان مساعد است، با امام صحبت کنند و آنجا حضور داشته باشند. این جور هم نبود که جلوی یک دسته گرفته شود و دسته دیگر بتوانند پیش امام بروند. ایشان واقعاً یکی از خصوصیاتشان این بود که امام را امام همه امت می‌دانست، فلذا افراد با سلیقه‌های مختلف می‌توانستند به نوبت خدمت امام شرفیاب شوند و این از خصوصیات و از سعه صدر ایشان بود. حاج احمد آقا برای حرکت امام در طول سالهای انقلاب (از وقت محقق شدن انقلاب تا ارتحال حضرت امام)، در همه این جهات مراقب اوضاع بود و واقعاً هم خوب از عهده برآمد. یک وقتی من به حاج احمد آقا گفتم که متوجه موقعیت خطیر ایشان هستم و می‌دانم که در خدمت امام و رابط بین امت و امام و امام و مسئولین نظام هستند. من خدمت ایشان عرض کردم که منشاء همه مسائل و حضورشان در صحنه، اعتقادشان و اعتمادشان به امام است. چیزی را که مردم توقع دارند، این است که آنچه را که نظر امام هست به مردم برسد. مردم نجات و سعادتشان را در این می‌دانند که آنچه که نظر امام است، به دست بیاورند و عمل بکنند. به طور طبیعی نظر شما و نظر من و دیگران برای مردم خیلی اعتبار ندارد! تمام توجه مردم این است که ببینند نظر امام چیست و آن را پیدا و طبق آن عمل کنند. شما بالاخره ممکن است سلیقه‌هایی داشته باشید. اگر این سلاقی با نظرات امام جور در نیایند، چه می‌کنید؟ این را من با خود ایشان مطرح کردم. ایشان فرمودند که واقعاً مطلب این است که گاهی

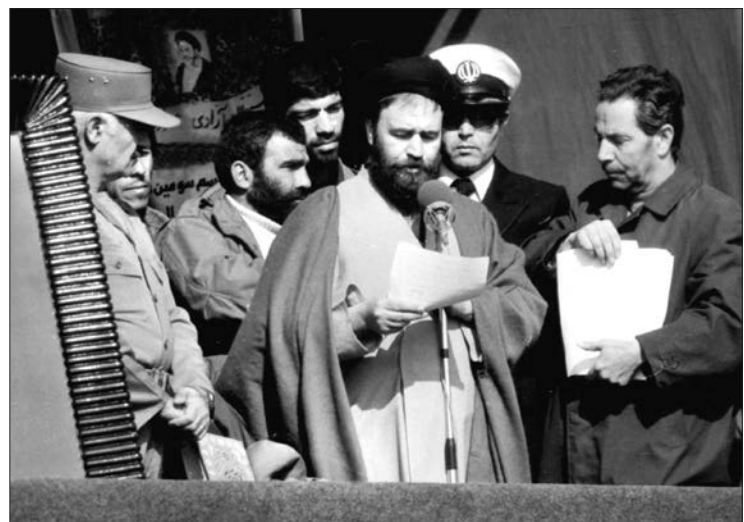
که حاج احمد آقا طبق سلیقه آنها عمل بکند، ایشان این چنین شرایطی داشت، معذک می‌شود گفت که شبهه معجزه است که حاج احمد آقا صد درصد همانی را که امام می‌خواستند، بعد از ارتحال ایشان انتخاب کرد و معلوم شد که حاج احمد آقا به مسئله ولایت فقیه عمیقاً معتقد بود، نه از باب اینکه ولایت پدر بزرگوارش بود، بلکه از باب اینکه به ولایت فقیه اعتقاد داشت. ایشان علاوه بر اینکه امام پدرشان بودند، واقعاً به حساب اینکه ایشان ولی امر مسلمین بودند، به ایشان عشق می‌ورزید و واقعاً صد درصد تابع ایشان بود و اطاعت می‌کرد. لذا بعد از ارتحال حضرت امام هم به همان نحو که حمایت از امام داشت، به همان شکل نسبت به مقام معظم رهبری حمایت داشت. این مسئله مهمی بود که ایشان انتخاب کرد و واقعاً انتخابی بود که روح امام را شاد کرد. همان طوری که امام می‌خواست هر انسانی نسبت به ولی فقیه رعایت بکند، ایشان همان طور رعایت کرد. مسئله دوم نحوه موضعگیری ایشان نسبت به مقام رهبری و نظام و احیاناً اگر افرادی سلیقه‌های مختلفی داشتند، روش ایشان کنترل کننده بود. نسبت به کسانی که خصوصیات ولایت فقیه را در امام قائل بودند حضور و روش حاج احمد آقا کنترل کننده بود، و این هم مسئله بسیار مهمی بود.

مسئله دیگر، اهمیتی بود که ایشان نسبت به نشر آثار امام داشتند و خیلی قابل تقدیر است به جهتی که تمام مسائلی که می‌تواند در حقیقت سرمشق و برنامه باشد برای انقلاب و آینده، همین مسائلی است که کلیات آن را امام به مناسبت‌های مختلف بیان کردند که اینها همه نصوصی می‌تواند باشد برای انقلاب و مسئولین انقلاب، می‌تواند برنامه‌ای باشد که همه در طول تاریخ بتوانند از آن استفاده کنند.

* برگرفته از گفت‌وگو با واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

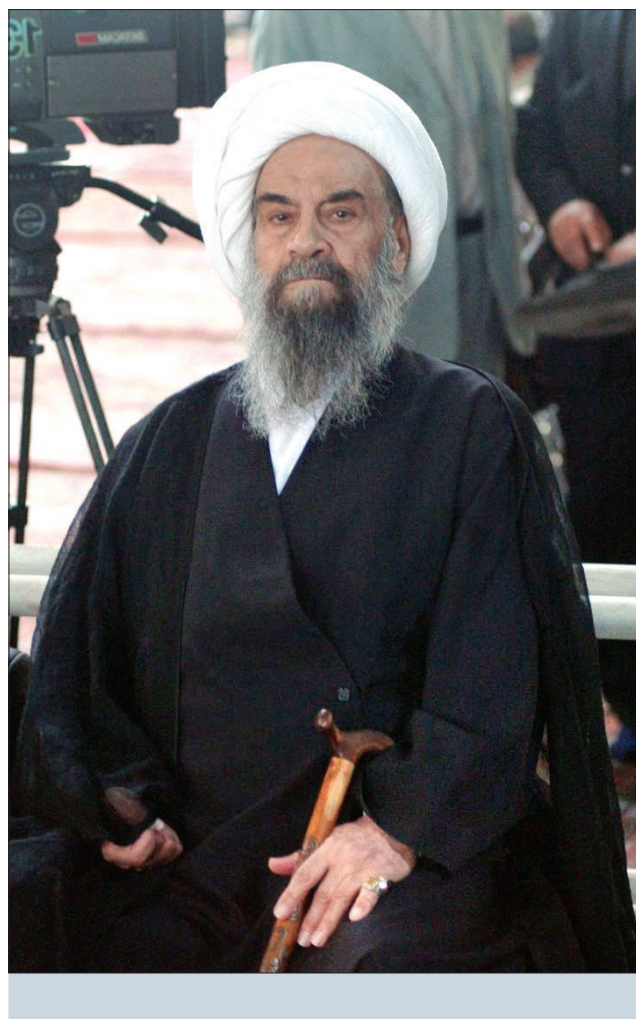
اوقات من نظرات خاصی دارم و گاهی وقتی که امام مطلبی را می‌فرمایند، من نظر خودم را هم خدمت امام عرض می‌کنم. ممکن است امام نظر مرا هم در بیان‌شان در نظر داشته باشند، اما خیلی وقتها نظر مرا نمی‌پسندند و آنچه را که ایشان تصمیم می‌گیرند، من وظیفه الهی خود می‌دانم که همان را برسانم و تعبیرشان این بود: من این را خیانت به اسلام و مسلمین و امام می‌دانم که غیر از آنچه که نظر امام هست، مطلبی را بگویم، حتی اگر چیزی که منظور امام هست، درک نکنم. من چند مرتبه از خود امام شنیدم که اعتماد صد درصد به ایشان داشتند و آنچه را که به ایشان دستور می‌دهند، همان را عمل می‌کند، ولو خلاف نظر خودشان باشد. مطلب مهم همان مطلبی است که از خود ایشان نقل کردم که ایشان گفتند که من وظیفه خود می‌دانم که حتی اگر جایی خلاف نظر من باشد، نظر امام را بگیرم و برسانم.

بعد از ارتحال امام، هر کس در شرایط ایشان بود، واقعاً یک موقعیت بسیار حساس و مشکلی داشت، به جهتی که ایشان با آن روحیه و حالت محبت و صمیمیتی که با همه افراد و با سلیقه‌های مختلف داشت، با همه ارتباط داشت، ممکن است که بعضیها هم سلیقه‌های خاصی داشتند، دوست داشتند



بازوی توانمند نظام اسلامی...

خاطرات آیت الله حسین راستی کاشانی



واقع مطلب این است که در همه آن چیزی که می شود به امام نسبت داد، در همه خدماتی که برای اسلام و انقلاب برای پیشرفت این نظام شده است، حاج احمد آقا شریک است. واقعاً بازوی توانایی بود برای حضرت امام و دائماً سعی ایشان این بود که شب و روز از امام دور نشود.

من از مقطع اقامت در نجف با مرحوم حجت الاسلام حاج احمد آقا (قدس سره) آشنا شدم، منتها آشنایی در حد سلام و علیک عادی. عمده شناخت من نسبت به ایشان بعد از اینکه من آمدم به ایران (چون مشکلاتی برای ایرانیان از ناحیه صدام و حزب بعث ایجاد شد) و قضایای پس از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، حاصل شد. بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، بر اثر مقاله ای که روزنامه اطلاعات نوشت، در قم و در ایران انقلابی شروع شد. از آن وقت، ارتباط ما که جزو اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بودیم با نجف اشرف و حضرت امام زیاد شد و از آن وقت در حقیقت واسطه بین امام و ما ایشان بود و سخنرانیها و پیامهای امام را به وسیله تلفن می گرفتیم. از آن تاریخ، موقعیت حاج سید احمد آقا و نقش ایشان در سرعت و حرکت مسائل انقلاب بارز بود. ایشان سریع پیامهای امام را می رساندند. آن موقع فاکس که در دسترس نبود و لذا نوار حضرت امام را با تلفن به ما می رساندند و یا نوشته های ایشان را پشت تلفن می خواندند و ما می گرفتیم. از آن وقت نقش حاج احمد آقا در مسائل انقلاب و فداکاری ایشان نسبت به امام و وفاداری ایشان و سعی ایشان نسبت به اینکه آنچه که امام می خواهند، سریع عملی شود، آشکار و ارادت ما نسبت به ایشان روز به روز زیادتر شد، به خصوص از وقتی که امام از نجف حرکت کردند و انقلاب اوج گرفت و ایشان تشریف بردند به سوی کویت و از آنجا به فرانسه. در آنجا دیگر حاج احمد آقا مثل پروانه به دور شمع وجود امام می چرخیدند و همه مسائل را مراقبت می کردند. آن هم با آن مشکلاتی که آنجا بود. البته من از سنه ۲۸-۲۷ به نجف مشرف شدم و تا ۶ سال، زمان حضور حضرت امام در حوزه نجف را درک کردم. بعد که ما آمديم، شاید ۴ یا ۵ سال دیگر امام در نجف بودند. بار اول که حاج احمد آقا مشرف شدند تقریباً اوایل شروع مباحثه طلبگی ما با ایشان بود. آن هم با سفارش امام. در حقیقت، شرایط طوری نبود که با ایشان ارتباط نزدیک پیدا کنیم. اما بار دوم که تشریف آوردند، زی طلبگی شان بیشتر شده بود و آن سلام و علیک متعارف را از آن وقت با ایشان پیدا کردیم. واقعاً ایشان از جهت استعداد و از جهت اهتمام برای درس طلبگی، سریع رشد کردند و زحمت کشیدند. البته بعد از آن، من توفیق نداشتم در پاریس خدمت ایشان

باشم. واقع مطلب این است که در همه آن چیزی که می شود به امام نسبت داد، در همه خدماتی که برای اسلام و انقلاب و برای پیشرفت این نظام شده است، حاج احمد آقا شریک است. واقعاً بازوی توانایی بود برای حضرت امام و سعی ایشان این بود که هرگز از امام دور نشود، برای اینکه دو مطلب مهم در نظر ایشان بود که حتماً رعایت می کردند. یکی از ناحیه جسمی و حفاظت امام، از ناحیه خورد و خوراک و احیاناً داروی ایشان. وقتی که امام از پاریس آمدند تهران تا پیروزی انقلاب و چند روز بعد از آن که آمدند به قم، حاج احمد آقا شب و روز با ایشان بودند و وقتی هم امام کسالت پیدا کردند و ایشان را به تهران بردند، چه در بیمارستان و چه زمانی که آمدند به منزل قبل از جماران و در جماران، حاج احمد آقا دائماً پروانه وار برای حفظ سلامت ایشان و حفظ وجود ایشان، به دور امام بودند. کسی که در مقابل همه ابرقدرتها موضع گرفته، خوف این بود که از جهات مختلف نسبت به ایشان سوء قصدی شود، به شکلهای مختلف چه به شکل ترور و چه توسط غذای مسموم. همه اینها را ایشان ملاحظه می کرد و لذا طول حیات امام، ایشان مسافرت ۳۲ روزه نداشتند. اگر می آمدند به قم و برمی گشتند، یک ساعته بود و دو ساعته. جهت دیگر، دستورات و پیامهایی بودند که امام راجع به نظام و مسئولان نظام از ریاست جمهوری گرفته تا سایر نیروها صادر می کردند و بعد دوباره پاسخ آنها به ایشان برمی گشت. واقعاً این نقش واسطه، نقش بسیار مهمی بود که حاج احمد آقا داشتند. مسئله مهم دیگری که به عهده ایشان بود، اینکه برنامه ملاقات کسانی که می خواستند خدمت حضرت امام شرفیاب شوند، باید زیر نظر ایشان تنظیم می شد که مشکلی برای امام پیش نیاید. مثلاً ما گاهی که خدمت امام شرفیاب می شدیم، ایشان هم نمی آمدند، ولی سفارش می کردند، امام خسته نشوند. در اینجا باید بگویم که یک وقتی خدمت امام مسائلی را عرض کردم و فکر کردم که ممکن است امام خسته شده باشند. برای یک کسی از امام وقت می خواستم بگیرم. امام فرمودند که، «من فعلاً شرایط حالم مساعد نیست که وقت بدهم.» عرض کردم ولو مختصر. ایشان فرمودند، «من نمی توانم به شما تفهیم کنم که من چه شرایطی

بخواند، مطابق طلاب دیگر به او شهریه بدهید. ماهی صد و پنجاه تومان، نه بیشتر نه کمتر.» احمد آقا شرایط را دیده بود و می دانست اوضاع کشور به شکلی است که آدمهای درگیر مبارزه، ممکن است هنگام ورود به دانشگاه با موانعی روبرو شوند، تمایلی به رفتن به دانشگاه نداشت، در حالی که در مدرسه عالی حسابداری هم قبول شد. همان که دکتر نبوی رئیسش بود و اوایل خیابان ایرانشهر بود و یک بار هم باهم رفتیم آنجا، ولی او را نپذیرفتند.

به خاطر این که پسر امام (ره) بود؟

بله. اطرافیان او هم که همه روحانی بودند. این درک را پیدا کرد که اگر بخواهد کار مؤثری انجام دهد، باید وارد این سلک شود و هنگامی که به عتبات مشرف شد، ملیس شد به این لباس و موقع برگشتن هم، ساواک او را دستگیر کردند و به زندان قزل قلعه بردند و مدتی زندانی بود.

ظاهراً در جریان پانزده خرداد ۴۲، حاج احمد آقا شرکت نداشتند، چه شد که بعدها به مبارزه روی آوردند؟

انفاً روز ۱۵ خرداد ۴۲ که آقا مصطفی به صحن بزرگ «آینه» که آن موقع به آن می گفتند صحن... نامش یادم نیست، ولی مقبره یکی از نخست وزیران دوره ناصری بود و حالا آنجا دالانی شده است، من دقیقاً یادم هست که احمد آقا کنار ستونی با کسی به نام حبیب حبیبی که هم همسایه و هم دوست و هم همکلاسیش بود، ایستاده بود و در آن جریان حضور داشت. البته کسی او را نمی شناخت. سال آخر دبیرستان بود و آن طور که باید و شاید شناخته نبود. حضور در این جریانات و آشنایی با مبارزه و مبارزین و به خصوص تکلیف سنگینی که در مورد رسیدگی به خانواده مبارزان داشت، همه سبب شد که در خط مبارزه بیفتد و خوب هم پیشرفت کرد، ولی چون خودنمایی نداشت، فعالیت‌های او دیده نمی شد و در نتیجه جایی ثبت هم نمی شد.

ایشان رسیدگی به خانواده مبارزین را چگونه انجام می داد؟ منبع آنها کجا بود؟ چگونه به دستش می رسید؟ و اطلاعات مربوط به آنها را چگونه گردآوری می کرد؟

دوستانش به او می گفتند. خیلی نوجوان بود یا غیرمستقیم و به وسیله دیگران به آنها رسیدگی می کرد و یا مستقیم می رفت.



سال آخر دبیرستان بود و آن طور که باید و شاید شناخته نبود. حضور در این جریانات و آشنایی با مبارزه و مبارزین و به خصوص تکلیف سنگینی که در مورد رسیدگی به خانواده مبارزان داشت، همه سبب شد که در خط مبارزه بیفتد و خوب هم پیشرفت کرد، ولی چون خودنمایی نداشت، فعالیت‌های او دیده نمی شد و در نتیجه جایی ثبت هم نمی شد.

ابائی هم نداشت که با ماشینهای عجیب و غریب این کار را بکند. مثلاً از قم با یک ماشین وانت آمد تهران. قرار بود بیاید منزل ما و دیر آمد. پرسیدم، «چرا دیر کردی؟» گفت، «یک نفر جلوی مرا گرفت و گفت سبزپهانش را برسانم فلان جا. رفتم و او را رساندم.» از این جور اخلاقها هم داشت. اوایل سال ۵۹ بود، شب منزل مادر خیابان ضرابخانه مهمان بود. تقریباً نزدیک ساعت دوازده شب، بلند شد که برود. ماشینش یک چروکی چیف بود.



نیمه شعبان بود؟

بله. یک راننده تاکسی احمد آقا را شناخت. من دستی به ریشم کشیدم که به راننده تاکسی حالی کنم که چیزی نگوید. او دستی تکان داد و خداحافظی کرد و رفت. در آن شلوغی، بسیار کار مشکلی بود، چون آدم دوست و دشمن را نمی شناسد. اما حاج احمد آقا عین خیالش نبود.

ظاهراً بخش مهمی را از اخبار دست اولی که به امام (ره) می رسید، حاج احمد آقا به این طریق گردآوری می کرد. از این اخبار چیزی یادتان هست؟

بله. مثلاً حاج احمد آقا رفته بود در منطقه‌ای نزدیک بشاگرد که حالا آباد شده، با یکی از پیرمردها صحبت کرده بود. آنجا آن موقع وضع فلاکت‌باری داشت. احمد آقا درباره وضعیت آنجا شنیده بود و به عنوان تفریح رفت، ولی این کارش فوق العاده سازنده بود. یعنی بنیاد ۱۵ خرداد از آن موقع به بعد برای فعالیت جا پیدا کرد. آقای صانعی شخصاً خیلی رسیدگی می کرد. احمد آقا می رفت و به عینه همه چیز را می دید و اقدام می کرد.

خانواده‌هایی هم بودند که می رفت و سر می زد. بله. هیچ ابایی از این کارها نداشت. نکاتی هست که می شود گفت موروثی است. مايلم خاطره‌ای را از سال ۴۳ نقل کنم. بعد از تحت نظر بودن و حصر امام (ره) در قیصریه، پس از برگشتن ایشان به قم، جمعیت کثیری به دیدنشان می آمد و می رفت. سر سفره، گمانم روز عید غدیر بود، امام (ره) رو کردند به آقا مصطفی و گفتند، «مصطفی! من محمد اوس عبدالله را ندیدم.» اوس عبدالله که بود؟ چند خانه آن طرف‌تر، همسایه امام (ره) بود و محمد، پسرش بود که می آمد با احمد آقا بازی می کرد. امام (ره) از بچگی او را دیده بودند. در آن جمعیت کثیری که چند روز بود می آمدند و می رفتند، امام (ره) سراغ محمد اوس عبدالله را گرفتند. می خواهم دقت و توجه را عرض کنم. این ژنها منتقل می شود. امام (ره) دائماً از این جور سوالات می پرسیدند که فلان کس چطور شد؟ وضع این یکی چطور است؟ خلاصه متوجه همه کس بودند. بدیهی است که اینها منتقل می شود.

در آن ساعت، رفتن خطرناک است. به او گفتم، «همین که رسیدی به من زنگ بزن.» دیدم وقتش شد که باید زنگ بزند و نزد. طول کشید و طول کشید تا بالاخره زنگ زد. داد زدم که، «تا حالا کجا بودی؟ چرا زنگ نزدی؟» می دانست که من دلشوره‌ای هستم، با صدای آرامی گفتم، «عصبانی نشو، یک آقا و خانمی با پنج تا بچه ایستاده بودند کنار خیابان. از آنها پرسیدم کجا می روید؟ گفتند می رویم خیابان ولی عصر. بردم آنها را رساندم.» امام (ره) هنوز خانه‌شان در دربند بود و هنوز نرفته بودند جماران. می خواهم عرض کنم که اهل خدمت بود، عاشق خدمت بود، نه این‌که چشمداشتی داشته باشد یا بخواهد خودنمایی کند.

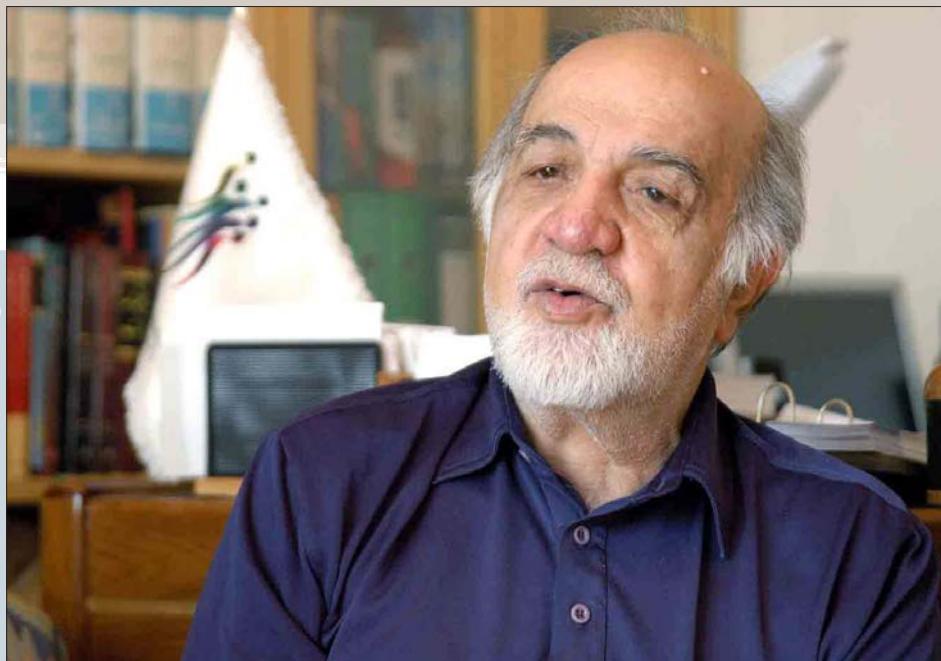
این ویژگی در میان مسئولین نظام، ویژگی منحصر به فردی است و بسیاری، خاطرات جالبی را در مورد این خصوصیت مرحوم احمد آقا نقل می کنند. همچنین در مورد این ویژگی که با لباس مبدل به میان مردم می رفت و به شکل دست اول کسب خبر می کرد. ظاهراً لباسهای جالبی هم می پوشیدند. بله. گاهی از آن کلاههایی می گذاشت که فقط چشمها پیداست. وقتی می خواست برود استادیوم آزادی فوتبال تماشا کند، از آن کلاهها می گذاشت. با چند نفر از دوستان رفته بودیم گشتی بزنیم.

چه سالی؟

قطعاً بعد از انقلاب بود، شاید سال ۶۵. دقیق یادم نیست. یکی از دوستان به اسم حاج مصطفی کفاش زاده هم بود. که مسئول حساب ارزی امام (ره) بود.

بله. رفتیم دستمان را بشویم. یک کسی آنجا بود، از او پرسید، «این حاج احمد آقا است؟» اگر می گفت نه، دروغ گفته بود. اگر می گفت آره، مشکل پیدا می شد. حاج مصطفی گفت، «ما با این رفیقمان این مکافات را داریم. هر جامی رویم از ما می پرسند این حاج احمد آقا است؟» و به این شکل جواب داد که زیرکی او را می رساند. هم جواب داد، هم دروغ نگفت.

از حضورشان با لباس مبدل در میان مردم خاطره‌ای دارید؟ یک شب پشت فرمان بودم. آقای سراج و آقای امام جمارانی و آقای آشتیانی هم بودند. رفتیم چراغانیها را تماشا کنیم.



دکتر محمود بروجردي، این بار با آرامش و خشنودی بیشتری نسبت به گفت و گوی پیشین در ویژه نامه مرحوم حاج آقا مصطفی با ما سخن گفت. شاید مشاهده محتوای متنوع و واقعگرایانه نشریه، ایشان را بدین امر ترغیب کرد. وی در پایان اظهار داشت که بسیاری از نکات این گفت و گور را برای نخستین بار و به طور ناخودآگاه بیان کرده است. ایشان به رغم آنکه کم سخن می گوید، با رغبت و علاقه و بیش از یک ساعت و نیم با ما صحبت کرد، در حالی که یادآوری برخی از خاطرات، بغضی را در گلویش می نشاند که رشته کلام را از دست می برد. وی از اهتمام برخی از نهادهای فرهنگی برای ثبت رویدادها و ناگفته های انقلاب قدردانی کرد و این رویکرد مبارک را طلیعه ای بر نگارش واقعیت های تاریخی دانست.

۱ «جلوه هائی از سلوک اخلاقی یادگار امام»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر محمود بروجردي

تبلیغات معاندین در مخدوش کردن چهره او، بی تاثیر ماند...

توجه می کردم. گاهی اوقات می دیدم که بعد از جلسه درس، بخشی را که در جلسه درس مطرح شده بود به بیرون از جلسه می کشید که خیلی جالب بود. گاهی اوقات عمامه از سرش می افتاد. بسیار بر اثبات نظرش اصرار داشت. آن وقت ایشان در مورد حاج احمدآقا می گفت که، «خیلی خوش استعداد است. خیلی خوب پیش می رود.» در سال ۴۵ که به نجف مشرف شدم، از ایشان پرسیدم که، «آقای حاج آقا مصطفی چطور جوانی است؟» امام (ره) فرمودند، «از آن وقت من در این سن خیلی بهتر است.» آن وقت حاج آقا مصطفی که امام (ره) چنین توصیفی از او فرمودند، از هوش و استعداد احمدآقا تعریف می کرد و می گفت، «گیرانش فوق العاده است.» الان کسانی که در نجف با او هم مباحثه بودند، مثل آقای سجادی، مثل آقای آیت الله بجنوردی، در ایران هستند و از استعداد و گیرایی او در مباحث فقهی تعریف می کنند.

فرزند امام (ره) بودن، در دوران نوجوانی و جوانی چقدر در خلیقات و رفتار احمدآقا مشخص بود؟

هیچ. اصلاً و ابداً. فقط موضوعی پیش آمد برای حاج احمدآقا که موضوع مبارزه بود و رسیدگی به کسانی که مبارزه می کردند که حاج احمدآقا در این خط افتاد و ناچار بود آن خط را دنبال کند و گاهی از درس منفک می شد، اما نمی گذاشت به درسش لطمه ای وارد شود. او موظف بود به خانواده زندانیها، تبعیدیها و مبارزین برسد.

در چه مقطعی؟ وقتی دیپلم گرفته بود؟

بله. دیپلم گرفته بود. تازه ملیس به لباس روحانی شده بود. ظاهراً حضرت امام (ره) اصراری بر این که فرزندان ایشان وارد سلک روحانیت شوند، نداشتند. چه شد که حاج احمدآقا به سلک روحانیت درآمدند؟

وقتی که دیپلم گرفت، مدتی در خانه بود و کار هم نمی کرد. آیت الله اشراقی، نماینده امام (ره) در قم بود. امام (ره) در نامه ای به آقای اشراقی نوشتند که، «اگر احمد درس طلبگی

کوشش کند، می تواند تاپ باشد، کمالینکه قبل از ملیس شدن به لباس روحانیت و رفتن به نجف، موقعی که در قم درس می خواند، خیلی استعداد از خودش نشان داد و بیش از دیگران درس می خواند، مثلاً اگر بعضی از طلاب در طی روز دو تادرس می گرفتند، او چهار درس می گرفت و به همه هم می رسید، چون دائماً تلاش می کرد که زودتر به مراتب بالاتر برسد. در نجف هم خیلی خوب پیشرفت کرد، در حالی که در کوران مبارزات قرار گرفته بود، معذک در درس و بحث را دنبال می کرد. هم امام (ره) و هم مرحوم حاج آقا مصطفی، در یکی دو گفت و گویی که با آنها داشتیم، از حاج احمدآقا تعریف می کردند. حاج آقا مصطفی حرفش برای من حجت بود. ایشان سه سال از من بزرگتر بود، ولی از همان دوران کودکی، او را می شناختم. من شاگرد دبیرستان بودم که این حرف را از پدر بزرگم شنیدم که به پدرم گفت، «من شنیده ام که آقا مصطفی، پسر حاج آقا روح الله خوب درس می خواند.» و این برای من موضوعی شد که به آن

با عنایت به این نکته که شما از آغاز نوجوانی مرحوم سید احمدآقا، ایشان را می شناختید، چه ویژگی هایی در ایشان همچنان به شکل بارزی در ذهن شما مانده است. تحرک و ناآرام بودنش به شکل بارزی در ذهن من مانده است. من از بچگی، او را می شناختم. حدود ۱۲ سال تفاوت سنی داشتیم و بعداً من هم در دبستان و هم در دبیرستان معلم ایشان شدم. بسیار ناآرام و دائماً دنبال بازی بود. مثلاً یادم هست یک بار در جای بسیار دوری از منزلشان که محله یخچال قاضی بود، یعنی سر راه اصفهان که به آن گردنه می گفتند و حالا ابتدای خیابان دور شهری هست، او را پابره نه دیدم. به خاطر بازی کشیده شده بود آنجا. حدود نه ده سال داشت. آدمی بود که آرام و قرار نداشت. بزرگ هم که شد، با وجود آنکه ثمین و چاق شده بود، معذک آرام نبود، حالا یا از نظر فکری یا از نظر کاری. عجیب بود.

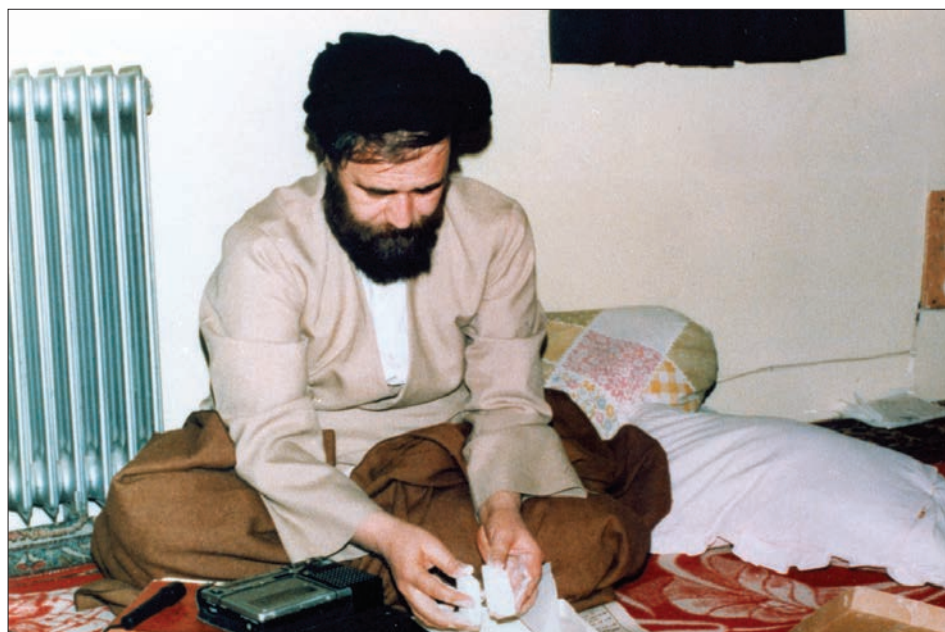
در مدرسه او را با چه خصوصیتی می شناختید؟ او یک شاگرد معمولی نبود. اگر دستهایش را دیده بودید، مشاهده می کردید که چند جای دستش شکسته است. من ایشان را از طفولیت می شناختم. هنوز انتسابی هم پیدا نکرده بودیم. من سال ۴۰ با این خانواده وصلت کردم. به هر حال ایشان در مدرسه...

این اتفاقی که می فرمایید مربوط به چه سالی است؟ چهار سال جلوتر، یعنی سال ۳۶. آرام نداشت. دائماً تحرک داشت. نه اینکه کسی را آزار بدهد، ولی دائماً بازی می کرد و از بازی لذت می برد و نتیجه اش هم این بود که جزو معدود بازیکنهای فوتبال قم بود که به تیمهای درجه یک فوتبال تهران راه پیدا کرد و با کاظم رحیمی دوست بود که هم دوره ابتدایی و هم دوره دبیرستان، شاگرد من بود.

از نظر تحصیلی چه ویژگی داشت؟

از نظر درسی متوسط بود، نه اینکه تاپ باشد، ولی در پاسخهای فی البداهه ای که می داد، کاملاً مشخص بود که اگر در زمینه ای

احمدآقا شرایط را دیده بود و می دانست
اوضاع کشور به شکلی است که آدمهای
درگیر مبارزه، ممکن است هنگام ورود
به دانشگاه با موانعی روبرو شوند، تمایلی
به رفتن به دانشگاه نداشت، در حالی که
در مدرسه عالی حسابداری هم قبول
شد. همان که دکتر نبوی رئیسش بود و
اوایل خیابان ایرانشهر بود و یک بار هم
با هم رفتیم آنجا، ولی او را نپذیرفتند.



امام (ره) اگر به کسی اعتماد پیدا می‌کردند، خودش نکته جالبی بود. شخصی که الان زنده است نکته‌ای به یکی از بستگان ما گفته بود که فلان کس چنین نیازی دارد. امام (ره) فرموده بودند چون فلان کس گفته است، بدهید. امام (ره) اگر به حاج احمد آقا اعتماد پیدا نمی‌کردند، او را نماینده خودشان در قضایایی مثل حل مسائل کشور یا شورای مصلحت نظام نمی‌کردند. امام (ره) مطمئن شده بودند که وقتی احمد آقا می‌آید و مسائل را برای امام (ره) مطرح می‌کند، «واو» را جا نمی‌گذارد. این نکته بسیار مهم است. احمد آقا با دقت نظر فوق العاده بالا، همه قضایا را واقعاً موبه مو برای امام (ره) نقل می‌کرد، چون امام (ره) باید از کم و کیف قضایا آگاهی پیدا می‌کردند. ممکن بود این صحبت‌ها گاهی به زبان خودش هم باشد، اما استنکاف نمی‌کرد.

در سالیهای اخیر و به خصوص پس از انتشار بعضی از خاطرات، سعی در ایجاد این شبهه هست که امام (ره) چون بیمار بوده‌اند، احمد آقا با بسط پدی که داشته، بسیاری از امور را بر اساس سلیقه و گرایش شخصی اداره و هدایت می‌کرده است. واقعاً این تهمت است و اینها باید آن دنیا پاسخ بدهند. چون احمد آقا خیلی متدین بود. همه می‌دانند در مجلسی که حاج احمد آقا نشستند بود، غیبت به کلی ممنوع بود، همان طور که امام (ره) از دوره جوانی، هر وقت غیبت می‌شد، حرف را برمی‌گرداندند که یک وقت غیبتی نشود. امام (ره) یک آدم معمولی نبودند که به همه اعتماد کنند. یادم هست کسی آمده بود مطالبی را به من گفته بود که من خدمت امام (ره) عرض کنم. ایشان مستقیم به چشمهای من نگاه می‌کردند که ببینند من مسئله را چگونه بیان می‌کنم. من اعتقاد به گونه‌ای است که اگر بخوایم عنوان کنیم، از همان حرفهایی که برای حاج احمد آقا می‌زنند، برای من هم می‌گویند. احمد آقا انصافاً خیلی در کارها دقیق بود و در گزارش مطالب خدمت آقا، نقطه جا نمی‌انداخت، «واو» جانی انداخت. گاهی اوقات نزدیکان به احمد آقا می‌گفتند، «چرا این حرف را به آقا زدی؟ ایشان ناراحت

باز اعلامیه امام (ره) دستش بود که برود بغداد تکثیر کند و بفروشد ایران. وقتی که کسی به مجموعه نگاه می‌کند، می‌بیند که چقدر زجر کشیده شده است. بسیار خوب، حالا این انقلاب باید حفظ شود یا خیر؟ به هر وسیله‌ای که هست باید حفظ شود. آنهایی که عاقل هستند، دنبال نقاط مشترک می‌گردند. نقطه مشترک را تقویت می‌کنند که بلکه به یک نقطه مثبت برسند. به وحدت نظر برسند. اما آنها به هیچ عنوان زیر بار نمی‌رفتند و همانی شد که ملاحظه کردید. البته در این میان همان طور که عنوان کردید، بدنامی هم پیش می‌آید. چند شب پیش تلویزیون کانال ۳، آیت الله مهدوی کنی بودند.

خیلی بی‌رودر بایستی عنوان کردند که چه کسی با بنی صدر موافق بود چه کسی مخالف بود. آن هم کسی که کنار امام (ره) است. امام (ره) رأس قضیه است. این واقعاً موهبتی بود که کسی در کنار امام (ره) سعی داشت همه نیروها را حفظ کند.

خودم امام (ره) هم کوششان بر این بود. نکته‌ای را عرض کنم که هیچ کس تا به حال نشنیده است. وقتی که اطلاعیه عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا را از تلویزیون خواندند، عیال من که کنار امام (ره) نشسته بودند، عبارتی را که امام (ره) فرمودند، این گونه نقل می‌کنند، «والله نمی‌خواستم این طور بشود.» کسی از اول کمر نیسته بود به زدن بنی صدر. این همه با او ماماشات کردند. در فاصله سالیهای ۵۹ تا ۶۸ امام (ره) در جماران مستقر شدند، احمد آقا به عنوان عنصر مورد اعتماد امام (ره)، در حل چالشهای نظام، نقش تعیین کننده داشته و در واقع، بی‌آنکه نامی از وی در میان باشد، در حل بحرانهایی چون کودتای سال ۶۱ و یا مسئله جنگ و رهبری بسیاری از کارگشاییها، بسیار مؤثرتر از دیگران بوده است. شما این نقش را چگونه تحلیل می‌کنید؟

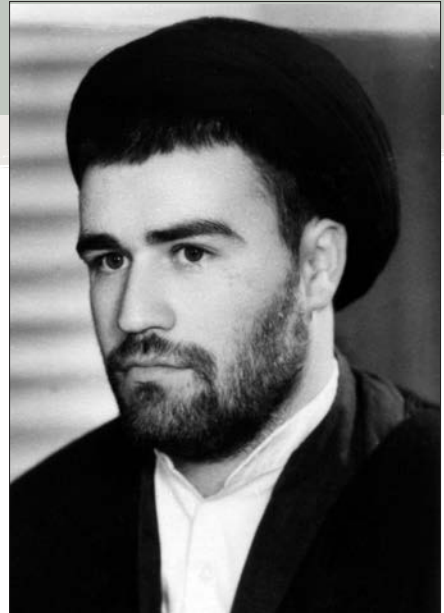
سر عروسی دعوایشان شد و هر دو عروسک را آن قدر کشیدند که سرش از تنش جدا شد. در آن موقع، کشور به این صورت درمی‌آمد و نباید این طور می‌شد. امام (ره) چندین سال زحمت کشیدند تا این انقلاب در ذهنشان پرورده شد. چندین سال زحمت کشیدند تا مردم را منقلب کردند. جوانی که سر کوچه می‌ایستاد و زنجیر می‌گرداند، حالا آمده بود و می‌گفت، «مرگ بر شاه»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». این زمان لازم دارد. این حرفها یکسببه اتفاق نمی‌افتند و خود احمد آقا در کوران قضایا بوده. نکته کوچکی را عرض کنم. امام (ره) از نجف برای اروپا اعلامیه داده بودند که بخوانند برای بنی صدر و دکتر حبیبی. ما ظهر به مسجد نرفتیم. نشستیم که تلفن را بگیریم و نمی‌شد. اینها ناهارشان را خوردند و خوابیدند و بعد از ظهر بود، امام (ره) رفتند استراحت کنند و ما هنوز داشتیم سعی می‌کردیم تلفن را

گاهی می‌دیدیم حاج احمد آقا می‌آمد و با ناراحتی می‌گفت، «چه کسی این خبرها را به آقا داده، من نمی‌دانم.» یعنی اخباری که ایشان خبر نداشت و به امام (ره) می‌رسید. یعنی کانال امام (ره) یکی نبود.

بگیریم. حدود چهار، چهار و نیم بعد از ظهر بود که موفق شدیم تلفن را بگیریم و اعلامیه را برایشان بخوانیم. خیلی زحمت کشیده شده که من یک نکته کوچک را برای شما عرض کردم. آن موقع که تلفنها دیجیتالی نبود. از اینهایی بود که تک تک شماره‌ها را باید بگیریم. این زحمتها بوده. آقای داعی رفته بود بغداد که اعلامیه‌ای را تکثیر کند و بفروشد برای ایران. به نجف که رسید، دید همسرش وضع حمل کرده است. دو ساعت بعد،



۱۳۵۶. بیروت، در کنار شهید دکتر جماران.



از اهمیت نقشی که احمد آقا پس از شهادت حاج آقا مصطفی و به جای ایشان بر عهده گرفت، خاطراتی را نقل کنید. من آن موقع نجف نبودم، ولی این طور که مطرح می کردند این بود که احمد آقا دقت بسیار بالایی در شنیدن اخباری که از اطرافیان می رسید، داشت. هر کسی با توجه به شخصیت و تفکرش اخبار را به نحوی نقل می کند. مهم، جمع بندی اینهاست، یکی از کوششهای اساسی احمد آقا این بود که اخبار را عیناً و بدون دخل و تصرف برای امام (ره) نقل می کرد. از هر کس هر جور شنیده بود، نقل می کرد و اگر تحلیلی هم داشت، می گفت تا خود امام (ره) تصمیم بگیرند و این دقت نظر و امانتداری او را می رساند. من در تابستان ۵۷، دو ماه در عراق بودم. ما می خواستیم مسافرتی به سامرا برویم و نفسی بکشیم. واقعاً برایمان رها کردن امام (ره)، در حد یک زیارت ۴۸ ساعته هم دشوار بود.

چرا؟

چون نمی خواستیم امام (ره) از شنیدن اخبار فارغ شوند. اتفاقاً روزی که ما به سامرا رفتیم، شریف امامی نخست وزیر شده بود. ما در کاظمین به زیر زمینی رفته بودیم که ناهار بخوریم که این خبر را از رادیو شنیدیم.

برخی تلاش می کردند و همچنان نیز که این شبهه را جا بیندازند که حاج احمد آقا در واقع جریان اطلاعات به سوی امام (ره) را به سوی گرایش خاصی کانالیزه می کرد تا امام (ره) نهایتاً به تصمیم گیری خاصی بپردازد. خاطراتی که در نقض این شبهه دارید، بیان فرمایید.

دوستانی که آن روزها از نزدیک در جریان امر بودند، آقای توسلی، آقای آشتیانی، آقای امام جمارانی، آقای کروب، آقای سراج همه حیات دارند. گاهی می دیدیم حاج احمد آقا می آمد و با نارا حتی می گفت، «چه کسی این خبرها را به آقا داده، من نمی دانم.» یعنی اخباری که ایشان خبر نداشت و به امام (ره) می رسید. یعنی کانال امام (ره) یکی نبود. روزی به من خبر دادند که کרוکی خانه شما از خانه های تیمی پیدا شده، بلند شوید و به جماران بیاوید.

در سال ۶۰ که سال ترورها بود؟

بله. خانواده را فرستادیم و رفتیم جماران ... دنبال خانه می گشتیم. خانه ای که به ما معرفی کردند، همان خانه ای بود که بعداً حاج احمد آقا گرفتند. یکی آمده بود و خانواده را برده بود که آنجا را نشان بدهد. پیش از ظهر خانم رفته و خانه را دیده بود. بعد از ظهر امام (ره) در حیاط خانه پشتی، همان حیاطی که آنجا نماز می خواندند و داشتند نافله می خواندند تا آقای خامنه ای برای افطار آمدند، امام (ره) داشتند در آنجا قدم می زدند. همسر من هم همراه ایشان قدم می زدند. امام (ره) رو می کنند به همسر من و می گویند، «شنیده ام می خواهید یک خانه طاغوتی بگیرید.» همسر من می گوید، «دو ساعت پیش یک نفر آمد مرا برداشت برد آنجا. دیدم نه دیوار حساسی دارد و

اتاقهایش هم به قدری بزرگ هستند که فرشهای ما یک گوشه شان را بیشتر پر نمی کند.» این خانه جزو مجموعه بیت امام است. بعدها درستش کردند تا احمد آقا بتواند در آن بنشیند. همسر من با تعجب می پرسد، «کی این خبر را به شما داده؟» امام (ره) می گویند، «خب! خبرها می رسد.» می خواهم خدمتتان عرض کنم که اخبار از کانالهای مختلفی به امام (ره) می رسید، بنابراین یک کانال نبود که کسی بتواند ایشان را کانالیزه کند. اصلاً غیر ممکن بود. اول صبح که می شد، زنگ می زدند، آقای صانعی، آقای رسولی، آقای رحیمیان می رفتند خدمت امام (ره). آقای توسلی برای ملاقاتها می رفتند. آقای رسولی قیوض و جوهات را می دادند. آقای رحیمیان نامه ها را نشان می دادند. آقای رسولی و آقای رحیمیان مشترکاً این کارها را انجام می دادند و ضمن کار، خیلی از حرفها را هم می زدند. دیگران هم می آمدند و می رفتند. وقتی هم فردی به خصوصی خدمت امام (ره) می آمد که کسی نمی نشست ضبط کند.

شما به نوفل لوشاتو نرفتید؟

خیر. حضرت امام (ره) نامه ای به صبیبه شان نوشته و ضمن اظهار محبت و لطف زیاد فرموده بودند، «جای شما اینجا خالی است.» همسر بنده در جواب نوشتند که، «ما اینجا همراه مردم به تظاهرات می رویم. بچه ها در صف نفت می ایستند. فلانی (یعنی بنده) در کانون اعتصاب معلمها هست و همراه آنان



یکی از کوششهای اساسی احمد آقا این بود که اخبار را عیناً و بدون دخل و تصرف برای امام (ره) نقل می کرد. از هر کس هر جور شنیده بود، نقل می کرد و اگر تحلیلی هم داشت، می گفت تا خود امام (ره) تصمیم بگیرند و این دقت نظر و امانتداری او را می رساند.

اعتصاب کرده.» و خلاصه مقوله هایی از این سنخ، برای امام (ره) نوشته بودند. امام (ره) در پاسخ نوشتند، «من به شما افتخار می کنم.»

حاج احمد آقا تا جایی که در توان داشت، نگذاشت کسانی که بعدها رودروی انقلاب قرار گرفتند، از خط انقلاب جدا شوند. حتی در اوایل پیروزی انقلاب، با آنکه بسیاری از افراد با ملاقات مجاهدین خلق با امام (ره) مخالف بودند، او این کار را کرد و برای از دست رفتن بسیاری از افراد و گروهها، تلاش بسیاری کرد. به نظر شما فلسفه ارتباط احمد آقا با این افراد و گروهها چه بود و تا کجا ادامه داد که انقلاب، اینها را از دست ندهد، نظر به اینکه از آخرین افرادی هم بود که دست از این تلاش برداشت. اینها مشخصاً در یکی از راهپیماییها که نمی دانم روز تاسوعا بود یا عاشورا، خودشان را نشان دادند. اینها در صفوف منظم و با پلاکاردهای مشخص، شعارهایی غیر از شعار سایر راهپیمایان می دادند. یادم هست که جلوی پمپ بنزین کلانتری سوار که در خدمت شهید مطهری و بعضی از دوستان دیگر بودیم، کسی آمد و گفت که اینها پلاکاردهایی جدای از شعارهای کلی حمل می کنند که آقای کروب عصبانی شد و عیاشی را از دوشش برداشت و انداخت در دامن امام (ره) جمارانی و رفت که پلاکاردها را پایین بکشد که تهدیدش کرده بودند که تو را می زنیم و همه پلاکاردهایت را هم پاره می کنیم. کارهای اینها از همان موقع شروع شده بود. موقعی که انقلاب شد، اینها کجروبیتهائی را داشتند. حاج احمد آقا تمام تلاشش این بود که نگذارد قضیه حاد شود. وقتی هم که آنها به شکل غیر مستقیم بنی صدر را زیر بال و پر خود گرفتند و خود او هم آمادگی این را داشت که با آنها تعاملاتی داشته باشد، در اواخر سال ۵۹ مسئولین نظام آمدند خدمت امام (ره)، یادم هست که وقتی از دالان کوچک خانه بیرون می رفتند، حاج احمد آقا رو کرد به بنی صدر و دستش را بالا برد و گفت، «بنی صدر! تا حالا دستم پشتت بود، مراقب باش.» بنی صدر با آن لهجه عجیب و تبختر آشکارش گفت، «بردار ببینم چه می کنی!» عین همین عبارت. احمد آقا کوشش کرد انقلاب نضج بگیرد. نضج گرفتن انقلاب مشروط بر این است که همه با هم پیش بروند. همان طوری که در ابتدای کار، همه دست به دست هم دادند، آن گونه پیش بروند، نه اینکه یکی از این طرف بکشد، یکی از آن طرف، می شود حکایت آن داستان کتابهای قدیم ابتدایی ما که زیور و کشور بر





دوست صمیمی و قدیمی حاج احمد آقا، گفت و گو با ما را پس از فائق شدن بر تردیدهای فراوان پذیرفت و باز نمائی صحیح و بی شائبه منش و سلوک آن یار سفر کرده، تنها دغدغه خاطرش بود. او در ابتدای امر با این تصور که با باز نویسی خاطرات و مرور چند باره بر آنها، از گزافه گوئیها و تحریفات می توان پرهیز کرد، نوشته هائی را در اختیار ما قرار داد، اما زمانی که دریافت ما نیز در ترسیم چهره واقعی یار دیرین وی، همچون او دقت و وسواس داریم، با روئی گشاده و صمیمیتی بی بدیل، با ما به گفت و گو پرداخت و از گنجینه سرشار از خاطرات تلخ و شیرینش، پاره ای را واگویی کرد. کتاب خاطرات او تمامی این یادها را در بر نمی گیرد و خود نیز به این امر اذعان دارد. متن این گفت و گو توسط وی بازبینی و ویرایش شده است.

همه دوستانش می خواستند مثل او باشند...

تسخیر می کردو برای همه دوستانش به صورت الگو در آمده بود و همه سعی می کردند مثل او باشند. در سالهایی که با هم بودیم و اغلب هم در زمینهای خاکی فوتبال و دبیرستان و پشت نیمکت نشستن بود، این طور نبود که در محیط قم، بچه ها رعایت همه چیز را بکنند، به خاطر همین ایشان با همه فرق داشت و سمبل بود و الگو بود و دیگران از رفتارهای ایشان سرمشق می گرفتند. تربیت خانوادگی چیزی است که از طفولیت همراه همه انسانهاست. ما که از نزدیک شاهد رفتار متین و موقر امام در منزلشان نبودیم. زندگی شخصی خودشان را داشتند، ولی وقتی حاج آقا مصطفی خمینی را می دیدیم یا حاج احمد آقا را می دیدیم، پی می بردیم به این نکته که در آن منزل چه می گذرد و چقدر با نهایت دقت، رعایت همه مسائل می شود. وقتی عصبانیت بچه ها در زمین خاکی اوج می گرفت و بچه ها برای تصاحب توپ نق می زدند، در اوج آن بداخلاقیها احمد آقا، بی صدا سرش را می انداخت پایین و از زمین خارج می شد، می توانستیم پی ببریم که ایشان تحت تعلیمات شخصیت برجسته ای است که بعدها قرار است افکارش، شخصیتش، سیاستش و منش او دنیا را به لرزه در آورد. ما همه این مسائل را می توانستیم از حاج احمد آقا درس بگیریم و بفهمیم که ایشان در چه فضایی زندگی می کند.

از نظر آمادگیهای جسمانی و ورزشی و علاقه به ورزش چه خاطراتی از ایشان دارید؟

ایشان همه رشته های ورزشی را دوست داشت و به آنها می پرداخت، از جمله ژیمناستیک، والیبال، بسکتبال، شنا، دو و میدانی. در دورانی که در دبیرستان بودیم، یادم نمی آید که ورزشی در مدرسه داشته باشیم که ایشان به آن نپرداخته باشد. در تمام رشته ها مهارتهایی پیدا کرده بود و اگر هریک از آن رشته ها را ادامه می داد و آموزش می دید، یقیناً از قهرمانهای برجسته آن رشته می شد. البته فوتبال خیلی مورد علاقه ایشان بود و امکانات ما هم در قم خیلی محدود بود. زمینها خاکی و ناهموار بودند. توپ و وسایل و مربی به اندازه کافی نبود. با تمام

خاطراتان را از رفاقتها و رفتارهای شخصی حاج سید احمد آقا بیان کنید.

ممتاز بود، یعنی احمد آقا حقیقتاً یک امام کوچک بود. درست است که آن تحرکات و جست و خیز جوانی را به تمام معنا داشت، ولی رعایت مسائل اخلاقی را در هر شرایطی می کرد. عرض کردم وقتی در زمین خاکی غرق بازی می شدیم، تماشاگر و عکاس و خبرنگاری هم نبود که ملاحظه آنها را بکنیم و رفتارمان را تنظیم کنیم. به این دلایل نبود که رعایت آداب را می کرد. ذاتاً جوانی مؤدب و با نزاکت بود و در هر شرایطی رعایت تمام مسائل اخلاقی را می کرد.

از روحیه جوانمردی و مراعات ایشان بگویید.

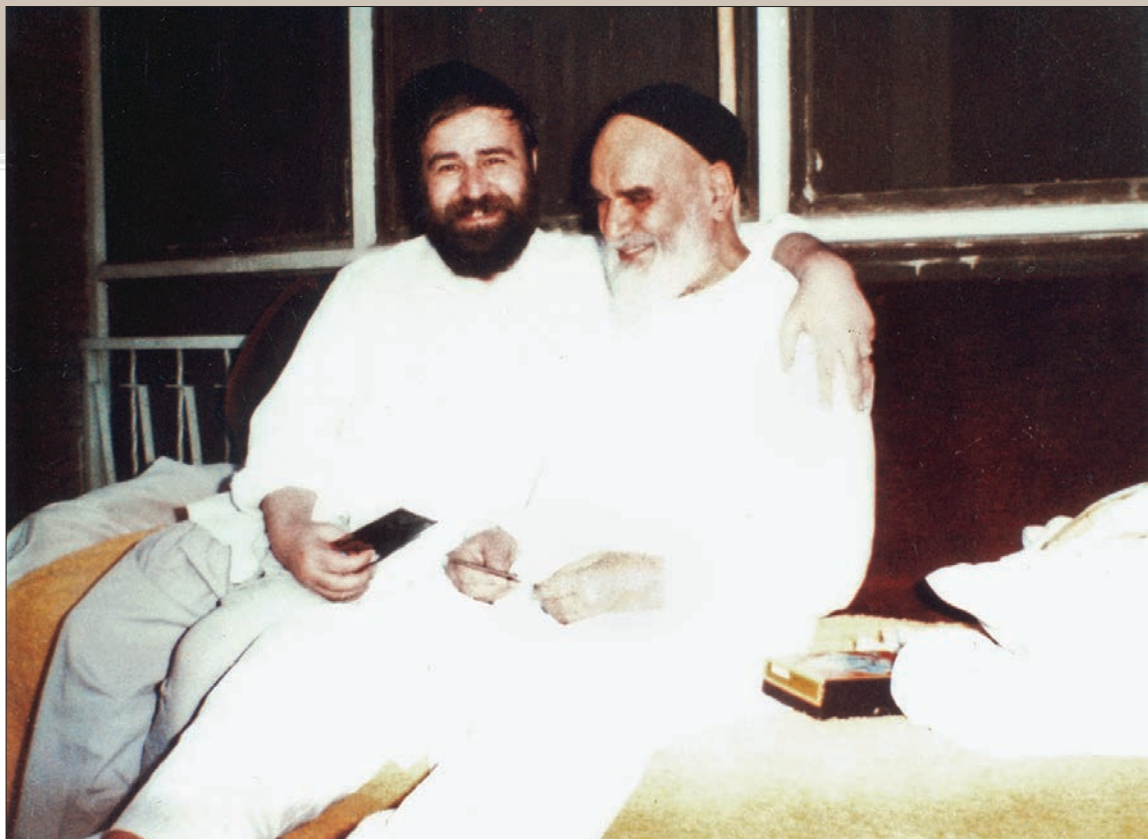
اگر الان می بینید حال خوبی ندارم و به اصطلاح کوک نیستم به خاطر این است که من در این ۴۸ ساعت، از لحظه ای که از من خواستید درباره او حرف بزنم، حتی یادآوری سجایای اخلاقی او، مراودار به تحسین می کند. منشیهای پهلوانی و خصوصیتهای انسانی چنان در وجود او موج می زد که قلب هر بیننده ای را



مدتی که از بازی می گذشت، معمولاً سروصدای همه درمی آمد و اعتراضها بالا می گرفت و ناراحتی و نارضایتی و عصبانیت پیش می آمد. بارها دیده بودم که زیر لب زمزمه می کرد و می گفت، «دیگه جای ما نیست.» بازی را رها می کرد و برای این که خطائی یا اشتباهی مرتکب نشود، آرام زمین بازی را ترک می کرد و می رفت. بچه ها به دنبالش می رفتند و او را به بازی می بردند. اخلاق خوب، تواضع و فروتنی نسبت به همه، از او یک شخصیت استثنایی ساخته بود. رفتار سید احمد در سن نوجوانی، متناسب با تربیت خانوادگی او بود و احترام همگان را نسبت به خود جلب می کرد.

از بهاران کی شود سرسبز سنگ؟
خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

واقعاً این شعر، مصداق حال و روز رفتار حاج احمد آقا است.



می شوند.» و احمد آقامی گفت، «امام (ره) باید بدانند در مملکت چه می گذرد و چه اتفاقاتی می افتد.» تهمت می زنند الی ماشاء الله! این چیزهایی که شما گفتید، نکته ای را به ذهن متبادر می سازد و آن هم اینکه بعد از امام (ره)، بسیاری از مسائل، نانوشته بود و اتفاق هم افتاده بود، ایشان فرموده بودند، ولی نواری هم که نبود، اینها شبهه افکنی کردند مبادا حاج احمد آقا بیاید چیزی را که نیست به امام (ره) نسبت بدهد. از این جهت جوسازی شروع شد، ولی مردم، خیلی فهیم هستند. این موجی که اینها راه انداختند، تأثیری نداشت. عرض کردم چون مردم خیلی فهیم هستند. عموم مردم، به استثنای تعداد بسیار اندک و انگشت شماری که برای سودجویی خودشان و یا به نفع خودشان از این قضایا ممکن است بهره برداری کنند و گاهی هم می کنند، اما آنی است و زودگذر. ولی مردم خیلی فهیم هستند. به همین دلیل بود که امام (ره) اصرار داشتند هر اتفاقی در کشور می افتد، باید مردم بدانند. این افرادی که به این شیوه ها متشبث می شوند، به اعتقاد شما تا چه حد هدف اصلیشان امام (ره) است، منتهی چون جرئت نمی کنند، حاج احمد آقا را نشانه رفته اند.

تقریباً هدف همه شان همین است. زخم خورده ها کم نیستند، چون برای خودشان جایگاهی را متصور شده بودند که آن جایگاه ایجاد نشد، بنابراین ناچار بودند به بعضی از مسائل متشبث شوند.

در قضیه پذیرش قطعنامه، از نقش حاج احمد آقا چه خاطره ای دارید؟

چیزی که اوقات حاج احمد آقا را تلخ کرده بود این بود که این اتفاقاتی را که امام (ره) در پذیرش قطعنامه به آنها اشاره کرده بودند، چرا خرد خرد و به مرور زمان خدمت امام (ره) عنوان نشده بود که بعد یکمرتبه یک نفر بیاید گزارش بدهد. از این جهت بود که فوق العاده ناراحت بودند، چون خیلی شکست ایجاد کرد، یعنی شکست ظاهری هم حتی برای امام (ره) ایجاد کرد، یعنی امام (ره) به حقیقت، پیر شد. (بغض امکان ادامه صحبت را به ایشان نمی دهد) من دیگر نمی توانم بگویم. واقعاً برایم مشکل است.

این مسئله چون برای شما تأثیر آور است، از سیر زندگی سیاسی ایشان می گذریم و وارد مبحث ویژگی های اخلاقی حاج احمد آقا می شویم. ایشان اهل مدارا و رأفت حتی نسبت به کسانی که طرد شده بودند، بود. در این مورد نکاتی را ذکر کنید. او آدم بسیار مردم داری بود و اگر کوچک ترین محبتی را از کسی

دیده بود، هیچ وقت، فراموش نمی کرد و همان را گاهی اوقات بزرگ هم می کرد، بلکه بتواند به نفع نظام، او را جلب کند و از او بهره ببرد. از وقتی که جماران آمدیم که رفت و آمدمان دائمی بود و نیز در تمام سالهای زندگی و آشنایی با ایشان، هرگز به یاد ندارم که از کسی گله کرده باشد.

حتی کسانی که خیلی اذیتشان می کردند.

حتی آنها. هرگز گله نکرد، تمام کوشش او بر جلب و جذب بود. موقع انتخابات، آن اختلافاتی که بین شورای نگهبان و وزارت کشور بود، چه چیزها که نوشتند و گفتند. دست کم اینکه ایشان می توانست بعضی از اینها را به امام (ره) نشان ندهد، ولی تعهدش نسبت به انقلاب و نسبت به امام (ره) طوری بود که حتی یک نکته کوچک را نزد امام (ره) ناگفته نمی گذاشت.

از تواضع و جوانمردی ایشان بگویید.

با خلیلهای مخالف بود، اما ابراز نمی کرد که بدتر شود. تمام تلاشش بر بهتر شدن بود.

آخرین گفت و گو و خاطره ای که از ایشان قبل از رحلتشان دارید، چیست؟

آن قدر رفت و آمد داشتیم که نمی توانم به صورت خاطره نقل کنم. یک روز قبل از اینکه این اتفاق برایشان بیفتد، ایشان را دیدم. چیز خاصی نبود. در حسینیه جماران برای شاگردان مدرسه سخنرانی کرد و گفت، «آخر عمرمان است. معلوم نیست تا کی زنده باشیم.» به او گفتم، «احمد! این حرفها چیست که می زنی؟» بعد هم رفته بود خانه آقای رحمانی و بعد

هم رفته بود منزل برادر خانمش، آقای جواد طباطبایی و شام آنجا بود و بعد هم برگشته بود منزل.

ایشان چقدر سابقه بیماری داشت؟

من همان روزهای بعد از فوت ایشان مصاحبه ای کردم و گفتم، «عده ای که سالی یکی دو بار او را می دیدند، مصاحبه کرده و طوری حرف زده اند که انگار حاج احمد آقا مجموعه امراض بوده. یک کمی درد زانو داشت و عصا دست می گرفت.» کمی هم وزن کم کرده بودند.

این اواخر رفته بود به منطقه کوشک نصرت که خانه کوچکی آنجا درست کرده بود. ببیان برهوتی بود که از آن استفاده نمی شد. یک کسی آن را وقف امام (ره) کرده بود که آقای انصاری و دیگران، آنجا پسته کاری کردند و ظاهراً هم پسته خوبی داده. احمد آقا با چند تا از دوستان نجفشان رفته بودند آنجا و همان جا وزن کم کرده بودند.

جریان رفتنشان به کوشک نصرت، کمی مبهم است و کمتر کسی درباره آن صحبت کرده است.

چون آقای حاج محمد سجادی و دانی ایشان حاج فتح الله، همراهش بودند، بهتر می دانند، اینها اهل ذکر و این چیزها هستند. موقعی که برگشت و آمد منزل ما، همشیره اش گفته بودند، «احمد جان! خیلی خودت را لاغر کردی.» گفته بود، «چاقی من تقصیر فلانی است!» منظورش من بودم. گفته بود، «تا من می آمدم، می رفت داخل صندوقخانه و پسته و گز می آورد و می گذاشت جلوی من و من هم می خوردم!» می گفت در آنجا ذکر می گفته و راه می رفته و لاغر شده است. به عنوان یک دوست و یک خویشاوند نزدیک احمد آقا، از رابطه خودتان با ایشان و از خلائی که فقدان ایشان در زندگی شما ایجاد کرده است، صحبت کنید.

چیزی که من می خواهم بگویم، شخصی نیست. احمد آقا خیلی به گردن این انقلاب حق دارد. واقعاً نسبت به او بی مهری شد، ولی مردم آن قدر خاطره خوش از او داشتند که این بی مهریها اثر نکرد و انصافاً از هر جهت که بخواهید سیر زندگی حاج احمد آقا را بعد از رحلت امام (ره) مرور کنید، مشاهده می کنید که چقدر برای جلوگیری از هم گسیختگی امور و حفظ ثبات شبیه دوره امام (ره)، شخصیت بسیار مؤثری بود. گاهی اوقات او را در تلویزیون می بینم و یا با حاج حسن آقا خاطره ها را مرور می کنیم، ولی چیزی که مهم است، برای ما جایگاه نظام و انقلاب بسیار از فرد بالاتر است. جایگاه احمد آقا را بزرگان کشور، آنهایی که منصف هستند، معترف هستند. بیش از حدی که تصورش را بکنیم، زحمت کشید. جایی هم گفته هم نشده. به گردن نظام خیلی حق دارد. همه جور کوششی کرد که این انقلاب، جان داری خود را حفظ کند و الحمدلله رب العالمین، چند سال از رحمت امام (ره) و حاج احمد آقا گذشته، و هنوز این نظام سرافراز است. من سر کلاس به شاگردانم می گفتم، «این نمره بیست، بفرما مال تو. حالا چند تا سؤال از تو می کنم و تو باید با پاسخ دادن به آنها، این نمره بیست را نگه داری و حفظ کنی.» این انقلاب و این نظام هم نمره بیستی است که ما باید آن را حفظ کنیم. خیلی برایش زحمت کشیده شده است. ما واقعاً توان تصورش را هم نداریم.

با تشکر از این که با حوصله و مفصل به سئوالات ما پاسخ دادید. بسیار ممنوم! امیدوارم خداوند به شما توفیق بیشتری عنایت کند که این تاریخ را زنده نگه دارید. زنده نگهداشتن تاریخ یعنی زنده نگهداشتن موضوع. الان وقتی که سندی را بیان می کنند و سلسله روایت آن را تا نبی اکرم (ص) می برند، یعنی این سند، زنده است و این کار شما نگهداشتن و زنده نگهداشتن تاریخ انقلاب است. انشاء الله که خداوند به شما اجر و توفیق بیشتر عنایت کند که بر خدمات خود بیفزایید و راهتان را ادامه دهید.

احمد آقا انصافاً خیلی در کارها دقیق بود و در گزارش مطالب خدمت آقا، نقطه جا نمی انداخت، «واو» جا نمی انداخت. گاهی اوقات نزدیکان به احمد آقا می گفتند، «چرا این حرف را به آقا زدی؟ ایشان ناراحت می شوند.» و احمد آقا می گفت، «امام (ره) باید بدانند در مملکت چه می گذرد و چه اتفاقاتی می افتد.»



احمد آقا پا به توپ می‌شد، یک دو می‌کرد، می‌آمد و در هیجده قدم شوت از راه دور می‌زد. آن روز خیلی بازی گل کرد. بعد از بازی او را شناختند. مردم هجوم آوردند و او را سر دست بلند کردند و در خیابان راه افتادند و شعار دادند، «درو بر خمینی، سلام بر سید احمد.»

چهار پنج دقیقه بود که بعدها مادرم می‌گفت در جلسات خانم امام شرکت می‌کرده‌اند. از نظر باطنی و درونی و فرهنگی خیلی به هم نزدیک بودیم. از نظر فوتبال و بازی هم که هر دو شیفته فوتبال بودیم و هم در این کار استعداد خیلی خوبی داشتیم، قطعاً دو نفری که در یک تیم فوتبال از نظر بازی و مسائل فنی و خصوصیات روحی و اخلاقی شبیه هم باشند، خیلی به هم نزدیک می‌شوند. اینجا ما نمونه‌هایی را در تیمهای مختلف داشتیم و داریم که به آنها زوج بازیگری می‌گویند و یا در تیمهای معروف دنیا هم همین‌طور بوده که دو سه نفر خیلی با همدیگر هماهنگ می‌شوند. به اعتقاد من، اصل، مسائل اخلاقی و معنوی بود که ما را به هم نزدیک کرد و بعد هم فوتبال کمک کرد و این رابطه عمیق شد. وقتی احمد آقا وارد مبارزه شدند، من خودم هم چنین روحیه‌ای را داشتم و عشق فوق العاده‌ای به امام داشتم و در حد خودم از ایشان پیروی می‌کردم، وگرنه من که چیزی نبوده‌ام و چیزی نیستم. اگر این مصاحبه را هم به این سختی قبول کردم برای این بود که واقعاً فاصله خودم را با سید احمد آقا و خانواده محترمشان به قدری دور می‌بینم که خودم را قابل این نمی‌دانم که بخواهم درباره این شخصیتها صحبت کنم و یا این رفاقت را آن طوری که بود، بیان کنم. واقعیت این است که آشنایی و رفاقت با ایشان یک توفیق الهی بود که نصیب من شد. خدا خواست که من به این کانون مهر و محبت و سیاست و انقلاب نزدیک شوم. اگر لطف خدا شامل حال نمی‌شد، شاید من هم خیلی از مرحله پرت می‌افتادم. از خاطرات سفرتان به نجف به همراه حاج احمد آقا بگویید. حاج احمد آقا فوتبال را گذاشته بود کنار و رفته بود به نجف، ولی هنوز روحانی نشده بود. به خاطر انس زیادی که با هم پیدا کرده بودیم احمد آقا دائماً پیغام می‌داد که بیا. ایشان جلوتر از من رفته بود. در آنجا تنها بود و دوست همسن و سالی نداشت و دلتنگ شده بود و مکرر از من می‌خواست که کاری کنم. وسیله رفتنم را خود حاج احمد آقا فراهم کرد. فردی در خرمشهر بود

راه می‌انداختند و شعار می‌دادند. بازی کردن حاج احمد آقا با آن کیفیت بالای بازی و در تیم پرطرفداری مثل شاهین تهران، معلوم بود که اگر کمی دیگر ادامه پیدا کند، ایشان در سطح گسترده‌ای شناخته میشد و برنامه‌های مبارزاتی پنهانشان تحت الشعاع قرار می‌گرفت. آیا امام گفتند که ایشان دیگر ورزش نکنند؟ من در جریان این مسئله قرار نگرفتم، احمد آقا خیلی به فوتبال عشق داشت، خیلی علاقمند بود و به این راحتیها آن را کنار نمی‌گذاشت. او از زمینهای خاکی قم وارد محبوب‌ترین تیم ایران شده بود که ۹ نفرشان ستاره تیم ملی بودند. به این راحتی نبود که به میل خودش فوتبال را کنار بگذارد. او با اشتیاق دعوت شاهینها را پذیرفت و وارد تمرینات شد، بنابراین قطعاً از طرف پدر اشاره‌ای شده بود که ایشان ورزش را در صحنه قهرمانی ترک کرد، ولی همچنان ورزش می‌کرد. می‌رفتیم و هر جا که امن بود و می‌شد دور از انتظار عمومی، فوتبال دلنشینی بازی کرد، بازی می‌کردیم.

در چه سالی ایشان فوتبال را رها کرد؟ فکر می‌کنم سال ۱۳۴۴ بود، چون این عکسی که هست، مربوط به قهرمانی شاهین است که ماهش را نمی‌دانم، ولی سالش، سال ۴۴ بود. در آن سال ایشان به نجف رفت، ولی چند ماهی بیشتر آنجا نبود و برگشت.

چه شد که بعد از آن که ایشان فوتبال را ترک کرد، رفاقت شما همچنان ادامه پیدا کرد؟

در زندگی باید شرایطی فراهم شود تا رفاقت انسان با کسی ادامه پیدا کند. پدر من به خاطر علاقه‌ای که به درس حوزوی داشت، خودش را از تهران به قم منتقل کرد و در آن سالهای بسیار طولانی که ما در قم بودیم و شاید ۲۵ سال طول کشید، پدرم به مراکز درسی حوزه می‌رفت و درس می‌خواند، حتی اواخر عمرش، شاهد مطالعات و مسائل درسیش بودم، به جایی رسیده بود که بروی نهج البلاغه و قرآن کار می‌کرد. استعداد خیلی خوبی هم داشت. خیلی هم خوب پیشرفت کرده بود. مادرم هم که از یک خاندان اصیل و معروف شمیران و از سادات آنجا بود به نام سادات اجاق. هنوز هم اقوامشان هستند. پدر و مادر من بسیار متدین بودند. خب من در چنین خانواده‌ای رشد پیدا کرده بودم و در محیط خانوادگی، این توانایی و آمادگی را پیدا کردم که در کنار چنین جوانی درس بخوانم، ورزش کنم و رشد کنم و از همان سالها، علاقمند به کسب مسائل عرفانی و معنوی بودم. این در ذات و وجود خودم بود. به خاطر شیر پاک مادر بود. به خاطر تربیت خانوادگی بود. پادم هست وقتی رسیدیم قم، پدرم در گذر خان، منزل کوچکی را که متعلق به آقای بنی‌فاطمی که از خانواده‌های خیلی اصیل و مؤمن قم بودند، اجاره کرد. گذر خان تا گذر یخچال قاضی شاید فاصله‌ای

می‌خورم که چنین دوستی را از دست دادم، چون تنها دوست من بود که از سنین نوجوانی تا آخر عمر، این ارتباط را با هم داشتیم و خوشحالم که بعد از دوران انقلاب هم رفاقت ما هیچ وقت آلوده به مسائل سیاسی و اقتصادی و مالی نشد. برای من خیلی راحت بود که صاحب منصب و پست و مقامی بشوم، ولی چون هر دو از تعلقات و زرق و برق دنیا دوری کرده بودیم، بسیار برایم طبیعی و راحت بود که از این قضایا بگذرم و آلوده بعضی از مسائل نشدیم.

چه شد که احمد آقا ورزش را کنار گذاشت؟

ما همراه تیم قم به شهرری رفتیم و با آنها مسابقه‌ای را برگزار کردیم. احمد آقا کلیتان تیم قم بود. در آن بازی، احمد آقا موفق شد سه گل به این تیم بزند. او در پست دفاع چپ بازی می‌کرد، ولی نفوذی بود، آن هم در روز و روزگاری که دفاعها خیال می‌کردند اگر از خط سانتران طرف‌تر بیایند، فول می‌شود، احمد آقا پا به توپ می‌شد، یک دو می‌کرد، می‌آمد و در هیجده قدم شوت از راه دور می‌زد. آن روز خیلی بازی گل کرد. بعد از بازی او را شناختند. مردم هجوم آوردند و او را سر دست بلند کردند و در خیابان راه افتادند و شعار دادند، «درو بر خمینی، سلام بر سید احمد.» ما همباز یها و رفقای سید احمد دستپاچه شدیم که مبادا دستی در کار باشد که باعث گرفتاری احمد آقا بشود. چند نفری رفتیم و این وضعیت را به هم زدیم و او را گرفتیم و آوردیم رختکن که مشکلی برایش پیش نیاید. منظورم این است که واقعاً عالی بازی می‌کرد و واقعاً یک فوتبالیست تمام عیار بود. هم قدرت بدنی فوق العاده‌ای داشت، و هم بسیار خوش تکنیک و گلزن بود. توپ از هر جناحی که جلو و عقب می‌رفت، او به موازات توپ حرکت می‌کرد. بازیکنی نبود که گمنام باشد و او را نشناسند. اگر مدت کوتاه دیگری ادامه می‌داد، به خصوص در تیم شاهین، بسیار مشهور و موفق می‌شد. تیم شاهین آن روزها خیلی محبوبیت داشت و جنبه سیاسی هم داشت و بعضی اوقات وقتی موفقیتی به دست می‌آورد و بر تیم تهران جوان، تاج یا دارایی پیروز می‌شد، جمعیت تظاهرات سیاسی می‌کردند. خیلیهایی هم که مخالف رژیم بودند، آنجا می‌آمدند و سروصدا



● ۱۳۴۵. نجف اشرف، از راست سید احمد خمینی، کاظم رحیمی.



اینجا موقعی که مسئول باشگاه شاهین تهران به قم آمد و شنید که در همین زمینهای خاکی، بازیکنان مستعدی وجود دارند که در آن سطحی هستند که بتوانند به باشگاه شاهین بپیوندند، احمد آقا انتخاب شد. من هم انتخاب شدم و ما به تیم شاهین تهران آمديم.

به تهران می آمدید و بازی را انجام می دادید و برمی گشتید قم؟ بله، البته من یکی دو سالی زودتر از احمد آقا وارد تیم شاهین تهران شدم. خیلی به سختی می آمديم تهران. جاده ها آسفالت نبودند، شنی بودند و اتوبوسها هم مدرن و راحت نبودند. شاید سه چهار ساعت طول می کشید تا به تهران برسیم. البته زمانی که احمد آقا عضو تیم شاهین شد، ما به تهران آمده بودیم و ایشان هم یا منزل ما می آمد و یا منزل مادر بزرگشان، خانم ثقفی که خانمی بسیار زنده دل و اجتماعی و با کمال و تحصیل کرده بودند. از خاطرات بعد از تبعید حضرت امام به عراق و ماندن حاج احمد آقا در ایران نکاتی را ذکر کنید.

شرایط طوری شده بود که خانم هم به عراق تشریف بردند و سه تا خانه تو در تو در کوچه یخچال قاضی مانده بود و احمد آقا. ایشان هم در آن زمان نوجوان بود و عاشق پدر و عاشق خانواده و به تدریج در مسیر مبارزه قرار گرفتند و ارتباطاتش با پدر و خانواده، توسط نامه یا مسافر انجام می شد. حاج احمد آقا، پدرشان را در جریان کل مسائل سیاسی مملکت قرار می داد. من می دیدم افرادی که می خواستند به عراق بروند، می آمدند در حیاط اصلی منزل امام که الان فکر کنم مرکز فرهنگی شده است. به جمع آوری اطلاعات و اخبار میپرداختند.

مرحوم احمد آقا در تهران در زمینه ورزش تا چه حد پیش رفت و چه شد که ورزش را رها کرد؟

احمد آقا در فوتبال و بیژگیهای استثنایی داشت، یعنی با پای چپ بازی می کرد. هر بازیکنی نمی تواند با پای چپ بازی کند. بازیکنان چپ پا، خیلی کم هستند، به خصوص اینکه اگر چپ پا بود، تکنیک بالایی هم داشت و این تکنیک بالا طوری بود که در پست دفاع چپ، هافبک چپ، و فوروارد چپ بازی می کرد و از قدرت بدنی خیلی بالایی برخوردار بود. یادم هست یک سال در قم، به دلایلی من و حاج احمد آقا از همراهی تیم فوتبال که قرار بود در مسابقات قهرمانی استان شرکت کند، کناره گیری کردیم. مربی دومیدانی آمد و از ما خواست که در رشته دو میدانی فعال شویم. احمد آقا در ۱۵۰۰ متر و من در ۴۰۰ متر تمریناتی را انجام دادیم. مسابقات آن سال در قزوین برگزار می شد و احمد آقا قهرمان دوم استان تهران در رشته ۱۵۰۰ متر شد و من هم سوم شدم. این نشاندهنده این است که بازیکن فوتبال که عضلاتش پیچیده است و آمادگی برای دومیدانی ندارد (چون عضلات بازیکن دو میدانی باید کشیده باشند)، چقدر باید مستعد باشد

و اگر هم در گرداب می افتادم، عبور می کردم.

بعد از قیام ۴۲ که چهره حضرت امام، شاخص شده بود، مردم با حاج احمد آقا چه برخوردی داشتند و رویه ایشان در آن روزها چه بود؟

گزارشات لحظه به لحظه شرایط اجتماعی و سیاسی ایران از این طرف و جزئیات احوال اعضای خانواده ایشان از آن طرف، توسط روحانیون مختلفی که به نجف می رفتند، به ایشان می رسید. احمد آقا نامه هایی را که از حضرت امام دریافت می کرد و توصیه های دینی و اخلاقی در آنها به حاج احمد آقا می دادند، می داد به من و می گفت، «بخوان.» بسیار انسان باهوش و زیرک و دانایی بود. به این ترتیب می خواست به من بفهماند که موقعیت و شرایط ما خیلی سخت است و ما رفتارمان دقیقاً زیر ذره بین است و هر جا که هستیم، باید رعایت همه مسائل را بکنیم. البته به من حرفی نمی زد، ولی از همین کارها می فهمیدم منظورش این است که نباید کاری کنیم که کسی بتواند بر ما خرده بگیرد و آن نقطه ضعف را بزرگ کند و در چنین شرایط مبارزاتی و بحرانی حساسی به پدرشان لطمه بخورد. یادم هست در سال ۱۳۴۷ وارد

تیم ملی شدم، اردویی داشتیم و ۹ نفر از بچه های تیم شاهین برای اردوی تیم ملی انتخاب شدند و مسابقات بسیار فشرده بود. تیمها تقریباً همه همسطح بودند و از نظر کیفی، مسابقات در سطح بسیار بالایی برگزار شدند و ایران موفق شد در آن مسابقات، اسرائیل را شکست بدهد. بعد از پیروزی، بچه ها را برای اینکه به خیال خودشان تقویت روحی کنند به کاباره بردند. بچه ها رفتند و من برای رعایت همین مسائلی که موظف به انجامشان بودم، در هتل ماندم. شب از کیهان ورزشی زنگ زدند که ببینند چه کسی گل زده و اوضاع بازی در آن روز چه بوده. گوشی را به من دادند و تعجب کردند که همه بچه ها رفته اند، بطور توماندی؟ گفتم، «روحیه ام برای شرکت در چنین مجالسی آماده نیست.» یعنی رعایت کلیه مسائل. من و احمد آقا دائماً با تلفن تماسمان برقرار بود. یک روز توسط حاج حسن صاعی نامه ای را برای من فرستاد که آن نامه هنوز هست. من امتحانات نهایی را داده و قبول شده بودم و ایشان نامه فرستاده بود که این مژده را به من بدهد. نامه را دریافت کردم و دیدم ایشان زحمت کشیده و نتیجه را از مدرسه دریافت کرده است. نامه تاریخ دارد. الان تاریخش در ذهنم نیست. این شیوه امام که توصیه هایشان را توسط نامه به احمد آقا ابلاغ می کردند، او را چنان در رفتار و کردارش دقیق کرده بود که روز به روز می شد رشد و تکامل انسانی را در رفتار و کردارش دید. وقتی پدر و مادر احمد آقا در ایران نبودند، ایشان انصافاً یک دوره خودسازی را گذراند. او ضمن تحصیل و ورزش و مبارزه، خودسازی هم می کرد. انسان در تنهایی است که بیشتر خودش را پیدا می کند و این پدر ایشان بود که احمد آقا را تحت تعلیم قرار داده بودند و با آن نامه های سراپا محبت امیز و توصیه های اخلاقی که به احمد آقا می دادند من هم می خواندم، در واقع هر دوی ما تحت تعلیم امام بودیم و دست از پا خطا نمی کردیم. هر چه زمان می گذشت، صمیمیت ما بیشتر می شد. در یکی از سفرها که با تیم پیکان به پنج کشور اروپایی رفتیم، من در عنفوان جوانی بودم.

با احمد آقا یا تنها؟

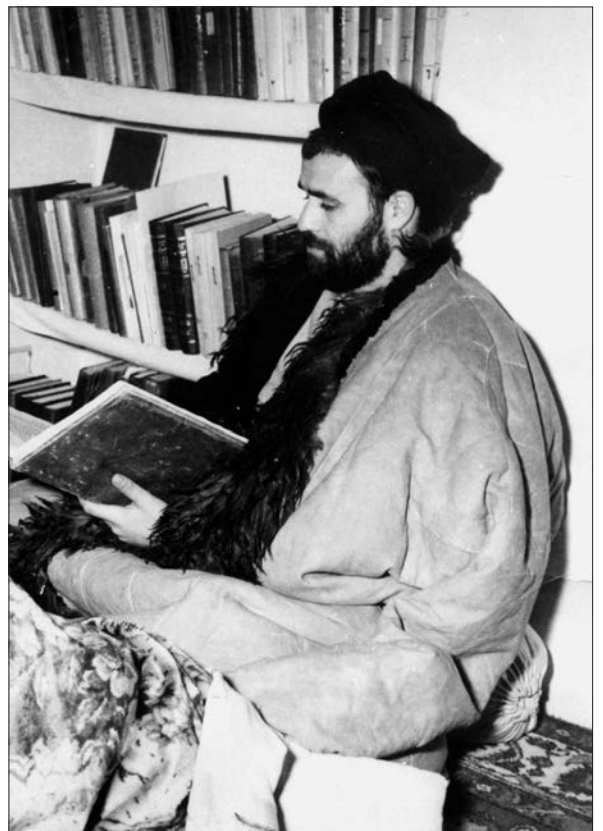
نه، بعد از زمانی بود که همه دسته جمعی از پرسپولیس جدا شدیم و به تیم پیکان رفتیم. در آن سفر، به پنج کشور آلمان و یونان و ایتالیا و هلند و انگلستان رفتیم. یک شب فارغ از همه چیز و همه جا داشتیم با بچه ها در میدانی می گشتیم که من متوجه شدم نمازم دارد قضا می شود. بلافاصله بدون ملاحظه هیچ چیز، از آبنمای وسط میدان وضو گرفتم و بدون اینکه بدانم قبله کدام طرفی است، روی چمنها ایستادم و نماز خواندم. نمازم که تمام شد، دیدم رفقای خودم دارند با خجالت و خارچیها با احترام و تعجب نگاه می کنند. به هر صورت من از رفاقت با حاج احمد آقا فواید بسیار بردم و به همین دلیل خیلی در غم و افسوس

ایشان همه رشته های ورزشی را دوست داشت و به آنها می پرداخت، از جمله ژیمناستیک، والیبال، بسکتبال، شنا، دو و میدانی. در دورانی که در دبیرستان بودیم، یادم نمی آید که ورزشی در مدرسه داشته باشیم که ایشان به آن نپرداخته باشد. در تمام رشته ها مهارتهایی پیدا کرده بود و اگر هریک از آن رشته ها را ادامه می داد و آموزش می دید، یقیناً از قهرمانهای برجسته آن رشته می شد.

که بتواند این طور موفق شود. به همین دلیل عرض کردم که اگر تمرینات مداوم داشت، حتی می توانست در دو میدانی، قهرمان ایران هم بشود. ایشان در هر رشته ای تمرینات اندکی داشت و این طور موفق می شد. بدیهی است که اگر تحت آموزش مربیهای کاردان و با وسایل روز تمرین می کرد، موفقیتش صد درصد بود و به اوج می رسید. یادم هست موقعی که در نجف، خدمت امام بودیم، چون هوا خیلی گرم بود، به کوفه می رفتیم و در شط شنا می کردیم. ایشان توی آب، مثل آب خوردن، مثل راه رفتن روی زمین، شنا می کرد. در آن شط، جزیره ای بود که احمد آقا تصمیم گرفت با شنا به آنجا برود. نزدیک جزیره یک گرداب بود و ما می دیدیم که احمد آقا دارد به تدریج به آن نزدیک تر می شود و آب به شدت می چرخید و همه چیز را با خودش به سرعت به ته آب می برد. ما شنیده بودیم که حتی چند تا از قهرمانهای شнай عراق در این گرداب افتاده و غرق شده اند. بسیار لحظه ناراحت کننده ای بود. می دیدیم که دارد به گرداب نزدیک می شود و فاصله هم به قدری با او زیاد بود که هیچ شناگری نمی توانست خودش را به او برساند و منصرفش کند و برگرداند. من خیلی فریاد کشیدم و هشدار دادم که مراقب گرداب باش و نزدیک نشو، ولی او اصلاً به فریادهای من توجه نمی کرد و به شنا ادامه می داد و مصمم بود که خودش را به جزیره برساند. خوشبختانه از کنار گرداب هولناک عبور کرد و خودش را به جزیره رساند. من با یکی از طلبه هایی که اسمش یادم نیست و هر روز با ما می آمد، از یک قایقران خواستیم که همراه ما بیاید و سید احمد آقا را از جزیره برگردانیم. رفتیم و وقتی دید که ما خیلی ناراحتیم، خنده را سرداد و به شوخی برگزار کرد که چیزی نبوده



که بدون گذرنامه مسافر می‌برد و می‌آورد و من به وسیله او که احمد آقا معرفی کرده بود، به طریقه خاصی به نجف رفتم و مدتی آنجا بودم که آن هم خودش داستان جدایی دارد. از طریق حاج احمد آقا چقدر با امام مرتبط شدید و امام چه حالتی نسبت به شما و دوستیتان با احمد آقا داشتند؟ می‌توانم بگویم هر چقدر احمد آقا، امام را دوست داشت، من هم همان قدر دوست داشتم. اگر احمد عاشق امام بود، من هم عاشق امام بودم. آن دوران حالا گذشته و این حرفها را می‌شود زد. جنبه خودنمایی ندارد بنابراین گمان نمی‌کنم شائبه خودنمایی داشته باشد. من در همان جوانی هم علاقه و اشتیاقی به تصدی مقامی نداشتم و این مسائل برایم حل شده بودند، این است که می‌توانم بگویم که هر دو عاشق امام بودیم. امام وقتی در خیابانهای نجف یا کربلا راه می‌رفتند، هیچ کس حق نداشت ایشان را همراهی کند. امام دوست نداشتند کسی مشایعتشان کنند. به شدت از مسائلی که شائبه خودنمایی داشتند، پرهیز داشتند. بعد از فوت آیت الله بروجردی که همه مراجع رساله چاپ کردند و عکسشان چاپ می‌شد و همه جا بود، امام به شدت از این کارها پرهیز داشتند. امام هر روز از منزل به مدرسه آیت الله بروجردی و برای نماز ظهر و عصر به حرم می‌رفتند. یک روز امام تأخیر کردند. من و حاج احمد آقا از فاصله چند متری، به طوری که وقتی امام برمی‌گردند ما را نبینند، ایشان را همراهی می‌کردیم. آن روز منتظر ماندیم و دیدیم امام از منزل خارج نشدند. احمد



آقا به من گفت، «برو ببین امام چه شد؟» من از زاویه دیوار، طوری که اگر آقا را دیدم، ایشان متوجه نشوند که من دارم تعقیبشان می‌کنم. نگاه کردم و دیدم روی تنها پله ورودی منزل امام در نجف، بره‌ای آمده و ایستاده و راه امام را سد کرده. دیدم امام با آن قامت رسا و رشید در آستانه در ایستاده‌اند، ولی بره اجازه نمی‌دهد که امام خارج شوند. به قدری این منظره و این رفتار امام برای من آموزنده و درس بود و یک دنیا معنا و عرفان در این حرکت نهفته بود و مثل اینکه عالمی برای من کشف شد. امام می‌خواهند بروند نماز بخوانند و یکی از واجبات دین را انجام بدهند. وقت اذان ظهر هم دارد می‌گذرد. هزار نکته باریک‌تر از موانع است. خیلی برای امام راحت بود که دستی بزنند و حتی با نوازش، این بره را رد کنند، اما این کار را نکردند. آمدم و به احمد آقا گفتم که چنین منظره‌ای دیده‌ام. گفت، «کاری نداشته باش.» ایستادم تا این بره با میل خودش رفت و امام تشریف آوردند و برای نماز به مدرسه رفتم. سالها از این قضیه گذشت. یک روز بعد از انقلاب بود که امام فرمودند، «همه کاینات مأموریت دارند.» این خاطره یاد من بود و متوجه شدم این بره مأمور بود جلوی راه امام را سد کند و تأخیری در رفتن امام بیفتد. ما هر چه از امام می‌دیدیم زیبا بود و یک دنیا الهام و درس بود.

خاطره اربعین حسینی در کربلا را نقل کنید.

اربعین حسینی بود و امام از نجف تشریف آوردند کربلا. روزها همراه امام می‌رفتیم. جمعیت خیلی زیاد بود. ولی خیلی شهادت و شجاعت این که خود را به امام نزدیک کنند، نداشتند. به ندرت بعضی از ایرانیها می‌آمدند. آن شب در حرم حضرت سیدالشهدا (ع) جمعیت خیلی زیاد بود. عربها هجوم آورده بودند که دست امام را ببوسند. من و احمد آقا دسته‌ایمان را به هم قلاب کردیم و کوچه دادیم که امام که می‌خواهند به منزل تشریف ببرند، صدمه‌ای نبینند. راستش این بود که هر دوی ما ته دلمان دوست داشتیم که مردم متوجه امام باشند و این ترس و لرز و ملاحظه‌ای که در مردم وجود داشت و نمی‌آمدند و خودشان را به امام نزدیک نمی‌کردند، این را بشکنیم. با هم در این باره صحبت نکردیم، ولی نیت هر دویمان همین بود و به خاطر همین دو تا دسته‌ایمان را به هم دادیم و کوچه باز کردیم و چند قدم که برای خارج شدن از حرم و بیرون رفتن از صحن برداشتیم، جمعیت متوجه امام با آن چهره باز و ملکوتی و سیمای جذابی که ایشان داشتند، شدند و هجوم آوردند. من و احمد آقا در جوانی خیلی بدنهای قوی و محکمی داشتیم. به اندازه چند نفر زور داشتیم و این گارد را حفظ کردیم و نگذاشتیم برای امام ناراحتی ایجاد شود. ما می‌آمدیم و جمعیت از جا بلند شد پشت سر امام می‌آمدند تا جلوی منزل رسیدیم و هیچ انتظار نداشتم که امام کلمه‌ای بگویند. شیخی همراه امام بود که نمی‌دانم شیخ عبدالعلی بود، شیخ عبدالغنی بود...

شیخ عبدالعلی قرهی

آفرین. زنده است؟

بله. دفتر آقای بهجت هستند.

تو را به خدا؟ چقدر دلم می‌خواهد ایشان را ببینم. چقدر بالای پشت بام منزل امام برای من و احمد آقا قصه می‌گفتند. چقدر نماز

می‌خواندند. عاشق امام بودند. رهایشان نمی‌کردند. لاغر هم بودند. امام هر چقدر اصرار می‌کردند که، «اینجا گرم است. برگرد ایران پیش زن و بچه‌ات. اینجا اذیت می‌شوی.» می‌گفتند، «آقا! من چه جوری شما را بگذارم و بروم؟» امام برگشتند به طرف آقای قره‌ئی و با لبخند گفتند، «این هم از شیطننت کاظم و احمد بود.» امام نمی‌خواستند به خودشان بگیرند که این من بودم که جمعیت برایم این‌طور کرد. آن شب مردم حرکت کردند و خدا این توان را به من و احمد آقا داد که نگذاریم مشکلی برای امام پیش بیاید.

بعد از انقلاب که احمد آقا مشهور شده بودند و حالا به عنوان پسر و امین امام، در انتظار همگان بودند، دوستی شما و ایشان چه حال و هوایی داشت؟

سال ۵۹، ۶۰ بزرگان شاهین تهران از جمله آقای دکتر مسعود برومند از من خواستند که مسئولیتی در اداره تیم شاهین داشته باشم. مسابقات دوره‌ای جریان داشت و تیم شاهین هم خیلی سنگین حرکت می‌کرد و توان قهرمان شدن نداشت. مافکر کردیم برای رسیدن به اوج قهرمانی که در شأن و شخصیت باشگاه شاهین باشد، یک سال کار لازم است. تیم ما در مسابقات دوره‌ای، ششم شد. تلفن زدم به آقای شیخ حسن صناعی و از ایشان خواستم اجازه بدهند که ما با تیمان خدمت امام بیاییم و با ایشان ملاقات کنیم. ایشان بدون هیچ مکث و درنگی پرسید، «تیمتان چندم است؟» گفتم، «تیم ما ششم شده.» گفت، «ششم فایده ندارد. باید بروید اول شوید.» و بدون رودربایستی ما را رد کرد.

مگر در این گونه موارد به حاج احمد آقا مراجعه نمی‌کردید؟ فرقی نمی‌کرد. با آقای صناعی هم رفاقت قدیمی داشتیم، بعد هم من نمی‌خواستم پارتی بازی کنم. دلم می‌خواست این کار روی روال عادی و معمول پیش برود. من این مسئله را به هیچ کس نگفتم و پنهان کردم. واقعاً تا همین ساعت هم به کسی نگفته‌ام و باریکلا به شما که گفتید در مصاحبه، بسیاری از خاطرات به یاد انسان می‌آیند، در حالی که در خاطره‌نویسی، این طور نیست. این مسئله را پنهان کردم و با کمک دوستان، آن چنان کار سنگین و با کیفیتی را با بچه‌ها انجام دادیم که در مسابقات حذفی ۵۹، ۶۰ تیمان قهرمان جام حذفی شد. البته نوشتند که فلانی سرپرست و مربی تیم بود، اما حقیقتاً بچه‌هایمان چون بچه‌های بزرگ و رشید و قهرمانان ارزنده تیم ملی و باشگاه شاهین بودند، همراهی کردند و برنده شدیم. بعد، من ملاقات امام را به تیم شاهین منحصر نکردم. دوستان استقلال، تیم ملی، پرسپولیس، همه را خبر کردم. هر کس همتی کرد، آن روز آمد. اغلب بچه‌ها خوشبختانه به دیدن حضرت امام (ره) آمدند.

فیلم آن هم هست. تلویزیون در ایام دهه فجر پخش کرد. دلم می‌خواهد آن را داشته باشم. اگر یک کپی دست شما آمد،



واقعاً عالی بازی می‌کرد و واقعاً یک فوتبالیست تمام عیار بود. هم قدرت بدنی فوق‌العاده‌ای داشت، و هم بسیار خوش تکنیک و گلزن بود. توپ از هر جناحی که جلو و عقب می‌رفت، او به موازات توپ حرکت می‌کرد. بازیکنی نبود که گمنام باشد اورانشناسند. اگر مدت کوتاه دیگری ادامه می‌داد، به خصوص در تیم شاهین، بسیار مشهور و موفق می‌شد.



۳ «جلوه‌هایی از سلوک اخلاقی یادگار امام»
در گفت و شنود شاهد یاران باسید رحیم میران

صمیمی بود، مثل رفیق، مثل برادر...

مشی رفتاری یادگار امام از زیباترین و شیرین‌ترین جنبه‌های شخصیتی اوست که بخشی از دلنشین‌ترین خاطرات یاران و دوستان وی را تشکیل می‌دهد. سید رحیم میران از نیمه دوم سال ۶۰ با حضور در دفتر امام(ره)، شاهد و ناظر سلوک مودت آمیز و خاضعانه او با همه اقشار بوده و از آن انسان رئوف و مردمدار، خاطرات شیرینی را به یاد دارد. وی با صمیمیتی شایسته یاور «یادگار امام» در این گفت و گو شرکت کرد و از همراهی و همگامی خویش تا پایان حیات آن یگانه زمان سخن گفت، سخنی سرشار از شادمانی برای جلوه‌های زیبای معنوی در او و نیز حسرتی غمبار از فقدان وی که حضورش یادآور امام(ره) بود و تسلا دهنده دل‌های مغموم.

بود، مرحوم حاج احمد آقا به من گفت، «بیا با هم برویم.» با هم رفتیم داخل اتاق امام. احمد آقا اولین کاری که کرد این بود که جلیقه امام را برداشت و پوشید.

چرا؟ چون مهر حضرت امام داخل آن بود و می‌خواست محفوظ بماند. موقع برگشتن، وسط راه گفت، «نمی‌دانم چه کنم. امام دارد مثل شمع آب می‌شود. اصلاً نمی‌دانم چه کار کنم. دارم دست و پایم را گم می‌کنم.» این دلسوزیش تا آخرین لحظه بود و بعد از رحلت امام هم یکی از شاهکارهایی که زد، این بود که آمد اعلام کرد که دیگر هیچ کس وجوهات به دفتر نفرستد، چون دیگر امام نیست. به من هم گفت که بروم دوسه تا کیسه گونی پیدا کنم و با هم به اتاق امام رفتیم و پول‌هایی را که مربوط به وجوهات بودند، جدا گذاشتیم، پول‌هایی را که مربوط به رد مطالب بودند، جدا گذاشتیم و جداگانه در گونی‌ها ریختیم. پول‌های متفرقه را هم جدا کردیم و ایشان گفت، «این‌ها را بر می‌داری و می‌روی قم، تحویل آقای فاضل لنکرانی می‌دهی.» من پول‌ها را پشت ماشین گذاشتم و بردم قم، مدرسه فیضیه و تحویل دادم.

او این در حالی بود که هیچ کس هم از جا و میزان این پول‌ها خبر نداشت.

ابداً هیچ کس جز خود حاج احمد آقا و امام خبر نداشتند. من کمتر این جور برخوردها را از افراد دیده‌ام. به نظر من قطع دریافت وجوهات برای دفتر ورد کردن این پول‌ها، آن هم درست بلافاصله بعد از فوت حضرت امام، واقعاً شاهکار است و اوج ایمان و پاکی احمد آقا را نشان می‌دهد.

برخورد ایشان با افراد دفتر، محافظان و اطرافیان چگونه بود؟ می‌گویند که بسیار خاکی و متواضع بودند.

واقعاً همین طور است. بارها می‌شد که به صورت پاسداری که همراه شخصیتی می‌رود، به سفر می‌رفت. گاهی حتی یک بقچه هم بالای سرش می‌گذاشت که کسی او را نشناسد. چفیه ای می‌بست و بقچه را می‌گذاشت روی سرش، بعد دنبال بعضی از آقایان که همراهش می‌رفتند، راه می‌رفت، به خاطر اینکه او را نشناسند و بهتر بتواند میان مردم

حافظ خدا بود، ولی از لحاظ ظاهری این برنامه ریزها را کرده بودند. آیت الله طاهری به من گفتند که حاج احمد آقا خواسته که من این چند نفر را معرفی کنم که این کار را کردند. وقتی آمدم، شدیم هدفه نفر و کنترل راه‌های منتهی به جماران، رفت و آمدها و در مجموع، کل منطقه را به عهده گرفتیم تا به تدریج امنیت برقرار شد و خطرات تا حدودی رفع شدند و قرار شد این نیروها محافظ حاج احمد آقا بشوند و من در دفتر بمانم که کارهای دفتر و خانه امام و خانه حج احمد آقا را انجام بدهم و به این شکل بود که آشنائی ما شروع شد. بارزترین ویژگی‌های شخصیتی حاج احمد آقا از نظر شما کدامند و چه خاطراتی از ویژگی‌های خلقی ایشان دارید؟ حاج احمد آقا بعد از امام، یک الگو و یک دلسوز بود. او غیر از جنبه اولادی و این حرف‌ها، محافظ امام بود. همه کارها را کنترل و بررسی می‌کرد. خیلی دقیق بود و حواسش خیلی جمع بود. بیشتر دلسوزیش باعث می‌شد دست به بعضی کارها بزند و مثلاً همین نیروها را جمع کند. دلسوزیش خیلی بارز بود، لذا تا لحظه آخر عمر امام، یک لحظه از ایشان جدا نشد. یادام هست روز آخری که امام در بیمارستان بودند و آن وضع امام

بارها می‌شد که به صورت پاسداری که همراه شخصیتی می‌رود، به سفر می‌رفت. گاهی حتی یک بقچه هم بالای سرش می‌گذاشت که کسی او را نشناسد. چفیه ای می‌بست و بقچه را می‌گذاشت روی سرش، بعد دنبال بعضی از آقایان که همراهش می‌رفتند، راه می‌رفت، به خاطر اینکه او را نشناسند و بهتر بتواند میان مردم برود، درد دلشان را بشنود و به گرفتاری‌های آنها رسیدگی کند. در مسافرت‌ها همیشه سعی می‌کرد به فقیرنشین‌ترین مناطق برود.

نخستین آشنائی شما با مرحوم حاج احمد آقا چگونه پیش آمد؟

سال ۶۰ بود که من در اصفهان دوره عقیدتی را می‌گذراندم. قبل‌تر در سال ۵۸ در سمنج و کردستان بودم و بعد استخدام رسمی سپاه شدم. در روزی که آقای رجائی و باهنر شهید شدند، به پادگانی که برای دوره عقیدتی در آنجا بودم تلفن زدند و گفتند که آیت الله طاهری، امام جمعه اصفهان، با تو کار دارند.

شما را می‌شناختند؟

بله، از قبل آشنائی داشتند. ایشان فرمودند، «فورا بیا دفتر من، کارت دارم.» گفتم، «در دوره عقیدتی هستم و نمی‌شود آن را رها کنم و بیایم.» فرمودند، «سپاه هماهنگ کرده و تو باید بیایی.» آقای کاظمی که مسئول سپاه اصفهان بود، زنگ زد که فورا مرا بفرستند بروم. رفتم به دفتر ایشان و گفت، «حاضری بروی تهران؟» پرسیدم، «کجای تهران؟» گفت، «جماران» وقتی قبول کردم، گفت، «با چهارتا از پاسدارهای خودم، این نامه را می‌گیری می‌روی تهران، جماران و این نامه را مستقیم می‌دهی به حاج احمد آقا.» من شبانه حرکت کردم و صبح رسیدم تهران و رفتم دفتر. احمد آقا آمدند دفتر. نامه را دادم. ایشان نامه را خواندند و گفتند، «فعلاً همین جا در دفتر بمانید.» تا آن روز ایشان را از نزدیک ندیده بودید؟

خیر. ما دوسه روزی در دفتر ماندیم. بعد چهار نیرو از قم و چهار نیرو از مشهد و چهار نیرو هم از تبریز آمدند و در مجموع شدیم هفده نفر.

هسته اولیه حفاظت بود؟

خیر، به عنوان یک نیروی مخفی بود که قرار بود حفاظت و کنترل اطراف بیت امام را به عهده بگیرد. مدتی به این شکل گذشت. اگر یادتان باشد در آن زمان منافقین خیلی نفوذ کرده بودند و دائماً ترور می‌کردند. اول حزب بود و بعد دفتر ریاست جمهوری و همین طور پشت سر هم پیش می‌آمد و هر آن ممکن بود در جماران هم مشکلی ایجاد کنند و به این دلیل به ما گفتند که بیشتر کنترل کنیم، هر چند که حافظ امام از روز اول چه در نجف، چه در پاریس، چه قبلش خدا بود. اینجا هم



افتاده؟ قلبشه؟» برایم واضح بود که احمد آقا از دنیا می‌رود. آقا رضا گفت، «چیزی نیست و ناراحت نباش.» گفتم، «کجاست؟» گفت، «بیمارستان.» آمدم بالای سرش. دیدم خانمش و حسن آقا بالای سرش هستند و احمد آقا هم اصلاً به هوش نیست.

از آن روزی که به دیدنش رفتم بودم. روزنامه همشهری را نشانم داد و گفت، «این عکس را ببین. دیروز که رفتیم سد پانزده خرداد را افتتاح کنیم، آقای هاشمی می‌گفت شما افتتاح کن سدر، من گفتم من کاره‌ای نیستم. شما همه کارها را انجام داده‌ای. خیلی به من اصرار کرد. بالاخره مرا مجبور کردند و این عکس را هم از من گرفتند.»

ظاهراً شما در ایام بستری شدن حاج احمد آقا، به سراغ یکی از عرفا رفته بودید؟

بله، مرحوم آمیرزا علی اکبر معلم دامغانی، من خدمت ایشان می‌رفتم و کسب فیض می‌کردم و به ایشان علاقمند بودم و چون این سابقه را داشتم و می‌دانستم که مرد فوق العاده‌ای است و نظرش نظری الهی و وجودش، وجودی الهی است و دعای مستجاب دارد، چند روز که از این ماجرا گذشت و همه تقریباً قطع امید کردند، در بیمارستان خدمت حسن آقا عرض کردم، «اگر اجازه می‌دهید من بروم آقای معلم را بباورم.» ایشان بلافاصله موافقت کرد و خوشحال از اینکه چنین چیزی از ذهن من گذشته، ماشینش را در اختیار گذاشت و رفتیم دامغان. روحانی جوانی را هم با ما فرستاد که آنجا با آقای معلم صحبت و ایشان را راضی کند. حسن آقائی دانست که من و آقای معلم

چقدر صمیمی هستیم. فکر می‌کرد باید یک نفر بیاید که بیان خوبی داشته باشد که آقای معلم راضی بشود، بیاید. شب بود که رسیدیم. آقای معلم کرسی داشتند. اسفند بود و دامغان هم زمستان سردی دارد. به ما تعارف کردند. این آقایان زیر کرسی نیامدند. آقای معلم یک ابهت عجیبی داشت و به این راحتی‌ها نمی‌شد با او نشست و برخاست و گفت و گو کرد. رفتیم بغل دستش زیر کرسی نشستیم و شروع کردم به صحبت که حاج احمد آقا



● سفر حج، ۱۳۸۱.

روزنامه همشهری را نشانم داد و گفت، «این عکس را ببین. دیروز که رفتیم سد پانزده خرداد را افتتاح کنیم، آقای هاشمی می‌گفت شما افتتاح کن سدر، من گفتم من کاره‌ای نیستم. شما همه کارها را انجام داده‌ای. خیلی به من اصرار کرد. بالاخره مرا مجبور کردند و این عکس را هم از من گرفتند.»

صد از پله‌ها بالا رفتم و به اتاق آقای شریعتی رفتم که مسائل شرعی را می‌گفت. خود حاج احمد آقا هم در آنجا بیشتر جواب تلفنها را می‌داد.

البته به طور ناشناس.

بله. از بس عاشق این بود که کاری برای مردم انجام بدهد، یک لحظه فارغ از حل مشکلات مردم نبود و وقتش را بیهوده نمی‌گذراند. آنجا می‌نشست و جواب مردم را می‌داد. رفتم و دیدم با لباس خانه روی تراس قدم می‌زند. تا مرادید خندید و با انگشت خود دمپایی‌هایی را نشانم داد و گفت بیا. کفشهایم را در آوردم و دمپایی‌ها را پوشیدم و رفتم و مثل قدیم‌ها که از غم‌ها و غصه‌های روزگار فارغ بودیم، شروع کردیم با هم قدم زدن. من عکسی را در جیبم گذاشته بودم و به خودم گفتم اگر او را ببینم، این عکس را به او نشان می‌دهم. یک عکس از وقتی بود که هر دوی مادر نجف، لباس روحانی داشتیم و برای ما کارت دانشجویی صادر کرده بودند که قاچاقی این طرف و آن طرف نرویم. آن را بادو تا عکس دیگر نشانم دادم. همه را گذاشت توی جیبش و گفت، «دیگه این عکسها را ابهت نمی‌دم!» تا آمدم و خواهش کنم، آنها را پس داد. به قدری چهره‌اش نورانی شده بود، به قدری با معرفت شده بود که منقلب شدم. عکسها را پس داد و گفت، «به شرطی که زود از روی آنها چاپ کنی و برایم بیاوری؟» گفتم، «یعنی کی؟» گفت، «یعنی همین فردا!» مثل این که برای رفتن شتاب داشت. مسئله عکس برایش مهم نبود. شاید این بهانه‌ای بود برای اینکه دوباره همدیگر را ببینیم. عکسها را گرفتم و یکی دوروزی طول کشید تا چاپ کردم و رفتم جماران. یادم هست که خیلی ناراحت و ملتهب بودم. ساعت ۸ صبح بود که رسیدم جماران و رفتم دفتر آقا رضا فدائی و دیدم وضعیت خیلی دیگرگون است. آقا رضا به شدت آشفته بود. پرسیدم، «آقا رضا! برای احمد آقا اتفاقی

چنین وضعیتی دارد و خانواده و دوستان و مردم ناراحتند. اگر امکان دارد شما تشریف بیاورید. گفتند، «حالا که شب است و باشد فردا صبح.» همین قدر که ایشان موافقت کردند، برای این‌که مبادا ایشان عوض شود، خداحافظی کردیم و شب رفتیم مقرسپاه خوابیدیم. فردا صبح زود رفتیم خدمت آقای معلم، ایشان را آماده کردیم. در ماشین من صندلی عقب بغل دست آقای معلم نشسته بودم، گفتم، «آقا! امکان دارد شما همین الان متوسل شوید و دعا کنید که حاج احمد آقا از این بستر بیماری بلند شود و سلامت خودش را به دست بیاورد؟» آقا به طنز گفت، «اگر ایشان دو تا عطسه بکند، حالش کاملاً خوب می‌شود.» عطسه را در حال عادی و معمولی می‌کنند. احمد آقا بی‌هوش بود. ایشان خواست با کنایه حالی من کند. بعد دید باز اصرار می‌کنم، گفت، «من هر کاری را که باید انجام بدهم، انجام داده‌ام.» باقی را هم نگفتم، می‌خواست بگوید که ایشان از دنیا رفته. دنبال چه هستید؟ آمدم بیمارستان، ایشان لباس سبز مخصوص اتاق سی. سی. بیورا تنش کرد و رفت داخل. دور تخت احمد آقا می‌گشت و تسبیح می‌انداخت و ذکر می‌گفت. دوست دیگری هم داشت که اهل ذکر و عبادت و تقوا و از اولیای خدا بود. خدا رحمتش کند. از دنیا رفته. کلیدساز بود. او را هم بردم. حاج احمد آقا را دید و دعای مخصوصی را خواند. من پرسیدم، «جریان چه می‌شود؟» گفت، «خبرش را می‌شنوی؟» اصرار کردم که، «آقا! آن دعای مخصوصتان را بخوانید.» گفت، «من کارم را انجام داده‌ام و تو هم خبرش را می‌شنوی.»

چند ساعت بعد، در حالی که به اخبار تلویزیون گوش می‌دادم، خبر فوت حاج سید احمد آقا خمینی پخش شد. روحش شاد! خداوند به مادر، همسر و فرزندان گرانقدرش صبر و اجر عنایت فرماید.



بله بودم. آقای هاشمی رفسنجانی آمدند بالای سرشان. فورا زنگ زدند به آلمان که دکتر مغز و اعصاب بیاید و آنها همان بعد از ظهر آمدند. یکی از دکترهای ایرانی و مقیم آنجا بود. یکی هم آلمانی بود. وقتی آمدند بالای سر او و وضعیتش را بررسی کردند، گفتند، «دیگر بعید است که برگردد، چون ابتدا سکنه قلبی کرده و بعد سکنه مغزی و خون به مغز نرسیده»، ولی آن دکترى که از آلمان آمده بود، مى گفت، «او را نگه دارید، چون من در میان بیمارانم کسی را داشته ام که بعد از شش هفت روز به طور اتفاقی برگشته» پزشکان سعی کردند حاج احمد

من دو بار رفتم. می دانید که عرفا گاهی گوشه نشینی دارند. او هم رفت به کوشک که مدتی تنها باشد. ورزش هم زیاد شده بود و تصمیم گرفت خیلی کم غذا بخورد. می خواست کمتر با مردم رابطه داشته باشد. می خواست با خدای خودش خلوت کند و به همین خاطر هم زود به خدایش پیوست. در طول مدتی که آنجا بود، ورزش تقریبا بیست کیلو کم شده بود که دکترها گفتند این کاهش وزن سریع، خطرناک است. بعد هم که آمد و جریان سکنه اول پیش آمد.

ماجرا از چه قرار بود؟

یک روز صبح حاج احمد آقا آیفون زد که، «خودت را به من برسان». یک ماه قبل از فوتش بود. من فورا رفتم و دیدم نشسته کنار دیوار و رنگش مثل گچ، سفید شده و سرش را با حالت عجیبی روی دیوار گذاشته. فورا زنگ زدم به دکترها. او را در همان خانه بستری کردند. تقریبا چهار پنج ساعتی زیر سرم بود تا به هوش آمد. بعد از آن هر جامی نشست، می گفت، «باید رفته باشم. این میریان نگذاشت». من می گفتم، «آقا! به من چه؟ عمر دست خداست». روزی که فوت کرد، شبش خانه برادر زنش بود. بعد آمده بود و فرصهایش را خورده و خوابیده بود. ظاهرانزدیک اذان صبح سکنه کرده و از تخت، پائین افتاده بود. من صبح زود آمدم و ماشین را برای انجام کاری برداشتم و بردم. آن موقع خبری نبود. ساعت هشت که برگشتم، به من گفتند که حاج احمد آقا را برده اند بیمارستان. پرسیدم، «چرا؟» گفتند، «حالش به هم خورده» من چون آن خاطره را داشتم، گفتم، «چیزی نیست. شاید مثل همان روز شده». بعد که رفتم بیمارستان بالای سرش، دیدم این دفعه مثل آن بار نیست. زمین تا آسمان فرق کرده. شاید قسمت این بود. آیا تا لحظات آخر بالای سرشان بودید؟

می گرفتند. هم از انقلابی. غیر از این بود، نمی توانستند آن تصمیمات قاطع را بگیرند.

از تلاشهای حاج احمد آقا برای حفظ جان امام، چه از لحاظ امنیتی و چه از لحاظ رعایت مسائل پزشکی چه خاطراتی دارید؟

ایشان دلسوز امام بود و هر وقت احساس می کرد ملاقاتها برای امام ضرر دارند، آنها را قطع می کرد. می گفت، «حفظ جان امام، واجب است». بعضی وقتها حتی خواهرشان می خواستند بیایند بالا، می گفت که نیایند، میداد خبری به امام بدهند که به حال امام نسلزد. البته این موارد، استثنا بودند. مال وقتی است که امام مریض بودند و دکترها گفته بودند دادن اخبار ناراحت کننده به امام، خطر دارد، لذا حاج احمد آقا سعی می کرد هیچ کس با امام رابطه نداشته باشد که خبری به ایشان بدهد. ملاقاتها را به کلی قطع می کرد. حتی آقای صانعی که رئیس دفتر بود، خودش می آمد، ولی می گفت کسی را حق نداری بیاوری. هر وقت حال امام خوب بود، همه می آمدند، اما حاج احمد آقا به محض اینکه احساس خطر می کرد، نمی گذاشت کسی بیاید.

ظاهرا ایشان شبها در میان رده های حفاظتی جماران می گشته اند که ببینند وضعیت چگونه است.

بله همین طور است. حاج احمد آقا اکثر شبها در اطراف جماران تاب می خورد. گاهی روزها یکی دو ساعت بیشتر می خوابید که بتواند شبها بیدار بماند. حتی می رفت روی کوه، روی کولک چال. چون آنجا ممنوع بود و کسی نمی توانست برود. می رفت تا سرکشی کند و ببیند چه خبر است. مرتب در داخل خود پایگاهها می رفت، چه آشکار، چه پنهان، چه شب، چه روز. وضعیت را تحت کنترل داشت، یعنی کنترل منطقه جماران کاملا در دست حاج احمد آقا بود. ممکن نبود کوچک ترین اتفاقی بیفتد و او با خبر نشود. بعد از رحلت امام (ره) که وقتشان کمی آزادتر بود، برنامه شان چه بود و کلا روزگار چگونه بر ایشان می گذشت؟

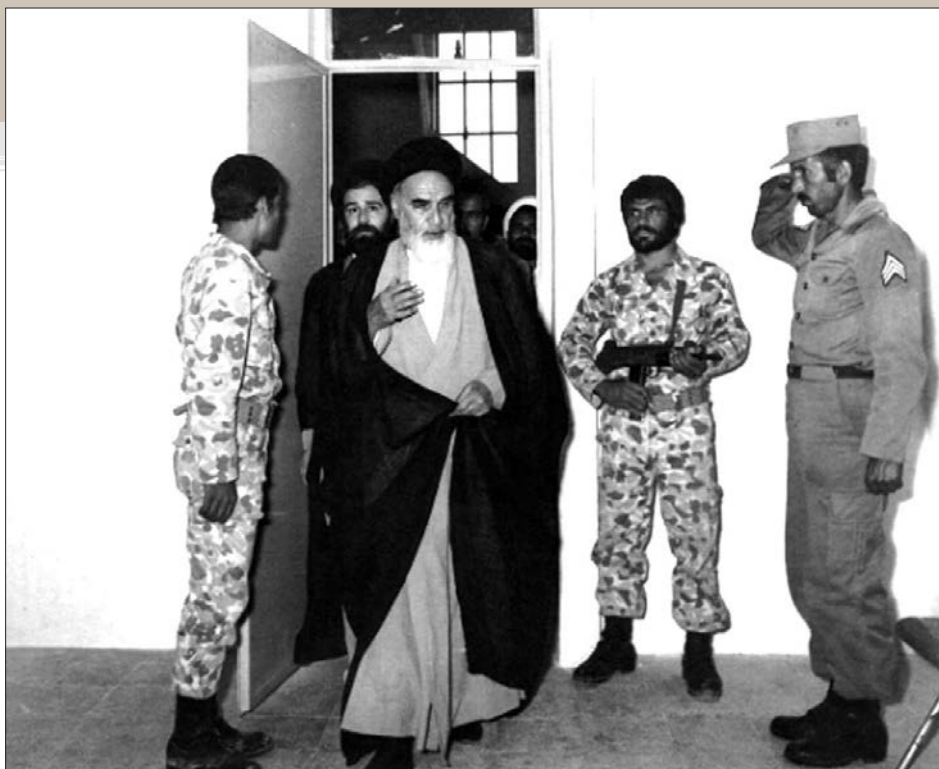
حاج احمد آقا بعد از فوت امام، واقعا زجر می کشید. دیگر دل و دماغ سفر رفتن نداشت. بیشتر وقتش را صرف درس و بحث و مطالعه می کرد، چون در زمان امام واقعا نمی رسید مطالعه کند. گاهی هم منبر مختصری می رفت. برای بچه های سپاه و مردم در حسینیه جماران کلاس تفسیر گذاشته بود. بعد از فوت امام واقعا دل و دماغ نداشت و مدتی هم به کوشک رفت. اتفاقا این نکته ای است که کمتر کسی در باره آن حرف زده است و می خواهیم که شما توضیح بیشتری بدهید. آیا شما به کوشک رفتید؟



حاج احمد آقا
هر کسی که به دفتر می آمد، ابتدا با حاج احمد آقا صحبت می کرد. اگر مسئله طوری بود که خود حاج احمد آقا بتواند حل کند، دیگر به امام ارجاع نمی داد و برایشان ایجاد مزاحمت نمی کرد، ولی اگر لازم بود که امام تصمیم بگیرند و دستور بدهند، بلافاصله وقت را تنظیم می کرد و به امام ارجاع می داد. ما بعد از حاج احمد آقا، هیچ کس را نداشتیم که این قدر با امام رابطه نزدیک داشته باشد. اغلب کارها توسط خود حاج احمد آقا انجام می شدند.

آقا را نگه دارند، ولی چون کلیه ها از کار افتاده بودند، آب توی پوست می رفت. من یک روز به دکتر عارفی گفتم، «اگر واقعا می دانید فایده ندارد، حاج احمد آقا را اذیت نکنید». چون یادام بود لحظات آخری که پزشکان روی امام کار می کردند، حاج احمد آقا از دکتر عارفی پرسید، «آیا کارهایی که برای امام می کنید، فایده دارند؟» و دکتر عارفی جواب داد، «خیر» حاج احمد آقا گفت، «پس امام را اذیت نکنید». من همین جمله را بالای سر احمد آقا به دکتر عارفی گفتم. دکتر عارفی گفت، «فرق حاج احمد آقا با امام این است که ایشان سکنه کرده، ولی امام سرطان داشتند و این بیماری باعث فوتشان شد. ما باید احمد آقا را هر جور شده نگه داریم، مگر اینکه خود قلب از کار بیفتد». روز پنجشنبه ای بود که قلب او از کار افتاد. در این چند سالی که گذشته، شما و اعضای دفتر تا چه حد خلأ وجود ایشان را حس می کنید؟

الحمد لله حسن آقا واقعا جای ایشان را پر کرده، چون حسن آقا واقعا مدیر است. اما بالاخره هر کسی جای خودش را دارد. امام جای خودشان را داشتند. حاج احمد آقا جای خودش را داشت. با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.



باشی؟ تو به عنوان برادر من هستی.» ما هم دیگر زبانمان کوتاه شد و ماندیم و هنوز که هنوز است که هستیم. در سفرهایی که می رفتند، شما هم می رفتید؟

خیر. بیشتر بقیه بچه ها می رفتند، چون مسئولیت اداره اینجا با من بود. من فقط در سال ۶۰ که جو ترور حاکم بود، خودم همراهشان می رفتم.

داخل شهر هم زیاد می رفتند؟

بله، مخفیانه می رفت و برای امام خبر جمع می کرد. سعی می کرد ببینند واقعا زندگی بر مردم چگونه می گذرد. از آنها می پرسید که چه کاره اند، اهل کجا هستند، امورشان چطور می گذرد و به این ترتیب سعی می کرد از حال مردم و جامعه باخبر باشد. گاهی مخفیانه می رفت به جبهه ها سر می زد و هیچ کس هم نمی فهمید که او رفته. یکی از راهپایانی که امام از واقعیت های جامعه باخبر می شدند، حاج احمد آقا بود. از وابستگی عاطفی حاج احمد آقا و امام خاطراتی را نقل کنید.

امام وابستگی شان به خدا بود. حاج احمد آقا مطیع امام، شاگرد امام و محافظ امام بود و واقعا برای امام و دفتر امام، ستونی بود. هر کسی که به دفتر می آمد، ابتدا با حاج احمد آقا صحبت می کرد. اگر مسئله طوری بود که خود حاج احمد آقا بتواند حل کند، دیگر به امام ارجاع نمی داد و برایشان ایجاد مزاحمت نمی کرد، ولی اگر لازم بود که امام تصمیم بگیرند و دستور بدهند، بلافاصله وقت را تنظیم می کرد و به امام ارجاع می داد. ما بعد از حاج احمد آقا، هیچ کس را نداشتیم که این قدر با امام رابطه نزدیک داشته باشد. اغلب کارها توسط خود حاج احمد آقا انجام می شدند.

بعضیها این تهمت را به حاج احمد آقا می زنند که او امام را کانالیزه کرده بود و نمی گذاشت بعضی از حرفها و خبرها به امام برسد. در این باره چه خاطره ای دارید؟

یادم هست در سال ۶۰، آقای مهندس بازرگان آمد اینجا و بچه ها یک مقدار بدرفتاری کردند.

خبر رسید به امام. ایشان پیغام دادند، «یا جمع کنید بروید یا هر کسی آمد اینجا، مهمان من است»

و حرمتش واجب و هیچ فرقی ندارد که انقلابی هست یا نیست. شما فقط باید وظیفه تان را انجام بدهید و حق ندارید کوچک ترین توهینی به احدی بکنید. «از همان روز، بچه ها این نکته را رعایت کردند و برایشان فرقی نمی کرد که چه کسی بیاید و چه کسی برود. امام حالت آفتاب را داشتند. آفتاب بر سر همه می تابد. امام هم دست محبت و لطفشان بر سر همه بود. یکی از دلایلی که امام از همه چیز و همه جا باخبر بودند، این بود که با همه افراد رابطه داشتند. با همه تعامل داشتند. اخبار را، هم از دوست می گرفتند هم از دشمن. هم از رادیوهای خودی می گرفتند، هم از رادیوهای بیگانه. هم از ضد انقلاب

من بعد از رحلت امام می خواستم برگردم شهرم. دل و دماغ ماندن نداشتم و می دیدم که دیگر وجودم هم لازم نیست. رفتم پیش حاج احمد آقا و گفتم، «اگر اجازه بدهید من از اینجا بروم.» گفتم، «برای چه بروی؟» گفتم، «امام که دیگر نیستند. اینجا هم که کاری نیست.» گفتم، «من برادر ندارم. تو نمی خواهی برادر من باشی؟ تو به عنوان برادر من هستی.» ما هم دیگر زبانمان کوتاه شد و ماندیم و هنوز که هنوز است که هستیم.

صاحبخانه متوجه می شود و او را می شناسد و می رود بچه هایش را ببیند می کند که، «بیائید، پسر امام آمده است.» فردای آن روز، آقای احسان بخش در نماز جمعه اعلام می کند که، «می دانید چه کسی به اینجا آمده؟» حاج احمد آقا به او می گوید، «مگر قرار نبود نگوئی؟» می گوید، «دلم نیامد.»

رابطه شان با اعضای دفتر چگونه بود؟

با آنها هم همین طور. با اعضای دفتر واقعا رفیق بود. مثل برادر بود. من بعد از رحلت امام

می خواستم برگردم شهرم. دل و دماغ ماندن نداشتم و می دیدم که دیگر وجودم هم لازم نیست. رفتم پیش حاج احمد آقا و گفتم، «اگر اجازه بدهید من از اینجا بروم.» گفتم، «برای چه بروی؟» گفتم، «امام که دیگر نیستند. اینجا هم که کاری نیست.» گفتم، «من برادر ندارم. تو نمی خواهی برادر من

برود، درد دلشان را بشنود و به گرفتاریهای آنها رسیدگی کند. در مسافرتها همیشه سعی می کرد به فقیرنشین ترین مناطق برود. یادم هست یک بار یک بنده خدائی از قمصر کاشان آمده بود دفتر و اصرار داشت که ما به خانه اش برویم. از او پرسیدم، «ما به چه مناسبتی باید به خانه شما بیائیم؟» گفتم، «حاج احمد آقا یک بار به خانه من آمده و دلم می خواهد شما هم بیائید.» گفتم، «باشد. می آئیم.» یک روز با حاج عیسی راه افتادیم و رفتیم قمصر کاشان و از یک گلابگیر، سراغ او را گرفتیم. گفتم، «این کسی که نشانیش را می خواهید، آدم بدبختی است. چطور شما می خواهید بروید خانه او؟» گفتم، «ما را دعوت کرده و مهمان او هستیم.» گفتم، «آن بنده خدا آه ندارد که با ناله سودا کند. چطور مهمان دعوت کرده؟» به هر حال نشانی را داد و رفتیم و خانه را پیدا کردیم. پهنای کوچه ای که خانه آن بنده خدا در آن بود، واقعا بیشتر از نیم متر هفتاد سانت نبود و نمی شد داخل رفت. کوچه پسکوچه های عجیب و غریبی بود. به در خانه که رسیدیم، دیدیم یک در چوبی زهوار در رفته است. خانه حسابی مخروبه بود. تقریبا یک شبانه روز با حاج عیسی آنجا ماندیم. او عکسهایش را آورد و نشانمان داد. در عکسها حاج احمد آقا در ایوان خانه او نشسته و عکس گرفته بود.

این جور آدمها را از چه طریقی پیدا می کردند؟

نمی دانم! مثلاً رفته بود بیدخون عسلیویه، خانه یکی از این سپاهپوستها، بچه اش را آورده بود اینجا و از او نگهداری می کرد که کمک به آنها کرده باشد. این بچه مدت ها اینجا ماند و حاج احمد آقا مثل بچه خودش از او مراقبت می کرد، پرستاریش را می کرد، به او می رسید. بعد هم او را فرستاد قم که درس طلبگی بخواند. چند سالی هم خواند، ولی رها کرد و رفت. مقصودم این است که می رفت محلات مستضعف نشین هر منطقه و با خانواده های فقیر آن منطقه رابطه داشت. با مرفهین رابطه نداشت یا خیلی کم داشت. یک بار رفته بود شمال و به آقای احسان بخش گفته بود، «می خواهم بروم کنار دریا، منتهی نمی خواهم کسی بفهمد.» یک قالیچه و فلاسک چائی را برداشته و رفته بودند نزدیک دریا، نزدیک خانه آدم مستضعفی که خیلی هم بچه داشت. آنجا قالیچه را پهن می کنند و می نشینند و از فلاسک برای خودشان چائی می ریزند که بخورند که صاحب آن خانه آنها را می بیند و با اصرار آنها را به خانه اش می برد. آنها را شناخته بود؟

اولش نه، چون حاج احمد آقا چفیه می بست و کسی او را نمی شناخت. وقتی وارد خانه می شوند، بعد از چند دقیقه



استند ۵۷. حرکت از مدرسه علوی به سوی قم.



و جواب که، «حاج احمد آقا شما هستید؟» و کلی از این جهت گرفتاری داشتیم. من به شوخی گفتم، «بین حاج احمد آقا! دیگر داری مارا اذیت می کنی. کاری نکن که عمامه ات را قایم کنم.» گفت، «باشد!»

رسیدیم به کرج که باغچه یکی از دوستان بود و توقف کردیم.

احمد آقا می خواست تلفن بزند و در جایی تلفن نبود. تصمیم گرفتیم برویم به تشکیلات اداری سد کرج و تلفن بزنیم. در آنجا باز صدای اعتراض ما بلند شد که، «احمد آقا! باز دوباره یادت رفت و عمامه را گذاشتی و لباس پوشیدی.» گفت، «این دفعه اگر این لباس را نپوشم راهمان نمی دهند، چون ما را نمی شناسند و نمی گذارند وارد این تشکیلات بشویم و تلفن بزنیم!» دیدم راست می گوید. لباسش را برداشتیم و داخل آن اداره رفتیم و به قم تلفن زدیم که داریم می آییم. از بس که سر عمامه و عبا با او بحث و مشاجره کردم، از آنجا به بعد راه رفت و در ماشین آقا نشست. در تمام طول راه کش و قوس عمامه گذاشتن و نگذاشتن و شوخی با احمد آقا را داشتیم.

یک بار همین طور که داشتیم در جاده می رفتیم، خانمی با بچه اش با یکی از ماشینهای مدل بالا از کنار ما رد شد و نگاهی به ما انداخت و انگار شک کرد که احمد آقا را شناخته یا نه. کمی جلوتر رفت. ما یک لحظه توقف کردیم و تا آمدیم چشم بگردانیم، احمد آقا دوباره ناخود آگاه عمامه اش را سرش گذاشت. آن خانم که حالا از آینه ماشین، ما را دیده و مطمئن شده بود که احمد آقا است، دنده عقب

نفسی بکش و خستگی در کن.» و قضیه را به شوخی برگزار کردیم و به همین ترتیب، او را دو سه روزی نگه داشتیم. با هم لب دریا می رفتیم و من اصرار داشتم که لباس معمولی بپوشد که کسی او را نشناسد، چون به هر حال همیشه تلویزیون، تصویرش را در کنار امام (ره) نشان می داد و مردم، زیاد او را دیده بودند و عکسهایش هم در روزنامه ها زیاد چاپ می شدند. به او گفتم، «لباس معمولی بپوش که شما را کمتر بشناسند.» و سر این مسئله هم خیلی با هم شوخی کردیم.

بعد از دو سه روز تلفن زد به قم و گفت، «امام (ره) در قم نگران هستند و ما اینجا نشستیم و داریم تفریح می کنیم.» و مذاکراتش را با آقا شروع کرد.

نقل می کنند که آیت الله طالقانی بسیار به احمد آقا علاقه داشتند. بله، بسیار زیاد. من جلوه هایی از این علاقه را دیده بودم. آقا صداقت و آزادگی او را می پسندیدند. حتماً یادتان هست که وقتی آقا برگشتند، در پیام رادیویی که دادند از حاج احمد آقا به عنوان «فرزند آزاده امام» نام بردند. احمد آقا هم واقعاً آقا را خیلی دوست داشت و با هم مأنوس بودند. از برخوردایشان متوجه این نکته می شدم. در همان مذاکرات شمال هم، به رغم این که مرحوم آقا را خیلی سخت می شد برگرداند، وقتی حاج احمد آقا صحبت کرد و صادقانه وقایع مرکز و کشور را منتقل کرد و گفت که ممکن است غیبت آقا به دست بعضی از گروهها بهانه بدهد که بلوا و جنجال درست کنند، آقا سریع تصمیم اولیه خود را تغییر دادند و به طرف قم حرکت کردیم.

از محتوای مذاکرات چیزی یادتان هست؟

تا جایی که یادم هست آفانکاتی را تذکر می دادند و مثلاً می گفتند که از این جنبه ها اذیت شده ام. احمد آقا هم آن موارد را کاملاً قبول داشت و می گفت که خود امام (ره) هم این کاستیها را قبول دارند و می دانند که این خودسریها و ندانم کاریها هست و خود ایشان هم بعضی جاها به این قضایا معترض هستند و در مواردی هم تذکر می دهند. احمد آقا می گفت بعضی جاها خودسریهایی انجام می شوند که خود امام (ره) هم مطلع نمی شوند. به هر حال امام (ره) فرموده بودند که آقای طالقانی بپایند و بنشینیم با هم

صحبت کنیم و به یک نتیجه ای برسیم و بعد هم به

مردم اعلام کنیم. نظر امام (ره) این بود که با همفکری، نتیجه قاطعی گرفته و جلوی این خودسریها گرفته شود. به هر حال قرار شد که ما به تهران نرویم و یکسره به قم برویم. احمد آقا از آنجا با امام (ره) تماس گرفت و امام (ره) فرمودند که همگی مستقیم به قم برویم. تا جایی که یادم هست دو تا ماشین بودیم. احمد آقا با ماشین من آمد و آقا با ماشین دیگری رفتند. ماشین آقا شیشه های مات داشت و کسی از بیرون، ایشان را نمی دید، اما شیشه های ماشین من مات نبودند. به احمد آقا گفتم شما لباس معمولی بپوش، چون مردم شما را باین لباس می شناسند. حاج احمد آقا عبا و عمامه را برداشت و کنار دستش گذاشت. در طول راه گهگاهی می ایستادیم که استراحتی نکنیم و آقا و سایرین چایی چیزی بخورند. باز می دیدیم احمد آقا یادش می رود و عباراتی بپوشد و عمامه را روی سرش می گذارد. ماشینهای عبوری می ایستادند و سؤال

آمد و پیاده شد و گفت، «شما پسر امام (ره) هستید؟» احمد آقا هم خیلی بی آلتی گفت، «بله، من احدمم.» آن خانم با اشتیاق گفت، «من خیلی دوست دارم امام (ره) را ببینم و تا حالا هم نتوانسته ام.» آن روزها مخابرات شماره مخصوصی را به امام (ره) و مسئولین طراز اول کشور داده بود که حتی موقعی که در شهرستان هم بودند، ضرورتی نداشت کد آن شهرستان را بگیرند. قرار بود که کسی جز همان معدودی که این شماره ها را داشتند، آن را ندانند تا در مواقع بسیار ضروری و فوری با آن تماس بگیرند و مثلاً اگر امام (ره) با نخست وزیر کار دارند یا بالعکس، به راحتی بتوانند صحبت کنند. این شماره کاملاً محرمانه بود. یکمرتبه دیدم احمد آقا این شماره را نوشت و داد دست آن خانم و گفت، «به این شماره زنگ بزنید، برایتان وقت ملاقات تنظیم می کنم، ببینید.» من همین طور مات و مبهوت مانده بودم که دارد چه کار می کند. جالب اینجاست که آن خانم پرسید، «آقای طالقانی کجا هستید؟» احمد آقا به من اشاره کرد و گفت، «این هم پسر آقای طالقانی!» وقتی آن خانم رفت، من که عصبانی شده بودم، گفتم، «احمد آقا! هیچ معلوم هست داری چه کار می کنی؟ می گویم عمامه نگذار که تو را نشانند، می گذاری، می گویم لو نده من که هستم، من و آقا را با هم لو می دهی، حالا هم شماره سری امام (ره) را دادی دست مردم؟» یکمرتبه گفت، «ای داد بیداد! یادم رفت. ولی مهم نیست. همه این تشکیلات برای خدمت به مردم است، چه اهمیتی دارد؟ بگذار این خانم هم به مراد دلش برسد و آقا را ببیند.» بسیار متواضع و بی شیله پیله بود و گفت، «جوش زن! عیبی ندارد!» از ادامه سفر می گفتید.

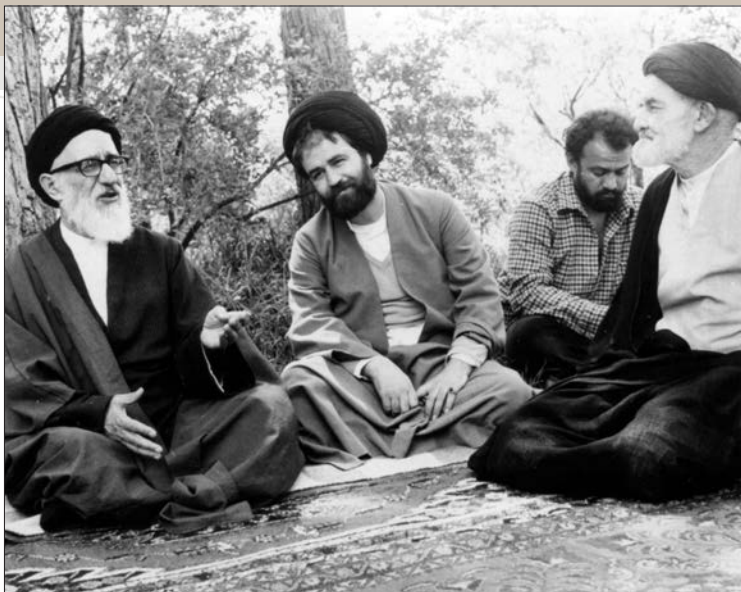
بله، به محض ورود به قم، همراه احمد آقا به خانه اش رفتیم که مقابل منزلی بود که امام (ره) ملاقاتهای عادی خودشان را در آنجا انجام می دادند. آن روزها اغلب ملاقاتهای امام (ره) با بسیاری از علما و مراجع و شخصتهای طراز اول دینی و سیاسی در منزل حاج احمد آقا انجام می شدند. منزل حاج احمد آقا دری به کوچه و دری هم به منزل امام (ره) داشت. خاطره زیبایی که هر وقت یاد آن می افتم، احساس خوبی پیدا می کنم، این است که نزدیک غروب بود و آقا وضو گرفته بودند و داشتند روی پله ای که منتهی به دری بود که به خانه امام (ره) راه داشت، جورابهایشان را می پوشیدند. من دیدم از پشت سر آقا، در باز شد و امام (ره) تشریف آوردند و با یک حالت عجیب و غریبی آقا را بغل کردند و گفتند، «آقای طالقانی! کجا رفته بودید؟» آن موقع واقعاً یک دوربین لازم بود. بعد هم انگار نه انگار که من و احمد آقا حضور داریم. دوتایی دست یکدیگر را گرفتند و رفتند به اتاق احمد آقا و چون طولانی شد، لابد همانجا نمازشان را خواندند. به ما هم گفتند، «کسی نیاید.» دوساعتی با هم مذاکره کردند. احمد آقا گاهی در این فاصله رفت و آمد می کرد.

ظاهراً احمد آقا در برگزاری سخنرانی مشهور آیت الله طالقانی در مدرسه فیضیه نقش زیادی داشتند.

قبل از ذکر این مطلب بگویم که در آن چند روز، احمد آقا پذیرایی خیلی خوبی هم از ما کرد. ظاهراً امام (ره) به آقای رسولی محلاتی گفته بودند که آقای طالقانی دارند می آیند و باید از ایشان پذیرایی درست و حسابی بکنید. شاید بدانید که امام (ره) رسم داشتند همیشه برای غذا آبگوشت می دادند، اما به ما در آن چند روز چلوکبابهای خوشمزه ای دادند. یادم هست یک روز مشغول غذا خوردن بودیم که آقای خلخالی وارد شد و نگاهش به این غذاها افتاد و گفت، «به به! هر روز در منزل امام (ره) به ما آبگوشت می دادند، چه شده که امروز چلوکباب می دهند؟» که خلاصه احمد آقا یک جوری ایشان را روانه کرد که برود. از این دو سه روزی که قم بودیم، یک روز هم ما را به باغ آقای اشراقی دعوت کردند. با این که از رادیو و تلویزیون اعلام شده بود که آقای طالقانی برگشته اند و در قم هستند، احمد آقا پیشنهاد کرد



● فروردین ۵۸. از راست نفر دوم سید مهدی طالقانی، نفر سوم سید احمد خمینی.



جمعیت بسیار زیادی آمده بود و از تلویزیون هم که به طور مستقیم پخش شد، بعد از سخنرانی هم گمانم دوباره به منزل احمد آقا رفتیم و بعد از استراحت به تهران برگشتیم. پیشنهاد برگزاری نماز جمعه را هم احمد آقا از طرف امام (ره) مطرح کرده بودند. از آن ماجرا چه خاطراتی دارید؟

مرحوم ابوی در مورد نماز

جمعه خیلی اصرار داشتند، چون خودشان حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در زندان نماز جمعه را برگزار می کردند. یکی دوباری هم از طریق آقای منتظری برای امام (ره) پیغام داده بودند، «حالا که ما بسط ید پیدا کرده ایم و حکومت داریم، بهتر است این اتهام عدم برگزاری نماز جمعه در برابر سایر فرق اسلامی را از روی خودمان برداریم.» البته امام (ره)، خودشان به این قضیه متمایل بودند، ظاهر آن شبی که احمد آقا برای برگزاری نماز جمعه به آقا زنگ زدند، آقای مهندس احمد جلالی منزل ما بودند و طرف غروب و میانه دو نماز هم بوده است. احمد آقا به پدرمان گفته بود که امام (ره) می فرمایند، «به آقا سید محمود بگویید که نماز جمعه را بخوانند.» از این طرف، پدر ما هم چون از نظر جسمی بیمار بودند، می گفتند که توانایی این کار را ندارم، ضمن این که این کار به مقدماتی نیاز داشت و هنوز جایی در نظر نگرفته بودند، با این همه امام (ره) می گویند در اولین جمعه های که در پیش هست، خودتان امام جمعه باشید و مقدمات کار را هم در این مدت، فراهم کنید. به هر حال احمد آقا از طرف امام (ره)، آقا رانعی می کنند که همان هفته نماز جمعه را بخوانند. آقا واقعا آمادگی این قضیه را نداشتند، یعنی با آن سرعت و شتاب نمی شدن نماز جمعه را برقرار کرد. به هر حال آقا مانده بودند که در ظرف دو سه روز چطور این کار را بکنند. ایشان در مورد جا، دانشگاه را پیشنهاد کردند که مورد قبول امام هم واقع شد. آقای جلالی همان جامی گوید که ما از امکانات تلویزیون استفاده می کنیم، هم مردم را مطلع می کنیم و هم دستگاهها را بسیج می کنیم. انصافاً آقای جلالی خیلی فعالیت کرد. رفت تلویزیون و صحبت و موضوع را اعلام کرد. مردم هم

بسیار مستعد بودند و استقبال خوبی هم کردند. من یادم هست که نهایت تلاشمان را کردیم که در تهران اطلاع رسانی کنیم و از امکانات صوتی تصویری هم نهایت استفاده بشود. یک کانتینر تهیه کردیم و یک نردبام کوچک هم پشت آن گذاشتیم و آقا می آمدند روی آن می ایستادند و خطبه را می خواندند. واقعا هم با حداقل امکانات، نماز جمعه را برگزار کردیم. آقا را باده دوازده نفر نیرو به دانشگاه می بردیم و به آن شکل، مراسم را برگزار می کردیم. به هر حال وقتی همان شب، مراسم از تلویزیون پخش شد و همه مردم، شکوه و عظمت جمعیتی را که آنجا جمع شده بودند، دیدند، احمد آقا زنگ زد و گفت، «امام (ره) آن چنان از استقبال مردم دیدن این نماز جمعه خوشحال شده بودند که با حالت شادی راه می رفتند و می گفتند، «عجب نمازی شد!»

طور مشخص شما در رابطه مرحوم

مرحوم احمد آقا در مراسم عزاداری پدرم، شدیداً و از ته دل گریه می کرد. وقتی نگاهش می کردی مثل کسی بود که یکی از بستگان نزدیکش را از دست داده است، چون رابطه عاطفی احمد آقا و پدرم خیلی نزدیک و عمیق بود. یادم هست در مراسم هفت آقا در بهشت زهرا، احمد آقا از شدت تأثر، بیهوش شد و بچه های امداد ما ایشان را مداوا کردند.

که آقا سخنرانی کنند. قرار شد که آقا در سخنرانی فیضیه، در عین حال که مردم را از برگشتن خود مطلع می کنند، نقطه نظرات خود را درباره مسائل کشور، از جمله شوراها بیان کنند و از نتایج مذاکرات طولانی خود با امام (ره) هم مردم را مطلع کنند. ظاهراً امام (ره) به ایشان گفته بودند که شما از طرف من وکیل هستید که مسئله شوراها را خیلی جدی مطرح کنید و از قول من هم بگویید. که همین اتفاق هم افتاد. اگر آن سخنرانی را گوش کنید، این مسائل در آن مطرح شده اند. به هر حال مرحوم احمد آقا در برنامه ریزی و انجام این سخنرانی خیلی فعالیت کرد، یعنی موقعی که مادر باغ مرحوم اشراقی بودیم، ایشان دائم آرافت و آمد می کرد و همه چیز را کنترل می کرد و پیغامهایی را از طرف امام (ره) برای آقامی آورد و گزارشاتی را از وضعیت مدرسه فیضیه و تدارکاتی که برای انجام آن سخنرانی در نظر گرفته شده بودند و حتی اینکه قرار است به شکل مستقیم از تلویزیون پخش شود، برای آقا می آورد. فکر سخنرانی در مدرسه فیضیه فکر احمد آقا بود یا مرحوم

طالقانی؟

درست یادم نیست، البته احمد آقا در تدارک قضیه خیلی نقش داشت، ولی خود آقا هم علاقه داشتند، چون خود آقا هم در فیضیه درس خوانده و به آنجا تعلق خاطر داشتند و برایشان خاطره انگیز بود. به هر حال مرحوم احمد آقا خیلی فعالیت کرد، دائماً رفت و آمد می کرد و تلفن می زد. رأس ساعت مقرر هم یکسره از باغ آقای اشراقی به مدرسه فیضیه رفتیم. همه چیز مرتب و منظم بود.



فروردین ۵۸، سخنرانی آیت الله طالقانی در مدرسه فیضیه، سید احمد خمینی و سید مهدی طالقانی در تصویر دیده می شوند.

پدرتان و مرحوم حاج احمد آقا چه ویژگی جالبی را مشاهده کردید که برایتان خاطره انگیز است؟

نکته ای که برای من جالب بود این بود که افرادی که خودشان مهره های مهمی نبودند، از طرف افراد دیگری تحریک می شدند و به قم می رفتند و در ملاقاتهایشان با امام (ره)، از مرحوم آقا سعایت می کردند. به هر حال افرادی بودند که انتقادات آقا را تحمل نمی کردند و سعی داشتند آب را گل آلود کنند. نکته جالب این بود که اولاً خود حضرت امام (ره) ابتدا به این حرفها وقعی نمی نهادند و حتی با بعضی از این افراد برخورد صریح هم می کردند. ما این را از طریق مرحوم احمد آقا می فهمیدیم. مرحوم احمد آقا هر دو هفته یک بار یا هفته ای یک بار که به تهران و به دیدن آقامی آمد، کاملاً جریان این سعایتها را برای آقا نقل می کرد و به طنز و شوخی هم می گفت و با هم می خندیدند. یعنی ما از جزئیات و حرفهایی که می رفتند و به امام (ره) می گفتند، از طریق احمد آقا مطلع می شدیم. البته خود آقا هم به این حرفها اهمیت نمی دادند، چون می دانستند امام (ره) هم ارزشی برای این نوع غیبتها و حرفها قائل نیستند و این حرفها تنها اثری که داشتند این بود که سوژه طنز محافل ما شده بودند.

در جریان مجلس خبرگان هم چون آقا کمتر در این جلسات شرکت می کردند، مرحوم حاج احمد آقا در یکی از آخرین ملاقاتهایی که به دیدن آقا آمد، از ایشان خواست که بیشتر در جلسات خبرگان شرکت کنند و حتی گفته بود، «آن مجلس خبرگانی که شمار در آن نباشید، باید درش را بستم.» به همین خاطر، آقا در چند روز آخر حیاتشان تصمیم گرفتند که بیشتر در مجلس خبرگان شرکت کنند و چند ساعتی قبل از رحلتشان در ۱۹ شهریور ۵۸ در یکی از جلسات این مجلس، شرکت کردند. از حضور و وضعیت روحی مرحوم احمد آقا در مراسم فوت و بزرگداشت مرحوم طالقانی چه خاطره ای دارید؟

مرحوم احمد آقا در مراسم عزاداری پدرم، شدیداً و از ته دل گریه می کرد. وقتی نگاهش می کردی مثل کسی بود که یکی از بستگان نزدیکش را از دست داده است، چون رابطه عاطفی احمد آقا و پدرم خیلی نزدیک و عمیق بود. یادم هست در مراسم هفت آقا در بهشت زهرا، احمد آقا چند بار از شدت تأثر، بیهوش شد و بچه های امداد ما ایشان را مداوا کردند. حاج احمد آقا در تمام مراسمهایی که برای آقا برگزار شدند، شرکت کرد. در چهلم، در سالگرد. آیا بعد از فوت مرحوم طالقانی، باز هم با ایشان رابطه ای داشتید؟ سالها بعد در جریان مراسم رحلت امام (ره) که عده ای از برادران و خواهران من برای تسلیت گویی نزد احمد آقا رفته بودند، ایشان بلافاصله سراغ مرا گرفته و گفته بود، «مهدی کجاست؟» من آن روز نتوانستم بروم و در آن جلسه حضور نداشتم، اما روی اصل عاطفه و محبتی که داشت سراغ مرا گرفته بود. البته در این فاصله من همیشه از دوستان مشترکمان جوای احوال او بودم. می دانستم بیمار است و پا درد و دیسک کمر دارد، به هر حال جنبه عاطفی و احساسی شخصیتش همیشه برای من جالب بود و یادم هست. خدا رحمتش کند.



اشتباک وافر حاج احمد آقا به عرفان عملی در سالهای پایانی حیات، از جمله مقولاتی است که چندان مورد توجه قرار نگرفته است، زیرا محرمان این حریم و خلوت، بسیار معدودند و شوقی به سخن گفتن در این باب را ندارند.

در این گفت و گو، یار روزهای واپسین، گوشه هایی از این حقیقت پنهان را بازگو کرده است.

«جلوه هایی از سلوک عرفانی یادگار امام»

در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی

به مقام انقطاع رسیده بود...

که از طرف ایشان صادر می شد، اجرا می کردند. چند وقت بعد از آنکه احمد آقا به نجف اشرف آمد، حاج آقا مصطفی شهید شد و از آن به بعد، احمد آقا نقش مهم تری را به عهده گرفت و حل همه مشکلات و مسائل بیت امام با او بود. بعد هم که قضیه رفتن به پاریس پیش آمد و دائماً در خدمت پدر بود.

درباره مباحثه های علمی خود با ایشان نکاتی را ذکر کنید. حضرت امام به همه طلاب سفارش می کردند که اجازه ندهند مسائل سیاسی، آنها را از کسب فضائل معنوی و درس و تحصیل غافل کند، به همین دلیل، مرحوم حاج احمد آقا در کنار فعالیتهای سیاسی، از تحصیل هم غافل نبود. استعداد عجیبی در درک مطالب داشت. او خیلی به مطالعه و مباحثه اهمیت می داد. بسیار مرتب و منظم بود و همیشه سر وقت در جلسه درس حاضر می شد و به مباحثه خیلی اهمیت می داد. او تحت تأثیر افکار حضرت امام (ره) بود و به فلسفه و عرفان علاقه زیادی داشت و کتاب «الکبری فی المنطق» را نزد ایشان خوانده بود. داشتید از کوشک نصرت می گفتید. دائماً آنجا می ماندید؟ رفتن بودیم آنجا. شبها هم آنجا بودیم، گاهی من روزها برمی گشتم، چون نزدیک بود. احمد آقا ماشین می فرستاد، می آمدم سر کارم و دوباره دو بعد از ظهر می رفتم. برنامه تان آنجا چه بود؟

نماز می خواندیم و ذکر بود و دعای یستشیر و دعای مشمول. آیات تذکر و تنبیه می خواند و به شدت پرهیز داشت که کسی بیاید، فقط مادرشان یکی دو بار آمدند. دوست نداشت کسی بیاید. وقتی هم که مادرشان می آمد، خیلی احترامش می کرد. واقعاً به مادر احترام می کرد.

چه حرفهایی می زدید؟

نمی شود گفت.

آن چیزهایی را که می شود گفت، بگویید.

می گفت بعد از قرنهای با همت حضرت امام و به کمک مسلمانان و شهدا اتفاقی به نام انقلاب اسلامی افتاده که سابقه نداشته و ما باید همه چیزهای شخصیمان را کنار بگذاریم و همه چیزمان را فدا کنیم که نظام پابرجا بماند. هر حرکت و حرفی را که سدی جلوی این انقلاب ایجاد کند، خیانت می دانست و در این چهارچوب، چه در محافل خصوصی و چه در مجامع علنی، حرفش همیشه همین بود که ما نباید حرفی بزنیم یا کاری بکنیم که این نظام لطمه ببیند. این انقلاب به رهبری امام و همت همه اقشار به پیروزی رسیده و نباید خللی به آن وارد شود. همیشه می گفت، «خدا را شکر می کنم که توانستم خدمتگزار امام و انقلاب باشم.»

در آن دوره انقطاع، با چه شیوه ای کسب خبر می کرد؟ به تهران هم می رفت. در مراسمها شرکت می کرد، کارهایش را انجام می داد و دوباره برمی گشت.

می خواهد بروم وسط عزا دارها سینه بزنم. آقا شیخ فضل الله می آمد کوشک، برایش روضه می خواند و سید احمد واقعاً از دیدنش خوشحال می شد. ایشان بعد از فوت احمد آقا هم او را خواب می بیند که حالش خیلی خوب است. ایشان راه می افتد که بروم. حاج احمد آقا می پرسد، «کجا می روی؟» می گوید، «می خواهم بروم وضو بگیرم.» می گوید، «هر وقت یاد من می کنی برایم قل هوالله احد بخوان.» به کربلا هم که رفته بودند، خواب ایشان را دیده بودند که گفته بود، «اشیخ فضل الله! خودم کمک می کنم.» حاج احمد آقا خیلی به ایشان علاقه داشت. جریان کوشک نصرت رفتن خود را بگویید.

یک حالت عرفانی پیدا کرده بود. می خواست آرامشی پیدا کند. حالت انقطاعی از دنیا پیدا کرده بود. مصاحباتش در کوشک نصرت، آقای شیخ الاسلام بود و من بودم و یکی دو نفر دیگر. چه کسانی؟

یک آقای دکتر طباطبایی بود که شیرازی بود. شیخ دیگری هم بود. سه چهار نفر بودیم.

خودشان خواستند که بروید؟

بله، گفت من می خواهم بروم، شما هم بیائید. ما از دوره نجف با هم بودیم. در آنجا اصول و درس امام را با هم مباحثه می کردیم. از آن دوره با هم صمیمی شدید؟

بله، ما اصلاً آشناییمان از همان جا شروع شد. موقعی که حاج احمد آقا به نجف آمد، در درس حضرت امام با هم می رفتیم. درس اصول حاج آقا مصطفی را هم می آمد و ما از آنجا با هم آشنا شدیم. درس فقه حضرت امام را هم با هم مباحثه می کردیم. روحانیونی که آن روزها در نجف اشرف بودند، در واقع بازوی سیاسی و انقلابی حضرت امام محسوب می شدند و فرامینی را

در سالیان واپسین زندگی یادگار امام، نوعی گرایش به عرفان عملی را در ایشان مشاهده می کنیم. از دیدگاه شما زمینه های این گرایش کدامند؟

با درود به روح پر فتوح استاد بزرگوار، حضرت امام و یادگاران گرامش، در پاسخ به شما باید عرض کنم که بخشی از این تمایل ارثی بود، یعنی حضرت امام هم در تمام ادوار حیاتشان، به ویژه در دوران جوانی، اهل سیر و سلوک بودند و آثاری که از ایشان مانده، چاشنی بسیار قوی عرفانی دارند و همچنین نقل قولهایی که برخی از دوستان نزدیک و صاحب سر ایشان کرده اند، همین موضوع را نشان می دهند. علاوه بر این، مرحوم احمد آقا واقعاً معغوم بود و دوری از پدر، او را آزار

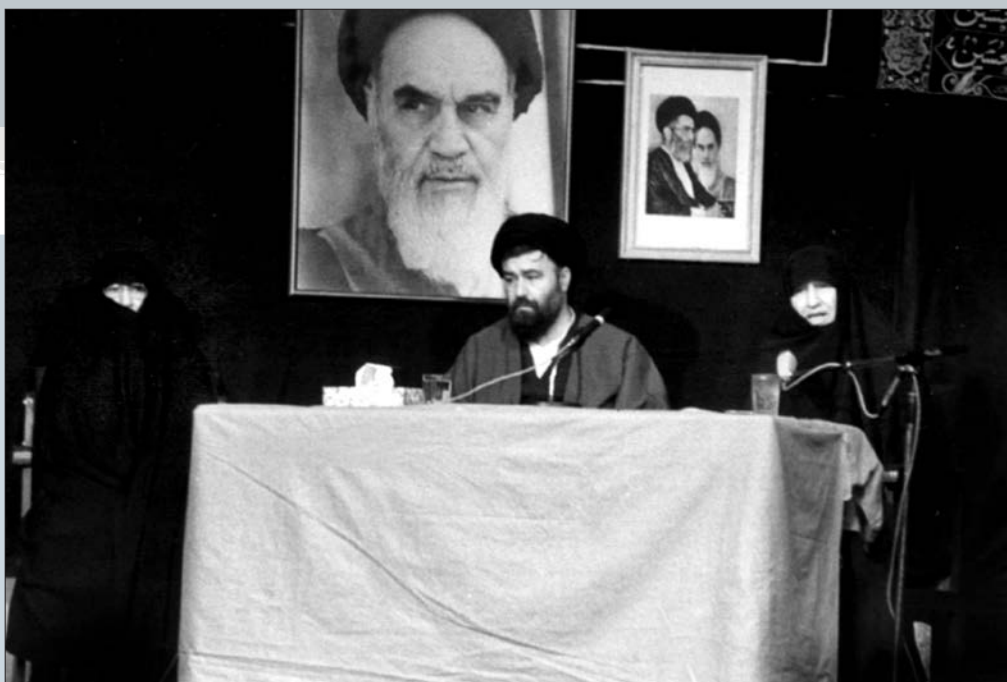
می داد. همین مسئله هم تا حدی زمینه ساز عزلت گزینی و انقطاع ایشان از اغیار شده بود. چیز دیگری که از کردار ایشان نمایان بود، احساس رحلت قریب الوقوع از این دنیا بود، یعنی سخنانی می گفت و رفتاری می کرد که گویی به او الهام شده که عمری طولانی ندارد و همین موجب شده بود تا این مدت باقیمانده را برای تهذیب هر چه بیشتر نفس و مراقبه و محاسبه اختصاص دهد.

چقدر از ایشان سخنی دال بر پیشگویی رحلتشان شنیده بودید؟

ایشان کراراً می گفت و شوخی هم می کرد و می گفت، «حالا بعدها خواهند گفت که خودش مرگش را پیش بینی کرده است.» دائماً می گفت که دارم می روم و دائماً هم شوخی می کرد که خودش می دانسته، به هر حال، انسان در رفتارش این را می دید. حاج عیسی، خادم امام نقل می کرد که مرحوم احمد آقا گفته بود، «حواست به چه من باشد.» علی شان کوچک بود. به خلیلهای این حرف را گفته است. به دوست مشترکمان، حاج شیخ فضل الله شیخ الاسلام گفته بود، «اشیخ فضل الله! اگر از من چیزی می خواهی بخواه که سال دیگر مرا نمی بینی.» ایشان جواب داده بود، حاج آقا! خدا طول عمرت بدهد. شوخی نکن. گفته بود، «به جدم جدی می گویم.» یک بار هم منزل ما بودند و حاج شیخ فضل الله داشت دعا می خواند و مرحوم حاج احمد آقا به ایشان گفته بود، «بس است چقدر دعا می خوانی؟ بیا یک کمی با هم حرف بزنیم.» بعد گفته بود، «من که از دار دنیا رفتم، تو بیا بالا سر قبر من، یاسینی، فاتحه ای بخوان. بعد هم یک خرمایی از خرمای نذری که هست بردار و بخور و سکه ای را هم بردار و برورد کارت. ننشین هی دعا بخوان.» ما با هم خیلی شوخی می کردیم. بعد از اینکه ایشان از دار دنیا می روند، آقا شیخ فضل الله همین کار را می کند، با این تفاوت که سکه را بر نمی دارد. یکی از رفقای ایشان که ظاهر حاج احمد آقا این حرف را به او زده بود، سکه را به ایشان می دهد. بنده صالح خدا بود. گاهی هم که یک حرفی می زد، می فهمیدم که سالها توی دلش مانده بود. اعتقاداتش محکم بود. خالص بود. به امام حسین (ع) عشق می ورزید. می گفت دلم



بعد از افتتاح سد پانزده خرداد آمد خانه ما. دو سه ساعتی بود و رفت و دیگر او را ندیدم. خیلی خسته بود. در مورد فوت او انسان احساس می کرد که زمین و زمان گریه می کند. اغلب مردم موقع شنیدن خبر فوت او بی اختیار اشک می ریختند. دوستان و نزدیکانی هم که او را می شناختند، این ضایعه برایشان غیر منتظره بود.



● درآید

دانسته های همسر مکرمه حضرت امام (ره) از سلوک اخلاقی و سیاسی آن حضرت و نیز یادگار او می تواند ما را به شناخت کامل تری از ابعاد شخصیتی امام و فرزند گرامیش رهنمون سازد. نقش سازنده این بانوی پارسا و بزرگوار در توفیقات امام راحل، همواره مورد اذعان و تصریح آن حضرت بود و همین مکانست والا، او را از جایگاه و احترامی عمیق نزد تمام دوستداران انقلاب و وفاداران امام برخوردار کرده است. آنچه در پی می آید گفت و گوئی است که به همت موسسه تنظیم و نشر آثار امام صورت گرفته و طی آن، این بانوی بزرگوار از چگونگی تکامل علمی، اخلاقی و سیاسی فرزند خویش سخن گفته است.

■ فرزند در آئینه توصیف مادر

خود و زندگیش را وقف امام کرد...

به عراق. آقا به او گفتند، «از خانه بیرون نرو تا لباس برای تهنیه کنم.» در مدت سه روز، عبا و قبا و عمامه سیاه رنگ تهنیه شد. در این زمان حدودا بیست و یک ساله بود.

در سفر چهارم، سه یا چهار ماه در عراق ماند و معم به ایران برگشت. در آن موقع با پانصد یا هفتصد تومان می شد از طریق بین النهرین به ایران بروند. در این سفر احمد آقا همراه با دوستش آقا کاظم رحیمی بود در این برگشت بود که ساواک او را شناخت و موقع ورود به ایران او را گرفتند. و در روزنامه ها نوشتند که احمد خمینی پسر آیت الله خمینی بازداشت شد. ما در عراق بودیم که این خبر را شنیدیم و تفسیر بعضیها این بود، «این کارخواست خدا بوده است، مردم حالا فهمیده اند که آیت الله خمینی دویسر بزرگ دارد، یکی همراه او و دیگری در ایران که می توانند پایگاهی برای ایشان باشند.»

شما در عراق نگران نشدید؟

من به این گونه مسائل عادت کرده بودم و منتظر بدتر از اینها هم بودم و فکر می کردم لازمه این گونه زندگی است. من یک سال در میان به ایران می آمدم. وقتی به ایران آمدم شنیدم که احمد آقا در زندان قزل قلعه است. یک روز برای ملاقات با او به زندان قزل قلعه رفتم.

تنها رفتید؟

بله، شاید هم یک نه پیری که داشتیم با من بود. نگذاشتند داخل زندان بروم. او را آوردند بیرون، در یک حیاطی خارج از زندان، روی یک نیمکتی او را دیدم. خیلی ضعیف شده بود. پرسیدم، «غذا چطور است؟ جای چطور است؟» گفت، «بد نیست.» من هم دیگر سؤال نکردم.

بعد از چند ماه او را آزاد کردند. چیزی از او نتوانستند پیدا کنند. به قم برگشت و در بیرونی آقا مستقر شد. این دفعه معم بود و زندان هم رفته بود و آزاد و علنی در بیرونی مشغول فعالیت شد. بعد از چند روز از طرف ساواک آمدند. تمام کتابها و اثاث و آنچه را که کاغذ مانند بود، از خانه ما جمع کردند و بردند. آقای شیخ حسن صانعی می گفت، «در این دو حیاط یک تکه مقوا هم پیدا نمی شد.» وقتی احمد آقا را گرفته بودند، اعضای دفتر

شد، ولی نه آنکه نمره هایش کم شوند.

همبازیهای ایشان چه کسانی بودند؟

همبازیهای دوران بچگیش یکی پسر آشیخ ابوالقاسم به نام آقا محمود معتمدی بود که اهل علم بود و بعد از فوت احمد آقا به منزل ما آمد و خیلی گریه کرد و دیگر پسر آقای اسلامی که همسن او بود.

اوایل شروع مبارزات، یعنی سال ۴۰، احمد آقا هیجده ساله و در کلاس دوازده مشغول درس بود. اگر هم فکرش در سیاست بود، من اطلاعی نداشتم. اصل کار و همه کاره، پسر بزرگمان آقا مصطفی بود که هم بسیار مورد توجه آقا و هم محبوب مردم بود، ولی احمد آقا در آن زمان مشغول درس و دبیرستان بود و ظاهرا دخالتی در کارها نداشت. تا آنکه آقا را به عراق تبعید کردند و ما به عراق رفتیم. دو سال گذشت و احمد آقا به صورت قاچاق آمد. در عراق هنوز معم نشده بود. تقریبا بیست ساله بود. سه ماهی در عراق ماند و بعد، آقا او را فرستادند ایران که بیرونی را اداره کند. من ایران نبودم، ولی شنیدم ایشان طوری رفتار می کرد که معلوم نشود در کارها دخالتی دارد. در سال سوم تبعید بود که دوباره به صورت ناشناس و با عمامه سفید آمد

حاج احمد آقا در چه زمانی متولد شد؟

احمد آقا در سال ۱۳۲۴ متولد شد. در آن زمان منزل ما در پارک اتابکی بود که اکنون جزو مدرسه حجتیه است. احمد آقا در این خانه به دنیا آمد و بچه هفتم ماست. البته یک دختر هم پس از او به دنیا آمد که زنده نماند. کلاس تا از بچه هایم در دوران کودکی از دنیا رفتند: علی، لطیفه و سعیده. احمد آقا چهار روز مانده به عید نوروز به دنیا آمد و درست در چنین روزی هم از دنیا رفت. چهار ماهه بود که به منزل جدید خود در یخچال قاضی رفتیم و آن را اجاره کردیم و احمد آقا در این منزل که بعدها بیرونی امام شد، بزرگ شد.

دوران کودکی ایشان چگونه بود؟

او پسر خیلی آرام و حرف گوش کنی بود. گاهی من به دخترها می گفتم، «من در عرض ماه به این پسر پنج شش ساله نباید بگویم بکن یا نکن، ولی شما دخترها خیلی شیطان هستید و روزی چند بار باید به شما امر و نهی کنم.» احمد جان رویهمرفته، آرام و سرگرم کار و بازی خود بود.

شاید در بیرون خانه شیطنتم می کرد؟

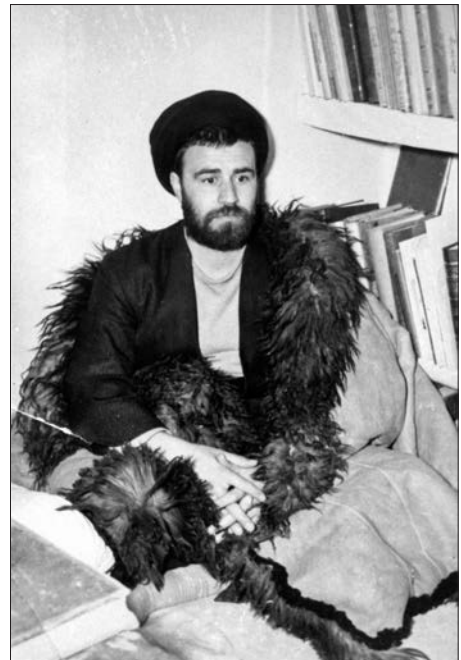
نه، این طور نبود، چون آقا مصطفی، پسر بزرگم گاهی شیطنتم و همسایه ها را اذیت می کرد، به طوری که آقا عصبانی می شدند و او را تنبیه می کردند، ولی احمد آقا آرام بود.

از تحصیل ایشان نکاتی را ذکر کنید.

دخترها به مکتب می رفتند، ولی احمد جان وقتی هفت ساله شد، به مدرسه اوحدی که در چهار راه مریمخانه (بیمارستان فاطمی) بود، می رفت. درسش خوب بود و احتیاج به کمک نداشت.

آیا شما در درس به بچه ها (دخترها) کمک می کردید و حاج احمد آقا کمک نمی گرفت یا اصولا کمکی نمی کردید؟ البته در قدیمها مثل حالا رسم نبود که مادرها و پدرها به بچه ها کار داشته باشند. ولی من به خاطر علاقه خودم به درس به دخترها کمک می کردم. البته درسهای مکتب تا کلاس پنجم حالا بود. ولی احمد جان کاری به من نداشت. در ابتدای دوره دبیرستان هم فوتبال بازی می کرد و علاقه اش به آن دروس کم

بعد از انقلاب دیدید که چگونه خود و زندگیش را وقف آقا کرد و چقدر با حوصله نسبت به امام رفتار می کرد. داشتند، تذکر که جای خود، حتی مشورت با ایشان هم کار ساده ای نبود و احمد آقا باید گرفتاریها را طوری به امام می گفت که هم ایشان ناراحت نشوند، هم از کلیه مسائل خبر داشته باشند.



چه شد که آن منطقه را انتخاب کرد؟

قرار بود که پس از فوت حضرت امام، آرامگاه ایشان در آنجا باشد، ولی وقتی آرامگاه ایشان در جای دیگری بنا شد، اینجا را بعد از دو سه سال مزرعه کردند.

زمانی که حاج احمد آقا آنجا بودند، مزرعه بود؟ نه، هیچ چیز نبود. بعد که ایشان آمدند، کم‌کم چاه زدند و شروع به کشت و کار کردند.

چه مدت آنجا بودند؟

درست یادم نیست، شاید نزدیک به یک سال.

از ویژگیهای اخلاقی ایشان در آن مقطع بگویید. خیلی خوش مشرب بود و روح بسیار لطیفی داشت. واقعاً در آن یک سال، خیلی به ما خوش گذشت. هرگز این قدر به ما خوش نگذشته بود. محضر خوبی داشت. اخلاق خوبی داشت. خیلی از محضرش استفاده می‌کردیم. واقعاً برای ما الگوست. او در نشست و برخاست با دوستان هیچ حالتی از تکبر و تبختر نداشت. همیشه همان شخصیتی را داشت که حضرت امام فرموده بودند که، «نباید پست و مقام و میز و این جور چیزهای موهوم، وقت شما را بگیرد.» ذره‌ای خودپسندی در وجودش راه نداشت. رفتارش طوری بود که همه مردم را به خود جلب می‌کرد.

ظاهراً رژیم هم گرفته بودند؟

بله، چیزی نمی‌خورد. یک دانه تخم مرغ یا غذای مختصر دیگری. رژیم خیلی سختی گرفت. آقای شیخ الاسلام به او می‌گفتند که لاغر شدن سریع

خطرناک است. خیلی خودش را لاغر کرد. ایشان وقتی آمده بود کوشک، یک پاسدار زیر بغل راستش را می‌گرفت و یکی زیر بغل چپش را. نمی‌توانست بدون کمک بلند شود و از پله بالا بیاید. وقتی دو ماه ماندند آنجا، موقعی که رفتیم جماران دور حوض می‌دویدند و من نمی‌توانستم به ایشان برسم. این قدر حالشان خوب شد. من نمی‌دانم چطور ناگافل این طور شد.

شما بعد از پیروزی انقلاب و در زمان مسئولیتشان در دفتر امام هم با

ایشان مصاحبت داشتید. از آن دوران چه خاطراتی دارید؟ مرحوم حاج احمد آقا مجموعه صفات ارزنده بود، ولی من دو صفت را در او خیلی دوست داشتم. یکی صداقت بود، یکی امانت. وقتی انسان زندگی او را در قبل و بعد از انقلاب بررسی می‌کند، متوجه می‌شود که این دو صفت در تمام اعمال او دیده می‌شود و این را هر کسی که با ایشان آشنایی داشت، تأیید می‌کرد. بار امانتی را که به دلیل نزدیکی به حضرت امام بر دوش گرفته بود، با نهایت صداقت و امانت به دوش می‌کشید. او گنجینه اسرار نظام بود و لذا هر لحظه زندگیش، یک امتحان دشوار بود که خوشبختانه از همه آنها با سربلندی بیرون آمد. معمولاً آدمهایی که در کنار شخصیت‌های سیاسی مهم قرار



خیلی خوش مشرب بود و روح بسیار لطیفی داشت. واقعاً در آن یک سال، خیلی به ما خوش گذشت. هرگز این قدر به ما خوش نگذشته بود. محضر خوبی داشت. اخلاق خوبی داشت. خیلی از محضرش استفاده می‌کردیم. واقعاً برای ما الگوست. او در نشست و برخاست با دوستان هیچ حالتی از تکبر و تبختر نداشت.

می‌گیرند، شیوه زندگیشان با مردم عادی فرق می‌کند، اما حاج احمد آقا با وجود آن جایگاه و به خصوص اعتمادی که امام به ایشان داشتند، بسیار عادی و ساده زندگی می‌کرد و الحق که لحظه‌ای خودش را گم نکرد و خوب از پس امتحانات زندگی برآمد.

به نظر شما شخصیت حاج احمد آقا تا چه حد تحت تأثیر شخصیت حضرت امام (ره) بود؟

خیلی زیاد، نمونه بارز آن طرفداری از طبقه مستضعف بود. حضرت امام همیشه هشدار می‌دادند که نکنند مسئولین و دولتمردان از حال مستضعفین غافل شوند و فقرا و ضعفا را فراموش کنند. او نیز درست مثل حضرت امام، دلش برای مستضعفان می‌تپید و در موضعگیریهایش طوری بود که منافع آنها را حفظ می‌کرد.

سیره و منش حاج احمد آقا را بعد از رحلت حضرت امام چگونه تحلیل می‌کنید؟

بعد از رحلت حضرت امام (ره) همه دنیا می‌گفتند باید فاتحه انقلاب را خواند. اوضاع ایران به هم می‌ریزد و اختلافها بروز



می‌کنند و بحرانهای سیاسی یکی بعد از دیگری پیش می‌آیند، ولی حاج احمد آقا با حمایت بی‌چون و چرای خود از رهبری انقلاب و بیان این جمله در همه محافل که، «من همان خطی را که رهبری ترسیم کند، دنبال می‌کنم و اگر کسی خلاف ایشان رفتار کند، تحمل نخواهم کرد.» در واقع تکلیف همه را معلوم کرد. او هیچ چیزی را بالاتر از نظام مقدس جمهوری اسلامی نمی‌دانست و اگر نظر مخالف سیاسی هم داشت، ابراز نمی‌کرد تا تعارضی پیش نیاید. هرگز روی نظر مخالف خود پافشاری نمی‌کرد و اظهار نظری نمی‌کرد که جامعه را متشنج کند. اگر هم نظر مخالفی داشت، هیچ وقت روی آن تکیه نمی‌کرد که باید عملی شود.

از عوالم عارفانه ایشان برایمان بگویید.

این عوالم را که نمی‌شود فهمید یا توصیف کرد. در عالم باقی معلوم می‌شود که انسانها در کجا سیر کرده‌اند. خیلی وقتها هست که کسی را می‌بینی و او را چیزی نمی‌دانی، ولی در واقع عوالم عجیبی را سیر کرده است. به قول شاعر:

غلام همت آن‌رند عاقبت سوزم

که در گدا صفتی کیمیاگری دانست

خیلیها هستند که ظاهراً جلوه‌ای ندارند، اما سیر روحانی و عرفانی مافوق تصویری دارند، خیلیها هم ظاهراً عارف و متفکر به نظر می‌رسند، ولی در واقع چندان سروکاری با عوالم عرفانی ندارند. این چیزها را خدا می‌داند.

شما چه چیزهایی را از این عوالم او دریافتید؟

با قدرت و امکاناتی که داشت، این که می‌خواست خودش را نجات بدهد و به فکر عالم باقی بود و می‌خواست اوج بگیرد، خیلی کار مهمی بود. انسان هر چه در دنیا دارایی دارد، اشتغالاتش بیشتر می‌شود. مقام، قدرت، امکانات مادی را کسی که دارد و رها می‌کند، قدرت فوق‌العاده‌ای دارد.

چقدر به فکر دوستان قدیمی بود؟ از روحیه رفیق‌دوستی ایشان بگویید.

می‌آمد. هر وقت که به قم می‌آمد، هفته‌ای یک شب هم خانه ما بود. مثل یک خانواده بودیم. خیلی خودمانی و صمیمی بود. بندهٔ خدا می‌آمد خانهٔ ما، خوابش نمی‌برد. شبها اصلاً نمی‌خوابیدیم. حرفهای خوبی نقل می‌کرد. نکته‌های جالب قشنگی را نقل می‌کرد. یک شب چهار ساعت مختارنامه برایمان گفت. کل جریانات مختار را خیلی قشنگ برایمان تعریف کرد. ماشاءالله خیلی بلد بود.

از نظر احاطه بر علوم حوزوی در چه سطحی بود؟ مجتهد بود. گاهی که مسائلی مطرح می‌شد، دقت نظر بالایی داشت. عرض کردم که یک دوره هم اصول با مباحثه می‌کردیم. درس حاج آقا مصطفی هم می‌آمد. به نظرم در مسائل سیاسی از آقا مصطفی تیزتر بود، چون در ایران بود و بعضی از مسائل را زودتر متوجه می‌شد.

این دو برادر چه تشابهاتی با هم داشتند؟

هر دو همه چیزشان را فدای حضرت امام می‌کردند و این هم لطف خدا بود. معمولاً بچه‌ها این طور از کار در نمی‌آیند. شاید خیلیها متوجه نباشند که احمد آقا چقدر نقش داشت در حفظ سلامتی و امنیت و جان امام، مخصوصاً در جماران همان طور که آقا مصطفی در ترکیه و نجف بود، او هم بعد از شهادت برادرش عهده‌دار این وظیفه بود.

آخرین باری که ایشان را دیدید چه موقع بود؟

بعد از افتتاح سد پانزده خرداد آمد خانه ما. دو سه ساعتی بود و رفت و دیگر او را ندیدم. خیلی خسته بود. در مورد فوت او انسان احساس می‌کرد که زمین و زمان گریه می‌کند. اغلب مردم موقع شنیدن خبر فوت او بی‌اختیار اشک می‌ریختند. دوستان و نزدیکانی هم که او را می‌شناختند، این ضایعه برایشان غیر منتظره بود. او به راستی با صبر و مقاومتی مثال‌زدنی، بسیاری از مشکلات انقلاب را به تنهایی به دوش کشید و فقدان او، ثلمه‌ای بود که می‌توان گفت، «لا یسدها شیء»



■ یادگار امام به روایت همسر

اظهار نظرهای او بروز شخصیت پنهان امام بود..

واقع حرفهایی را که خودشان دوست داشتند، از زبان احمدآقا می شنیدند.

□ □ □

احمدآقا به حضرت امام(ره) ایمانی متقن و محکم داشت. او در عین حال که فردی متفکر و خوش ذوق و صاحب نظر بود، اما این نکته را پذیرفته بود که حضرت امام(ره) به منبعی وصل هستند که با عقل ظاهری نمی توان به آن دست یافت. او همیشه می گفت، «ممکن است در بعضی از موارد، عقاید من با آرا و اندیشه های حضرت امام(ره) مطابقت نداشته باشد، اما پذیرفته ام که ایشان به منبعی دسترسی دارند که فراتر از استدلالهای ظاهری و در عین حال بسیار صائب است.» احمدآقا پذیرفته بود که حتی در مواردی که با حضرت امام(ره) اختلاف نظر و سلیقه دارد، باید مطلقاً مطیع ایشان باشد. در این شرایط، وی به راحتی از عقیده و نظر خود چشمپوشی می کرد و از همین رو، برای ایشان مشاور بسیار امینی بود. به اعتقاد من بسیار مهم و در عین حال کار بسیار دشواری است که انسان، صاحب فکر و اندیشه ای باشد، اما در عین حال در انتقال مفاهیم و آرا، حفظ امانت کند. امام یک بار در مورد احمدآقا فرموده بودند، «احمد هم عادل است و هم عاقل.»

□ □ □

احمدآقا در برخی از مسائل فقهی و در مورد بعضی از گروههای سیاسی با امام تفاوت نظر داشت. برای مثال در مورد «بلاد کبیره» نظرش با حکم حضرت امام(ره) متفاوت بود. البته احمدآقا در جایگاه «افتاء» نبود، اما به عنوان یک شاگرد و طلبه با حضرت امام(ره) بحث می کرد و می گفت، «با این حکم، بسیاری از دانشجویان نمی توانند روزه بگیرند.» و حضرت امام می فرمودند، «حکم فقهی من همین است.» در مسئله جنگ هم گاهی با حضرت امام اختلاف نظرهایی داشت، اما حرف امام برایش حجت بود. او در عین حال که در تمام زمینه ها به عنوان یک کارشناس به حل و فصل موضوعات می پرداخت و تحلیلگری قوی و دقیق بود و مطالب و مسائل را بسیار خوب درک می کرد و در شاخه های مختلف سیاسی و نظامی، با افراد مختلف و صاحب نظران بحث می کرد، هرگز از اطاعت از آرا و دستورات امام به اندازه سر سوزنی تخطی نکرد.

□ □ □

احمدآقا در حفظ امانت در گفته ها، نامه ها و بیانیه ها، بسیار دقیق بود. امام چه در پیامها و چه در اعلامیه ها، عادت به پاکنویس نداشتند و مطلبی را از آغاز تا پایان در یک نوبت می نوشتند و تمام می کردند، مگر مواردی که ممکن بود طولانی تر شود، مثل پیام حج که نوشتن آن حدود یک هفته طول کشید و روزی تقریباً ده دقیقه، وقت صرف نوشتن آن می کردند، به همین دلیل احمدآقا، یک بار نامه ها و پیامها را

□ □ □

حاج آقا مصطفی پیوسته دغدغه مرجعیت حضرت امام(ره) را داشت و به عبارتی دغدغه هایش فقهی و اصولی بودند، اما احمدآقا از آنجا که بیشتر در زمینه های سیاسی و مبارزاتی، شرکت داشت، بیشتر به جنبه های رهبری سیاسی حضرت امام می اندیشید.

□ □ □

در نجف امکانات بسیار محدودی داشتیم. وقتی مابه آنجا رفتیم، حتی تلفن منزل امام هم قطع بود. احمدآقا به محض ورود یک خط تلفن گرفت و توانست نقش رابط بین امام و رهبران سیاسی را از این طریق به عهده بگیرد. او پیامهای حضرت امام را می گرفت و در مقابل، درد دلها و حرفهای مردم را به ایشان منتقل می کرد.

□ □ □

هنگامی که بحث هجرت امام از عراق به کویت مطرح شد، حاج احمدآقا به عنوان یک مشاور امین، نظرات صائبی را مطرح کرد و صراحتاً می گویم که اگر ایشان نبود، بی تردید بحث سفر به کویت و سپس به فرانسه مطرح نمی شد، لذا نقش بسیار حساس و تأثیرگذار احمدآقا در دوران تبعید حضرت امام و به ویژه در این تصمیم تاریخی، نقشی بی بدیل و تعیین کننده است.

□ □ □

اظهار نظرها و مشاوره های احمدآقا، در واقع بروز و ظهور شخصیت پنهان خود حضرت امام بود. امام(ره) در نجف بسیار پر شور و حرارت و فعال بودند و کسی جز احمدآقا، یاری همراهی و همگانی با ایشان را نداشت. حرفهای احمدآقا در واقع همان خواسته های حضرت امام بود که بر زبان او جاری می شد و لذا زمانی که حضرت امام با او مشورت می کردند، در

در نوجوانی و جوانی انسان بسیار پر جنب و جوشی بود و به فوتبال علاقه شدیدی داشت. می گویند به قدری در زمینه ورزش با استعداد بوده است که حتی قرار بوده به تیم ملی فوتبال هم دعوت شود. البته بعد از تبعید حضرت امام(ره)، زندگی احمدآقا هم تغییر کرد و چون دیگر کسی از خانواده ایشان در ایران نبود، طبعاً ارتباط با افراد مبارز داخل کشور و رسیدگی به خانواده های زندانیان سیاسی و تبعیدیها، بر عهده وی قرار گرفت. لذا از همان دوران، احمدآقا در واقع نقش رابط بین امام و مبارزین و مردم را به عهده داشت.

□ □ □

حاج احمدآقا در دوران تبعید حضرت امام(ره) اعلامیه های ایشان را به طرق مختلف دریافت می کرد و سپس به تایپ و تکثیر آنها می پرداخت و با شیوه هایی بسیار هوشمندانه، آنها را به گروههای مبارز می رساند. از آنجا که گروههای مبارز در آن دوران به صورت مخفی فعالیت می کردند، ایجاد ارتباط با آنان و جلب اعتمادشان کار بسیار دشواری بود، اما احمدآقا که از هوش سرشاری برخوردار بود، این کار را به شایستگی انجام می داد. او منزل مادر رضاعی خود را که ساواک به آن شک نمی برد، محلی برای فعالیتهای مبارزاتی خود کرده بود. این خانه، بسیار کوچک و محقر و در حوالی خیابان یخچال قاضی بود و احمدآقا به بهانه دیدار از دایه خود، به آنجا می رفت و با دستگاه تکثیری که در زیرزمین آنجا تعبیه کرده بود، اعلامیه ها را تکثیر و پخش می کرد.

□ □ □

گروههای مذهبی در این دوران کاملاً تابع حضرت امام(ره) بودند و طبق دستورات و رهنمودهای ایشان فعالیت می کردند. بدیهی است که حاج احمدآقا هم به تبع امام اعتقادی به مبارزه مسلحانه نداشت و دست کم از نظر کاری، با گروههای معتقد به این شیوه، ارتباطی برقرار نمی کرد. همه گروههای مبارز، کار خود را شرعی قلمداد می کردند و حضرت امام(ره) را مرجع خود می دانستند و بنابراین گروههای معتقد به مبارزه مسلحانه، چون مورد تأیید امام نبودند، لذا حاج احمدآقا هم آنها را تأیید نمی کرد.

□ □ □

احمدآقا پس از تبعید حضرت امام(ره) در قم بود، ولی سرانجام به هر شکلی بود به عراق رفتیم و پس از شهادت حاج آقا مصطفی در آنجا ماندگار شدیم. از این برهه بود که نقش بسیار مؤثر و محض احمدآقا شروع شد. او که در دوران اقامت در ایران، نقش هماهنگ کننده را به شایستگی انجام داده بود، در هماهنگی امور در عراق هم نقش شایان توجهی را ایفا کرد و با برنامه ریزیهای منسجمی که برای برقراری ارتباط با گروهها و سران آنها انجام می داد، نقش بارزی را در تسریع حرکت چرخهای انقلاب برعهده گرفت.

این نکته را پذیرفته بود که حضرت امام(ره) به منبعی وصل هستند که با عقل ظاهری نمی توان به آن دست یافت. او همیشه می گفت، «ممکن است در بعضی از موارد، عقاید من با آرا و اندیشه های حضرت امام(ره) مطابقت نداشته باشد، اما پذیرفته ام که ایشان به منبعی دسترسی دارند که فراتر از استدلالهای ظاهری و در عین حال بسیار صائب است.»



تعدادی از اعلامیه‌ها را به هاجر، خدمتکار خانه داده بودند. وقتی که من آمدم، هاجر آنها را به من داد و گفت، «من دیگر نمی‌توانم آنها را نگه دارم. احمد آقا را گرفته‌اند و ممکن است سراغ من هم بیایند.» من آن کاغذها را گرفتم و در ته کمد چیدم. روی آنها هم ظرفهای چینی را چیدم. وقتی که ساواکیها در کمد را باز کردند، متوجه کاغذهای ته کمد نشدند، چون ظرفها را روی آنها چیده بودم و چیزی از ته کمد پیدا نبود. البته این فضل خدا بود.

در مسافرتها یان به ایران، ساواک شما را می‌شناخت و از شما بازرسی و بازجویی می‌کرد؟
در گمرک مواظب من بودند، سؤال و جواب می‌کردند و می‌گشتند، ولی بی احترامی نمی‌کردند.
در عراق چقدر از فعالیتهای انقلابیون و حاج احمد آقا خبردار می‌شدید؟

می‌دانستم که بیرونی بیت آقا، مرکز یک سری فعالیتهاست، اما در این مورد سؤال خاصی نمی‌کردم، چون به ایران رفت و آمد داشتم و فکر می‌کردم اگر از همه چیز اطلاع نداشته باشم، راحت ترم. می‌دانستم احمد آقا در منزل یکی از خدمتکارها، با ماشین چاپ، اعلامیه‌هایی را که آقا می‌فرستادند، تکثیر می‌کرد و یا چند بار به صورت قاچاقی به نجف سفر کرده است.

گفتید که حاج احمد آقا در کودکی پسری آرام و سربه زیر و مطیع بود. آیا در بزرگی هم چنین رفتاری داشت؟
در بزرگی فرق کرده بود. در عین حال که آرام بود، خیلی هم شجاع و بی‌باک بود. در سفر اولش به عراق که بیست ساله بود، بالای برج متوکل در سامره

که خیلی ارتفاع دارد، بالانس می‌زد، چون ورزشکار بود و بدن نرمی داشت. در آن ارتفاع، از پله‌ها بالا رفتنش هم ترس دارد و معمولاً مسافرانی که برای تماشای او آیند، از کنار دیوار حرکت می‌کنند.

با تمام این تهور، بعد از انقلاب دیدید که چگونه خود و زندگیش را وقف آقا کرد و چقدر با حوصله نسبت به امام رفتار می‌کرد. چون امام با قدرت و حاکمیتی که داشتند، تذکر که جای خود، حتی مشورت با ایشان هم کار ساده‌ای نبود و احمد آقا باید گرفتارها را طوری به امام می‌گفت که هم ایشان ناراحت نشوند، هم از کلیه مسائل خبر داشته باشند.

رابطه عاطفی حضرت امام و حاج احمد آقا چگونه بود؟
علاقه امام به حاج احمد آقا تا قبل از انقلاب که مادر نجف بودیم، چیز مشخصی نشان نمی‌داد، زیرا او در ایران بود، ولی سفر آخری که همراه با خانم و حسن آقا که کوچک بود، به عراق آمد و می‌خواست بعد از دو ماه برگردد، امام علاقه داشتند که احمد جان در عراق بماند، ولی اصرار من بیشتر بود. آقا به ایشان گفتند، «به خاطر مادرت چند ماه دیگر بمان.» بیست روز بعد، شهادت آقا مصطفی اتفاق افتاد و این هم خواست خدا بود که در آن مصیبت، آقا تنها نباشند و احمد آقا به خاطر امورات مختلف در نجف باشد. ولی بعد از انقلاب، علاقه امام به احمد جان بسیار محرز و مشخص بود. به او اعتماد داشتند و بارها از خوبیه‌ها و دیانت و کیاست احمد جان تعریف می‌کردند. اصلاً امام به گونه‌ای بودند که تا هر نظر به کسی اعتماد نمی‌کردند، مسئولیتی را به او نمی‌دادند و یا در مسائل مختلف با او مشورت نمی‌کردند. ایشان در مسائل مملکتی و مشورتها و برخی از امور، به احمد آقا نمایندگی داده بودند و به نظرات او احترام می‌گذاشتند و با دقت حرفهایش را می‌شنیدند. من بارها در طول جنگ یا طرح مسائل مملکتی، شاهد گفتگوهایشان بودم. آقا به او اعتماد کامل و او را قبول داشتند.

مشکل می‌شوند، یا نیازی دارند و یا گرفتاری دارند. توصیه احمد جان این بود این امور را به من بگوئید تا رفع کنم. ولی بعد از امام، انگار تمام علاقه‌ای که به آقا و من داشت یکجا متوجه من شد. بسیار مهربان تر و متواضع تر و با توجه تر از قبل شده بود، ابراز علاقه شدیدی به من می‌کرد و هر روز به من سر می‌زد. پایش درد می‌کرد و نمی‌توانست از پله‌ها بالا بیاید. پایین پله‌ها می‌ایستاد و یا روی پله‌ها می‌نشست و از همان جا احوالپرسی می‌کرد و با تاکید می‌گفت، «مادر کاری ندارید؟ هر چه شما بگویید، تا آنجا که از دستم برآید انجام می‌دهم.»

وقتی امام زنده بودند، حاج احمد آقا هر روز به شما سر می‌زدند؟

آمد و رفت و سؤال و جواب می‌کرد، بیشتر وقتها ناهار را با ما صرف می‌کرد، چون همسرش مشغول تحصیلات دانشگاهی بود. شبهام به من و آقا سر می‌زد، قیلا رفت و آمدهایش بیشتر جنبه کاری داشت تا احوالپرسی، ولی بعد از رحلت آقا، رفت و آمدش با من صرفاً برای دلجوئی بود. روزی یک بار را که حتماً می‌آمد، ولی اگر خواهرهایش موقع عصر می‌آمدند، دوباره می‌آمد.

حاج احمد آقا نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت را رد و اعلام کردند که چون مادر مخالف است، من از قبول آن معذورم. شما چیزی یادتان هست؟
بله، یک روز آمد اینجا و درست همین جایی که شما نشستاید، نشست. بعد از احوالپرسیها گفت، «خانم! من امیرالحاج شده‌ام.» گفتم، «چرا؟» قضایا را تعریف کرد که آقای خامنه‌ای به من گفته‌اند که «این مسئولیت را قبول کن.» من به او گفتم، «احمد جان! تو حتماً بهتر از من می‌دانی که ملک فهد، تابع دستورات امریکا است. اگر شما به آنجا بروی و مصلحت امریکا چنین قرار بگیرد که شما را بگیرند و به فهد دستور بدهد، فهد اطاعت می‌کند و این چیزی است که هم برای تو و هم برای ایران مناسب نیست.» ایشان رفت و در جواب نوشت که مادر من راضی نیستند. **با شناختی که ما از شما داریم، شما کسی نیستید که از این گونه مسائل نگران شوید. آیا صرفاً مصلحت نظام را در نظر گرفته بودید؟**

مصلح سیاسی که جد است، ولی من هم ستم‌بلاست و در طول این انقلاب بسیاری از عزیزانم را از دست داده‌ام: دو پسر، شوهر، داماد، پدر و مادر و بیشتر عزیزانم رفته‌اند، دیگر تحمل مصائب شدید رانداشتم. البته تا خواست خدا چه باشد. با تمام این داغها که دیدم، این آخرین داغ را هم که داغ احمد آقا است، دیدم. من نمی‌دانم خداوند، انسان را چگونه آفریده و تا چه اندازه توان در او قرار داده است. من در طول زندگی زنانشویی با امام و مسائل مختلفی که پیش آمد، چه در تبعید و چه به هنگام هجوم کماندوهای شاه به خانه امام و چه غمهای پسرهایم، هیچ‌گونه اعتراضی به آقا نکردم.

شما در زمان جنگ و بمبارانها، بسیار محکم بودید و انگار که قرار نبود هیچ اتفاقی بیفتد.

بله، یاد می‌آید که احمد آقا نزد آقا آمده بود و اصرار داشت که امام راه زیر سقف محکم تری ببرد و آقا راضی نمی‌شدند. همانطور که گفتم راضی کردن آقا به مسائل، مشکل بود. دیدم احمد جان اصرار دارد و آقا باتندی مخالفت می‌کنند. گفتم، «احمد آقا! اگر قرار باشد بمب بیفتد روی سر ما، می‌افتد و اگر هم قرار نباشد بیفتد، نمی‌افتد. آقا را اذیت نکن.» آقا خندیدند و قضیه پناهگاه و سقف مطمئن هم متفی شد.

آقا اصولاً فردی صریح و بدون رودربایستی بودند. اگر می‌فهمیدند که احمد آقا یک کاری خلاف میل ایشان یا مصالح کشور کرده، بدون درنگ از طریق رادیو تلویزیون و مطبوعات به مردم می‌گفتند و هیچ ابایی نداشتند که پسرشان است. **رفتار حاج احمد آقا به شما به عنوان یک مادر چگونه بود؟**
اولادهای من به تبعیت از آقا، رفتارشان با من خیلی خوب بود و هست. البته آن بچه (آقا مصطفی) بسیار مهربان و احترامش به من فوق العاده بود. بعد از فوت او، این خصوصیت در احمد جان نمایان شد. البته تا هنگامی هم که امام زنده بودند، رفتارشان بسیار مهربان و محترمانه بود. گاهی اوقات به من می‌گفت، «اگر کاری دارید به آقا نگوئید و به من بگوئید تا برایتان انجام دهم.» من فکر می‌کنم این ناشی از توجه و دقت زیاد او به آقا بود. او نمی‌خواست تقاضایی که می‌شود باعث ناراحتی آقا شود. بالاخره بعضی از مردمی که با ما رفت و آمد می‌کنند، دچار



علاقه امام به احمد جان بسیار محرز و مشخص بود. به او اعتماد داشتند و بارها از خوبیه‌ها و دیانت و کیاست احمد جان تعریف می‌کردند. اصلاً امام به گونه‌ای بودند که تا از هر نظر به کسی اعتماد نمی‌کردند. مسئولیتی را به او نمی‌دادند و یا در مسائل مختلف با او مشورت نمی‌کردند. ایشان در مسائل مملکتی و مشورتها و برخی از امور، به احمد آقا نمایندگی داده بودند و به نظرات او احترام می‌گذاشتند



امام (ره) یک بار نامه ای به احمد آقا نوشته و فرموده بودند، «بعد از من کسانی که با من مشکل داشتند با تو بد می کنند، اما ناراحت نباش، زیرا تو برای خدا کار کرده ای و از این به بعد هم برای خدا کار کن.»

احمد آقا واقعاً سپر بالای حضرت امام بود و به همین دلیل ممکن بود دیگران از او ناراحت و دلخور شوند. مثلاً در مورد حفاظت تشکیلات و دفتر بیت حضرت امام، احمد آقا دستور داده بود همه کسانی که به دیدار امام می روند، دقیقاً بازرسی شوند و همین مسئله باعث دلخوری و رنجش بعضیها شده بود. وقتی پاسداران می خواستند آنها را بازرسی کنند، می گفتند، «مگر ما می خواهیم امام را ترور کنیم؟» اما احمد آقا می گفت، «شما قطعاً چنین قصدی ندارید، اما عده ای هستند که منتظر فرصت هستند و می توانند از اندکی از غفلت ما سوء استفاده کنند.»

یادم هست در دانشگاه تهران بودم و با ماشین به دانشگاه می رفتم. حتی این ماشین اجازه نداشت تادم در بیت امام بیاید. احمد آقا می گفت، «از کجا معلوم در زمانی که در دانشگاه هستی، منافقین در ماشین تو بمبی را جاسازی نکرده باشند؟» حتی یک بار یکی از دوستانم کتابی را به من هدیه کرده بود که بسیار سنگین بود. من که می دانستم احمد آقا چقدر درباره هر چیزی که وارد مجموعه بیت امام می شود، وسواس دارد، خودم کتاب را دادم به پاسدارها که بگردند.

یک بار آقای کلاهی قصد داشت با شهید رجایی به جماران بیایند. وقتی آقای کلاهی آمد، پاسداران گفتند که باید او را بگردند و او بسیار ناراحت شده بود. شهید رجایی قبل از او آمده بود. وقتی جریان را شنید، به شدت دلخور شد و به احمد آقا گفت، «من او را می شناسم. شخص قابل اعتمادی است.» آقای کلاهی اجازه نمی داد پاسدارها کیفش را بگردند و می گفت، «اسناد و مطالب محرمانه است.» اما احمد آقا به شهید رجایی گفت، «قانون برای همه است و باید اجرا شود و این پاسدارها هم افراد قابل اعتمادی هستند.» آقای کلاهی ناراحت شده و برگشته بود. بعدها مشخص شد که در کیف او مقداری تی.ان.تی جاسازی کرده بودند.

او واقعاً به شعارهای انقلاب یعنی، «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» اعتقاد داشت و ایرانی توانا با افقهای روشن را آرزو می کرد. در بحث آزادی هم واقعاً تمام تلاشش این بود که آزادی به معنای واقعی کلمه محقق شود، زیرا معتقد بود که در فضای آزاد و نقادانه است که اندیشه ها شکفته و طرحها پخته می شوند. عمیقاً برای آزادی احترام قائل بود. در مورد جمهوری اسلامی هم معتقد بود تنها مدل حکومتی است که می توان اندیشه های حضرت امام را در آن محقق کرد. او در این زمینه با افراد صاحب نظر صحبت و بحث می کرد و پیوسته به دنبال یافتن راهکارهای جدید برای تحقق این اندیشه ها بود.

یکی از اعتقادات محکم احمد آقا، پیوند بین حوزه و دانشگاه بود. او معتقد بود که این دو، در کنار هم است که می توانند رشد و شکوفایی داشته باشند و در سرنوشت کشور تأثیر تعیین کننده

بگذارند. او بسیار سعی داشت که عنصر زمان و مکان را که امام مطرح کرده بودند، در حوزه ها نهادینه کند و تأکید داشت که پیوند این دو می تواند چشم انداز روشنی را ترسیم کند. او معتقد بود که نتایج و ثمرات هر یک از این دو نهاد، در تقویت استنباط و فهم دیگری از مسائل زمان، بسیار مؤثر هستند.

موقعی که در لبنان بودیم، احمد آقا با دانی من، امام موسی صدر، درباره انقلاب بسیار بحث می کرد و می خواست از تجربه های مبارزان آنجا استفاده کند، به همین دلیل از دکتر چمران خواست که او را به مناطق جنگی ببرد. دکتر چمران هم احمد آقا را برد و در آنجا غیر از آموزشهای رزمی، موجبات ملاقات او را با بسیاری از رهبران مبارز آن دیار، فراهم کرد. بعد از آنکه آندو برگشتند، امام موسی صدر به دکتر چمران گفت، «این چه کار خطرناکی بود که کردی؟ اگر در آنجا بلایی سرش می آمد، ما بیچاره شده بودیم.»

احمد آقا پیوسته تلاش می کرد از نظرات همه طبقات و گروههای اجتماعی، به شکل مستقیم و بلاواسطه، مطلع شود، به همین دلیل وقتی در ایران بود، اغلب موارد به صورت ناشناس و با لباس مبدل سوار ماشین می شد و به روستاها و شهرهای دور افتاده ای

احترام احمد آقا به اهل خانه، بسیار زیاد بود. به هیچ وجه معتقد به ایجاد محدودیت توسط زن و شوهر برای یکدیگر نبود. او در عین حال که محدودیت هایی را قبول داشت، اما معتقد بود هر دو باید آزاد باشند تا بتوانند رشد کنند. به هیچ وجه روحیه مردسالارانه نداشت.

می رفت و از مردم آنجا درباره امام و انقلاب، سؤال می کرد.

احمد آقا بعد از رحلت امام واقعاً توان کار سیاسی نداشت. او از دوره نوجوانی درگیر قضایای انقلاب شده بود و زندگی پرتلاطم و پر دغدغه ای را پشت سر گذاشته و برای ایجاد آرامش برای امام و حفظ آن، زندگی پر از نگرانی و اضطرابی را سپری کرده بود و واقعاً خسته بود. او غیر از رابطه پدر و فرزند، با امام رابطه مراد و مریدی داشت و پس از رحلت امام، مصائب و بلاهایی را تحمل کرد که انصافاً تحمل آنها از توان یک انسان معمولی بیرون بود.

هرگز زندگی او را بی آشوب و تلاطم ندیدم. همواره با مشکلات انقلاب درگیر بود. شبها موقعی که وزرا و دست اندرکاران و

مسئولین حکومتی در دفتر و بیت امام جمع می شدند، هر یک مشکلاتشان را می گفتند و لذا احمد آقا ناچار بود هر شب دست کم ۲۰ تا ۳۰ مشکل را حل و فصل کند. این گوشه کوچکی از دغدغه های بی شمار او بود.

احمد آقا دوران بسیار سختی را پشت سر گذاشت و به خاطر امام، خیلی از حرفها را تحمل کرد، به همین دلیل بعد از امام، تقریباً همه کارهای سیاسی را رها کرد و خواست دوره آرامی را شروع کند. همیشه به من می گفت، «من حسرت ادامه تحصیل در حوزه را می خورم.» البته با اساتید حوزه ارتباط و یکی دو ساعتی با آنها کلاس داشت، اما دلش می خواست به عنوان یک طلبه، تمام ساعات عمر خود را به نقد و بررسی دروس حوزوی بپردازد، اما خودش را قانع می کرد که شاید کاری را کرده ام که دیگران نمی توانستند بکنند، یعنی حفظ حضرت امام (ره) در همه شئون.

من می دانم بعد از رحلت امام، احمد آقا از همه جریانات سیاسی دور بود. البته انتقاداتی داشت و گاهی هم در جلساتی مطرح می کرد، اما بیشتر مواقع به مسائل علمی و عبادی می پرداخت. حتی همه وجوهات را بعد از رحلت حضرت امام به قم برد و به مراجع داد، در حالی که از نظر شرعی می توانست این کار را نکند. پول بسیار زیادی بود و به واسطه آن می توانست حفظ شأن و حرمت کند.

او واقعاً متدین و عاری از ریا و تظاهر بود. نسبت به ظواهر دنیا مطلقاً بی اعتنا بود و دائماً به ما سفارش می کرد به مسائل مادی، خیلی توجه نکنیم و نسبت به آنها حساس نباشیم. یک بار ظرف کریستالی را به شخص او هدیه داده بودند. من گفتم، «چقدر ظرف زیبایی است.» اما احمد آقا گفت، «بهتر است آن را به دفتر ببرم. از نظر شرعی چندان درست نمی دانم که در خانه ما باشد.» گفتم، «این را برای شما هدیه آورده اند.» گفت، «برای پسر رهبر انقلاب هدیه آورده اند، وگرنه کسی به احمد طلبه از این جور هدایای گرانبهائی نمی دهد. گذشته از این، ظرف به این قشنگی، میز مناسب می خواهد و میز مناسب، مبل و فرش مناسب را می طلبد.» در هنگام جنگ، پسرمان حسن ۱۵ سال داشت. احمد آقا با او صحبت می کرد و می گفت، «الان جنگ و جبهه ای هست. همیشه این فرصتها نیست. اینها را برای می گویم که بعدها نگویم مرا آگاه نکردی. الان این سفره رحمت پهن است.»

احترام احمد آقا به اهل خانه، بسیار زیاد بود. به هیچ وجه معتقد به ایجاد محدودیت توسط زن و شوهر برای یکدیگر نبود. او در عین حال که محدودیت هایی را قبول داشت، اما معتقد بود هر دو باید آزاد باشند تا بتوانند رشد کنند. به هیچ وجه روحیه مردسالارانه نداشت. هر چه را برای خود می خواست، صد درجه بهترش را برای زن و فرزندش تهیه می کرد.

شب قبل از فوت، حالش خیلی خوب بود و منزل برادرم مهمان بودیم. آنجا شام خوردیم. بعد از شام، احمد آقا تفأل به دیوان حافظ زد. در آن زمان، اصغر آقا، مستخدم خانه پدری ما، در بیمارستان بستری بود. غزلی که آمد حکایت از هجرت و رفتن داشت. ما گفتیم، «احمد آقا! با این فال که شما گرفتی، ظاهراً اصغر آقا رفتنی است.» او بعد به برادرم گفته بود، «من به اینها نگفتم، ولی فال که گرفتم برای خودم بود.» بعد که به خانه برگشتیم، نیمه شب در نزدیکی اذان صبح سکنه قلبی کرد. بعد هم که سکنه مغزی پیش آمد و چند روزی در حالت اغما بود و به رحمت خدا رفت.

برگرفته از گفت و شنود دکتر فاطمه طباطبائی با ایسنا
۲۶/۱۲/۸۴



می‌کشید. او می‌گفت که امام به تمام نسلها و همه ملت‌ها تعلق دارند. همه تلاش احمدآقا این بود که تعالی اندیشه‌های حضرت امام را درک کند و اجازه ندهد که این تفکرات در انحصار حزب و گروه خاصی در آیند، به همین دلیل، در دفتر امام و موارد مربوط به آن، دقت زیادی داشت.

□ □ □

یکی از موارد هوشیاری و درایت احمد آقا، حفظ سلامت دفتر بود. دفتر امام جای قدرتمندی بود و لذا هنگامی که اداره‌ای یا وزارتخانه‌ای از آنجا دستوری را دریافت می‌کرد، با تمام توان، سعی می‌کرد آن را به نحو احسن انجام دهد. طبعاً مواردی برای سوء استفاده هم ممکن بود پیش بیاید که احمد آقا با هوشیاری، جلوی همه این موارد را می‌گرفت.

□ □ □

در مورد هوشیاری و درایت احمد آقا خاطره‌ای به یادم آمد. در دوران جنگ، در دفتر امام کسی پای دستگاه فاکس می‌نشست که اصلاً سواد نداشت. هنگامی که دوستان و آشنایان، او را می‌دیدند، می‌خندیدند و به احمد آقا می‌گفتند، «این چه کاری است؟ این چه جور تشکیلاتی است؟» اما احمد آقا در جواب می‌گفت، «از کسی که مسئول دریافت فاکس‌هاست چه انتظاری دارید؟ من فقط می‌خواهم او به موقع، اخبار جنگ را به من و امام برساند. حالا اگر سواد داشته باشد، طبعاً گرایشاتی خواهد داشت و ممکن است اخباری را گزینش کند و یا قبل از این که خبری را به ما برساند، سر اهش به چند نفر دیگر هم بگوید.»

□ □ □

در مورد ملاقاتهای افراد و گروههای مختلف با حضرت امام (ره)، گاهی به خاطر ضیق وقت، محدودیتهایی اعمال می‌شدند، ولی به هیچ وجه این طور نبود که احمد آقا بخواهد شخص یا گروهی را از دیدار با امام (ره) محروم کند. این که همیشه افراد باید خیلی منتظر می‌ماندند تا به ملاقات امام بروند، امری طبیعی بود، چون امام از صبح که بیدار می‌شدند، باید کارهای مختلفی را انجام می‌دادند. ایشان حتی به بعضی از مسائل فقهی و استفتائات هم باید پاسخ می‌دادند، زیرا غیر از رهبر سیاسی، زعیم دینی هم بودند و برنامه‌ریزی‌هایشان بسیار فشرده بود. البته گاهی هم خود ایشان به احمد آقا می‌گفتند که فعلاً شخصی یا گروهی را برای ملاقات نپذیریم. این هم از هوشیاری و درایت حضرت امام بود، زیرا بعضی از گروهها با هم درگیری و تضاد داشتند و ملاقات هر کدام از آنها، در جامعه واکنشهای متفاوتی داشت و فضای سیاسی کشور را متلاطم می‌کرد، لذا قبول ملاقات هر کدام آنها ممکن بود به معنای تأییدشان از جانب امام تلقی شود، بنابراین ایشان شخصاً دستور می‌دادند که برای حفظ آرامش، بعضی از ملاقاتها حذف شوند.

□ □ □

من سالها با او زندگی کردم و بارزترین صفتی که در او دیدم، «صداقت» بود، به همین دلیل می‌توانم بگویم که بعد از رحلت حضرت امام، حتی یک کلمه را به ایشان نسبت نداد و با شناختی که من از او داشتم، اساساً چنین کاری نمی‌کرد. او بدون اجازه حضرت امام، حتی یک نقطه و یک «واو» را کم و زیاد نمی‌کرد.

□ □ □

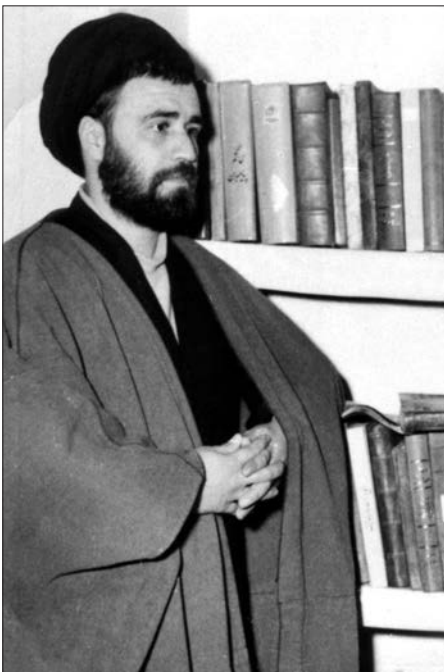
یکی دیگر از درایتها و هوشمندیهای او، ایجاد مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام بود، چون احساس می‌کرد در انتقال و نشر احکام و نامه‌های حضرت امام ممکن است مشکلاتی پیش بیایند، بنابراین از حضرت امام (ره) اجازه گرفت و این مؤسسه را تأسیس و تمام اسناد را جمع‌آوری کرد و به ثبت رساند و حضرت امام هم، مسئولیت این امر را به عهده او گذاشتند. احمد آقا در کنار این مؤسسه به این نتیجه رسیده بود که باید در مورد اندیشه‌ها و آرای حضرت امام (ره)، کاری علمی و منسجم صورت بگیرد، به همین دلیل علاوه بر دفتر تنظیم و نشر آثار امام که فقط وظیفه جمع‌آوری اسناد و مدارک را داشت، پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی را تأسیس کرد، اما متأسفانه بیش از یکی دو سال زنده نماند که آثار کارش را ببیند.

□ □ □

واقعاً فکر می‌کردم کسی دارد با من شوخی می‌کند. ایشان دوباره تکرار کرد، «من احمد خمینی هستم و می‌خواهم در مورد نامه‌ای که داده بودید صحبت کنم.» نکته جالب این است که ایشان گفت، «احساس می‌کنم در جایی هستید که به خاطر شلوغی و سروصدا، امکان صحبت کردن ندارید. اگر مایل باشید من چند دقیقه دیگر مجدداً زنگ می‌زنم.» وقتی این را به همسرم گفتم، خندید و مرا مسخره کرد و گفت، «اگر هم بخواهند به مشکل رسیدگی کنند که خود احمد آقا زنگ نمی‌زند.» ده دقیقه که گذشت، باز احمد آقا تماس گرفتند و در مورد نامه‌ای که فرستاده بودم، با من صحبت کردند و نشانی منزل را گرفتند و گفتند، «یکی از برادرها به آنجایی آمد و مشکل شما را حل می‌کند.» بعد افزودند، «من می‌دانم شما از اقلیتهای مذهبی هستید و حجاب ندارید، اما این برادری که می‌آید مذهبی و متعصب است. خواستم به عنوان برادر کوچک‌ترتان خواهش کنم وقتی او می‌آید با حجاب باشید تا ناراحت نشود.» من گفتم، «حاج آقا! ما در این کشور زندگی می‌کنیم و به همه قوانین آن احترام می‌گذاریم.» صداقت احمد آقا در من بسیار تأثیر گذاشت. آن آقا هم درست سر ساعتی که احمد آقا گفته بودند، آمد و مشکلمان را حل کرد.

□ □ □

احمد آقا اعتقاد داشت که امام نه تنها به گروه و طبقه خاصی تعلق ندارند که حتی تنها متعلق به نسل فعلی هم نیستند. او معتقد بود که نباید از امام هزینه کرد. می‌دید که خیلیها برای پیشبرد اهدافشان از امام هزینه می‌کنند و از این بابت، بسیار زجر



می‌خواند تا اگر نقطه‌ای یا کلمه‌ای کم و زیاد بود، رفع اشکال شود. او با آن که از حضرت امام (ره) اجازه داشت که خود، این موارد را اصلاح کند، با این همه، تک‌تک آنها را نزد حضرت امام (ره) می‌برد و با تأیید خودشان، آنها را اصلاح می‌کرد. یادم هست یک بار امام در جایی به جای «زحمت» نوشته بودند، «رحمت». احمد آقا نامه را نزد ایشان برد و با اجازه امام، نقطه را اضافه کرد. من حضور داشتم که امام به احمد آقا گفتند، «این کاملاً مشخص است، لازم نبود از دفتر تا اینجا بیایی. خودت اصلاح می‌کردی.» اما احمد آقا پیوسته بر حفظ امانت، مراقبت داشت. بعدها من هم به او گفتم، «این کلمه که کاملاً مشخص بود.» ولی احمد آقا گفت، «ادب اقتضا می‌کرد که بدون اجازه امام، حتی در حد یک نقطه، به نامه ایشان دست نبرم.»

□ □ □

احمد آقا برای حفاظت از امام و بیت ایشان، تدبیر بسیار هوشمندانه‌ای را اندیشید و توانست از شهرهای مختلف، نیروهای معتقدی را گردآوری کند و یک تیم حفاظتی بسیار قوی، مطمئن و کارآمد را برای حفاظت از بیت ایشان ایجاد نماید. او برای حفظ سلامتی امام هم تدبیر بسیار جالبی را اندیشید و با ایجاد در مانگاه‌های در کنار بیت امام و گردآوری تیم پزشکی حاذق، در واقع بارها جان ایشان را نجات داد.

□ □ □

یک بار در سمیناری در باغ ماهان کرمان شرکت داشتم که خانمی آمد و کنارم نشست و گفت، «آمده‌ام از شما تشکر کنم.» وقتی دلیل این ابراز لطف را پرسیدم، گفت، «من یک زرتشی هستم. برایم مشکلی پیش آمده بود و برای حضرت امام نامه‌ای نوشته بودم. در آن زمان همه فامیل، مرا مسخره کردند که در آن بحبوحه، به دفتر امام نامه نوشته‌ام و می‌گفتند، «مگر امام بیکار است که نامه تو را بخواند؟» من می‌گفتم، «با شناختی که من از امام دارم، می‌دانم که نامه‌ام را می‌خوانند.» سه روز بعد تلفن منزل ما زنگ زد. اتفاقاً آن روز مهمان داشتیم و خانه بسیار شلوغ بود. آقایی از پشت تلفن گفت، «من احمد خمینی هستم.» من



من سالها با او زندگی کردم و بارزترین صفتی که در او دیدم، «صداقت» بود، به همین دلیل می‌توانم بگویم که بعد از رحلت حضرت امام، حتی یک کلمه را به ایشان نسبت نداد و با شناختی که من از او داشتم، اساساً چنین کاری نمی‌کرد. او بدون اجازه حضرت امام، حتی یک نقطه و یک «واو» را کم و زیاد نمی‌کرد.



حضور بسیار قاطع و تاثیر گذار خانم دباغ در تمامی مراحل شکل گیری انقلاب و تداوم آن، از وی چهره ای راساخته است که قضاوتهايش در باره شخصيتها و رویدادهای دوران معاصر از اعتبار و وزانت شایسته ای برخوردارند. او اهل بسیارگوئی نیست و سخنش از استحکام و قدرت و در نتیجه از اعتبار فراوان برخوردار است، لذا با آنکه بیماری و به خصوص ابتلائات ویژه انسانهای شایسته، هرگز او را فارغ و آسوده خاطر نمی گذارند، هر بار که از ایشان خواسته ایم در بازگوئی خاطرات انقلاب یاریمان کنند، با روی گشاده، ما را از همراهیهای صمیمانه خویش برخوردار ساخته اند.

۱ «جلوه هائی از پیوند امام و فرزندش»
در گفت و شنود شاهد یاران با مرضیه حدیدیچی (دباغ)

او رابط امانتدار امام با افراد و گروهها بود...

کاست اجرا خواهم کرد.» و واقعاً هم، چه در دوره زندگی حضرت امام و چه پس از رحلت ایشان، حاج سید احمد آقا ذره ای از این مشی عدول نکردند.

ویژگیهای بارز حاج سید احمد آقا از نظر شما کدامند؟ من نقش ایشان را در کنار حضرت امام (ره)، همچون نقش حضرت ابوالفضل (ع) در واقعه عاشورا می دانم. درخشش وجود ایشان پیوسته تحت الشعاع نور خورشید وجود حضرت امام (ره) بود، اما پس از رحلت ایشان، درخشندگی وجود حاج احمد آقا بارزتر شد. به نظر شما چرا ایشان هرگز پست و مقامی را نپذیرفتند؟ اتفاقاً در این مورد از سوی همه مسئولین، به ویژه رهبر معظم انقلاب، توصیه های زیادی به ایشان شد، زیرا بیش از هر کسی به امور، اشراف داشتند و مهم ترین ذخیره سیاسی و اجتماعی انقلاب و اسلام بودند، ولی ایشان در عین حال که به طور کامل از ولایت فقیه حمایت می کردند و لحظه ای از راهنمایی مسئولین غفلت نداشتند، می فرمودند که چون حضرت امام (ره) هرگز تمایل نداشتند که من پستی را بپذیرم، پس از رحلتشان هم مقامی را نمی پذیرم.

از روحیه مردمی و تواضع ایشان فراوان گفته اند. شما در این مورد چه تحلیلی دارید؟

هرگز به یاد ندارم که از مشکل یا بیماری کسی مطلع شده باشند و اقدامی نکنند. بارها می شد که با لباس میدل و به شکلی که کسی ایشان را نشناسد، به عیادت بیماران و افراد گرفتار می رفتند. همچنین، به صورت ناشناس از اوضاع و احوال جامعه خبر می گرفتند و حضرت امام (ره) را در جریان امور قرار می دادند. تواضع و خضوع ایشان هم به حدی بود که هر کسی جرئت این را پیدا می کرد که بی واسطه، دردت را به ایشان بگوید و حضرتشان در برطرف کردن رنج دیگران، از جان مایه می گذاشتند. بسیار انسان رئوف، عاطفی و مهربانی بودند و انصافاً بین خود و مردم عادی، تمایزی قائل نمی شدند.

و سخن آخر؟

یادم هست در سال ۷۲ خدمت ایشان رفتیم و خواستیم که برای مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام، بودجه ای را در اختیار مآقرار دهند. ایشان فرمودند، «پولهایی که در نزد من است، برای خرج کردن در چنین راههایی نیست. در این مورد از رهبری یا ریاست جمهوری کمک بگیرید.» ایشان در مورد حق و حقوق مردم تا این حد دقیق بودند و هرگز دیده یا شنیده نشد که به اندازه سر سوزنی، در مورد حق کسی، از سوی ایشان اشتباهی صورت بگیرد. بسیار به مسائل و احکام شرع پایبند و مقید بودند و مهم تر از همه این که در همه امور، به ویژه امور مربوط به اسلام و انقلاب، بسیار انتقادپذیر بودند و با سعه صدر عجیبی، همه آرا و عقاید را می شنیدند و در عین حال که متکی به نفس بودند و نهایتاً رأی و نظر خودشان را ابراز می کردند و ذره ای تزلزل در ایشان دیده نمی شد، رفتارشان با همگان به گونه ای بود که ذره ای تکدر از ایشان در خاطر دوست و دشمن نیست. خدایش بیامرزاد.

هرگز به یاد ندارم که از مشکل یا بیماری کسی مطلع شده باشند و اقدامی نکنند. بارها می شد که با لباس میدل و به شکلی که کسی ایشان را نشناسد، به عیادت بیماران و افراد گرفتار می رفتند. همچنین، به صورت ناشناس از اوضاع و احوال جامعه خبر می گرفتند و حضرت امام (ره) را در جریان امور قرار می دادند.

ساواک بود و در فرانسه زندگی می کرد، از طرف او تلفنگرامی را برای حضرت امام آورده بود که ما به ایشان بدهیم. من به حاج سید احمد آقا عرض کردم، «اینها که وضعشان در زندان معلوم شده و همه می دانند از نظر اعتقادی و ایدئولوژی، چه جور آدمهایی هستند. بهتر است با دادن این نوع چیزها حضرتشان را ناراحت نکنیم.» حاج احمد آقا برافروخته شدند و گفتند، «ما امانتدار و رابط هستیم و این امام هستند که باید تصمیم بگیرند.» آیا حاج سید احمد آقا به دلیل انتساب به حضرت امام، ویژگی خاصی برای خود قائل بودند؟

به هیچ وجه. یادم هست یک روز خانم دکتر پیمان اصرار داشت که عده ای از خانمها در اطراف حضرت امام باشند تا در بیرون چنین منعکس نشود که در اطراف ایشان فقط آقایان هستند. ما تصمیم داشتیم چنین برنامه ای را اجرا کنیم که حاج احمد آقا به من فرمودند، «شما که می دانید سابقه اینها چیست. چرا فریب می خورید؟ همیشه قبل از انجام هر کاری، ابتدا از امام اجازه بگیرید، بعد عمل کنید.» عرض کردم، «شما خودتان اجازه بدهید.» فرمودند، «رابطه پدر و فرزندی مافقط در محیط خانواده و رابطه عاطفی ماست، وگرنه در مورد مسائل مربوط به اسلام و انقلاب و ملت، من هم مثل دیگران تابع مطلق امام هستم و هر چه ایشان بگویند، بی ذره ای کم و

نخستین خاطره ای را که از حاج سید احمد آقا دارید، نقل کنید. سال ۱۳۵۶ بود که برادران مهاجر به سوریه و لبنان به من مأموریت دادند که به نجف اشرف مشرف شوم و دیداری با حضرت امام (ره) داشته باشم. قرار بود مشکلات مختلفی را که جمع مهاجران با آنها درگیر بودند با ایشان مطرح کنم و راهنمایی بخواهم. من اصرار داشتم که ملاقاتی خصوصی با حضرت امام (ره) داشته باشم، ولی بعضی از مسئولین بیت می گفتند که ایشان با یک زن تنها ملاقات نمی کنند. در این وضعیت نامشخص به سر می بردم که حاج سید احمد آقا باخبر شدند. نگرانی و سؤال اصلی من این بود که اساساً زن در نظر امام چه جایگاهی دارد و برخورد ایشان با زنان، چگونه است؟ حاج سید احمد آقا فرمودند که می روم و از ایشان می پرسم. یک روز گذشت و سپس به من اجازه ملاقات دادند و توانستم حدود یک ساعت و بیست دقیقه، به طور خصوصی با حضرت امام (ره) صحبت کنم و شرح مبسوطی درباره ایران، زندانیان سیاسی، شکنجه های رژیم طاغوت و وضعیت برادران ساکن در سوریه را حضورشان عرض کنم.

پاسخ حضرت امام به سخنان شما چه بود؟

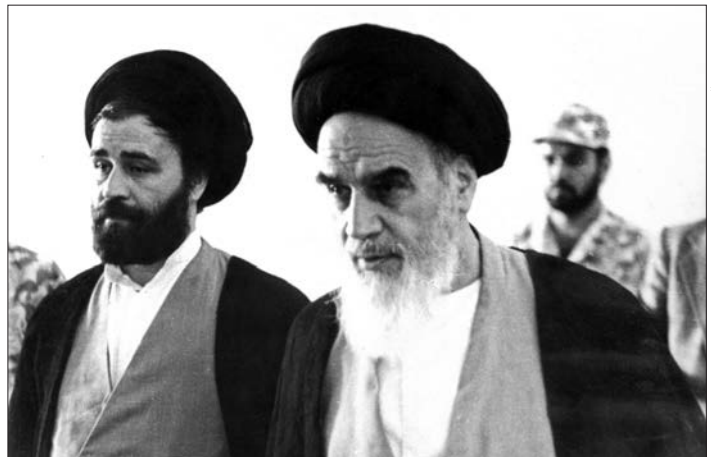
نکنه جالب همین جاست که اوج اعتماد حضرتشان را به مرحوم حاج سید احمد آقا نشان می داد. ایشان فرمودند، «به احمد می گویم تحقیق کند و به شما جواب بدهد.»

در مجموع، نقش مرحوم حاج سید احمد آقا را در کنار حضرت امام چگونه تحلیل می کنید؟

ایشان مشاور صریح و رابطی بسیار امانتدار بین حضرت امام و دیگران بودند و همه جریانات را به اطلاع ایشان می رساندند، به طوری که هیچ مسئله ای، هر قدر هم که کوچک و بی اهمیت بود، از دید امام پنهان نمی ماند.

آیا در این مورد خاطره ای دارید؟

بله، یک بار سعید، برادر مسعود رجوی که در آن زمان همکار



او جریانات مختلف را حول محور امام(ره) حفظ کرد...



حمایت آنها از نهضت امام(ره)، تلاش بسیار کرد. این ارتباطات قبلاً هم وجود داشتند، ولی او با استفاده از تجربه‌های ده ساله خود در ایران توانست خلأ فقدان آقا مصطفی را هم پر کند.

□□□

احمد آقا معتقد بود که امام(ره) رهبر همه است و لذا باید هر کسی بتواند با امام(ره) همگام شود و از این رو ارتباطات امام(ره) را با همه جناحهای مبارز حفظ می‌کرد و این، کار فوق العاده دشواری بود. افراد مختلف با دیدگاههای گوناگون را گرد امام(ره) حفظ کردن، کار مشکلی بود.

□□□

او امام(ره) را شخصیتی جهانی می‌دید که نباید ایشان را به حد و مرز داخل ایران و مسائل ایران و نسل خاصی محدود کرد، بلکه امام(ره) شخصیتی است که نه تنها در برابر شاه که در برابر تمام مستکبرین عالم ایستاده و هدف او دفاع از مظلومان جهان است و لذا این بعد از شخصیت امام(ره) باید به خوبی تبیین و معرفی شود. او معتقد بود که توان بالقوه رهبری امام(ره) باید به مرحله فعلیت برسد و به دقت دنبال شود. او می‌گفت باید دید کلام امام(ره) تا کجای دنیا نفوذ کرده و از این نفوذ کلمه در جهت پیشبرد اهداف و آرمانهای امام(ره) استفاده کرد.

□□□

هوشیاری و درایت احمد آقا موجب شده بود که او از همه نیروهای انقلاب در جهت مبارزه استفاده کند و موفق هم بشود. حاج احمد آقا در دوران مبارزه، همه تعلیم و آموزه‌های امام(ره) را عملیاتی کرد و به بار نشاند و براساس آنها، جایگاه واقعی امام(ره) را تقویت کرد.

□□□

پس از رحلت حضرت امام(ره)، حمایتهای بی دریغ احمد آقا از رهبری و نشان دادن اهمیت و جایگاه ایشان و ممانعت از بروز تنش در قسمتی از نیروهای انقلابی و از سوی دیگر، برخوردی فرجانحی با افراد معتقد به امام(ره) و انقلاب برای حضور و استفاده از تربیون مرقد امام(ره) و از سوی دیگر انتقاداتی که گاهی به مسئولین نظام داشت، بی آنکه از آن معنای مخالفت و اختلاف استنباط شود، بهترین الگو برای افرادی است که اندیشه‌ای کاملاً مستقل دارند و می‌توانند بدون ایجاد تنش و شائبه رویارویی با نظام، نظر خود را اظهار کنند و تصمیمات مسئولین را به نقد بکشند. او از این امتحان هم سربلند بیرون آمد.

□□□

با توجه به اطلاعات وسیع و دید باز احمد آقا در مسائل بین المللی و شناخت جایگاه انقلاب در جهان اسلام، انصافاً جای خالی مشاوره‌ها، تحلیلها و حمایتهایش از نظام جمهوری اسلامی، خالی است. خدایش بیامرزد.

برگرفته از گفت و شنود دکتر زهرا مصطفوی با ایسنا

۲۴/۱۲/۸۴

□□□

احمد آقا غیر از پیگیری مستمر در چاپ و تکثیر اعلامیه‌ها و نامه‌ها و متن سخنرانیهای امام(ره)، در حمایت از خانواده‌های مبارزان، زندانیها و تبعیدیها و نیز تهیه اسناد و مدارک جعلی برای مخفی کردن هویت این افراد و یا اعزام آنها به بعضی از کشورها برای دیدن آموزشهای نظامی، بسیار نقش داشت.

در اواخر سال ۵۵، رژیم، احمد آقا را تحت فشار شدید قرار داد و فعالیتهای او را کنترل می‌کرد، به همین دلیل او تصمیم گرفت همراه خانواده اش به عراق برود. این هم یکی از نشانه‌های هوشیاری او بود که به هنگام احساس خطر دستگیری، خود را به عراق رساند. آن روزها مرسوم بود که طلبه‌ها برای تحصیل به نجف می‌رفتند. او تقریباً شش سال درس حوزه را خوانده و پنج سال هم در درس خارج قم شرکت کرده بود. فلسفه را هم خوب می‌دانست و طبیعتاً می‌توانست به بهانه ادامه تحصیل به عراق برود که همین کار را هم کرد، اما در واقع، قصد او ادامه مبارزه بود.

□□□

در نجف، حتی با حضور شهید مصطفی، همه امور سیاسی امام(ره) به احمد آقا سپرده شد، زیرا او اولاً جوان تر و بانشاط تر بود و ثانیاً در ایران ارتباطات گسترده‌ای داشت و می‌توانست روی پیروان و شاگردان امام(ره) تأثیر بیشتری بگذارد. او در واقع سالها رابط اصلی امام(ره) بین قم و نجف بود و طبیعی است که امور مربوط به ایران را بهتر از هر کسی می‌توانست دنبال کند.

احمد آقا چند ماه قبل از شهادت آقا مصطفی به نجف آمد و در همین فاصله کوتاه در نجف جا افتاد و امور ارتباطات سیاسی امام(ره) در نجف را به دست گرفت و به ویژه با ایرانیان و مقلدین امام(ره) در اروپا و آمریکا و لبنان و پاکستان، در جهت جلب

زندگی مرحوم اخوی از جنبه‌های مختلف قابل تعمق و بررسی است. زندگی خصوصی، روحیات اخلاقی و روابط وی با مردم عادی، حاوی نکات جالب و شنیدنی بسیاری است، اما زندگی سیاسی وی، مهم‌ترین بعد زندگی اوست و لذا بهتر است در این مورد مطالبی را ذکر کنم. زندگی سیاسی احمد آقا شامل چهار دوره است. دوران تبعید امام(ره)، دوران شهادت حاج آقا مصطفی و اوگیری انقلاب، دوران شکل‌گیری نظام و دوران پس از رحلت امام(ره).

□□□

هنگامی که در سال ۴۳، حضرت امام(ره) برای بار دوم دستگیر و به ترکیه تبعید شدند، احمد آقا نوزده سال داشت. بعد از آقا، اخوی بزرگمان فعالیت گسترده‌ای را در ایران شروع کرد و بعد هم دستگیر و تبعید شد. امام(ره) در سال ۴۴ همراه شهید مصطفی به عراق رفتند و بعد هم مادرمان به آنها پیوستند. همه ما از دواج کرده بودیم و طبعاً احمد آقا تنها شده بود و باید به عراق می‌رفت، ولی او با همان سن کم، در ایران ماند و به عراق نرفت و پل ارتباطی میان امام(ره) و مبارزان داخل کشور شد.

□□□

ماندن در ایران و فعالیت سیاسی کردن و دستگیر نشدن، آن هم در سن جوانی، هنری بود که احمد آقا به کمال از آن بهره‌مند بود. بعد از انقلاب که اسناد و نامه‌ها و گزارشات، روشدند، دیدیم درباره احمد آقا نوشته که جز فوتبال و خانواده نه حرفی می‌زند و نه دغدغه‌ای دارد! نوشته بودند که ابد اهل سیاست نیست و به این کارها کاری ندارد! این واقعاً هوش و زیرکی او را می‌رساند. فعالیت سیاسی در آن دوران، انصافاً هوش و شجاعت زیادی می‌خواست و احمد آقا به خوبی از عهده برآمد. او با آنکه دقیقاً زیر ذره‌بین ساواک بود، ده سال تمام به فعالیت سیاسی پرداخت و لو هم نرفت تا در اواخر سال ۵۵ که به عراق رفت.

□□□

احمد آقا تا وقتی که در ایران بود، فعالیتهای سیاسی گسترده‌ای داشت. او اخبار و اطلاعات ایران را به امام(ره) می‌رساند و ایشان را از وقایع و حوادث جاری کشور مطلع می‌کرد و درباره انقلابیون و خانواده‌های آنان و دوستان امام(ره)، به صورت مکاتبه مخفیانه یا پیامهای شفاهی، ایشان را در جریان جزئیات امور قرار می‌داد.

□□□

فعالیت دیگر احمد آقا این بود که اعلامیه‌ها، نامه‌ها و پیغامهای امام(ره) را می‌گرفت، تکثیر می‌کرد و به دست مبارزان می‌رساند. البته آن موقع ارتباط مستقیم میان انقلابیون و امام(ره) برقرار نبود. فقط باید مسافری می‌آمد و می‌رفت و پیغامها را برای احمد آقا می‌آورد و ایشان به عنوان رابط بین امام(ره) و مبارزان، آن اخبار را دقیقاً در اختیارشان قرار می‌داد. مهم‌ترین فعالیت مبارزاتی احمد آقا در دوران اقامت در ایران، ایجاد ارتباطات مطمئن و گسترده با انقلابیون شهرهای مختلف بود. این کار احمد آقا در پیشبرد انقلاب، بسیار مؤثر و نقش او در این زمینه، بسیار کارساز و تعیین کننده بود.



احمد آقا معتقد بود که امام(ره) رهبر همه است و لذا باید هر کسی بتواند با امام(ره) همگام شود و از این رو ارتباطات امام(ره) را با همه جناحهای مبارز حفظ می‌کرد و این، کار فوق العاده دشواری بود. افراد مختلف با دیدگاههای گوناگون را گرد امام(ره) حفظ کردن، کار مشکلی بود.



می‌شوید؟» عرض کردم، «بسم الله!» (یادآوری این خاطره برای لحظاتی چند، بغض را در گلویش می‌نشاند.)
دعایشان را نفرمودید
 دعا کردند که خداوند به من و بستگانم سلامتی عطا کند. و قدرت اینکه به افراد مضطر توانائی کمک داشته باشید. خدا از زبانتان بشنود ان شاء الله.

آن روز حاج احمد آقا نبودند؟

خیر. ایشان رفته بودند قم. حاج حسن آقا بودند. وقتی احمد آقا برگشتند، اوضاع عادی شده بود و من مواقع را برایشان گفتم. آن روزها اوج جنگ بود. من به حاج احمد آقا گفتم، «هر وقت اینجا بوده ام، مسئله ای پیش آمده، همیشه در شیفت من این چیزها پیش می‌آیند.» بعد به شوخی گفتم، «انگار قدمم خوب نیست! اگر اجازه بدهید، می‌خواهم به جبهه بروم.» ایشان جواب دادند، «جبهه شما همین جاست. می‌دانید چند نفر آرزو دارند جای شما باشند؟ اگر شما حضور نداشتید، می‌دانید با چه فاجعه ای روبرو شده بودیم؟»

پس از این واقعه تا رحلت امام در سال ۶۸، قطعاً دقت مرحوم احمد آقا در مراقبت از امام بیشتر شد. در این زمینه خاطرات خود را نقل کنید.

مراقبت‌های ایشان صورت بسیار جدی‌تری به خود گرفتند. ایشان به من و دکتر عارفی گفتند، «نمی‌شود که دست روی دست بگذاریم تا اتفاق بعدی پیش بیاید.» ما گفتیم، «ولی ما داریم نهایت سعی خود را می‌کنیم.» ولی ایشان قانع نشدند و گفتند، «باید بهترین سرویس ممکن را تدارک ببینیم. مراقبت‌ها باید شکل بسیار دقیق‌تر و مستم‌تری را به خود بگیرند.» نشستیم و در باره راه‌های مختلف درمان و مراقبت تبادل نظر کردیم. سرانجام قرار شد وضعیت قلب امام را با تله مانیتور و از راه دور کنترل کنیم. با این وسیله می‌شد در تمام طول بیست و چهار ساعت و ثانیه به ثانیه، وضعیت قلب امام را بررسی کنیم. از هنگام نصب این دستگاه تا لحظه رحلت ایشان، ضربان قلبشان حتی برای یک ثانیه هم از کنترل ما خارج نبود. انصافاً اصرار و پیگیری حاج احمد آقا بسیار ارزشمند و کارساز بود.

آیا در این فاصله حادثه جدیدی برای قلب امام پیش آمد؟
 بله، در اواخر سال ۶۶ و اوایل سال ۶۷، ریتم قلب امام اختلال پیدا کرد. ایشان در اتاق نشیمن که اتاق کارشان هم بود، نشسته بودند که دچار عارضه‌ای شبیه به نوبت قبل شدند. دفعه پیش تا خانواده خبردار شدند که امام از روی تخت افتاده اند و پزشک را خبر کرده بودند، دو سه دقیقه‌ای طول کشیده بود، اما این بار به محض بروز عارضه در قلب، ما توسط تله مانیتور باخبر شدیم و به سرعت، خودمان را رساندیم و ضربان را کنترل کردیم. اگر با اصرار احمد آقا چنین تمهیداتی اندیشیده نمی‌شدند، این بار بی‌تردید، امام را از دست می‌دادیم.

آخرین بار و قبل از آنکه عمل جراحی روی امام انجام شود؛ با امام ملاقاتی و صحبتی داشتید؟

بله. امام به من فرمودند وضعیت مزاجشان عادی نیست. با علائمی که ایشان می‌گفتند، فهمیدم که خونریزی داخلی دارند. برای اینکه از ایشان رفع نگرانی کنم، عرض کردم، «جای نگرانی نیست. به خاطر آسپیرینه‌ای است که برای قلبتان می‌خورید.» فرمودند، «خیر! این بار حدیث، حدیث دیگری است.» عرض کردم، «انشاء الله که حدیثی نیست.»

اقدام بعدیتان چه بود؟

وضعیت جسمی امام رو به وخامت گذاشت. حدود ده پانزده متخصص گرد آمدند و تبادل نظر کردند و همه به این نتیجه رسیدند که باید ایشان را عمل کنند. من البته با عمل مخالف بودم.

چرا؟

به اعتقاد من قلب امام در شرایطی نبود که بتواند عمل جراحی را تاب بیاورد. آقایان پزشکان با این نظر من موافق نبودند و قرار شد تصمیم نهائی را حاج احمد آقا بگیرند. آقای دکتر فاضل به ایشان گفتند، «عده‌ای از حاذق‌ترین متخصصان، بحث و تبادل



از جهت قلب مشکلی نداشتند. مشکلمان بیشتر گوارشی بود. حضرت امام از جهت علاقه زیادی که به ایشان داشتند، همیشه می‌گفتند، «به من نرسید. به احمد برسید. حال او از من بدتر است.» من به ایشان توصیه کردم که نزد دکتر شادچهر که متخصص گوارش بودند، بروند. فشارهای روحی سنگینی که به ایشان وارد می‌شد، در این قضیه بسیار تاثیر داشت. به نظر من از نظر قلب تألمی نداشتند.

نظر کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که امام باید عمل شوند، اما از لحاظ حفظ امانت باید اعلام کنیم که یکی از آقایان پزشکان با این عمل، موافق نیست.» حاج احمد آقا پرسیدند، «می‌توانم پرسم چه کسی؟» دکتر فاضل گفتند، «نامشان برده نشود، بهتر است.» حاج احمد آقا اصرار کردند و سرانجام دکتر فاضل ناچار شدند بگویند که منم که مخالف هستم. ایشان گفتند، «دکتر پور مقدس چون به امام علاقه شدیدی دارد، از لحاظ عاطفی نمی‌تواند خود را راضی به این کار کند.»

دلیل مخالفت شما را نپرسیدند؟

چرا و من هم باز همان استدلال خود را مبنی بر اینکه قلب امام تاب جراحی را نمی‌آورد، تکرار کردم. به هر حال حاج احمد آقا اهتمام صد در صد به رای و نظر پزشکان داشتند و تسلیم نظر

آنها بودند و اعمال نظر نمی‌کردند.

از روزهای آخر حیات امام و واکنش‌های حاج احمد آقا بگوئید.
 شب قبل از روزی که قرار بود امام را عمل کنند، ایشان را به بیمارستان بردیم. من تا دم در آنجا دستشان را گرفته بودم. دم در بیمارستان به من فرمودند، «بگوئید احمد بیاید.» من از آندو دور شدم تا برای چند دقیقه حرف‌هایشان را با هم بزنند، بعد هم وارد بیمارستان شدند.

آیا با رحلت امام ماموریت شما تمام شد؟ دوستی شما با حاج احمد آقا چگونه ادامه پیدا کرد؟

بعد از ارتحال امام، آنجا را ترک نکردم. تجهیزات آن بیمارستان بسیار مهم و مدرن بودند. ما آن روزها در بیمارستان چمران اصفهان، امکانات امروز را نداشتیم. آن روزها بیمارانی را که به درمان‌های فوق تخصصی نیاز داشتند، به صورت رایگان به بیمارستان جماران می‌آوردیم و در آنجا معالجه می‌کردیم. همین قدر بگویم که اگر بخواهیم کارهایی را که آن روزها در آن بیمارستان انجام می‌دادیم، امروز در یک بیمارستان دولتی انجام بدهیم، دو سه میلیون هزینه بر می‌دارد، در حالی که در آنجا مجانی بود.

از بیماری خود ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

یک هفته یا ده روز قبل از فوت ایشان، یک شب ساعت یک بعد از نصف شب بود که تلفن زنگ زد. من اصفهان بودم. گوشی را که برداشتم، دیدم احمد آقا است. سابقه نداشت که آن موقع شب به من زنگ بزنند، به همین دلیل خیلی تعجب کردم. گفتند، «در قفسه سینه ام احساس درد دارم.» ما تصور نمی‌کردیم بیماری قلبی داشته باشند. گفتیم، «انشاء الله که چیزی نیست. یک هفته دیگر که بیایم بررسی می‌کنم.» گفتند، «یک هفته دیگر بیائید، یک وقت می‌بینید که من نیستم.» گفتیم، «این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟» و نشانی پزشکی را دادم که بروند غذا و معاینه شوند. یک هفته بعد که به تهران رفتم، دیدم کار از کار گذشته و ایشان را به سی. سی. یو برده‌اند.

آیا در طول این مدت نشانه‌ای از بیماری در ایشان ندیدید؟
 از جهت قلب مشکلی نداشتند. مشکلمان بیشتر گوارشی بود. حضرت امام از جهت علاقه زیادی که به ایشان داشتند، همیشه می‌گفتند، «به من نرسید. به احمد برسید. حال او از من بدتر است.»

من به ایشان توصیه کردم که نزد دکتر شادچهر که متخصص گوارش بودند، بروند. فشارهای روحی سنگینی که به ایشان وارد می‌شد، در این قضیه بسیار تاثیر داشت. به نظر من از نظر قلب تألمی نداشتند.

چند بار مشاهده کردید که در اثر فشارهای روحی، عصبانی شوند؟

هیچ وقت ندیدم.

زیاد کار می‌کردند؟

خیلی زیاد. البته از نظر توان جسمی خیلی قوی بودند، ولی کار پر مسئولیتی داشتند و خیلی هم وقت می‌گذاشتند. کار بسیار دشواری داشتند و فشار روحی سختی را تحمل می‌کردند.

آیا ایشان از شما به خاطر خدمتی که کرده بودید، تقدیر خاصی کردند؟

بله، با همان شیوه خودمانی و متواضعانه‌شان. یک روز بیمارستان بودم و آقای کرپاسچی هم شهردار اصفهان بود. ایشان زنگ زد به من که، «چه موقع به خانه می‌روید؟» گفتم، «اگر مشکل قلبی برایتان پیش آمده، در بیمارستان بهتر می‌توانم به شما برسم.» گفتند، «خیر. می‌خواهم بیایم منزل.» قرار می‌گذاشتیم و رفتم منزل. بعد از مدتی دیدم در می‌زنند. در را که باز کردم، دیدم احمد آقا و آقای انصاری با لباس میدل آمده‌اند. آن روز مجلس انسی بود و ایشان به این شکل از من دیدار و تقدیر کردند.



در روزهای سرنوشت ساز و بحرانی جنگ و در لحظاتی که رزمندگان، چشم امید به رهبر و پدر معنوی خویش داشتند، ناگهان قلب مهربان وی از کار افتاد: فاجعه ای که اگر لطف خداوند با دستان دکتر پور مقدس به مدد امت عاشق امام نمی آمد، بیم آن می رفت که بسیاری از برکاتی که به یمن حضور حضرتش در همه جا جاری و ساری بود، یکسره از دست بشود. اما دکتر پور مقدس که آن لحظات شگفت را به نظاره نشست و زایش حیاتی دیگر باره را به چشم خویش دید، هرگز این کرامت خداوندی را به خود نسبت نداد و با تواضعی اصیل از آن واقعه شگفت انگیز و احساس مسئولیت و دقت و هوشمندی یادگار امام یاد می کند که بی تردید بدون جانفشانیها و پایمردیهای وی در حراست از جان و سلامتی امام، بهره مندی از حضور پر برکت ایشان تا بدین پایه میسر نبود.

«جلوه هائی از پیوند امام و فرزندش»

در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر مسعود پور مقدس

شب و روز او وقف امام بود...

از نخستین آشنائی خود با مرحوم حاج احمد آقا چه خاطره ای دارید؟

اگر اشتباه نکنم بهمن ماه سال ۵۸ بود و داشت برف سنگینی هم می آمد. در بخش قلب بیمارستان امام خمینی کشیک بودم. ساعت یازده شب بود که حاج احمد آقا برای اولین بار با بخش تماس گرفتند. استاد ما پروفسور معصومی که در حال حاضر در امریکا اقامت دارند، با ایشان صحبت کردند. مرحوم حاج احمد به ایشان گفته بودند که امام ناراحتی پیدا کرده اند. امام قم تشریف داشتند. در آن دوران دکتر منافی وزیر بهداشت و درمان بودند. ایشان هم تماس گرفتند و من هم تصمیم گرفته بودم به قم بروم. دکتر منافی گفتند: «رفتن شما ضرورتی ندارد. امام را منتقل می کنیم تهران» و همین کار را هم کردند و ایشان را به بیمارستان قلب شهید رجائی انتقال دادند.

این دوره در تاریخ معاصر ایران دوره بسیار حساس و خاصی است. نظر شما در این مورد چیست؟

بله، در این دوره اتفاقات مهمی روی دادند، از جمله تنفیذ حکم ریاست جمهوری بنی صدر که در این دوره و در همان بیمارستان صورت گرفت.

از چه زمانی بنا شد شما در جماران حضور مستمر داشته باشید و در این تصمیم گیری نقش حاج احمد آقا چه بود؟ ایشان نقش بسیار مهمی در مراقبت از حضرت امام و تصمیم گیری در باره درمانها و مراقبتهای پزشکی ایشان داشتند. دکتر عارفی پزشک مسئول اول امام بودند، ولی من به علت علاقه خاصی که به امام داشتم تصمیم گرفتم در خدمت ایشان در جماران باشم و دکتر عارفی هم بسیار از این پیشنهاد من استقبال کردند. بنا شد من پنجشنبه ها به تهران بیایم و آنجا باشم. اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ بود که به جماران رفتم و حدود ده سالی آنجا بودم.

از عملکرد مرحوم احمد آقا در ارتباط با سلامت امام نکاتی را ذکر کنید.

در جریان لحظه به لحظه مراقبتها و درمانها بودند و در تمام ساعات شبانه روز مراقب بودند که وضعیت حضرت امام را به اطلاع ما برسانند. البته ایشان اغلب با ما تماس مستقیم نداشتند، بلکه ما بیشتر با آقای هاشمی رفسنجانی تماس داشتیم. روزهای جمعه من معمولاً به منزل ایشان می رفتم و گزارش وضعیت امام را می دادم.

از رابطه خودتان با حاج احمد آقا بگوئید.

از میان آقایان اطباء علاقه خاصی به من داشتند و می گفتند: «تو پاسخ سئوالات مرا بده». دقیقاً پیگیر مسائل بودند. شما حدود ده سال در کنار ایشان مسئول مراقبت از امام

بوده اید. از سلوک اخلاقی ایشان چه خاطره ای دارید؟

خیلی دوست داشتنتی بودند. به اطرافیان و به ویژه به اهل بیت خودش علاقه زیادی داشتند. ما پزشکان در جماران اتاق خاصی داشتیم که به هنگام ضرورت به آنجا می رفتیم تا استراحتی بکنیم. یک روز احمد آقا برای اولین بار آمدند آنجا. من به عادت معمول خیلی عادی رفتار کردم. سمآوری داشتیم و هر کس می آمد برایش چای می ریختم و خلاصه رفتارم با همه عادی و یکسان بود. احمد آقا نشستند روی صندلی و من پرسیدم: «چای میل می کنید؟» دیدم ایشان دارد می خندد. پرسیدم: «می شود علت خنده شما را بدانم؟» گفت: «یک بار با راننده مان آقای سلیمی رفته بودیم قزوین. موقع برگشتن حسابی خسته و تشنه شده بودیم. دیدم در یک مزرعه کسی دارد کار می کند. به راننده گفتم: «اینجا بایستیم و از این کشاورز آبی چیزی بگیریم.» کشاورز داشت زمینش را بیل می زد. آقای سلیمی به او که سخت مشغول کارش بود، گفت: «می دانی این آقا کیست؟» کشاورز گفت: «نه، نمی دانم.» آقای سلیمی گفت: «این آقا پسر امام هستند.» کشاورز در حالی که همچنان به کار خود ادامه می داد، با لحنی صاف و ساده و مودبانه گفت: «به امام سلام برسانید.» و حتی سرش را بلند نکرد ببیند ما که بودیم که این حرف را زدیم!» من لبخندی زدم و گفتم: «خاطره جالبی بود، اما متوجه مناسبتش با خودم نمی شوم.» احمد آقا گفتند: «مناسبتش این رفتار بی تکلف و راحت شماست. هر کسی که با من رفتار عادی دارد، مرا به یاد آن دهقان شریف می اندازد و خود به خود فرح و شادی عجیبی را در ذهنم به وجود می آورد.» خیلی بی تکلف و خودمانی بودند. من هم به ایشان علاقه خاصی داشتم.



یک هفته قبل از فوت ایشان، یک شب بود که تلفن زنگ زد. سابقه نداشت که آن موقع شب به من زنگ بزنند، گفتند: «در قفسه سینه ام احساس درد دارم.» ما تصور نمی کردیم بیماری قلبی داشته باشند. گفتم: «انشاء الله که چیزی نیست. یک هفته دیگر که بیایم بررسی می کنم.» گفتند: «یک هفته دیگر که بیایید، یک وقت می بینید که من نیستم.» گفتم: «این حرفها چیست که می زنید؟» و نشانی پزشکی را دادم که بروند نزد او و معاینه شوند. یک هفته بعد که به تهران رفتم، دیدم کار از کار گذشته و ایشان را به سی. سی. یو برده اند.

شما در ارتباط با درمان حضرت امام در میان اطباء ایشان به ویژگی خاصی شهرت دارید و آن هم نجات ایشان از یک مرگ حتمی است که در سال ۶۵ روی داد. جریان را تعریف کنید. همچنین از واکنش حاج احمد آقا نسبت به این رویداد، نکاتی را ذکر کنید.

ششم فروردین سال ۶۵ حدود ساعت دو و سه بعد از ظهر بود که حاج عیسی آمد و گفت: «حال امام خوب نیست.» آن روزها حاج حسن آقا ده دوازده سال بیشتر نداشتند. ایشان بودند و آقای فراهانی، راننده بیت. رفتم بالای سر حضرت امام و معاینات را انجام دادم و دیدم کار از کار گذشته. مردمک چشم ایشان را که معاینه کردم، دیدم میریزد و کاملاً متسع است. معلوم بود که پنج شش دقیقه ای از توقف کامل قلب گذشته است. در چنین فاصله ای اگر خون به مغز نرسد، برگشت حیات تقریباً غیر ممکن است. به هر حال در کمال ناامیدی و فقط بر حسب وظیفه، اقدامات احیا را انجام دادم و با کمال حیرت مشاهده کردم که حیات امام برگشت! حاج حسن آقا در تمام این مدت شاهد قضایا بودند.

لحظه ای که بالای سر امام رسیدید و متوجه شدید کار از کار گذشته است، چه احساسی داشتید؟

آرامش عجیبی بر من حاکم بود. موقع احیای ایشان هم آرام بودم، در عین حال که مسئولیت سنگینی را روی دوشم احساس می کردم. وقتی حیات ایشان برگشت و ضربان قلب شروع شد، اضطراب عجیبی بر روح و دلم حاکم شد.

اقدام بعدی شما چه بود؟

امام را منتقل کردیم بیمارستان. تصمیم داشتیم در قلب ایشان باتری بگذاریم که ضربان قلب ایشان تنظیم شود و دیگر چنین وضعی پیش نیاید. هیچ یک از پزشکان حاضر نبودند این کار را بکنند.

چرا؟

ابهت امام به انسان اجازه نمی داد که چنین پیشنهادی بدهد. سرانجام من پذیرفتم که این کار را بکنم و نکته حیرت آور این است که عمل با سرعت عجیبی و بدون کوچک ترین مشکلی انجام شد. شاید کار گذاشتن باتری دو سه دقیقه، بیشتر طول نکشید.

ظاهراً امام در حق شما دعای خاصی هم کردند

در حالت مراقبه لبهای ایشان تکان می خورد. حاج احمد آقا بالای سرشان بود. گفتم: «برایم خیلی عجیب است که با چه سرعتی این باتری را در قلب ایشان کار گذاشتم.» سپس به شوخی گفتم: «مزد مرا نمی دهید؟» لبهای مبارک امام حرکت کردند. ایشان فرمودند: «بوسه ای بر جبینتان بزنم راضی



■ تأملی در کارنامهٔ حیات «احمد امام» از منظری دیگر
فرزاد زادمحسن

یادگاری یگانه...

و مناسبات و سرشت و سلوک او، یکسره تداعی این معنا و در تداوم این مسیر است، یعنی رفتار او به گونه‌ای است که در شأن فرزند امام با همهٔ درخشش و اوج و منزلتی است که در جهان و در چشم دوست و دشمن دارد و از جهتی وی متعلق به همهٔ ملت است و کردارش بی تردید متناسب با جایگاهی است که ناخواسته برای خود تعریف کرده است، یعنی آنچه او می‌گوید و آنچه می‌کند، جلوه‌های است از آن حقیقت و در تأیید و تحکیم راه و سخن امام و یاد آور امام در آیین حضور اوست.

● حساسیت و اهمیت این موقعیت که او به سبب عشق بزرگ و بی دریغش به امام، فراتر از رابطه خویشاوندی متعارف و از سرایمان و باورمندی عظیمش به موقعیت تاریخی، معنوی، دوران ساز و جهانی حضور امام، برای خود تعریف کرده بود، او را بر آن می‌داشت تا با دقت، احتیاط، ظرافت و پشتکاری مثال زدنی در تمامی موقعیتهای با رفتار و سخن و جهتگیری هایش، تفسیر و تبیین دقیق و روشنی از مواضع امام ترسیم کند که نه تأییدی تقلیدوار و فاقد بینش و پشتوانه معرفتی که در امتداد افق معنایی و در پرتو شعاع دامنهٔ حضور امام بود و این «سخنگوی امام» بودن، یکی از نقشهای تثبیت شده او بود و هر کسی را توان ادای این مسئولیت و وظیفهٔ تاریخی نبود. نقشی که در سالهای پس از رحلت امام و تا پایان عمر او نیز ادامه یافت.

● مرحوم حاج سید احمد خمینی با داشتن این نقش و جایگاه و موقعیت حساس، حلقه واسط میان «امام» و «مردم» بود و در بسیاری از مواقع، در جلسات تصمیم‌گیری و مشورت و سیاست‌گذاری قوا (در مقام نماینده امام) و در مواضع علنی خود، همواره در مقام سخنگوی توده‌ها و اقشار مختلف مردم، وظیفه انتقال خواسته‌ها و مطالبات اجتماعی را به سطوح بالاتر بر عهده داشت و در موقعیتی «مصلحانه» و در امتداد رسالت تاریخی امام که خود، مصلحی بزرگ بود، به صورت محور این پیوند و ارتباط و تعامل دو سویه درآمده بود. او مردمش را خوب می‌شناخت، روابط اجتماعی و

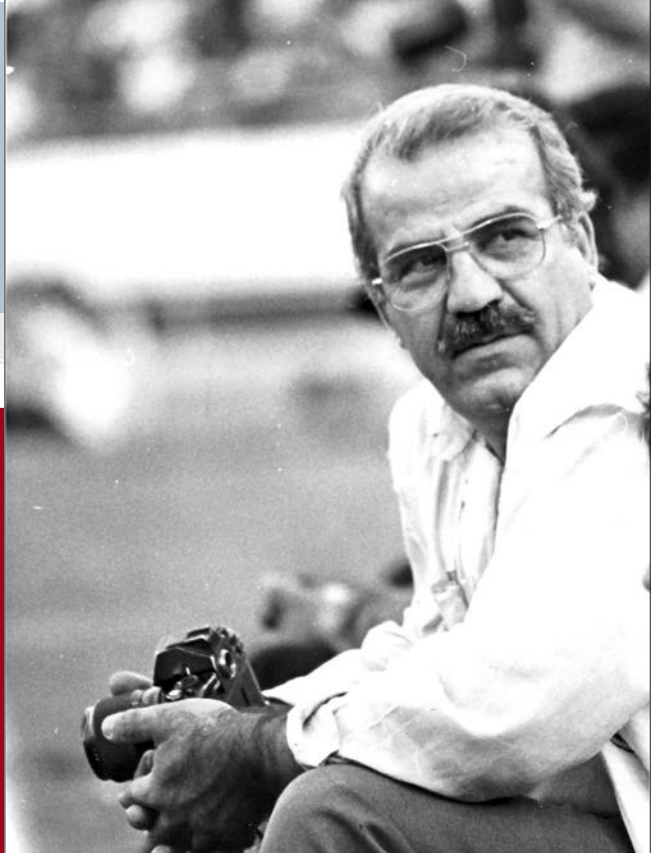
آگاهانه و خودخواسته و با درکی عمیق و هوشمندانه و حاکی از یک اندیشه کلیت بین، آینده‌نگر و مصلحت‌محور، بسیاری از «موقعیتهای شخصی» را فدای این «مصلحت کلی» کرد و تمام فعالیتهای خود را در طول زندگی، براساس این سرنوشت مقدر و در راستای ارتقاء و تعالی این جایگاه و موقعیت مصروف ساخت و به نوعی، زندگی و علایق و منافع شخصی و فردی خود را با یک «انتخاب» و «تصمیم بزرگ»، از آن روز که به نجف رفت و برای همیشه دوش به دوش و سایه به سایه و گام به گام پدر، مسیر زندگی را پیمود و حیات خود را با او پیوند زد، برای همه عمر، فدای انتساب و تعلق خود به امام و اتصال خویش به کلیتی ساخت که حضور و شخصیت امام در مرکزیتش، آن را همچون منظومه‌ای در منظر همگان آفریده بود و از پی این گزیدن و گرویدن، رفتار، روحیات، سیره و سخن او آن چنان رنگ و بوی این هویت و عرف اصیل را به خود گرفت که دیگر هیچ نشانی از «من» شخصی و «فردیت» او در این «قربانگاه قرب» به جا نماند. هر چه بود گویی محو استغراق و انجذاب و فانی او بود. در این دایره «مجدوبیت» و «مشتاقی»، همه موضع‌گیریها

او مردمش را خوب می‌شناخت. روابط اجتماعی و عمومی او بسیار قوی بود. زبانش با زبان و ادبیات توده‌های مردم کمترین تفاوتی نداشت و مردم از هر قشر و طبقه‌ای، کوچک‌ترین فاصله‌ای را میان خود و او حس نمی‌کردند. هر جا که حضور می‌یافت، چهره‌ها به لبخند شکفته می‌شدند و سیل دستها و نامه‌ها به سویش سرازیر... و این شد که امام به شناخت درست این خصیصه «مردمی بودن» و تعلق به مردم داشتن، بار «فقدان حضور» خود در صحنه‌های اجتماعی را بر دوش او نهاد.

● اگر چه این سالها، تعبیر «یادگار امام» به «مرحوم حاج سید احمد خمینی» به جهت نسبت فرزندیش با آن یگانه دورانها اطلاق می‌شود و این نامگذاری به حق هم هست، اما اگر ژرف‌تر و متألمانه‌تر در حیات سیاسی، سلوک عملی و رفتارشناسی و شیوهٔ تعامل آن عزیز با افراد و جریانهای سیاسی و نوع کنش، حضور و نسبت او با حوادث، رویدادها و بحرانهای گوناگون در سالهای پس از انقلاب و در دوران حیات و حضور امام و پس از فقدان ایشان از جهات متعدد نظر افکنیم، عنوان «یادگار امام» را به وجهی دیگر نیز شایسته و زبیدهٔ او می‌یابیم.

این نوشتار، تنها به مقطع پس از ورود امام به ایران تا پایان حیات آن مرحوم (۱۳۷۳.۱۳۵۷) که یک فاصلهٔ زمانی ۱۶ ساله را تشکیل می‌دهد، خواهد پرداخت. تحلیل مراحل مختلف شکل‌گیری، تکوین و تکامل شخصیت و تفکر او، ورود به عرصه مبارزه سیاسی و فعالیت‌هایش در نجف و نقش مؤثر وی در تصمیم تاریخی امام به هجرت و در دوران حضور امام به مدت ۵ ماه در نوفل لوشاتو و در ساماندهی ملاقاتها، مصاحبه‌ها و کلیه امور مربوط به امام، در حساسترین و حیاتی‌ترین روزهای رهبری انقلاب و... همه موضوع نوشتارهایی با تفصیل و تحلیل بیشتر تواند بود. معتقدم با وجود کثرت حجم و شمار مقالات و مطالبی که در باره این شخصیت، در سالهای اخیر انتشار یافته‌اند، هنوز همچنان حق مطلب، در ارائه چهره‌های روشن و بایسته از تمامیت حضور او در کنار پدر بزرگوارش، از دوران تبعید و در تمامی مراحل رهبری انقلاب و مدیریت نظام جمهوری اسلامی تا پایان حیات، ادا نشده و گاه در بسیاری از اوقات با تکرار کلیشه‌وار مطالبی بیشتر توصیفی، ستایش‌گونه و سطحی، مواجهیم که در روشن ساختن بینش و دریافتی جامع و توأم با عمق و ظرافت از زوایا و ابعاد مختلف این شخصیت، چندان گره‌گشا نبوده است.

● مرحوم حاج سید احمد خمینی با دریافت موقعیت و جایگاهی که «فرزند امام بودن» از او در نزد همگان می‌آفرید،



یاد ایام ...

قاسم محمدی

حال باشد، اما مسئولیتهای سنگینی که روی دوشش بود، او را آرام و افتاده کرده بود. هنوز همان تواضع و مهربانی را داشت، اما نگران بود، به شدت نگران بود.

□ □ □

ملاقات بعدی مادر سال ۶۰ روی داد. من به عنوان عکاس ورزشی به همراه ورزشکارهای معروفی چون سوخته سرائی، برزگر و محمد طالقانی به جماران رفتیم. در آن روزها، المپیک در مسکو برگزار می شد و امام دستور داده بودند ورزشکاران ایران در اعتراض به حمله روسیه به افغانستان، از شرکت در آن مسابقات خودداری کنند. حالا کشتی گیرها آمده بودند که حاج احمد آقا وساطت کند و امام اجازه بدهند کشتی گیرها بروند. یادم هست عید مبعث بود و جمعیت در جماران موج می زد. همه مقامات بلند پایه کشوری و لشکری آمده بودند و ما واقعا امیدی نداشتیم که بتوانیم با امام ملاقات کنیم. جمعیت به قدری زیاد بود که حتی کنار جوی آب هم نشسته بودند. یکی از دوستانم پرسید، «مگر تو همبازی حاج احمد آقا نبودی؟» گفتم، «چرا» گفت، «خب بیا برو او را ببین، بلکه ما را راه بدهند.» گفتم، «من این کار را نمی کنم.» حاج احمد آقا به ورزشکارها علاقه خاصی داشت. یک وقت دیدیم از در خانه آمد بیرون و با ورزشکارها دست داد و با آنها گرم و خودمانی سلام و احوالپرسی کرد و گفت، «صبر کنید، زود بر میگردم.» چند دقیقه ای که گذشت، احمد آقا برگشت و ما را برد پیش حضرت امام. در آن مجلس غیر از ما هیچ کس نبود. یادم هست که حسن آقا کوچک بود و آن گوشه نشسته و به هیكلهای ورزشی پهلوانان کشتی زل زده بود.

□ □ □

چندین بار هم برای عکاسی رفته به جماران و با آنکه در چشمهای باهوشش می خواندم که خاطره ای از سالهای دور را به یاد می آورد، ولی هیچ وقت به خودم اجازه ندادم پیش بروم و به او بگویم «من همان کسی هستم که تند و تند از تو گل می خورد.» جته سنگین و نگرانی همیشگی، نگرانم می کرد. می دیدم که چه بار عظیمی را به تنهایی بر دوشهایش حمل میکند. او به عنوان امین و رازدار امام باید یکنه در مقابل هر چیزی که سلامت و امنیت امام (ره) را به خطر می انداخت، می ایستاد و من دشواری این امانت بزرگ را بر دوش او احساس می کردم و به شدت نگران سلامتی او بودم ای کاش می شد مثل دوران نوجوانی، همراه با دوستان آن سالها، چند ساعتی را فارغ از همه دغدغه ها، تویی می زدیم واز یاد میبردیم که سالهاست آن طور شاد و بی خیال و از ته دل نخندیده ایم. ای کاش می توانستم به او بگویم که چقدر دلم می خواست اندکی از سنگینی بار او بکاهم، ولی این مسئولیتی بود که جز او کسی توان و صبر و قدرت انجامش را نداشت.

✽ برگرفته از گفت و شنود با شاهد یاران.

روزها امام را به این شکل نام میبردیم)، خودش را برای آنها نگیرد و با آنها شوخی کند. خدا رحمتش کند، تا آخر عمر این اخلاق خاکی بودن را داشت. خلاصه همه بچه ها با او رفیق شدند و من به کلی یادم رفت که دائما از او گل می خورم!

□ □ □

خاطره جالب آن روزمان، رفتن به چلوکبابی بود. معمولا قبل از انجام بازی، باید غذای سبک خورد، ولی ما به چلوکبابی رفتیم. با چلو کباب بر ایمان پرسی و فانتا و از این چیزها آوردند. احمد آقا گفت، «من دوغ می خورم.» همباز بهایش گفتند، «حالا یک امروز را کوتاه بیا و نوشابه بخور. حرام نیست.» جواب داد، «ایدا! یا دوغ یا هیچی.» گفتند، «سنگین می شوی. خوابت میگیرد.» ابدا زیر بار نفت و گفت، «حاضرم بازم، اما پرسی نمی خورم.» می گفتند که پرسی در کارخانه ثابت پاسال که مال بهائیهاست، تولید می شود. حواسش به همه چیز بود. خلاصه دوغ را خورد و نشان به آن نشان که از همه ما بهتر دوید و دروازه تیم شهرری را سوراخ سوراخ کرد! خیلی خوش و حاضر و با نمک بود. از آن به بعد هر وقت می خواهم چلوکباب بخورم، یاد حرفها و حرکات و خنده های شادمانه آن روزش می افتم و حسرت عجیبی از غیبت آن همه صفا و خوش خلقی، دلم را به درد می آورد.

□ □ □

سالها گذشت و من دیگر احمد آقا را ندیدم تا وقتی که امام به ایران آمدند و در مدرسه رفاه سکونت کردند. برای گرفتن عکس به آنجا رفتم و از پس سالها، چهره مهربان او را دیدم که حالا به خاطر سلامتی امام و حفظ جان ایشان، نگرانی در آن موج می زد. انگار احمد آقا خیلی بیشتر از سنش پیر شده بود. چند نفر از بچه ها گفتند، «برو جلو و با او حرف بزن.» ولی من نتوانستم. بعد از آن همه سال می رفته چه می گفتم؟ چقدر دلم می خواست مثل همان سالها شادمانه بخندد و با نشاط و سر



آخرین بار او را در بیمارستان و بالای سر مرحوم آیت الله گلپایگانی دیدم. کاملا اتفاقی به آنجا رفته بودم و عکاس دیگری هم حضور نداشت. خوشبختانه دوربینم همراهم بود و برخلاف همیشه، کسی هم جلوی مرا نگرفت. آقای هاشمی رفسنجانی آمده بودند بالای سر جنازه آیت الله گلپایگانی و آرام اشک می ریختند. چند تائی عکس از صحنه گرفتیم. حاج احمد آقا هم آمد. عصا داشت. از دیدن قامتی که روزگاری آن قدر فرز و چابک بود و حالا با کمک عصا راه میرفت، دلم به درد آمد.

دبیرستان می رفته و علاقه عجیبی به فوتبال داشتم. در باشگاه جوانان هم بازی می کردم تا زمانی که بازیهای قهرمانی استان مرکزی پیش آمد. آن روزها استان مرکزی شامل بسیاری از شهرها از جمله شمیران، شهر ری، ورامین، محلات، خمین، کاشان، اراک، قزوین و غیره میشد. ما برای مسابقات قهرمانی به قزوین رفتیم و من برای اولین بار حاج احمد آقا را در آنجا دیدم. مدرسه ای را به عنوان خوابگاه در اختیار ما گذاشته و از کلاسها به عنوان اتاق خواب استفاده کرده بودند.

□ □ □

ورزشکارهای قم هم بر حسب تصادف در همان مدرسه بودند. بچه ها در گوش هم می گفتند که پسر آیت الله خمینی هم آمده است. البته او با نام مصطفوی آمده بود، اما همه می دانستند که او پسر امام (ره) است. برای همه عجیب بود که چطور پسر یک روحانی ورزش همگانی میکند، آن هم فوتبال و آن هم در آن سطح حرفه ای!

□ □ □

به هر حال بر حسب قرعه کشی، تیم ما در مقابل تیم قم قرار گرفت. من دروازه بان تیم خودمان بودم. حاج احمد آقا بازیکن عجیبی بود. بسیار چابک، هوشیار و تند و سریع بود و ابدا نمی شد حرکتهای بعدیش را پیش بینی کرد. قدرت و انعطاف بدنی عجیبی داشت و می توانست به سرعت در همه جهات و پا به پای توپ حرکت کند. مزیت دیگری هم که داشت، چپ پا بودنش بود. کم هستند بازیکنانی که می توانند با پای چپ هم به خوبی پای راست بازی کنند و مهار آنها بسیار دشوار است. به هر حال یک گل اساسی به من زد.

□ □ □

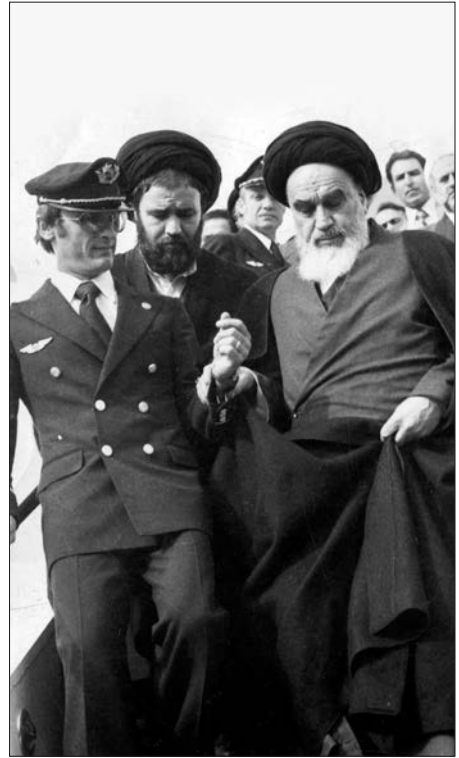
احمد آقا خیلی هم خوش قیافه بود. موهای تقریباً روشنی داشت که او را شبیه بازیکنان فوتبال اروپائی می کرد. این قیافه با آن بازی و منش پهلوانیش که ترکیب می شد، برای ما که در سنین نوجوانی و دنبال الگو بودیم، بهترین نمونه بود.

□ □ □

مهم ترین دلیل محبوبیت احمد آقا در میان بچه ها، روحیه پهلوانی و داش مشدی بودن و خاکی بودنش بود. ذره ای تکبر در ذات این بشر نبود. بسیار خوش اخلاق و خوش برخورد و مهربان بود. با همه دست می داد و احوالپرسی می کرد. هیچ کس را از قلم نمی انداخت. حواسش به همه بود. اگر بازی را ندیده بودی، گمان می کردی یک بازیکن معمولی است که تازه آمده چیز یاد بگیرد، ولی وقتی شروع به بازی می کرد، آدم واقعا میبوهت حرکات و تیز هوشیش می شد.

□ □ □

بعد از مدتی تیم ما، تیم منتخب قم را دعوت کرد به شهر ری. وقتی تیمشان آمد، استادبوم شهرری حسابی شلوغ شد. آن قدر با بچه ها گرم بود و شوخی می کرد و می خندید که همه متحیر مانده بودند. کسی باور نمی کرد که پسر آقای خمینی (آن



هشدارهای پیشگویانه او نسبت به عواقب و نتایج بسیاری از رفتارهای اعمال شده در آن دوران که تنها بر اساس ملاحظات مقطعی و آنی صورت می‌گرفتند، نگاه و ذکاوت آسیب‌شناسانه او در باره آینده انقلاب و دقت نظر و شجاعت او در انتقال آراء و افکار عمومی و تأکید مداوم او بر ضرورت نقدپذیری مسئولان و «شنیده شدن صدای مردم»، بهره‌درست او از جایگاه خویش است که با حضور خود، آن را در ذهن و دل مردم و در امتداد محبوبیت امام، ماندگار می‌سازد و ارج و اعتبار می‌بخشد.

دو ویژگی را در مواضع و رویکردهای او برجسته می‌نمود: اول، موضع‌گیریهای معتدل و ارزیابیهای منطقی و منصفانه او، به تبعیت از امام، در حساسترین برهه‌ها و حتی شرایط و فضاهای هیستریک و هیجانی بود و در اوج تنشها و التهابات مخاطره‌آفرین هراس‌ناک و پرهیز از جوسازی و افراط و اغراق و ادبیات تهاجمی و پرتنش و تشنج و پرخاشگرانه حتی با دستاویز منش و روح انقلابی در زمانی که سکه رایج و وسیله شهرت و اعتبار و عنوان توجیه‌کننده بسیاری از تصفیه حسابها و انتقام‌جویی‌ها بود، در هر شرایط و وضعیتی سعی در التزام به این اعتدال داشت (فی المثل موضع‌گیری او در بحبوحهٔ مخاصمات منجر به انقلاب فرهنگی در اردیبهشت ۵۹ و سکوت معنیدار او در جریان عزل بنی‌صدر و حوادث خرداد ۶۰ و پرهیز از پولاریزه کردن و بحرانی‌تر شدن اوضاع و پیشروی هر چه بیشتر به سمت تشدید تضادها با الهام از امام که در این مسئله تا حد امکان بر جلوگیری از تسریع و ترغیب نیروهای صاحب پتانسیل مقابله با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و کشاندن کشور به عرصه یک رودرروی بود و تسویه خونین و همگانی تأکید و اصرار داشت - که با پافشاری گروه‌های معاند و معارض، چاره‌جوییها و آرامش‌بخشیها و توصیه‌های مکرر به حل اختلافات کارگر نیفتاد و این امر به ناگزیر عملی شد - و دوم آن که با دریافت و شناخت میزان تأثیرگذاری و نفوذ مردمی خود کوشید تا این وزنه به سود ایجاد

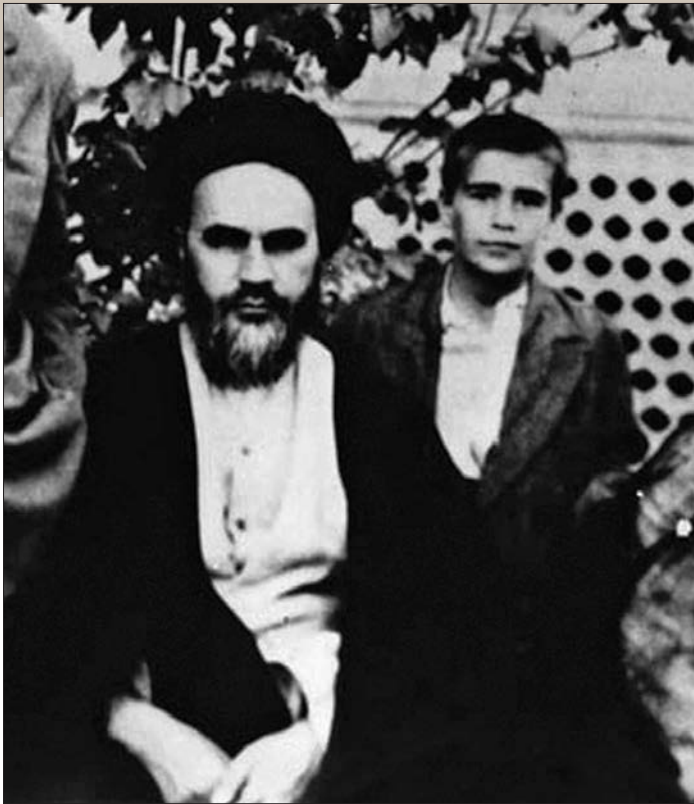
الفبای اندیشه و منطق رفتار امام آشنا باشند، در این نکته تردید ندارند که امام اهل این گونه حرمت‌گذاریها و اعتبار بخشیدنها بر اساس نسبتهای «خصوصی» و «خانوادگی» حتی در نزدیکترین شکل خود نبود و تنها بر اساس شایستگی‌ها و شاخصهای مکتبی و معیارهای منبعث از اصول و ضوابطی که به آن شدیداً پایبند و دلبسته بود، نسبت افراد را با خود تعیین و ترسیم می‌کرد. گذشته از این، آن حضرت حساب نسبتها و صمیمیتها و علائق و دلبستگیهای خصوصی و عاطفی و شخصی و فامیلی خود را از مسائل کلان سیاسی و حکومتی و امنیتی و تصمیم‌گیریهای مرتبط با شأن و مقام «رهبری» و «مدیریت» خود کاملاً متمایز می‌ساخت و حضور و مشارکت حاج احمد آقا در این موقعیتهای تاریخی کمترین ارتباط و مناسبتی با نسبت فرزند ایشان بودن، نداشت. اینکه در خصوصی‌ترین و غیر علنی‌ترین جلسات که به سرنوشت کشور نظام مربوط می‌شدند، امام، فرزند خود را به عنوان حاضر و ناظر همیشگی در کنار خود یا در مقام «عقل منفصل» در غیاب خویش معرفی می‌نمود، برگرفته از همین جایگاه خطیر و میزان اعتماد و علاقه امام به او بود. باید بتدریج و با گذشت زمان، آگاهان و مطلعان و حاضران شهادت دهند که حضور ایشان در روند اداره و پیشبرد در جلسات و طرح مواضع و مباحث مطرح شده تا چه حد فعالانه و مؤثر بوده است، از آن جمله جلسه تاریخی حل اختلافات سران کشور با حضور بنی‌صدر، مرحوم بازرگان، شهید دکتر بهشتی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و سران قوا در محضر امام (پس از ۱۴ اسفند ۵۹)، جلسه رایزنی سران و فرماندهان نظامی در خصوص ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر (اردیبهشت ۶۱)، جلسات منجر به عزل قائم مقام رهبری و یکی از واپسین دیدارها، ملاقات مهم «ادوارد شوارد ناده» و هیئت اعزامی «گورباچف» با امام و دهها جلسه مهم دیگر که همه حاکی از این حقیقت بود که امام، او را «امین» و «حافظ سر» و «مشاور معتمد و صدیق» خود می‌دانست. ● اعتدال حاکم بر اندیشه و نگاه مرحوم حاج سید احمد آقا

یک محور تعادل میان گروهها و جریانها و اتخاذ مواضعی فراجناحی و از ورای درگیریها و مناسبات گاه بحرانی و ناآرام در دل گروهی بهره می‌جست و در شرایطی که می‌رفت تا فضایی تیره و ناامن و فاجعه‌بار ترسیم شود، سعی در تکیه بر نقاط مثبت و ظرفیتهای اصلاح‌پذیری گروهها تا حد امکان و نزدیکتر ساختن آنها به یکدیگر در جهت اهداف و آرمانهای مشترک و حرکت در مسیر «منافع ملی» داشت. تلاش او همواره بر تصحیح خطاها و تلطیف و تعدیل شرایط و فضای فعالیتهای جریانهای مختلف در عرصه اجتماعی و مبتنی بر نگاه و بینشی فرهنگ محور و معطوف به اصلاح «اخلاق سیاسی» و اولویت اصالت «ارزشهای فرهنگی» بر «اقتضائات سیاسی» تمرکز می‌یافت (از جمله مواضع او پس از حادثهٔ استادبوم امجدیه در بهار ۵۹) و از همین جاست که در بسیاری از موقعیتهای حساس و ویژه، امام او را به عنوان عامل وحدت و توافق یا محور حل اختلافات و ترک مخاصمات از جانب خود، مأمور گفتگو و تبادل نظر می‌کردند.

● «تقوای سیاسی»، «اخلاق» و «انصاف» واژه‌هایی آشنا و کاربردی در منطق رفتار و تعامل او با همه افراد و جریانها بودند. از آنجا که او همیشه خود را شاگرد مکتب امام میدانست و در همه جا پا جای پای او می‌نهاد، به چیزی جز تأثیر در نفوس و جذب قلوب و تأثیر بر معرفت و وجدان و جان انسانها نظر نداشت و شکست و پیروزی نزد او، فرع بر این پایبندی به حقیقت و ارزشهای اخلاقی و معنوی بود و رفتار او در این مقام همواره نشان از این التزام درونی و دائمی داشت که هرگز حتی با مخالفان سیاسی خود به شیوه‌ای جز این رفتار نکرد و از مسیر ادب و اعتدال و انصاف و بیان نقاط مثبت و تکیه بر قابلیت‌های اصلاح‌پذیری و تکامل آنان خارج نشد (عبادت او از مرحوم مهندس بازرگان در خانهٔ نارون در زمستان ۷۳ و حضور او در مجلس ختم ایشان در حسینیه ارشاد که خود شاهد آن بودم، گواهی بر همین روحیه است و این در حالی است که در آن زمان با آن مرحوم بر سر صحت نامه امام به وزیر کشور وقت، اختلاف آشکاری داشت و حتی به طرح شکایت حقوقی پرداخته بود).

● رعایت شأن و شاخصیت انتساب به امام از همه لحاظ توسط حاج سید احمد آقا که نگاهی دوراندیش و آینده‌نگر





تصحیح خطاها و رفع خلاها و کاستیهای موجود و ارائه چهرهای موجه و قابل دفاع از عملکرد مسئولان بود، زیرا نمی خواست در تعلق خاطر مردم به نظام کمترین خدشه و تردید و تزلزلی را ببنگردد. چشم پوشی او از بسیاری از امکانات، موقعیتهای مقامات پیشنهادی (از نخست وزیر و نمایندگی مجلس و دیگر مسئولیتهای دولتی) بهای نفوذ مردمیو محبوبیت وسیع او نزد همگان بود.

بیشائبه و مخلصانه و از سر صدق و صمیمیت او با توده های مردم که گاه رنگ

یک رنگی و یگانگی شگفتی را به خود می گرفت و در اشکال بسیار متواضعانه و در نهایت دوری

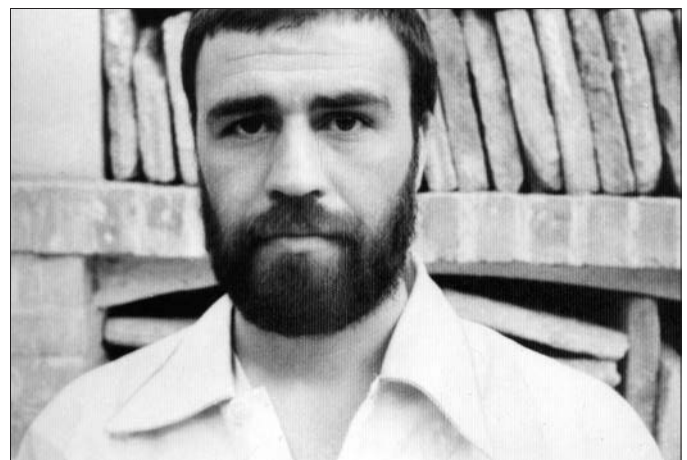
از هر گونه تکلف و تشریفات، ظهور و جلوه می یافت و موجب حیرت بسیار کسانی می شد که نزدیکی و محبوبیت او را نزد امام و جایگاه بزرگ و بی مانند او را نزد مسئولان و بزرگان نظام دریافته بودند، مؤید این معناست و اینکه او پیشتر، همه موانع ذهنی این پیوند و ارتباط عمیق و درونی را کنار زده بود که جلوه های این چنین در عمل و رفتار او می یافت. نزدیکی او به مردم نه از سر مصلحت اندیشی یا موقعیت سنجی و نه حرکتی نمایشی و نمادین و تشریفاتی، بلکه برخاسته از روح و سلوک پر صدق و صفا و منش بی تکلف و گریزانش از هرگونه تعریف و تملق و بزرگنمایی و ستایش بود. نگارنده این سطور در چند دیدار و برخوردی که با آن عزیز در سالهای کودکی و نوجوانی داشت و همواره بهترین خاطرات شیرین و شوق آفرین زندگیم در گنجینه ذهن و ضمیر خواهد ماند و اکنون فرصت بازگویی آن نیست، در مقابل این صمیمیت و فروتنی و مسلک درویشانه و بی ادعا و بی کمترین تکلف، گاه شگفت زده می شد و باور آنچه از رفتار او می دید با تصویری که از او در کنار امام

در ذهن داشت، دور از تصور می نمود. منش بی ریا و خالصانه او در برابر مردم از آنجا سر چشمه می گرفت که او در اندیشه خود به هیچ «فاصله» و «مانع» و «حریم» و «حرمت» و بیژهای که جدایی و برتریش بر عموم مردم را توجیه کند، قائل نبود و بدان باور نداشت. خود را از عمق مردم و از متن و میانه آنان می شمرد و فرزند امام بودن را تنها موهبتی از جانب خداوند و تعهدی در جان و وجدان و دل و روح خود می دانست و باقی را تنها و تنها در خدمت مردم و در جهت ادای تکلیف به کار می گرفت و آنچه برایش می ماند، انبوهی از رنجها و تهمت ها و دردهای توان فرسا و طاقت سوز جسمی و روحی بود که او را چون شمع، از درون می گداخت و ذره ذره آب می کرد و همه به یاد دارند که در سالهای فراق و فقدان امام، چه زود محاسن سیاهش به سپیدی گرایید و غم سنگین و عمیق، یک لحظه از نگاهش دور نمی شد، اما «بادلی خونین، لب

عمومی او بسیار قوی بود. زبانش بازبان وادبیات توده های مردم کمترین تفاوتی نداشت و مردم از هر قشر و طبقه های، کوچکترین فاصله ای را میان خود و او حس نمی کردند. هر جا که حضور می یافت (که خود شخصاً بارها شاهد آن بودم)، چهره ها به لبخند شکفته می شدند و سیل دستها و نامه ها به سویش سرازیر... و این شد که امام به شناخت درست این خصیصه «مردمی بودن» و تعلق به مردم داشتن، بار «فقدان حضور» خود در صحنه های اجتماعی را بر دوش او نهاد و او «سایه آفتاب» شد و هر جا که می رفت، صحرا و کوی و گذر، همه «پوی دوست» می شنیدند و سرمست می شدند و : بازگو از نجد و از یاران نجد

تادر و دیوار را آری به وجد بسیاری از مردم، حرفها و گاه انتقادات خود را که به جبر وضعیت و ضرورت های دوران جنگ چندان محملی برای عرضه و بیان آن نمی یافتند، از زبان او می شنیدند و بسیاری از مسئولان نیز، او را نماینده و سخنگوی «مردم» نزد «امام» می دانستند. آن مرحوم همچنین بسیاری از حرفها، خواسته ها، دغدغه ها و دردلهای مردم را از هر قشر و طبقه و با هر گرایشی، مستقیماً به امام منتقل میکرد. حرفهایی که شاید کمتر کسی به آن توجه داشت و یا بدان اهمیت می داد و از همه مهمتر جرئت و جسارت بیان آن نزد امام نیز از کمتر کسی ساخته بود.

● آن مرحوم با درک موقعیت خطیری که داشت و از آنجا که امام را نه تنها متعلق به این نسل که از آن آیندگان و همه تاریخ می دانست، مسئولیت و رسالت خود را نیز نه «انحصاری» و «شخصی» که تاریخی و ماندگار می شمرد و از این رو، بزرگترین کار او، حرکت بر فراز قدرت و نگاه به فراسوی مناسبات و جریانهای سیاسی و گذر از حواشی آنها و پرهیز و احتیاطی مبتنی بر دقت و وسواس و جدیتی کم نظیر در جهت اجتناب از درگیر شدن با قدرت و تن دادن به اقتضائات، محذورات و ملاحظاتی بود که ناخواسته، خود را تحمیل می کنند و ضریب «آزادی فکر» و «استقلال عمل» را در صاحب خود به حداقل می رسانند. او میدانست که اگر بخواهد «امین امام» نزد مردم و سخنگوی خواسته های مردم نزد ایشان و مسئولان نظام باشد و مانع و ادعای در انجام کامل و همه جانبه این وظیفه پیش رو نیابد، باید همواره در کناره و بر کرانه قدرت بماند و از موضعی بیرونی و فرا جناحی و گاه به ضرورت، منتقدانه به آن بنگرد تا در قید و بند مصالح و موقعیتهای سیاسی محدود و محصور نباشد و بتواند با فراغت و فرصتی بیشتر و بدون هیچ دغدغه ای وظیفه خود را انجام دهد. انتقادات جدی و بی پرده و صریح او نیز ناشی از منتهای مسئولیت پذیری و اندیشه اصلاحگرانه او و اصرارش بر



اینکه در خصوصی ترین و غیر علنی ترین جلسات که به سر نوشت کشور نظام مربوط می شدند، امام، فرزند خود را به عنوان حاضر و ناظر همیشگی در کنار خود یا در مقام «عقل منفصل» در غیاب خویش معرفی می نمود، برگرفته از جایگاه خطیر وی و میزان اعتماد و علاقه امام به او بود.

خندان» می آورد تا شاهد شیرین کار سر حلقه عاشقان دوست بماند و به کوی محبوبشان اشارتگر و راهبر باشد. ● یکی دیگر از ابعاد و ویژگیهای آن یادگار یگانه امام، انجام مأموریتهای خطیر و بسیار مهمی از جانب ایشان بود که از نهایت حساسیت و تعیین کنندگی برخوردار بودند. او در بسیاری از جلسات و مذاکرات و مشورت های تاریخی و تصمیم گیریهای حکومتی توسط مقامات نظام و سران سه قوه به نیابت از امام حضور می یافت، اما افزون بر آنکه نقش مهم و حساس نمایندگی امام را به خوبی ایفا می کرد، دارای اندیشه ای طراح و بستر ساز هم بود و نظرات، ایده ها و ابتکارات او به گفته مسئولان وقت و شاهد آن جلسات، گاه افقهای بسیار روشنی را پیش چشم همه می نمود و سر فصلهای درخشانی از دقت نظر و هوشمندی در شناخت معضلات و فضای اجتماعی و چالشها و بحرانها و تدبیر و آینده نگری او می گشود و در ترسیم دورنمای مسئولیتها نیز بسیار راهگشا بود.

● از نکات مهمی که باید حتماً به آن اشاره شود، حضور مستمر و مداوم او در تمامی جلسات حیاتی و سر نوشت سازی است که در حضور امام توسط مسئولان در مقاطع و مناسبت های مختلف انجام گرفته و به یقین نشان از اعتماد کامل رهبر فقید انقلاب به ایشان و ارج گذاری و ترسیم جایگاه، موقعیت و تقرب او به خویش است. کسانی که با



ظرفیتهای آن به صورتی روز آمد و پاسخگو به نیاز همه نسلها (که در ابتکار تأسیس و هدایت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام به عنوان کانون بزرگ نشر و اشاعه و الگوسازی اندیشه‌های امام تجلی یافت) و تدبیر دوراندیشانه او در حفظ این گنجینه با دریافت ارزشهای منحصر به فرد و تاریخی آن بود که تا زمان مدیریت حرم مطهر امام نیز آشکار بود که با طرحها و برنامه‌های گسترده، در پی تبدیل آن بر مرکزیت و پایگاهی فرهنگی، هنری، علمی و حتی تفریحی برای کل جهان اسلام بود و نشان میداد که او در هر کار به فرداها و افقهای دور دست می‌نگرد.

● مجموع همه اینها که گفتیم و «یک حرف از هزاران» بود که «اندر عبارت آمد»، همه در دورنمایی از خصال و ویژگیهای شخصیتی ممتاز، او را چنان

میرآفریند که حقیقتاً «یادگار» و مهمتر از آن «یادآور» امام می‌شود و منظری از فضایل و مراتب و مقامات روحی و معنوی و حالات عرفانی او را در خود نمایان می‌سازد، آن چنان که هر جا بود، دیگر از او «خودی» در میانه نبود و همه وجودش مظهریتی از آن در دانه یگانه این عصر شده بود که هر کس شاعری از امام را در نظاره بر او به شهود می‌نشست و در نتهای «آینگی» همه، نقش «او» می‌نمود و چون نی مولانا از خویش یکسره خالی آمده بود و با بند بندش حدیث غربت و فرقت می‌گفت و شکایت از هجران «شمسالحق عشق» می‌گزارد و «آینه، انا الشَّمْسُ نگویند چه کند؟»

حیات طوفانی و پرتلاطم او نیز همچون پدر گویی بادشواری تعمودی تاریخی و اجتماعی و ادای تکلیف و وظیفه گره خورده بود و همین که دانست عمرش را به آخر رسانده و از عمر برآمده، گویی دیگر انگیزه و اشتیاقی برای ماندن نداشت و کولهبار رنجهای زمین بر دوش سبکباری روحش آن همه سنگینی می‌کرد که برای رفتن و پیوستن به آنکه همه زیستنش تجسمی از او بود، بیتاب و بیقرارتر از همیشه بود.

● کسانی که صبح دوم خرداد ۱۳۶۸ شاهد صحنه‌ای بودند که هنگام خروج امام از منزل خود در جماران و قدم نهادن به بیمارستان بقیه‌الله رخ داد، حکایت‌هایی شورانگیز و شنیدنی دارند از آن لحظه توصیف‌ناپذیر امام با تنی رنجور از بیماری پس از اشاره به آنکه دیگر از این سرازیری بالا نخواهم رفت و برنخواهم گشت، ناگاه و یکباره در مقابل نزدیکان و اعضای بیت و پزشکان و همه ناظران، «احمد عزیز» که همیشه چنین خطابش می‌کرد و فرزند و یادگار یگانه خویش را با حالتی عاشقانه و شگفت و سخت در آغوش فشرد و بر چهره و پیشانی‌اش بوسه‌ها داد و: «دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت» و همگان متحیر ماندند که حکمت این ابراز محبت شدید و ناگهانی، آن هم در مقابل جمع که با توجه به نوع رفتارشناسی امام عجیب و بی‌سابقه می‌نمود، چه بود. شاید ایشان همواره پیش چشمش در آن سالهای دوری از دلدار، این صحنه‌ها را مرور میکرد که نگاهش گویی به هیچ چیز و هیچ کس در این جهان نبود و چشم به فراسوی دیگر داشت و نظر به هر سو می‌انداخت جز آن «طلعت باقی» که جان و جهانش بود، نمی‌دید و کسانی که او را به ویژه در یکی دو سال آخر و بالآخر در ماه‌های پایانی عمرش از نزدیک دیده‌اند و در

صفاتر و در عین حال غمگین‌تر از همیشه، در گوشه‌ای از مسجد، آرام و با همان لبخند محبوبانه و محزون همیشگی که بیشتر اوقات هم از لبش دور نمی‌شد و حس صمیمیتی عجیب به بیننده می‌بخشید، عصبی قهوه‌ای رنگ را در دست داشت و آرام روی شانه‌اش می‌چرخاند. حالت و هیبتی درویشانه و قلندوار... فرصت نزدیک شدنی بود، از میان جمعیت و سلام و عرض ادبی، ناگاه انگار با دلم نجوا می‌کرد که (به تعبیر سید مرتضی آوینی): «این بهره آخر چشم توست از دیدنش». پس خوب ببین و نگاهت را از آن چشمهای غریب که گویی رو به هیچ سوئی در این عالم نبود و داشت آن سوی «کرانه‌های بودن» را رصد می‌کرد، سرشار کن. اما دریغ که مجال مانده از این بیش نبود و کمتر

از دو هفته بعد...

● در سالهای اخیر افرادی با رویکردهایی ناموجه، فرصت را برای انتقام‌جویی و عقده‌گشایی و طرح مباحث و ایراد اتهاماتی در فضایی غیر مستند، غیر علمی و تحقیقی و غرض‌ورزانه مناسب یافتند و در قالب خاطره‌نویسی در خصوص ایشان به قول خود به «بیان ناگفته‌هایی» پرداختند که آماج اصلی این حملات، تخریب شخصیت مرحوم حاج سید احمد آقا به عنوان مشاور و امین امام و ایجاد ابهاماتی در خصوص زندگی شخصی وی و طرح مطالبی کذب در مورد باندبازی و جنگ قدرت و ایجاد یک مافیای موهوم بود که دو هدف عمده را تعقیب می‌کرد: نخست انتقام‌گیری از امام در قالب توهین و حرمت‌زدایی نسبت به شخصیت یادگار ایشان که پس از پیوستن به پدر نیز سپر بلای او بود و دوم، برداشتن موانع ذهنی و آماده کردن افراد به یافتن شخصیتی منفی از او با توهم دانستن «حقانیت پشت پرده» (به خصوص نسلهای متأخر که کمترین سابقه ذهنی جز اندک تصاویر تلویزیونی ندارند) و در دراز مدت تثبیت این تصاویر خودساخته در منابع تاریخی و منشاء آن نیز صراحت، صداقت و عدم وابستگی آن عزیز بود که تنها خود را در برابر امام و مردم متعهد می‌دید و نه هیچ شخص و جریان دیگری. این وظیفه آگاهان، شاهدان وقایع و مسئولان و متولیان امر، نظیر مؤسسه تنظیم و نشر است که وظیفه پاسخگویی به شبهات، ابهام‌زدایی و پیگیری حقوقی و مطالب غیر واقعی و غیر مستند را به طور جدی بر عهده گیرند.

● «احمد امام»، «قدر» جایگاه خود را می‌شناخت و «حق» آن را به درستی ادا میکرد. تقرب او به امام از سر حقیقت و شهود و معرفت و معنا بود نه نسبت خانوادگی و به تعبیر حضرت مولانا،

«برادرم، پدرم، اصل و خویش من عشق است که اصل عشق بهانه نه خویشی نسی»

و او چون امام را تجسم حقیقی و راستین همه زیبایی‌ها و ارزشهای مکتب و تبلور تمام نمای حقیقت در این عصر یافته بود، وجودش را وقف او ساخته بود. او «عشق» را با همه رنجش خرید به و بهای آن را می‌دانست و آسان و ارزان به چیزی نمی‌فروخت که جز «دیدار» و «پیوستن»، بهای این همه رنج بردن بر سر آن «عهد عاشقانه» نبود....

او چون امام را تجسم حقیقی و راستین همه زیباییها و ارزشهای مکتب و تبلور تمام نمای حقیقت در این عصر یافته بود، وجودش را وقف او ساخته بود. او «عشق» را با همه رنجش خرید به و بهای آن را می‌دانست و آسان و ارزان به چیزی نمی‌فروخت که جز «دیدار» و «پیوستن»، بهای این همه رنج بردن بر سر آن «عهد عاشقانه» نبود....

حالات او تأمل کرده‌اند، به خوبی این نکته را تأیید می‌کنند که غربت و اندوه عمیق و سنگینی که در نگاهش نشسته بود، خبر از آن داشت که «شوق سفر»، همه وجود او را لبریز کرده و تنهادر طلب و تمنای وصل «دوست»، چیز دیگری را ورای آنچه پیش او بود میدید و گویی به زبان حال پیوسته در ترنم بود که:

«مشتاق و مهجوری، دور از تو چنانم کرد که از دست بخواهد شد پایاب شکیبایی»

و این بود که در آن واپسین ماه‌ها که نگاهش با همه عالم غریب‌گونه‌تر از پیش شده بود، پیوسته در خود و با یاد دوست خلوت می‌گزید و «گفتند خواجه عاشق و مست است و کو به کو...» او در امام چه دید که این چنین شیفته‌وار و دلبرده و سودازده، سر حلقه انس و مهر و مقیم دایره طواف و شوق آمده بود که در این جذبه سالکانه، دمیاز نفس زدن در دیار یار و در هوای معشوق و مراد، غافل نبود و همواره از او می‌گفت و همه، روایت این فانی عاشقانه بود و گویی با همه ذرات جان و وجود با او حکایت داشت:

«با هر چه دلم قرار گیرد بیتو

آتش به من اندر زن و آتم بستان»

● آخرین بار که توفیق زیارتش دست داد، در مسجد قبا تهران (اوایل اسفند ۷۳) و به گمانم مجلس سالگرد مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی (ره) بود که از همیشه محزونتر و شکسته‌تر می‌نمود. محاسنش کم کم داشت یکدست سپید می‌شد. نگاهش نابتر و چهره‌اش پر نور و



حیات طوفانی و پرتلاطم او نیز همچون پدر گویی با دشواری تعمیدی تاریخی و اجتماعی و ادای تکلیف و وظیفه گره خورده بود و همین که دانست عمرش را به آخر رسانده و از عمر برآمده، گویی دیگر انگیزه و اشتیاقی برای ماندن نداشت و کوله بار رنجهای زمین بر دوش سبکباری روحش آن همه سنگینی می کرد که برای رفتن و پیوستن به آنکه همه زیستنش تجسمی از او بود، بی تاب و بی قرارتر از همیشه بود.

و مبتنی بر حکمتی معمارانه و فراتر از چهارچوب ملاحظات و مسائل حاشیه ای داشت که از درک حقیقت «یادگار امام بودن» ناشی می شد، موجب گردید تا عملاً به عنوان «سفیر فرهنگی» یا «سفیر حسن نیت» امام از سوی ایشان به کرات مأموریت یابد و در راستای مدیریت بحران و کنترل شرایط و اوضاع توسط ایشان، حامل وجهی از ارتباط، تعامل، هدایتگری و راهبری امام در نسبت با فرد، جریان یا حادثه مورد نظر باشد. این امر گاه به هدف تأیید و مشروعیت بخشیدن به یک اصل و کلیت و بیرون آوردن آن از انحصار سوء تفاهمات یا سوء استفاده و غرض ورزی عناصر و عوامل مشکوک و حفظ و هدایت آن از لغزشها و انحرافات و رفع تنشها و آسیب پذیریه و انحرافات احتمالی صورت می گرفت (نظیر اعزام ایشان در اولین روز فتح لانه جاسوسی به میان دانشجویان پیرو خط امام در آبان ۵۸ یا ملاقات با حضرت آیت الله طالقانی در جریان دستگیری فرزندان در اردیبهشت ۵۸ و بازگرداندن ایشان پس از غیبت معتزانه از صحنه سیاسی) و گاه در جهت تصحیح رفتارها و حل اختلافات و هدایت افراد و گروهها در یک مسیر مطمئن و موجه، با یادآوری ارتباط و اعتماد امام به آنان و جلوگیری از انحراف و لغزش ناشی از تصور «طرد» و «حذف» شدگی از سوی ایشان و تمایل ناخواسته به سمت جریانهای مخالف و معارض و گاه حامل پیام اطمینان بخش و دلگرم کننده و امید آفرین امام و گاه مکمل و معرف وجه اخلاقی و

اصولگرایانه و ارزشی اقدامات انجام شده از جانب آن حضرت (فی المثل نماینده ویژه امام در حسن اجرای آزادی و انتقال گروگانهای زن و نیز گروگانهای سپاهپوست آمریکایی مستقر در سفارت و همراهی تافروگاه و تاحظه پرواز و عزیمت آنان از ایران در آذر ماه ۵۸) و این همه از او تصویر فردی را می ساخت که تمام سعی خویش را بر ترسیم چهره ای فرانکر، آکنده از سعه صدر و وسعت تفکر و ملایمت و انعطاف و محبت و مدارا از امام و نیز ارائه شما و شمایی از ایشان نهاده که روی با «تاریخ»، با «انسان»، و در وجه کلی خود، با همه «جهان» دارد و منظومه های فراخته و در افق بصیرت خداگونه ای که انسانها را مجذوب غنای حکمت و شیفته معرفت و مکتب تربیتی و اخلاقی خود میسازد، همه آن ارزشهایی که او را در عرصه پر رنج و ابتلای امروز، پخته تر و آبدیده تر می کرد و دم به دم بر اعتقاد و ارادت و نیز استقامت و ثبات قدمش می افزود.

● موضع گیریهای مرحوم حاج احمد آقا به طور مستقل و قطع نظر از موقعیت خاص او، نشان از درک و شناختی جامعه شناسانه و تفکر انتقادی و ذهنی حساس و هوشیار و ژرفنگر در تحلیل مناسبات و پدیده های اجتماعی دارد و امروز با گذشت زمان، بیشتر متوجه این حقیقت می شویم. هشدارهای پیشگویانه او نسبت به عواقب و نتایج بسیاری از رفتارهای اعمال شده در آن دوران که تنها بر اساس ملاحظات مقطعی و آنی صورت می گرفتند، نگاه و ذکاوت

آسیب شناسانه او درباره آینده انقلاب و دقت نظر و شجاعت او در انتقال آراء و افکار عمومی و تأکید مداوم او بر ضرورت نقد پذیری مسئولان و «شنیده شدن صدای مردم»، بهره در ست او از جایگاه خویش است که با حضور خود، آن را در ذهن و دل مردم و در امتداد محبوبیت امام، ماندگار می سازد و ارج و اعتبار می بخشد.

● مهم ترین و اصلی ترین دغدغه آن عزیز به حق

پیوسته، چه در دوران حیات امام و چه پس از آن (به شکلی جدیدتر) حفظ و نگاهداشت آثار، افکار و میراث معنوی امام (شامل سخنان، اسناد، مدارک، منابع و همه آنچه که به ایشان منسوب و مرتبط است) از گزند و دستبرد عوامل انحرافی و انتقال آن با نهایت صحت و امانت به نسلهای آینده و از سوی دیگر تکامل و غنای آن بر اساس دفاع از حریم اندیشه امام و حضور مداوم در سنگر و ساخت این مرزبانی و تبیین مواضع ایشان به طور جدی و سخت کوشانه و در همه حالات و موقعیتهای و به هر بهانه و تعیین خط مشی و چهارچوب و با هر قصد و نیت (از جمله مصاحبه معروف و پربازتاب ایشان با عنوان: امام تنهاست، مصاحبه سال ۶۱ با روزنامه اطلاعات، نگارش نامه مفصل و مستند به آیت الله منتظری مشهور به رنجنامه، دفاع شجاعانه و پیگیر از مواضع امام در مورد مبارزه با جریان نفوذی اسلام آمریکایی در حوزه های علمیه و بازگشایی و باز شکافی بحث اختلافات جریان متحجر و مرتجع و مقدس نماد در میان روحانیت با راه و اندیشه امام، اقامه دعوی در خصوص اتهام جعلی بودن نامه امام به آقای محتشمی در زمینه فعالیت نهضت آزادی در آخرین ماه های عمر و...) بود. ایشان در هر جا و به هر مناسبت می کوشید با گشودن سرفصل هایی تازه از کتاب و حیات و حرکت و رهبری امام، بسیاری از حقایق را افشا و بسی از ناگفته ها را بیان کند و در این امر نگاهی کاملاً بری از حب و بغضها و شرایط و ملاحظات روزمره و خارج از جهت گیریهای خاص و جانبدارانه و مصلحت اندیشانه دارد، چه او، سخن امام را میراثی متعلق به همه زمانها و برای همه انسانها می داند و خود را رسول صادق این «صحیفه نور» و «شارح» و «مفسر» ی یگانه و بی واسطه از امامش که:

«من به گوش خود از دهانش دوش

سخنانی شنیدهم که میرس»

... و که از او در این مقام شایسته تر که خود مستغرق و مستحیل در جاذبه قدسی «حقیقت حضور» آن بزرگ بود و: «چو غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم» که از او خوشتر، ترجمان صدق «آن راه و کلام که:

«چو غلام آفتابم به طریق ترجمانی

به نهان از او بیرسم به شما جواب گویم»

و راستی که همه حیات او تجلی این «طریق ترجمانی» بود. ● نکته دیگر دقت و درایت مثال زدنی او در مدیریت آثار امام و ساماندهی آن به شکلی پویا، جریان ساز و فرهنگ آفرین و موجد ابتکارات و اندیشه ها و خلاقیتها و توسعه و تکامل



۱۳۵۷ دیدار عرفات با امام



سرنوشت اسلام و مبارزه جدی با تبلیغات سوء استکبار جهانی است، زیرا شیاطین کوردل، با تبلیغات کینه‌توزانه خود تلاش می‌کنند شور انقلابی مردم ما را در انتخابات ریاست جمهوری کمرنگ جلوه دهند.»

خودسازی و جهاد با نفس

از جمله توصیه‌های دیگر یادگار امام، اهمیت دادن به مبارزه درونی است. همان گونه که در برخی از مواقع، جنگیدن با عوامل استکبار و دفع تجاوز بیگانگان و متجاوزان از وطن، ضرورت دارد، مبارزه بسیار مهم دیگری نیز فراوی ماست که آن را باید مبارزه بزرگ یا جهاد اکبر نامید و آن جهاد با نفس است. امروز هم برخی از خطرات و رخنه‌ها و نفوذهای چشم‌امیدی که عوامل بیگانه و استکبار جهانی به کشور دوخته‌اند، از این ناحیه است. وقتی ما اسیر هواهای نفسانی می‌شویم، دشمن واقعی و شیطان بزرگ و اقمارش را از یاد می‌بریم، از بیرون غافل و به خود مشغول می‌شویم و در اثر بی‌دقتی تا آنجا پیش می‌رویم که یاران دیرپوز و همسنگران قدیمی را در هر جناح و خط و موضعی که باشند، دشمن اصلی فرض می‌کنیم و این، آغاز شکست ماست. در چنین شرایطی ضرورت ندارد بیگانگان به ما حمله کنند، زیرا خود مانند خوره از درون، خود را می‌خوریم و چه بسا در کوتاه‌ترین زمان فرو بریزیم. سخنان و تذکارات یادگار امام که به رهنمودهای امام شباهت تام دارند، در این زمینه نیز بسیار راهگشا هستند:

«امروز، فرزندان انقلابی امام، به خاطر تهدیدات دشمنان اسلام در داخل و خارج از کشور، باید خود را برای مبارزه‌ای سخت‌تر آماده کنند. برای تداوم آرمانهای امام و انقلاب، تنها شعارهای تند کافی نیستند، زیرا خط امام در مبارزه با استکبار و دشمنان ظاهری خلاصه نمی‌شود. باید برای جنگی سخت‌تر، یعنی (جهاد با نفس) مهیا شویم. رمز نفوذ امام در قلوب مسلمانان و آزادیخواهان این بود که واقعاً مسئله اساسیشان را در این زمینه حل کرده بودند. امروز، نظام و انقلاب مقدس اسلامی از همه سو مورد هجوم بی‌رحمانه دشمنان قرار گرفته است. برای مقابله جدی با آنان، قبل از هر کاری، باید خودمان را از قید هواهای نفسانی آزاد کنیم.»

شاید در دوران پیروزی و حتی سالهایی که کشور درگیر دفاع مقدس بود و همه نگاهها و اراده‌ها و اندیشه‌ها و نیروها به نوعی به فکر آزادی مناطق اشغال شده از دست دشمن متجاوز بودند، بحث خطر و مقابله و وابستگی فکری و فرهنگی یا آنچه که تهاجم

تضعیف شده است. این تفکر غلط به تدریج، کار را به جایی می‌رساند که هر مسئولی در هر منطقه‌ای از کشور، عمل خود را عین اسلام و حرف خود را حکم اسلامی، می‌داند و باورش می‌شود که اسلام و انقلاب همان است که من مسئول فکر می‌کنم. اینها باورهای غلطی هستند. اگر رسانه‌های گروهی و خبرگزاری ما خوب عمل کنند، این روحیه‌ها ترویج نمی‌شوند. حضرت امام (ره) با چنین روحیه‌هایی شدیداً مخالف بودند و امروز هم ما نباید اجازه بدهیم که دو باره، روحیه دیکتاتوری دوران ستمشاهی به جامعه اسلامی و انقلابی ما بازگردد. اینگونه روحیات و نفوذ آن به جامعه، مقدمه دیکتاتوری است و رسالت رسانه‌های خبری و خبرگزاری جمهوری اسلامی این است که با آن مقابله کنند.»

حضور مردم

همیشه در ذهن و زبان و فلسفه نهضت امام خمینی، مردم به عنوان یکی از ارکان مهم و کارساز مطرح بوده‌اند و امام به واقع، جایگاه رفیعی را برای مردم قائل بودند. امام و پس از ایشان، مرحوم حاج احمد آقا، مردم را برای حضور پرشکوه و شرکت فعال‌تر در انتخابات مختلف تشویق می‌کردند. آنها می‌دانستند که یکی از راههای بیمه کردن انقلاب و نهضت در برابر طمع دشمنان، خود مردمند. اگر استکبار با ترفندها و توطئه‌های خود بتواند مردم را از صحنه خارج کند، به حاشیه براند و خنثی و بی‌طرف کند، به اهداف بلندپایه نائل آمده است.

حضور مردم در آغاز نهضت و بی‌تردید در ادامه حیات انقلاب، از هزاران انبار مهمات و نمایش تجهیزات مهم و کار آمد جنگی مؤثرتر بود. قطعاً حضور فراگیر مردم برای بیگانگان مهم است. آنها در مواردی مستقیماً وارد تبلیغات منفی و مایوس کننده می‌شوند و حتی صریح و روشن واز طریق رسانه‌های عمومی خود، مردم را به خانه‌نشینی و عدم شرکت در راهپیمایی یا مراسم خاصی تشویق می‌کنند. امام دقیقاً از همان جایی که آنها ضربه می‌زنند، در صدد زدن پاتک و ضد حمله برمی‌آیند.

تجربه نشان می‌دهد هر وقت مردم، حضوری

چشمگیر

شیطنت‌آمیز و ضدیت استکبار کاسته می‌شود، هر چند رسانه‌های استکباری در بیان گزارش واقعی راهپیماییها و جلوه‌ها و صحنه‌های حضور باشکوه مردم هم آگاهانه توطئه می‌کنند و آمارها را به شدت تقلیل می‌دهند، اما واقعیت مناسبتها و مراسم ملی ایران، به هر طریق ممکن به گوش جهانیان و علاقمندان واقعی می‌رسد. توصیه یادگار امام را بار دیگر مرور می‌کنیم و آویزه گوشمان قرار می‌دهیم:

«شرکت در انتخابات از نصایح حضرت امام و بر همه ما واجب است. باید با شناخت شرایط حساس کنونی، به دنیا‌ثابت کنیم که در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی داریم. شرکت پر شور و شوق در انتخابات، نشان‌دهنده توجه مردم انقلابی ایران به

روحیه آزادی و آزادیخواهی و استقلال خواهی لازم و ضروری می‌داند. نکته‌ای که متأسفانه معدودی در دوره‌ای هر چند کوتاه و گذرا از آن غافل شدند، احساس ضعف کردند و کرنش نشان دادند و یاد برابر استکبار جهانی احساس شرم و ندامت کردند و حداقل به زبان دیپلماسی و با ادبیات سیاسی، به ابرقدرتها یا کشورهای قدرتمند و ثروتمند چراغ سبز نشان دادند. البته این کاره‌ناشی از خوش‌خیالی و ساده‌انگاری افرادی است که تصور می‌کنند ماهیت استکبار جهانی و در رأس آن آمریکای جهان‌خوار عوض شده است و برخی از آنان، حتی به ایجاد رابطه شفاف و علنی با آمریکا می‌اندیشند. مرحوم حاج احمد آقا پیوسته، به صراحت از خطر آمریکاسخن می‌گفت به اعتقاد و نظر امام رسیده بود که، «رابطه آمریکا با ما مثل رابطه گرگ و میش است.»

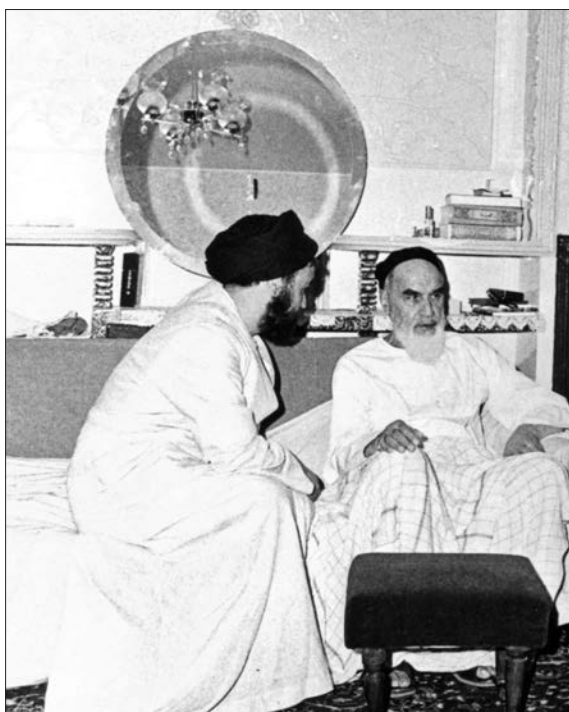
انتقادپذیری

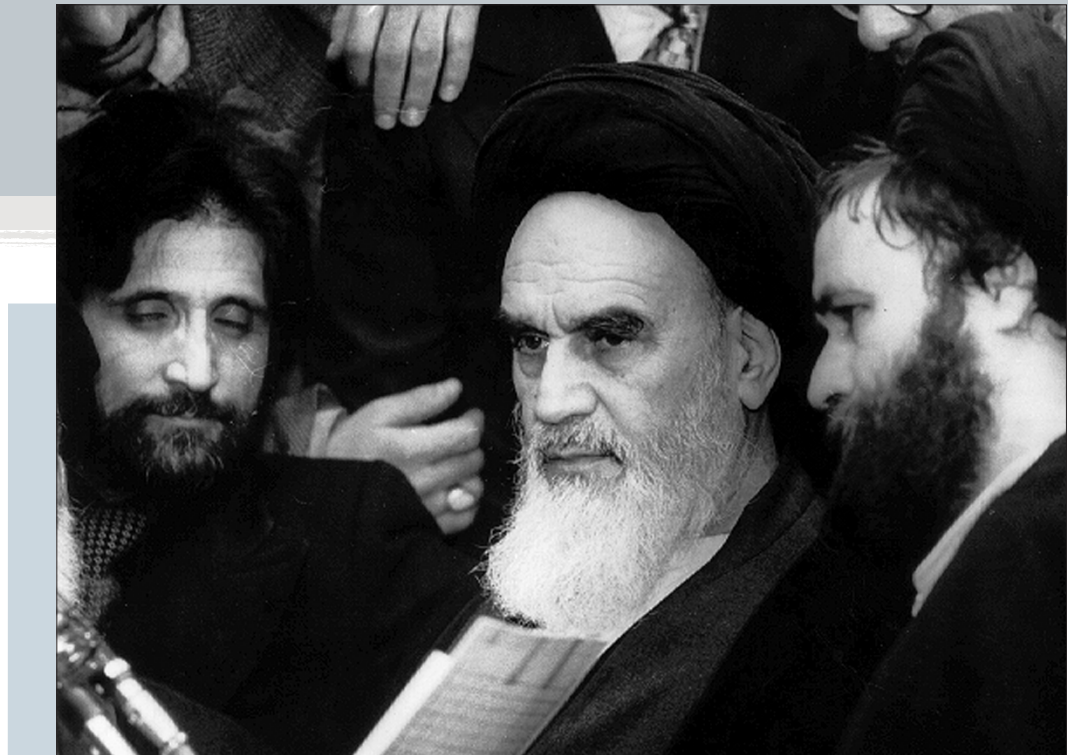
یادگار امام در روزهایی که برخی، تحمل کوچک‌ترین انتقاد، حتی از نوع سازنده‌اش را نداشتند، انتقاد سازنده از مسئولین و عملکرد افراد را به استناد نظرات حضرت امام، از برکات الهی می‌دانست و معتقد بود این تصور غلطی است که برخی فکر می‌کنند از هیچ مسئول و مدیری نباید انتقاد کرد. او خطر این حاشیه امن را در این می‌دانست که هر مسئولی، عملکرد خود را عین اسلام و حرف خود را حکم اسلام می‌داند. وی برای رسانه‌ها رسالتی را تعریف می‌کند و آن هم اینکه از رسوب این روحیه‌ها در جمع خود جلوگیری کنند. یادگار عزیز امام با توجه به شناخت دقیق و ملموسی که از روحیات امام کسب کرده بود، اعتقاد داشت



تجربه نشان می‌دهد هر وقت مردم، حضوری چشمگیر داشته‌اند، تا مدتها پس از آن، از فشار شیطنت‌آمیز و ضدیت استکبار کاسته می‌شود، هر چند رسانه‌های استکباری در بیان گزارش واقعی راهپیماییها و جلوه‌ها و صحنه‌های حضور باشکوه مردم هم آگاهانه توطئه می‌کنند و آمارها را به شدت تقلیل می‌دهند، اما واقعیت مناسبتها و مراسم ملی ایران، به هر طریق ممکن به گوش جهانیان و علاقمندان واقعی می‌رسد.

که خطر ترویج روحیه انتقادناپذیری، به دیکتاتوری منجر می‌شود. هشدار می‌داد که مبادا در اثر تسامح و بی‌دقتی یا خدای ناکرده، به شکلی آگاهانه، زمینه بازگشت برخی از روحیات دوران ستمشاهی فراهم آید. بار دیگر کلام روشنگرانه یادگار امام را مرور می‌کنیم. وی در قسمتهایی از سخنان خود به روحیات امام اشاره دارد و می‌گوید، «متأسفانه بعضی‌ها به غلط معتقدند اگر از سیاستی و یا عملکرد مسئولی در یک گوشه‌ای از کشور انتقاد شود، نظام





دکتر منوچهر اکبری

یادگار امام، پژواک امام...

نبودیم، البته باید انصاف داد که دفاع مقدس هم بسیاری را با خود همراه کرد و تصور نمی‌کردیم پس از پایان جنگ، خواست و نگاه و آرمانهای نسل سوم این گونه باشد. باید اقرار کنیم که همه اندکی غفلت کردیم. فکر کردیم امام عزیز همواره با ما خواهد بود. شاید هم سنگینی و تلخی و تصور فقدان امام به ما اجازه نمی‌داد که به روزگار پس از ایشان بیندیشیم.

اینک آرای امام با رویکردی خاص، مورد توجه همه مسئولین مملکت قرار گرفته است و این ویژگی آرا و اندیشه‌های مردان الهی است که هم با مردم و نسل همراه خویش حرف می‌زنند و هم برای آیندگان راهگشایند. گویا نیرویی، ده سال قبل از رحلتش، به یادگار عزیز امام هشدار می‌داد که وضع، همیشه بدین صورت نمی‌ماند. دنیای متلاطم و شرایط جدید جهانی، وضع جدیدی را بر ما تحمیل می‌کند و نوع نفوذ و تهاجم استکبار جهانی عوض می‌شود. اگر استکبار، روزگاری با حضور مستقیم خود یا عوامل داخلی، در کشور و سرنوشت مردم دخالت

می‌کرد، امروز ابزار و شیوه‌ها و روشهای نفوذ خود در کشورها را عوض کرده است. البته نفوذ جدید برای استکبار هم، پیچیده‌تر، سخت‌تر و حتی کم‌اثرتر خواهد بود، اما به هر حال او دست از کار نمی‌کشد.

یکی از ساده‌ترین تهاجمات یا خواسته‌های استکبار این است که خط و اندیشه و جهت‌گیریهای امام را کم‌رنگ یا فرعی کند و یا آنها را به حاشیه براند و یا حتی آن را آن قدر مقدس کند که دست نیافتنی تلقی شوند و این، برای آنها، پیروزی است. از این روست که خردورزان و نکته‌سنجان کشور و انقلاب دریافته‌اند که باید رنسانس و رویکرد جدیدی را برای تضمین استمرار انقلاب و شعارهای آن در چهاچوب آرای امام فراهم کرد. آرای امام را نباید به گونه‌ای جدید مطرح کرد، بلکه باید به سرچشمه، به امام و رهنمودهای ایشان بازگشت، باید از کانون نور کسب معرفت کرد، باید همیشه در همسایگی دریا زندگی کرد، باید از غفلت پرهیز کرد، باید در اثر خودسازی، در درون خویش نیرویی را فراهم آوردیم که به ما تلنگر بزند.

یادگار امام که به واقع باید پاسدار اندیشه‌های ناب و محمدی امام عزیز است، در برابر تهاجم دشمنان علیه انقلاب اسلامی در همه دورانها، تقویت روحیه مقاومت و ایستادگی و قاطعیت را همراه

را تسخیر خواهد کرد. پیام انقلاب اسلامی پیروی از حق است. اینک که پس از حدود یک دهه، این سخنان را مرور می‌کنیم، درمی‌یابیم که یادگار امام، گویا وضع فعلی را پیش‌بینی کرده و یا این حرفها را خطاب به نسل فعلی گفته بود.

علاوه بر تناسب این سخنان با شرایط فعلی، ایشان حتی برای آینده هم معتقدند که، «یگانه سلاح ما افکار امام خمینی است»، آن هم در شرایطی که «دشمنان از همه ابزارها برای نابودی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند». چه بسا آیندگان، ما را به جرم عدم ترویج اندیشه‌ها و آرا و افکار امام، مورد بازخواست قرار دهند. اینک که تا حدی آنها را آسایب افتاده است، باید به گذشته برگشت و برخی از کارها را در بوته نقد گذاشت و به برخی از کوتاهیها اقرار کرد. ما مثل مسافرانی هستیم که راههای بسیار طولانی را با تمام سختی و فشار طی می‌کنند و وقتی به مقصد می‌رسند، تصورشان این است که کار به پایان رسیده است و دیگر، سفری در پیش ندارند و حتی مسافری به دنبال آنها نخواهد آمد.

وقتی انقلاب پیروز شد و امام عزیز، باشکوه و شوکت به وطن باز گشتند، حال آن مسافر را به خود گرفتیم و به فکر نسل دوم و سوم

از مجموعه آنچه به عنوان دیدگاههای امام از زبان و نوشته‌های یادگار امام برایمان به ارمغان مانده است، درمی‌یابیم که امام را باید به تمام معنا و زوایا و ابعاد وجودی قبول داشت نه یکی از ابعاد را گرفت و دیگر ابعاد را رها کرد. یادگار امام با زیرکی و کیاستی خاص دریافته بود که ممکن است آیندگان در اثر تهاجم بیگانگان و یا ضعف و نبود پیشینه و پشتوانه قوی عقیدتی و یا سادگی و عدم شناخت و درک نقش خارق العاده و شخصیت کاریزمای امام، روزی متزلزل شوند و در فضای مه‌آلود و تیره سیاسی، راه از چاه نشانند و خدای ناکرده در اصالت مواضع و نگاه و نگرش و تفسیر و قرائت امام از اسلام تردید کنند. ایشان با واقع‌بینی و آینده‌نگری، در عین عشق و ارادت به پیر و مراد خود در چنان شرایطی، عروه‌الوثاقی قابل اعتماد را تبیین کرد؟ این پرسشی است که در برابر نسل دوم و سوم بی‌جواب مانده است. اگر در باره آرا و اندیشه‌ها و بیاناتی که یادگار امام با دقت و وسواس و نکته‌سنجی فرموده‌اند، تأمل کافی شود، در می‌یابیم که مرحوم حاج سید احمد خمینی، هم به عصر و روزگار خود توجه داشته‌اند و هم برای آینده، راه حل دارند:

«بزرگداشت امام خمینی (س) از اصلی‌ترین وظایف دستگاههای فرهنگی و تبلیغاتی کشور است. ما باید این فرصت را در جهت انتقال پیام انقلاب، امام و مواضع رهبری هدایت کنیم. در شرایطی که دنیای استکباری، دشمنی کینه‌توزانه خود را در اشکال گوناگون، علیه ارزشها و دستاوردهای انقلاب قوت بخشیده و در رأس ارزشهای انقلاب اسلامی، افکار امام خمینی (س) را مورد تهاجم قرار داده است، باید مراسم سالگرد رحلت حضرت امام (س) را موقعیت مناسبی برای انعکاس ارزشهای اسلامی و انقلابی و معرفی ابعاد ناشناخته افکار امام خمینی (س) بدانیم. در شرایط متلاطم جهان کنونی و آینده، افکار و اندیشه‌های امام راحل، ذخیره و پشتوانه همیشگی نظام و انقلاب باقی خواهد ماند و همه آحاد مردم موظفند تلاش کنند که با گذشت زمان، افکار و جهت‌گیریهای ایشان ناشناخته و مجهول نماند. در وضعیت حال و آینده که دشمنان از همه ابزارها برای نابودی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند، یگانه سلاح ما، افکار امام خمینی (س) است. اگر ما چهره واقعی امام و انقلاب اسلامی را به دیگران معرفی کنیم یقیناً پیام انقلاب، قلب انسانهای آزاده

وقتی انقلاب پیروز شد و امام عزیز، باشکوه و شوکت به وطن باز گشتند، حال آن مسافر را به خود گرفتیم و به فکر نسل دوم و سوم نبودیم. البته باید انصاف داد که دفاع مقدس هم بسیاری را با خود همراه کرد و تصور نمی‌کردیم پس از پایان جنگ، خواست و نگاه و آرمانهای نسل سوم این گونه باشد. باید اقرار کنیم که همه اندکی غفلت کردیم. فکر کردیم امام عزیز همواره با ما خواهد بود. شاید هم سنگینی و تلخی و تصور فقدان امام به ما اجازه نمی‌داد که به روزگار پس از ایشان بیندیشیم.



به جهان وطنی اسلامی معتقد بودند و آنها به ایران وطنی محض، ای کاش آنها در همهٔ زمینه‌ها به اصول داخلی پایبند بودند، در حالی که وقتی بحث دموکراسی می‌شود، به سازمانهای بین‌المللی و حقوق بشر و حتی به آمریکانیم‌نگاهی دارند، ولی وقتی بحث دخالت، تحریم، تحریک و ترفندهای بیگانگان علیه ما مطرح می‌شود، آنها موضع شفاف نمی‌گیرند. یادگار امام برای تبیین مواضع امام نمونه‌ای از پاسخ مسلمانان ایران به ندای هل من ناصر مسلمانان انقلابی فلسطین را متذکر می‌شود و اعلام می‌کند که این دفاع ما با هماهنگی و رضایت حضرت امام صورت گرفته است.

نمونهٔ دیگر را باید موضعگیری تاریخی، انقلابی و صریح حضرت امام در برابر سلمان رشدی مرتد دانست. اینک که متأسفانه امام عزیز و یادگارشان از میان ما رخت برپسته‌اند و لیبرال‌ها و ملی‌گراها از رونق و رمق افتاده‌اند، به عنوان شخص ثالث، می‌توانیم موضع و نظر هر دو طرف را مرور و عوارض و پیامد هر نظر و اندیشه را در ذهن خویش ترسیم کنیم و بپرسیم کدام مسلمان واقعی می‌تواند نسبت به اهانت‌ها و مسخره‌گرفتن شأن و مقام پیامبر رحمت و مکرمت حضرت رسول (ص) از سوی مرتدی چون سلمان رشدی بی‌طرف باشد؟! واقعاً اگر امام در برابر او و جریانیه که این عروسک خیمه‌شب‌بازی را کوک می‌کرد، سکوت می‌کردند، آنها سر جایشان می‌نشستند و سایر ارکان و اصول مقدسات مسلمانان را به سخره نمی‌گرفتند؟ آیا آنها واقعاً عقب‌نشینی می‌کردند؟ ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم سکوت ما یعنی رعایت و احترام به مقدسات. ساده‌لوحی است اگر حتی آنان که عرق اسلامی ندارند، باور کنند که حرکت امام در برابر سلمان رشدی و حامیان و مروجان و مدافعان اندیشه‌ها و آرای شیطانی او، حرکتی تند و غیراصولی بوده است. ناگفته پیداست که استکبار و عوامل گوناگون آن، در هر جا که مقاومت و پایمردی دیده‌اند، عقب‌نشینی کرده‌اند و هر جا با تساهل و تسامح روبرو شده‌اند، به تجاوز و پیشروی خود ادامه داده‌اند. اگرچه متأسفانه مسلمانان جهان نتوانستند به خواست الهی امام عزیز در نابودی سلمان رشدی جامهٔ عمل بپوشانند و زمین خدا را از لوٲ و وجود ناپاکی چون او پاک کنند، اما همان ترس و خوف و اضطراب تا پایان عمر برای او و حامیان‌شان کافی است که هر لحظه احساس کنند در تیررس یک انقلابی مسلمان قرار خواهند گرفت، تا آنجا که حتی از سایهٔ خود هم بترسند. او باید تا پایان عمر در پناه محافظین ویژه رفت و آمد کند یا با تغییر چهره و نام و مشخصات شناسنامه‌ای، سفر و زندگی کند. حقیقتاً باید به روح امام (ره) درود فرستاد که وقتی احساس تکلیف می‌کردند، رضای خدا و حمایت از دین خدا را بر همه چیز ترجیح می‌دادند. مردی که حتی سالها پس از ارتحال، هنوز حکم و فتوایش، سایهٔ ترس را بر سر کفار و مرتدان انداخته است. بی‌تردید برای فردای امام ثواب این فتوا اگر بیشتر

امام حتی عصاره و فلسفهٔ نهضت اسلامی خود را در ایران انجام تکلیف می‌دانستند. همانگونه که در تحلیل نهضت و حرکت حضرت امام حسین در کربلا هم امر به معروف و نهی از منکر و انجام به تکلیف الهی را بیان می‌فرمودند و تعبیری قریب به این دارند که ما موظف به انجام وظیفه و تکلیفیم، چه کشته شویم و چه بکشیم. در جنگ هم به کرات بر این اصل تأکید می‌فرمودند. امام به واقع در راستای همان مأموریت الهی عمل می‌کردند که جغرافیای سیاسی متداول ایران و حتی منطقه را به هم زد.

داخلی ما نکنند، با آنها روابط دوستانه داریم.»

دفاع از مظلوم، دشمنی با ظالم

بر اساس تفسیر و تحلیل یادگار امام از آرای ایشان، دفاع از مظلومین و دشمنی با ظالمین، یکی دیگر از اصول مادر روابط بین‌الملل است. در تاریخ پر فراز و نشیب اسلام، این اصل بارها مطرح شده است. شاید بتوان یکی از بارزترین جلوه‌های این اصل را در فلسفهٔ وجودی نهضت عاشورا دید. برخی، اجرای اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر، برخی ایستادگی امام حسین در برابر ظلم و عدم بیعت با باطل و یا پایمردی و یافشاری حضرت‌شان بر حق و عدالت را فلسفهٔ بنیادین نهضت عاشورا دانسته‌اند. باید گفت این اصول در هم تنیده و به هم بافته‌اند.

شبیه‌افکنان در مورد به اجرا در آوردن اصل دوم، یعنی دفاع از مظلوم و دشمنی با ظالم هم همان شبیهٔ اصل اول را مطرح می‌کنند و معتقدند که این مأموریت فقط باید در داخل ایران صورت پذیرد. در دفاع از این اصل، باز هم مرحوم حاج احمد آقا به سخنان و بیانات حضرت امام استناد می‌کند که فصل الخطاب و کلام آخر است:

«ما در روابطمان با سایر کشورها و دولتها، همچنان که ظلم را نمی‌پذیریم، به کسی هم ظلم نمی‌کنیم. ما با هر کشوری که بخواهد ظلم کند، مخالفیم. حال این کشور چه در غرب باشد، چه در شرق، رابطه با کشورهای خارجی که نمی‌خواهند ما را ببلعند، باید باشد. با آنها که می‌خواهند از طریق روابط، ما را وابسته کنند، هیچ لزومی ندارد و باید با احتیاط با آنها برخورد شود. ما طرفدار مظلوم هستیم. هرکسی در هر قطبی و در هر کشوری که مظلوم باشد، ما طرفدار او هستیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم.

مبارزه تا رفع فتنه در عالم

امام در ادامه این رهنمودهای تاریخی و مهم، حکم می‌کنند که ما مرزی برای انجام این مأموریت و پیاده کردن این اصل قائل نیستیم. این دیدگاه با اصول حاکم بر سیاستهای استکباری در

تکلیفیم، چه کشته شویم و چه بکشیم. در جنگ هم به کرات بر این اصل تأکید می‌فرمودند. امام به واقع در راستای همان مأموریت الهی عمل می‌کردند که جغرافیای سیاسی متداول ایران و حتی منطقه را به هم زد. آنجا که امام فقط برای امت ایران، امام نبودند، اکثر مخاطب خویش را مسلمانان جهان می‌گرفتند. اگر مأموریت امام سقوط رژیم پهلوی و برکناری شاه بود، باید ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را پایان مأموریت خود تلقی می‌کردند. اتفاقاً امام وقتی می‌دیدند که اهداف و معنویات و آینده نهضت، همواره از سوی آنان که در ایران منافعی داشتند تهدید می‌شود، چهار چوب داخلی را می‌شکستند.

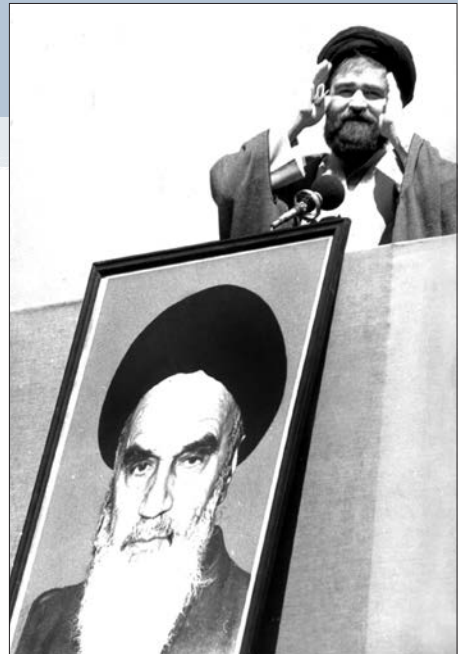
امروز دفاع امام از صدور انقلاب کاملاً قابل لمس است. برخی از نیروهای مبارز، اما محدودتر، در همان آغاز نهضت هم از طرح اصل صدور انقلاب، چندان خوشنود نبودند. متأسفانه نسل دوم انقلاب از ترفندهای مختلف بیگانگان باخبر نیستند و تعریف و بازگوئی آرای امام برای آنها، در ذهن و دلشان به باور و یقین تبدیل نمی‌شوند. آنان وضعیت خفت بار قبل از انقلاب را هم ندیده‌اند و طعم تلخ و گزندهٔ تحقیر ملت ایران را نچشیده‌اند و لذا نمی‌توانند برخی از موضعگیریهای فعلی کشور تحلیل کنند و بپذیرند. البته ما پس از پایان جنگ، در مجموع برنامهٔ مناسب و مشخصی برای نسل دوم نداشتیم. از دیگر سودشمن هم با تمام توان و امکانات سعی کرده‌از شرایط خاص پس از جنگ نهایت استفاده را ببرد. نوع استدلال یادگار امام در دفاع از مسلمانان جهان، قابل تعمق است. وی از موضع حضرت امام در این باره چنین برداشتی دارد: «اگر مسلمانی در فرانسه مورد ظلم واقع شد، مثل این است که بیخ گوشمان در ایران به یک نفر مسلمان ظلم شده باشد.» یادگار امام با توجه به سخنان امام در بیان روابط دوستانه با سایر کشورها چنین می‌گوید:

«ما با حفظ استقلال خود، با تمام کشورها روابط دوستانه خواهیم داشت. ملاک، ما هستیم. ملاک، آنها نیستند. ما با همهٔ ملتها روابط دوستانه داریم. ما با هیچ ملتی دعوا نداریم. دعوائی اگر هست، بر سر دولتهاست. دولتها هم اگر با ما احترام‌آمیز رفتار کنند، احترام متقابل خواهند دید. ما با تمام دولتها در صورتی که در امور داخلی مداخلت نکنند و برای ما احترام قائل باشند، با احترام رفتار می‌کنیم. حکومت ما، حکومت مستقلی است و در صورتی که کشورها دخالتی در امور



● ۱۳۵۶. جنوب لبنان.





فرهنگی نامیده می‌شود، اولویت نداشت، چون هنوز آثار آن در جامعه به صورت یک معضل اصلی در نیامده بود. البته بدون تعصب باید گفت که دشمن حتی در دوران دفاع مقدس و در کنار تهاجم نظامی هم از مسئله فرهنگی غافل نبود. اینک که به گذشته برمی‌گردیم و تقویم تاریخ را ورق می‌زنیم، به خوبی درمی‌یابیم که چرا برخی از رزمندگان دوست نداشتند که حتی ایام مرخصی کوتاه و یا فرصتهای بین دو عملیات را در پشت جبهه و در شهرهای غیر جنگی، به خصوص تهران سپری کنند. آنها در دوران جنگ هم در بعضی از مناطق این کلان شهر با ظواهر و نموده‌ها و رفتارها و قیافه‌ها و افرادی روبه‌رو می‌شدند که دلشان می‌گرفت. گلایه‌های آن روز رزمندگانی که به جناح خاصی از گروههای سیاسی هم تعلق نداشتند و شکوه‌هایشان فرصت بروز نداشت، بی‌مورد نبود. شاید برخی هم این را هنر مدیریت کلان شهر می‌دانستند که نمی‌خواستند در تمام جلوه‌ها و رفتار و حرکات مردم، فرهنگ جنگی حاکم و جاری باشد. اما امروز که حدود پانزده سال از جنگ می‌گذرد، با گسست نسلها و با مشکل عدم همسویی نسل سوم انقلاب با آرمانهای بلند و آسمانی امام روبرویم. نسل سوم، هم آنچه را که می‌خواهند، نمی‌بینند و هم ما آنچه را که می‌بینیم، نمی‌خواهیم. این واقعیت دردناک را نباید به بهانه تلخی و یا توجیه خطر، نادیده گرفت که حتی فرزندان بسیاری از آدمهای ریشه‌دار و نسل اولی هم چندان مایه امید و رضایت نیستند، چه رسد به نسلهایی که نه مبارزه را تجربه کرده‌اند، نه اختناق را دیده‌اند، نه با آرمانهای معنوی امام و فلسفه نهضت و اهداف الهی آن آشنايند و نه شی‌ی را در سنگر مبارزه به صبح رسانده‌اند.

استقلال خواهی

یادگار عزیز امام در تقویت روحیه استقلال خواهی و خودباوری و خودشناسی نیروهای خودی، معتقد به محاسبه است. او معتقد بود که باید کلاهمان را قاضی کنیم و نقاط قوت و ضعف خودمان را دقیقاً بشناسیم. در عین حال او باور داشت که ما هیچ چیزی از غربیها کم نداریم و تأکید می‌کرد که باید با پیروی از امام عظیم‌الشان، قناعت و تحمل مشکلات را بر وابستگی ترجیح دهیم. ناگفته نماند که این، توصیه مرحوم حاج احمد آقا خطاب به فرماندهان و مسئولان و کارکنان وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح است. باید با دقت و وسواس دریافت که چرا به این مخاطبان چنین فرموده‌اند. احمد آقا به عنوان امین و رابط امام با شورای عالی دفاع و فرماندهان جنگ، به خوبی از کمبودها، تحریمها و مشکلاتی که نیروهای مسلح به‌خصوص در دوران جنگ در تأمین و تجهیز ابزار نظامی و جنگی داشتند، باخبر بود. او می‌دانست که بالاخره تحریم همه‌جانبه استکبار و اقمار او چه فشار سنگین و شکننده و شرایط سخت و طاقت‌فرسایی را به نیروهای مسلح وارد کرد، به‌خصوص که سیستم ارتش هم از هر جهت وابستگی شدید و عمیقی به آمریکا داشت. از سوی دیگر، وی از تبلیغات شدید بیگانگان برای تضعیف روحیه رزمندگان هم کاملاً مطلع بود. اتفاقاً در ادامه این سفارشات و تأکیدات است که پیام اصلی را بازگو می‌کند. در واقع توصیه‌های مذکور را برای

جلوگیری از فاجعه‌ای بزرگ‌تر می‌گوید که همان وابستگی فکری و فرهنگی است. این نکته قابل تعمق است که وی بیش از ده سال قبل از اینکه گرفتار مسخ نسل جوان شویم، از خطر وابستگی فرهنگی و تهی شدن نسل جوان خبر می‌دهد و این حاکی از آینده‌نگری و تیزبینی اوست که حقیقتاً تربیت‌شده مستقیم امام و بهره‌مند از نفس مسیحیایی ایشان بود. یادگار امام می‌گوید: «تحقق استقلال همه‌جانبه نظام جمهوری اسلامی ایران در سایه خودباوری و خودشناسی نیروهای متخصص علمی میسر است. باید نقاط قوت و ضعف خودمان را دقیقاً بشناسیم. ما از لحاظ استعدادها، قابلیت‌ها و امکانات بالقوه چیزی از غربیها کم نداریم و باید به پیروی از امام عظیم‌الشان، قناعت و تحمل مشکلات را بر وابستگی ترجیح دهیم. همه شئون نظام زیر فشارهای سخت دوران انقلاب بوده‌اند و هستند. امروز اوضاع اقتصادی کشور به خاطر اجرای طرحهای زیربنایی، بیشترین فشار را به طبقه ضعیف جامعه وارد می‌کند، اما همین طبقه ضعیف است که حقیقتاً آرمانهای انقلاب و امام را ادامه می‌دهد و این، بزرگ‌ترین عامل دلگرمی مسئولان نظام و انقلاب است. بزرگ‌ترین فاجعه و عامل تهدیدکننده اصول انقلاب اسلامی، وابستگی فکری و فرهنگی است. امروز دشمنان، از همه ابزارهای فرهنگی و فکری خود برای مسخ نسل جوان و کارآمد ما بهره می‌جویند، لذا بر همه شیفتگان و دوستداران اسلام و انقلاب واجب است که برای مقابله با دشمنان قهار، مهیا شوند. حرکت به سوی استقلال اقتصادی و فرهنگی، حرکت باارزشی است که می‌تواند به استقلال همیشگی کشورمان منجر شود. همه ما کوشش کنیم که ایران اسلامی وابسته نباشد.»

روابط بین الملل

با مرور اندیشه‌ها و آرای یادگار امام دریافتیم که ایشان در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی تا چه میزان آگاهی و در بررسی و بیان اصول حاکم و روابط بین‌الملل چقدر امان نظر داشته است. اصولاً بیان و بررسی اصولی که باید ترسیم شوند و سیاست خارجی کشور را بر مبنای آن پیش ببریم، بسیار مشکل و پیچیده هستند. اساسی‌ترین اصولی که روانشاد حاج احمد آقا از مجموعه و منظومه فکری امام برگرفته و بیان کرده است، بی‌تردید می‌تواند برای حوزه‌وزارت خارجه مفید و راهگشا باشد، البته اگر خدای ناکرده دچار رعب و ابهت قدرت‌ها و کشورهای سیاسی و ترفندهای پیچیده و سیاست‌بازیهای مارخوردگان افعی‌شده غرب و اروپا نشده باشیم. مهم‌ترین اصول مورد نظر وی را می‌توان بدین قرار برشمرد:

احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر

حاج احمد آقا در سمینار بین‌المللی بررسی سیره عملی و نظری حضرت امام خمینی گفته است:

«حضرت امام (س) در عرصه سیاست خارجی، ارتباط با سایر کشورها را مبتنی بر احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر می‌دانستند.» یادگار امام این اصل را که شاید همه کشورها و حتی سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر و حتی متجاوزترین کشورها، در قوانین خود از آن دم می‌زنند، ولی در عمل بدان پایبند نیستند، اندکی می‌شکافد، تفسیر می‌کند و نفی هر گونه سلطه سیاسی، اقتصادی،

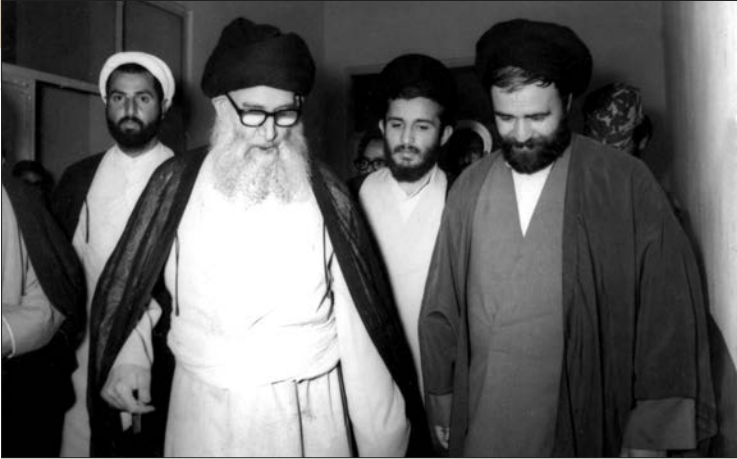
فرهنگی و نظامی را برآیند این اصول می‌داند. جالب است که امام در تحلیل و قرائت اصول حاکم بر روابط بین‌الملل هم ایدئولوژی را اصل می‌دانند. آنگونه که یادگار امام تفسیر می‌کند، امام سلطه‌پذیری و سلطه‌گری را از جانب هر کشوری که باشد، نفی می‌کنند، اما برای ایدئولوژی اسلام قائل به مرز نیستند. ایشان معتقد بودند که در عین پایبندی به اصل اول، به هیچ عنوان نباید نسبت به سرنوشت ایدئولوژی اسلامی و سایر مسلمانان بی‌طرف بود. انتقال پیام اسلام را دخالت در امور داخلی کشورها نمی‌دانستند، زیرا بارها به اصل «انترناسیونالیسم اسلامی» اشاره می‌کنند. امام صدور انقلاب را به معنای دخالت در سایر کشورها نمی‌دانند. یادگار امام در تحلیل آرای امام به اختلاف ایشان با ملی‌گرایان داخلی هم اشاره دارد. آنچه ما از آن به عنوان صدور انقلاب نام می‌بریم و از نظر امام یکی از اصول استراتژیک نظام و انقلاب است، یاری رساندن به سایر ملل جهان در راستای دستیابی به آزادی است، ولی ملی‌گرایان با این تلقی و تفسیر و قرائت موافق نیستند. مذهب‌یون لیبرال معتقدند باید از این اصل فقط در محدوده و چهارچوب مرزهای ایران (داخل ایران) دفاع کرد. نکته اساسی و محل اختلاف امام با آنها دقیقاً در شکست چهارچوب داخلی است. امام به اصل جهانشمول مسلمین قائل بودند، ولی آنها فقط مسلمانان ایران را مخاطب این اصل می‌دانند.

امام به خوبی می‌دانستند که نمی‌توان ندای یک میلیارد مسلمان روی زمین را نادیده گرفت و فقط به داخل ایران محدود شد. امام



آنگونه که یادگار امام تفسیر می‌کند، امام سلطه‌پذیری و سلطه‌گری را از جانب هر کشوری که باشد، نفی می‌کنند، اما برای ایدئولوژی اسلام قائل به مرز نیستند. ایشان معتقد بودند که در عین پایبندی به اصل اول، به هیچ عنوان نباید نسبت به سرنوشت ایدئولوژی اسلامی و سایر مسلمانان بی‌طرف بود. انتقال پیام اسلام را دخالت در امور داخلی کشورها نمی‌دانستند.





استکبار دراز کنند تابه تصور خود احتمال خطر را از سر کشور دور سازند و حتی عملکرد و موضع‌گیریهای مدیران را در شرایط جنگ زیر سؤال ببرند و تصمیم‌گیریهای دوران جنگ و سیاستهای شرایط جنگی را هضم نکنند. امام پیشاپیش

تکلیف آنها را روشن کردند و به صراحت رهنمودهایی روشن‌گر و مشکل‌گشا دادند.

پایان بخش این مقاله را سخنان و تحلیل‌های یادگار امام در باره مباحث فوق‌الذکر قرار می‌دهیم، باشد که تکرار و بازخوانی آنها، ما را از خواب غفلت و فراموشی بیدار کند.

«هر کسی در هر مقامی که خیال‌سازش با شرق و غرب را داشت، بی‌محبا و بدون هیچ ملاحظه‌ای، او را از صفحه روزگار براندازیم،» اصلاً شوخی در کار نیست. امام (ره) می‌گفتند، «یکی از مراجع با بالاترین مدارج علمی آمده بود، اما بعد معلوم شد عامل استعمار است. خلاصه کلام اینکه، اگر فرد یا افرادی خواستند منافع مسلمین را در قبال منافع کوتاه‌مدت (مثل به راه انداختن کارخانه‌ها و مسائلی از این قبیل) به استعمارگران بفروشند، اینگونه افراد در میان مردم و انقلاب جایگاهی ندارند. بعد از جنگ تحمیلی، عده‌ای آمدند و مطرح کردند که به مناسبت گرایشهای

می‌خواهیم چه کنیم؟ رابطه آمریکا با ما مثل رابطه گرگ و میش است.»

پیام تمثیل گرگ و میش همان اصل عدم سلطه‌پذیری و عدم سلطه‌گری است که در اصل اول اندکی بدان پرداختیم. اگر کشوری خواهان سلطه بر کشور دیگر باشد، گرگی است که از آن باید پرهیز کرد. از کسانی که شاید چندان از این شعار چندان خوششان نیامده است، باید پرسید، «مگر گرگ، ماهیت گرگی خود را از دست داده است که برخی از سر ساده‌لوحی، برای برقراری رابطه با آمریکا لحظه‌شماری می‌کنند؟» عجباً از این زمانه! آیا اینکه در برابر چشم‌انمان و در بغل گوشمان، عملکرد آمریکا را در دو کشور همسایه افغانستان و عراق به شکلی محسوس و به عینه مشاهده می‌کنیم، باز هم تصورمان این است که آمریکا فرشته نجات شده است!

امام خمینی بنا به تحلیل یادگارشان، اتکا به نیروی خدا را همراه با نیروی مردمی، بسیار کارآمد می‌دانستند. اندکی دقت و ظرافت لازم است که مبادا توکل و اتکا به نیروی الهی را با قبول نیروهای مردمی و تأکید و تکیه بر آنها، یکی بگیریم و خدای ناکرده با این تساوی و تعادل، به وادی شرک نزدیک شویم. امام معتقد بودند باید به مردم، توان بالا و نیروی مترکم بسیج مردمی و حضور آنان در صحنه‌های گوناگون انقلاب بها داد. تمام مأموریتها، سختیها و مشکلاتی که انبیا و اولیای خدا، در طول تاریخ، به جان خریده‌اند، برای کسب رضایت خداوند بوده است. اگر امتی نباشد، شریعتی بر آنان مقدر نمی‌شود. اگر امتی نباشد، اعزام رسول سؤال برانگیز می‌شود. امام به خوبی می‌دانستند که بدون مردم، نهضت، انقلاب و حتی تشکیل حکومت معنا ندارد و لذا در بررسی اصول حاکم بر روابط بین‌الملل هم روی مردم و به رسمیت شناختن آنان تأکید خاص داشتند.

دشمن‌شناسی

آخرین اصل که در این مقاله بر آن تأکید می‌شود، اصل «دشمن‌شناسی» است. کسانی که برخی از مواضع امام را تند می‌دانستند و یا از مقابله و تهاجم با آمریکا خوف داشتند، حتی امام را نصیحت می‌کردند که بهتر است برای حفظ منافع کلی نظام، اندکی عقب‌نشینی کنیم یا در برابر توطئه سلمان رشدی، راه سکوت را در پیش بگیریم و از کنار قضیه بایی توجهی بگذریم. در جریان جنگ هم برخی این زمزمه را سردادند که اینک که جنگ تمام شده، بهتر است در قابل قدرتهای بزرگ تندی نکنیم. امام گویا از سالها قبل از رحلت، پیش‌بینی کردند که ممکن است بعد از جنگ، برخی در مورد قضیه سلمان رشد بگویند بهتر است در اصول دیپلماسی و سیاست خود تجدید نظر کنیم و افرادی خام و گرم و سرد روزگار نچشیده، دست دوستی به سوی

دعوی استکبار اساساً با اسلام، پایان ناپذیر است. همانگونه که سازش بین حق و باطل غیر ممکن است و تا پیروزی نهایی اسلام بر جبهه باطل، مبارزه مسلمانان ادامه خواهد داشت. امروز، ایران اسلامی ام‌القرای جهان اسلام و مصداق آرمانهای والای اسلامی است.

اسلامی و یا برخورد با دشمنان اسلام، مادر قبال قدرتهای بزرگ تندی نکنیم و از طریق مسالمت‌آمیز، اهدافمان را تأمین کنیم. بعد از مدتی خواست خدا بود که مسئله سلمان رشدی به وجود آمد و همه مسلمانان دنیا از حکم امام پیشتیبانی کردند و استعمارگران و ادار به تعدیل مواضع کفرآمیزشان شدند. امام فرمودند، «آیا در قضیه سلمان رشدی، این ما بودیم که با آنها بدرفتاری کردیم و مواضع پر خاشگرانه داشتیم؟! این قضیه نشان داد که دنیای ظلم و استکبار با اسلام دعوا دارد. چرا آنها ترجیح می‌دهند از سلمان رشدی هتاک و مرتد در برابر احساسات مذهبی بیش از یک میلیارد مسلمان دفاع کنند و اعتقادات یک میلیارد مسلمان دنیا را نادیده انگارند؟»

دعوی استکبار اساساً با اسلام، پایان ناپذیر است. همانگونه که سازش بین حق و باطل غیر ممکن است و تا پیروزی نهایی اسلام بر جبهه باطل، مبارزه مسلمانان ادامه خواهد داشت. امروز، ایران اسلامی ام‌القرای جهان اسلام و مصداق آرمانهای والای اسلامی است. همانگونه که استکبار در بوسنی و هرزگوین، ارزشهای اسلامی را مورد تهاجم بی‌رحمانه خود قرار داده است، لحظه‌ای نمی‌تواند شعار نورانی حقیقت اسلام را در هیچ جای عالم تحمل کند.

عزایضم را با کلامی دیگر از پیر و مرشدان امام عظیم‌الشأن به عنوان حسن ختام، پایان می‌دهم:

«آنان که بر این باورند که باید در سیاست و اصول دیپلماسی، تجدید نظر کنیم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم، آنان با ما متقابلاً برخورد انسانی می‌کنند و به ملت ما و اسلام و مسلمین احترام می‌گذارند، این [قضیه سلمان رشدی] یک نمونه است که خدا خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» در این زمان اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت، چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام برملا سازد تا ما از ساده‌اندیشی به در آییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی‌تجربگی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسئله، اشتباه ما نیست، بلکه تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است و الا مسئله فردی سلمان رشدی آن قدر برایشان مهم نیست که همه صهیونیستها و استکبار، پشت سر او قرار بگیرند. روحانیون و مردم عزیز حزب‌الله و خانواده‌های محترم شهدا، حواسشان را جمع کنند که با این تحلیلها و افکار نادرست، خون عزیزانشان پایمال نشود. ترس من این است که تحلیلگران امروزه، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده یا خیر؟ و نتیجه‌گیری کنند که چون بیان حکم خدا، آثار و تبعات داشته است و بازار مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته‌اند، پس باید خامی نکنیم و از کنار اهانت‌کنندگان به مقام مقدس پیامبر و اسلام و مکتب بگذریم. خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حیل‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان، در صدد تحقق فقه عملی اسلام بر آییم، والا مادامی که فقه در کتابها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست.»





این نوع نگاه و قرائت، بسیار سنگین و دیر هضم باشد. امام دقیقاً می دانستند که مردم در ادامه مبارزه و مقابله با استکبار، ممکن است خسته شوند یا تحریمهای استکبار جهانی، روحیه ملت را تضعیف کند، ولی می دانستند که اگر به مردم صادقانه خدمت کنیم، آنان قدر می دانند و تا آخر پشتیبان نظام و حکومت خواهند بود.

اتکا به خدای بزرگ

اصولاً رهبرانی الهی چون امام که نگاه توحیدی دارند، در همه امور به نیروی لایزال الهی و عنایت خاص به حضرت حق سبحانه و تعالی متکی هستند و او را عنوان اصلی ترین و اساسی ترین مبنای نگاه و تلقی و حرکت و حتی کلام و سخن خویش می دانند. این نکته نیز از اصلی ترین اختلافها در تعریف و عمل به شیون حکومتی و روابط بین المللی و حتی اقتصاد و سیاست است.

امام به خوبی می دانستند که ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در میان دو قدرت بزرگ روزگار خود (شرق و غرب) گرفتار بوده است. در عین حال که غرب در ایران جایگاه و نفوذ داشت، رعایت حال شرق را هم می کرد. غرب، ایران را به عنوان پایگاه مقاومت و تجاوز به شرق تجهیز نکرده بود، ولی از آن به عنوان محوری برای کنترل کشورهای منطقه استفاده می کرد و ایران را به سلاح و تجهیزات پیشرفته نظامی مسلح کرده بود. اگر چه در مواردی به عراق به عنوان وابسته به ابر قدرت شرق آن روز، گاهی چنگ و دندان نشان می داد و سران حکومت پهلوی حتی مخالفان و مبارزان مسلمان را هم به عنوان مارکسیست و کمونیست معرفی می کردند و برخی را از خطر نفوذ شوروی می ترساندند و تهدید می کردند که نباید اجازه داده شود کشور در دست ابر قدرت شرق بیفتد، اما در همان حال سهم شوروی را از منابع گاز ایران کنار گذاشته بودند و اگر حق السکوت هم تلقی شود، بالاخره شوروی هم از خان نعمت ایران بی بهره نبود. بعد از پیروزی هم امام، می دانستند که در میان دو ابر قدرت واقع شدن ایران، از جهتی برکت است. دیدیم که در ادامه به گونه ای حرکت کردیم که در میانه ماندیم و استقلال کشور هم حفظ شد. امام رمز پیروزی را دو چیز می دانستند: یکی اتکا به قدرت الهی و دیگری نیروی مردم. من معتقدم تواضع امام در حدی بوده است که نقش مهم و اساسی و الهی رهبری خود را نادیده می گرفتند، زیرا از طرح آن بوی حب نفس یا خودخواهی احساس می کردند، ولی ما باید بر آن تأکید خاص بورزیم. در بسیاری از کشورهای جهان حتی جمعیت مسلمانان بیش از ماست، اعتقاد به خداوند هم که خاص ایران و ایرانیان نیست، اما چرا در آن کشورها انقلاب و نهضت رخ نمی دهد؟ اینجانب معتقدم رکن اساسی و مهمی که این امکان و فرصت و عطیه را در جهت احیای دین خدا به ثمر می رساند، رهبری آگاه به دین و اصول آن است که مردم را عمیقاً بشناسد و بتواند با کمک مردم و اتکای به خدا، زمینه نهضت را فراهم آورد. اتفاقاً رمز پیروزی در همین سه رکن است و استکبار و اقمار آن چون قادر به درک این رمز نیستند، همیشه در تحلیلها و برداشتها و حتی برنامه هایشان با جمهوری اسلامی، دچار مشکل می شوند.

«اتکای به خدای بزرگ و نیروی شکست ناپذیر ملت، همان قدرت معجزه آسای است که چهارده سال پس از رحلت حضرت امام، هنوز هم قدرتهای بزرگ را درمانده کرده است. استیصال آنان ناشی از تفکر غنی، نو و مترقی امام و وفاداری امت امام به راه ایشان است. امام همواره متکی به قادر متعال و نیروهای مردمی بودند، رمز اصلی پیروزیهای امام که تاکنون برای جهان غرب و شرق ناشناخته مانده، در همین نکته نهفته است.»

امام در تحلیل اصول سیاست خارجی و روابط بین الملل، همان سخن تاریخی و تمثیل گونه و پرمحتوا را بیان فرمودند که، «ما رابطه با آمریکا را

به امام (ره) هشدار می دهند که استکبار جهانی، ما را از حکومت ساقط می کند و شما را تحت فشار حصر اقتصادی قرار می دهد، کارخانه ها تعطیل می شوند، کارهای عمرانی و زیربنایی متوقف خواهند شد، چون شما ابزار، تکنولوژی، تخصص و دانش لازم را ندارید. اگر بخواهید یک قطعه از هواپیما را تهیه کنید، باید از طریق قدرتهای خارجی وارد کنید. امام (ره) این گونه پاسخ می دهند، «وقتی ما خدمتگزار شدیم به ملت و ملت هم پشتیبان شد، طمع خارجیهها به کلی قطع می شود.»

داریم که ملل اسلامی در آئینه نزدیکی بر استعمار چیره می شوند، ما در موقع خود از هیچگونه فداکاری دریغ نمی کنیم.» به امام (ره) هشدار می دهند که استکبار جهانی، ما را از حکومت ساقط می کند و شما را تحت فشار حصر اقتصادی قرار می دهد، کارخانه ها تعطیل می شوند، کارهای عمرانی و زیربنایی متوقف خواهند شد، چون شما ابزار، تکنولوژی، تخصص و دانش لازم را ندارید. اگر بخواهید یک قطعه از هواپیما را تهیه کنید، باید از طریق قدرتهای خارجی وارد کنید. امام (ره) این گونه پاسخ می دهند، «وقتی ما خدمتگزار شدیم به ملت و ملت هم پشتیبان شد، طمع خارجیهها دیگر به کلی قطع می شود.» شاید برای آنان که تحرک و پویایی و مبارزه و قتال را از دین و احکام خدا کنار گذاشته اند و در عمرشان سراغ آیات جهاد نمی روند،

تعارض آشکار است. به اعتقاد مخالفان این نظریه، شاید در قیاس ملی بتوان پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین بود، اما در فراسوی مرزها چنین کاری بسیار مشکل است. امام (ره) صراحتاً می فرمایند، «ما در مسیر دفاع از مظلومین، مرز را قبول نداریم. مسلمانان وظیفه دارند در هر جای دنیا پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشند.» در مقابل، دنیای استکباری می گوید، «شما پشتیبان مسلمانان باشید، اما برای نجات آنها وارد عمل نشوید.» امام می فرمایند، «ما به حرف و پشتیبانی معنوی بسنده نمی کنیم. ما نمی توانیم در خانه هایمان بنشینیم و در قبال ظلمی که به مسلمانان می شود، ساکت باشیم.» امام حمایت از مسلمانان مظلوم را در اقصی نقاط عالم، یک تکلیف اسلامی می دانند. هر مسلمانی موظف است ظلم را ریشه کن کند. اگر ما چنین کردیم، در مقابلش باید تبعات آن را چگونه جواب بدهیم؟ بالاخره نظام اقتصادی دنیا به هم وابسته است و آنها ما را تحریم خواهند کرد. امام می فرمایند، «ما با هر نوع معامله ای که به مصالح مسلمین آسیب برساند، مخالفیم. یعنی فقر و گرسنگی با عزت بر راه با ذلت مقدم است. دفاع از اسلام و حزب الله، اصل خدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. حزب الله کسانی نیستند که فقط در میدان سیاسی حاضرند، بلکه افرادی هستند که برای مبارزه عملی با ظلم و استکبار جهانی اسلحه به دست می گیرند و تارفع فتنه در عالم و تحقق حکومت عدل، لحظه ای دست از مبارزه نمی کشند.»

امام به جهان اسلام نگاه امت واحده دارند. به واقع باید گفت آنان که برای مبارزه، گرفتار و مقید به مرز و تعاریف و رسم جغرافیایی، با امام در مبانی تفاوت دارند. یادگار امام از محتوای کلام امام برداشت دقیق و نابی دارد. امام عبارتی دارند که بسیار معروف و مشهور است:

«اهتمام به امور مسلمین از فرایض مهمه اسلام است.» و یا، «اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است.»

گروهی، از این عبارت عمیق و نجاتبخش، برداشتی سطحی دارند و معتقدند وظایف مسلمین به عبادات جاری و نماز و روزه ختم و محدود می شوند. یادگار امام به هیچ عنوان نمی پذیرفت که هدف امام از طرح این مسئله، این معنا بوده باشد. به این قسمت از سخنان یادگار امام [برگرفته از سخنان و با تأسی به امام] توجه کنید: «ما در کنار حزب الله عزیز در مقابل دنیای استکباری می جنگیم و هرگز حساب خودمان را از سایر مسلمانان جدا نمی دانیم، زیرا همه ما ملت واحد اسلامی را تشکیل می دهیم. در این شرایط، استراتژی مبارزاتی حضرت امام پر رنگ تر و آشکارتر می شود:

«اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است. مبارزه واجب تر از نماز است. اهتمام به امور مسلمین از فرایض مهمه اسلام است. ما امید واثق



● آبان ۵۸. حضور در لانه جاسوسی سابق آمریکا.



■ مهدی صدیقان

خانه‌ای تنها، در بیابان کوشک...

«محمدرضا متقی» نیز که اهل یکی از روستاهای نزدیک این منطقه است و چند سال در خدمت حاج سید احمد خمینی بوده است، می‌گوید،

«ایشان خیلی ساده زندگی می‌کرد و گویی خاک برای ایشان قداست خاصی داشت. به ما مهربانی و محبت می‌کرد. چند ماه پیش، ایشان ۴۵ روز تمام در اینجا ماند و زندگی کرد. گاهی ما اینجا فوتبال بازی می‌کردیم و حاج آقا احمد، سوت به دست، بازی بچه‌ها را داوری می‌کرد.»

چشمان «مصیب» و «محمدرضا» هر دو اشکبارند. گویی دیگر حرفی برای گفتن ندارند و اشک، راز دلشان را باز می‌گوید. با دلی به جا مانده در این خانه کوچک، اما با صفا و روحانی، از این دو دوست عزیز خداحافظی می‌کنم و به سوی تهران ره می‌سپارم.

در گوشه‌ای از بیابان، ماشین توقف می‌کند. از ماشین بیرون می‌آیم و به خاک فکر می‌کنم که امروز آبرودار نجیبی است و شاید نجابت این خاک، رهنمای این فرزند برومند امام راحل «ره» به این بیابان بوده است. به سوی تهران ره می‌سپارم و یاد حرفهای «مصیب» می‌افتم که می‌گفت، «حاج آقا احمد هر وقت به اینجا می‌آمد، به روستاهای دور و نزدیک منطقه می‌رفت و با مردم به گفتگو می‌نشست، به آنها یاری می‌رساند، از مشکلات آنها آگاهی پیدا می‌کرد و به همین جهت، اهالی این روستاها عشق عجیبی به ایشان داشتند. حاج آقا احمد به خیلی از فقرا و خانواده شهدا و فرزندان آنها سر می‌زدند. ذکر و فکر آقا فقط بچه‌های محروم و فرزندان شهدا بود.

می‌شود مثل یک درخت نجیب

با خدا دست داد سبز و بلند

بنشین روی پنجره‌ها

دل بر این دردهای کهنه میند

و من هنوز به خاک و غمهایم فکر می‌کنم:

سرمایه احساس من مشتکی دو بیتی است

عمری است می‌بالم به این غمهای کوچک

با آنکه بیهوده است، اما می‌سپارم

زخم بزرگم را به مرهمهای کوچک

می‌کند، در اتاقی جای گرفته است. جایی که حاج احمد به راز و نیاز شبانه دل می‌داده اند. در و دیوار خانه سرشار از خاطرات و رازهایی است که تا قرنهای قرن نیز نامکشوف خواهند ماند و من می‌اندیشم که چه انسانهای بزرگی که دل به این دنیا نمی‌بندند و به دنبال چیز دیگری هستند.

چند عکس به یادگار می‌گیرم و با چشمانی خیس و ماتم زده بیرون می‌آیم.

خدایا! اینجا بر حاج احمد چه می‌گذشته است؟ او در این برهوت به دنبال چه چیزی بوده است؟ او از کویر چه می‌خواسته است؟ این مرد بزرگ با چه نیتی به این دورافتاده ترین نقطه می‌آمده است؟ و من مثل همیشه به دنبال پاسخ! چون همیشه هر قدر بیشتر جستجو می‌کنم، کمتر نشانی می‌یابم و تنها در می‌یابم که این خانه در وسط بیابان، پذیرای مردی بوده است که روزها و شبهای بسیاری را در آنجا می‌گذرانیده است، شبهایی پر از گلهای دعا و نماز و نیایش.

حالا به پای حرفهای «مصیب» می‌نشینم که این خانه را او برای حاج آقا احمد ساخته است.

خیلی غمگین و ناراحت حرف می‌زند. چهره‌اش از سالها همراهی حکایت می‌کند و می‌گوید، «من زمانی کارگر حرم امام «ره» بودم و به درخواست حاج احمد به اینجا آمدم و این خانه را برای ایشان ساختم و از همان روزهای اول خود ایشان به اینجا می‌آمدند و به ما سر می‌زدند، گویی ایشان به دنبال گمشده‌ای بودند.» حاج مصیب ادامه می‌دهد، «از رفتار نیک و سجایای اخلاقی ایشان هر چه بگویم، کم گفته‌ام. وی در اینجا نماز جماعت می‌خواند، دعا می‌کرد، به تلاوت قرآن می‌پرداخت و گاهی هم با دوستان مباحثه می‌کرد. گاهی این مباحثه‌ها چندین ساعت به درازا می‌کشید. وی هرگاه که به جماران می‌آمد، می‌گفت، «مرا دعا کنید!» سید احمد به همه اطرافیان توجه داشت. سال اول که اینجا را ساخته بودیم هنوز برق نداشتیم. حاج احمد فانوس کوچکی را روشن می‌کرد و همه دور هم می‌نشستیم. او بسیار خاکی و متواضع بود. گاهی روی خاک دراز می‌کشید و چندین ساعت به آسمان زل می‌زد.»

وی ادامه می‌دهد، «یخچال کوچکی را که می‌بینید یادگار پدرش بود و ایشان همیشه از من می‌خواستند که مواظب این یخچال باشم.»

باید از خود دل برید و به وصال رسید و من در روزی غم‌انگیز و حزن‌آلود که آسمان از درد درون خبر می‌دهد و ابرها متراکم، سر در گریبان خویش فرو برده اند و هوای گریه در سر دارند، قصد دیدار می‌کنم. پرندگان جهان، آواز غم می‌خوانند و خاک، این مهربان صمیمی و آسمان، این همیشه نجیب، بهت زده، پذیرای ماهستند. با سینه‌ای دردآلود و قلبی مالا مال از آه و افسوس و چشمانی اشکبار به چهل و پنج کیلومتری شهر مقدس قم می‌روم. در بیابان کوشک نصرت، جز کویری که با تو از داغ فراق می‌گوید، چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. به دنبال یک نشانی می‌گردم، اما از هیچ کس و هیچ چیز خبری نیست. هر چه بیشتر می‌گردم، کمتر نشانی می‌یابم. در روبرو، تنها چشم اندازی از کوه و بیابان بر پرده دیدگانم نقش می‌بندد و من، تنها به یاد می‌آورم مهربانی این خاک را. هوا آفتابی است، گویا خورشید امروز از مرتفع ترین قله می‌خواهد منظره غم‌آلود و داع یادگار پیر جماران را با مردم نظاره کند. ابرها طاقت نمی‌آورند، بغض خویش را می‌شکنند و می‌گیرند و من با اشک آسمان فرصتی می‌یابم تا به خویشتن خویش بیندیشم. به بالاتر ره می‌سپارم. در منطقه‌ای بوی روح‌پرور بذر و دانه را استشمام می‌کنم و بعد از آن، فقط بوی خاک را، کویر را، بیابان را و آسمان را...

خدایا! حاج احمد خمینی در این کویر برهوت به انجام چه کاری دل داده بود؟ و باز جلوتر می‌روم. هنوز پنج کیلومتر را پشت سر نگذاشته‌ام که خانه‌ای ساده و محقر با دیوارهای گلی، خبر مقدم می‌گوید. یک بار دیگر دور و برم را برانداز می‌کنم. درست رسیده‌ام، زیرا دوستی می‌گفت، «در این بیابان، تنها یک خانه است و آن هم مامن حاج آقا احمد بوده است.» دو مرد پیر و دیگری جوان به استقبال می‌آیند و مرا به داخل خانه فرا می‌خوانند. گریه‌ام می‌گیرد. سادگی و صمیمیت خانه، مرا متحیر و منقلب می‌سازد. نمدها و چند تکه موکت بر زمین نقش عشق زده است. بوی حاج احمد را احساس می‌کنم. بوسه‌ای بر در و دیوار می‌نشانم و گشتی در خانه می‌زنم. لوازم مختصری در خانه است و یخچال کوچکی که یادگار امام راحل (ره) است و باز هم گریه‌ام را می‌برد. تسبیح قهوه‌ای حاج آقا، کتابهای قدیمی که یادگار پدر هستند، تختی کهنه و چوبی و صندوقچه‌ای که رنگ و روی آن از قدمت دیرینه‌اش حکایت



بهار جاودانه...

احمد سینایی

فقط در میان اندیشه ورزان، کاشفان، مخترعان و عالمان علوم نیستند.

چه بسا یک عمل به ظاهر ناچیز در حساس ترین شرایط، سرنوشت یک ملت را تعیین کند و ارزش آن عمل وقتی با درجه خلوص کامل توأمان باشد، از تولیدات بسیاری از تولیدگران اندیشه افزون گردد. آنان که این معنا را دریافته اند، به راحتی می توانند ادراک کنند که چرا ثواب یک ضربت علی (ع) در روز خندق از عبادات تمام جن و انس برتر است، زیرا رمز جاودانگی اعمال، اخلاص است.

و اما اخلاص بدون کسب مکارم اخلاق، سطحی نازل دارد. شناخت درجه خلوص نیت و پاکی عمل، پس از شناخت زمان و موقعیت و شرایط ممکن می گردد. کسانی توفیق می یابند که از جوهر اخلاق کریمه در جان خویش جواهر بسازند تا وظایف خود را در پیچیدگیهای جاری زمانه گم نکنند. مرد مخلص نمی تواند اخلاق را دور بزند، نمی تواند هنر را شناسند و نمی تواند از عقل فاصله گیرد و نیز نمی تواند عالم نباشد. گوئی از ترکیب اخلاق، عقلانیت، علم، هنر، آگاهی و تیز بینی، معرفتی حاصل می شود که جهت گیری آن به سوی عشق است و وقتی عشق آمد، ناخالصیها فرو می ریزد و اخلاص، خود را نشان می دهد. آنها که با یادگار امام (ره) از نزدیک آشنا بودند، در وصف تیزبینی، موقعیت شناسی، توان فراگیری، عقلانیت و هوشیاری او بسیار گفته اند، اما بیش از همه، آنچه جلای بیشتر دارد، اخلاق و اخلاص وی بوده است. اخلاق و اخلاص او نه از سر دلباختگی هوس آلود به سیاست و موقعیت اجتماعی که از سر شناخت عمق یک نهضت فکری، فرهنگی و عرفانی بود که در قامت یک اندیشه سیاسی ظهور می یافت.

خالصانه و بی ریا کمر خدمت در جهت اهداف پدر بستان، بیش از اینکه در رابطه پدر و فرزند و علاقه حاصل از آن معنا یابد، در این ارتباط معنا می یافت که نسبت پدر و فرزند باعث شد که رهبر خویش را در خلوت و جلوت ببیند و هیمة عشقی که در کومه جانش نشست بود، شعله ور گردد و عشقش به پدر نه فقط از حیث آنکه از صلب او آمده، بل از آن جهت که اخلاق پدر را در همه حالات، کریمانه و مخلصانه می دید، به اخلاص نزدیکش می کرد. چنین است که طول و عرض و عمق عمر او به میزان اخلاصش گسترده و عمیق دارد. در حقیقت او مردی بسیار تاثیرگذار بوده است، اما آثار به جا مانده از او را بیشتر باید در خلوصش برای خدمتگزاری جستجو کرد.

طول حیات مرحوم یادگار امام ۴۹ زمستان و ۴۸ بهار بود، اما طول دوم، هنوز ادامه دارد، زیرا عرض و عمقش، طول دوم را ممتد ساخته و ممکن است عدد بهارهای آن از عدد زمستانهایش بیشتر گردد یا خزان و زمستانی نبیند.

شخصیت حاشیه ای است.

اگر سخن عشق، شنیدنی است و عاشق قداستی دارد، بی معشوق چگونه می توان عشق بازی کرد؟ عاشقان همه هیچند و نه هیچ که مانند میلیونها انسان دیگر به امور خویش مشغولند و در حصار زندگی خویش محصور. بی معشوق، عاشق در مدفن خویش مدفون است و از پادها مهجور. اوبی مدد معشوق از یادها می رود و به

گستره ای فراتر از زمان و مکان محدود خویش راه نمی یابد. احمد که علاقه ای فراتر از فرزند به پدر، نسبت به امام داشت، چنان محو در عشق مراد خویش بود که جدا کردنش از معشوق ممکن نبود. او منشاء چنان خدماتی شد که اگر بخواهیم رد پای آنها را بیابیم، باید لایلای سطور سفید زندگی امام (ره) را بکاوییم. کلید گنج «همه یا هیچ بودن» وی را باید در زندگی امام (ره)، یاران، کارگزاران و دشمنانش جستجو کنیم.

زمانه به زبان رمز و راز می گوید که او را دو باره برای امام امت از نو زاده است. وقتی فرزند اول امام در سال ۱۳۵۶ به شهادت رسید و امام از چنان بصیرتی برخوردار بود که شهادت وی را لطف خفیه معبود نامید، به پاس این خوب دیدن، خداوند، فرزند دومش را در کنار وی آورد و در او نیروئی تازه دمید تا دستگیری هوشیار برای کاری بس بزرگ باشد و در جوانی (۳۲ سالگی) پس از شهادت برادر، تولدی دیگر بیابد.

عمر هر انسانی دو طول دارد. طولی که بین دو تاریخ تولد و مرگ به راحتی قابل اندازه گیری است و طولی که پس از مرگ هم تا افقی ناپیدا امتداد می یابد و چنین طولی، از عرض و عمق زندگی منشاء می گیرد. طول عمر تولیدگران اندیشه تا زمانی که آن اندیشه، جاری است، همچنان ادامه دارد، اما خدمتگزاران بشر



شخصیت چند وجهی او بی تردید آمیزه حیرت انگیزی از تضادهائی است که در پرتو امام، هماهنگی دلپذیری را در مقابل دیدگان تماشاگر خو کرده به عادت‌ها و بیگانه با خرق عادت‌ها می‌گشاید. او گاه همچون خدمتکاری، ساده ترین امور را انجام می‌دهد. گاه در نقش یک منشی، رابط امام و دیگران می‌شود.

«احمد» در ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ چشم به جهان گشود و پدر چنین نامی بر او نهاد. ۴۹ سال بعد، در ۲۵ اسفند ۱۳۷۳ در حالی که مردم، او را «یادگار امام» لقب داده بودند، چشم از جهان فرو بست. او برای کسی که چنین نامی را بر او نهاد، همواره با همان نام اولیه، بدون هر لقب و پسوند و پیشوندی، احمد ماند. در نامه های خصوصی، واژه «عزیزم» به دنبال نامش می آمد، ولی شگفت آنکه در خطابه های رسمی، احمد فقط احمد بود. اگر چه ارادتمندانش به او لقبهایی دادند، اما لقبی که امام برای او برگزید، پر معناترین بود. در خطابه های امام، احمد با هیچ واژه ای در نیامیخت و نامش، همچنان صاف و صمیمی ماند. مردم ما نیز این صمیمیت را آن گونه که باید و شاید، دریافتند و واژه یادگار نیز نشان داد که آنان زبان رمز را نیک می شناسند. سخن گزافی نیست این سخن که اگر احمد در پر حادثه ترین فصل تاریخ کشور ما جایگاهی والا یافت و «یادگار» لقب گرفت، بی تردید این همه را به سبب انتساب به امام کسب کرد که اگر امام نبود، یادگار نیز نبود، همچنان که بی خورشید، ماه رانوری و پرتوی نیست.

احمد را از روزنه ای دیگر نیز می توان دید. شخصیت چند وجهی او بی تردید آمیزه حیرت انگیزی از تضادهائی است که در پرتو امام، هماهنگی دلپذیری را در مقابل دیدگان تماشاگر خو کرده به عادت‌ها و بیگانه با خرق عادت‌ها می‌گشاید. او گاه همچون خدمتکاری، ساده ترین امور را انجام می‌دهد. گاه در نقش یک منشی، رابط امام و دیگران می‌شود. گاه مثل یک نگهبان از جان محبوبش مراقبت می‌کند. گاه در کسوت یک پرستار ظاهر می‌شود و دارو در دهان پدر می‌گذارد. گاه در نقش یک شاگرد تیزهوش در برابر استاد و مراد خویش می‌نشیند و او را بر سر ذوق می‌آورد. گاه سفیر پیامهای خصوصی است و گاه مشاور است امین و آگاه. گاه همسخن و همدرد پدر است و گاه مریدی که چشم بر هم نمی‌نهد تا مبادا گزند، خاطر مرادش را مشوش سازد. نگاهش پیوسته نگران قامت بلند و پرواز رفیع اوست. از کلامش دلگرم می‌شود و جانش از جرعه های مهر او سیراب. از این سو در عالم خیال اگر امام را از تاریخ جهان برداریم، احمد در انبوه انسانهایی که هر یک نقشی را ایفا می‌کردند، گم می‌شود و دیگر یادگار نخواهد بود و از آن سو اگر احمد را از امام بگیریم، این سؤال ناگزیر مطرح می‌شود که امام بی احمد چه می‌کرد؟ شاید ظریفان این گونه پاسخ دهند که خداوندی که امام خمینی را رهبر امت می‌کند، در نبود احمد، کسانی را می‌فرستاد تا بارهائی را که او یکتا بر دوش کشید، بردارند. آنگاه آنان یادگارهای امام می‌شدند. همواره چنین بوده است که گاهی برخی از شخصیتها همه و هیچ می‌شوند. همه از آن رو که دستیار مراد خویشند و همه کاره اند و نمی‌شود که نباشند و گاه نقش آنان تا بدان جا حساس می‌شود که برخی از ساده لوحان یا ساده فریبان، چنین تصور یا القا می‌کنند که رفتار شخصیت اصلی در گرو رفتار آن



الذكرى الخالدة...

موجوداً هو قيامه بالواجب و ابداء الرأفة و المحبة لآبناء الشعب الذين كان اقل ما لديهم من قيمة و قرب و لياقة تشمل كونهم «من خلق الله». كان ينظر الى الآخرين كالشمس التي تنظر الى الصحراء و كانت رياض البشر في رؤيته تحمل قدراً و منزلة متساوية رغم كون جلوسه مع الفقراء و المستضعفين افضل و اكثر ارتياعاً. له فكان يعتبر نفسه تريباً حيث عاش اعواماً طويلة في ظلال الشمس و كان طينة تجالس طينة اخرى بفضل الزمن. و لم يسمع او يشاهد منه قط كلاماً او سلوكاً ممزجاً بلذعة او جور. و كان لطيف الطبع عارفاً بالآلام و المتحمل لمعاناة المجروحين و المهضومين دون أن يتوقع استجابة. كان يعتبر نفسه اقل الناس و بعيداً كل البعد عن الطموح نحو المال او الشهرة. فلو كان يرغب فيها لكانت في متناولته بشكل و فير و سهل! فكل ما كان يؤديه في مقابل ما كان يتمنى ادائه لايعتبره شيئاً يذكر. لذلك عندما انتقل والده الكريم الى جوار ربه وضع هذا النجل المتعب من مساعيه الكثيرة و التي لاتعد و لاتحصى خرجينه على الارض متوجهاً نحو اللقاء بالرفيق الاعلى الذي تقدم الجنة فيه ثمناً لذلك الحب و مما لاشك فيه هو أن يكون ذلك الرجل الذي لم يتمنى شيئاً و شوقاً في قلبه سوى رضا الله عز و جل في محفل المحبين لله عز و جل في العالم الآخر.

□ □ □

ينبغي الانعاز بحزن، بأن جانباً مهماً من الجهود المؤثرة لذلك الرجل بقيت غير مروية غير أن هذا التساهل و التقاعس ترك المجال مفتوحاً امام تخرصات البعض من قطاع الطرق الناهيين للعقيدة و الاخلاق لقيامهم و قولهم بما يشتهون. و ما من شك ان الذين اختاروا في الاعوام الاخيرة مسار العناد مع الامام (ره) و حاولوا المساس بوجه نجله فانهم قد فضحوا انفسهم و يشكلون المتاعب الى المخلصين الحقيقيين للدين و المعتقد و قد اكتشفوا اخيراً تفاهة محاولاتهم في التأثير على احد اخلص اعوان الامام(ره) دافعين بذلك الثمن لهذه الجفوة المؤلمة عبر عزلتهم المتزايدة في المجتمع اذ أن مظلومية «ذكرى الامام» السيد احمد لاتشكل حديثاً خفياً بل يشهد بها الصديق و العدو.

في الذكرى التكريمية لهذا الرجل السمي و الكريم التي وضعناها امام القار الكريم انصب اهتمامنا لتقديم بعض الجوانب الخفية من حياته المشحونة بالجهود في وصفها و تفسيرها و الرد ما بوسعنا على البعض من الشبهات المطروحة حولها في الاعوام الاخيرة على أمل أن يدخل هذا الجهد المتواضع الفرحة على الروح الطاهرة للامام الراحل (ره) و روح نجله الكريم و يزيد من ثراء قيم الثورة الاسلامية.

رئيس التحرير

مما لاشك فيه أن الثورة الاسلامية العظيمة جاءت بفضل جهود شخصيات قيّمة وضعت مجمل رصيد حياتها المعنوي و المادي و مواهبها القيمة في خدمة هذه الثورة و تقويتها و تحكيمها و قد بقي الكثير من هذه الوجوه و الشخصيات غير معروف وسط الاحداث الصعبة التي شهدتها الساحة الايرانية في الاعوام التي اعقبت انتصار هذه الثورة و لم يتم التقدير بها بما يلزم و ما هو الواجب حيالها على تأثيرها و منزلتها حتى بين معاصري هذه الشخصيات و الوجوه المعتمدة.

□ □ □

و كان احد هذه الوجوه هو المرحوم حجة الاسلام و المسلمين الحاج السيد احمد الخميني «الذكرى القيمة للامام» (رحمة الله عليه) و كان حضوره المستمر و المؤثر في كافة مراحل بلورة الثورة و «انتصارها» و تثبيت دعائمها و استمرارها بعد الامام(ره) يحتل الوزانة و المكانة الرفيعة و الشامخة جداً.

ان القاء نظرة الى حياة المرحوم الحاج السيد احمد الخميني الحافلة بالجهود و المساعي و الكفاح تدفع كل فرد منصف الى الاعتراف بجميلة حيال و هو: ان لم نقل بأن عدم وجوده كان يؤدي الى عدم امكانية استمرار الثورة الاسلامية لكن الثورة كانت دون وجوده تتعرض على اقل تقدير الى المزيد من التحديات و المخاطر المخربة و كانت تتعرض كذلك عملية الكفاح و النضال و الثورة الى مشاكل جادة.

لقد كان حضوره المصيري و الفاعل في أعوام شبابه في ايران و ابان غياب اسرته و قيامه بدور حلقة الوصل بين سماحة الامام(ره) و المناضلين في الداخل و خاصة في الاعوام التي كان يتمكن فيها من الحضور في المجالات الاخرى التي كان الشباب يتمنون الحضور فيها حتى ليوم واحد و أن يلمع نجمة و يحظى بالشهرة و الاعتبار الواسعين، مما يعكس ذلك قمة ايتار و تضحياته.

لقد تولى المرحوم الحاج السيد احمد الخميني «قدس سره» لعدة اعوام المهام الكبيرة جداً للمحافظة على سلامة الامام الخميني(ره) و على روحه في خضم كفاحه الدؤوب ضد النظام الشاهنشاهي الظالم حيث كان يرى جمهور الشباب ممن كانوا في عمره يبحثون عن معنى الحياة لهم في المجالات السهلة و كان بلوغها لشاب كفوء و لائق من امثاله امراً سهلاً جداً و في المتناول. و قد سارع السيد احمد الخميني بما يحمله من ذكاء مفرط و دقة مثالية نحو مساعدة والده بعد استشهاد اخيه السيد مصطفى في النجف الاشرف حيث كان يحتاج قبل كل شيء الى انسان مخلص و مؤمن و امين و صديق و حنين كي يتمكن من الوقوف الى جانبه دون الحديث عن شكواه او فقدانه الصبر من متاعب الاعوام الصعبة للكفاح او التشكيك حتى لحظة واحدة في صحة السبيل الذي سار عليه ليكون صامداً الى جانبه و ليعين الآخرين الذين كانوا على استعداد لبذل كل مآلديهم من مال و روح لارواء غرسة الثورة الفتية بجهودهم لتتحول الى تلك الدوحة العملاقة و القوية لتعطى ثمارها.

□ □ □

ان الدور الحكيم و الفريد الذي لعبه المرحوم الحاج السيد احمد الخميني في كافة المراحل و في كافة الجوانب يكون جديراً بالاهتمام و التأمل الواسع و الشامل. فعندما كان يفكر بسلامة الامام كان يستفيد من كافة الامكانيات المتاحة و يستخدم التمهيدات القيمة حيث كانت حياة سماحة الامام(ره) و خاصة في أعوام مابعد سكتته القلبية الاولى بفضل العناية الدقيقة و هواجس نجله الذي كان يتحمل اعباء قلق الامام حيث ضحى بسلامته و روحه في سبيل تحمل اعباء هذه المسؤولية الكبيرة. و كان تأسيسه و لمستشفى مجهزة الى جوار بيت الامام و تحولها السريع الى مركز طبي فاعل، هدية قيمة تسلّمها الشعب الايراني المسلم من الايدي الحنونة لذكرى الامام.

□ □ □

كان السيد احمد قد استدان تواضعه المقرون باللطافة من مولاه حيث وضع مآلديه من كل غال و نفيس في خدمة محبوبه و مع ذلك كان خجلاً من جلال و عظمه ذلك المولى الواحد الاحد عز و جل و قد صهر حياته في بوثقة الحب له و حول حديد وجوده الى الفولاذ الصلب.

لم يجرب السيد احمد قط تصوير «أنا» نفسه و الانانية المعوجة في مرآة الوجود و كانت نفسه اى انانيته غائبة في مدرسة الحب التي سجل فيها اسمه منذ بداية حياته فكل ما كان

منظومه آفتاب

● محمود شاهرخی

آن روح بهار، آن بهین گلبن باغ
منظومه آفتاب را چشم و چراغ
شد سوی امام و بر دل ما ز این غم
بنهاد فلک داغ دگر بر سر داغ

آن مرغ بهشتی به دمی جست ز دام
در قرب جوار دوست بگرفت مقام
احمد که نداشت طاقت هجر پدر
بر کند دل از جهان و شد پیش امام
در دانه دامن خمینی

● احمد عزیزی

احمد جگرم سوخت که رفتی ز بر ما
دیگر ز خمینی که بماند به سر ما؟
می کرد سفارش پدر پیر به امت
یعنی نگذارید غریب این پسر ما
ای نوگل بستان خمینی ز چه آخر؟
رفتی و نکردی چو شهیدان خبر ما
از طاق جماران نرود تا به قیامت
احمد! گل روی تو ز باغ نظر ما
افسوس که رفت از پی بابا به دل خون
در دانه دامن خمینی ز بر ما
بنگر که شکست از غمت ای پور خمینی
مانند ستونهای جماران، کمر ما
بر خیز و بزن سینه، عزادار خمینی
چون خاک جماران شده از نو به سر ما
ای خامنه ای تسلیت این داغ جگر سوز
وای مهدی صاحب، بنگر چشم تر ما
بگداز در این داغ به ایوان جماران
چون احمد گریان بگدازد جگر ما

عشق مجسم

● محمد علی مردانی

آن عشق مجسم که خمینی فر بود
احمد خلف امام دین پرور بود
مانند گل مجمدی پرپر شد
چون محو گل جمال پیغمبر شد

احمد که سهیل پاک پیغمبر بود
محبوب قلوب امت و رهبر بود
نستوه مجاهدی که تا آخر عمر
در خدمت دین، همیشه در سنگر بود

احمد که امید امت و رهبر بود
در گلشن دین، نهال بار آور بود
افسوس که شد چراغ عمرش خاموش
مردی که مقامش از ملک برتر بود

چون خسته ز کید چرخ دون پرور شد
خواهان لقای خالق داور شد
در سبزه ترین بهار، فرزند امام
از باد اجل به سان گل پرپر شد
یک شعله از خورشید
جلیل واقع طلب

به یادگار امام

یک کهکشان نشست به خون، چشم یار، نیز
دنبالشان ستاره دنباله دار، نیز
این خنجر برهنه که در سینه ام شکست
روزی نشست در جگر یک سوار، نیز
دست قنوت، چشمه شد از بی اجابتی
داد از دعا و گریه بی اعتبار، نیز
یک شعله داشتیم ز خورشید یادگار
خورشید رفت و از پی اش این یادگار، نیز
در از دحام فاجعه، زخمی شگرف بود
بر شانه زمین و دل سوگوار، نیز
دیگر به پای جوشش اشکم نمی رسد
تنهانه رودخانه، نه شط، آبشار، نیز
تنهانه آینه است که ماتم گرفته است
یک کهکشان نشست به خون، چشم یار، نیز

گل باغ خمینی

● احد ده بزرگی

دوباره همچو دریای بی قرارم
چنان ابر بهاری، اشکبارم
ز داغت ای گل باغ خمینی
اگر سر بر سر زانو گذارم

گل آتش دم باغ خمینی
که بر لب داشت ابلاغ خمینی
فتاد از کار قلب نازنینش
دوباره تازه شد داغ خمینی

Prologue

Ineffaceable memorial

The great incident of the Islamic revolution undoubtedly is the consequent of some respected persons who have spent all their life, their moral and material assets and their valuable talents to strengthen it. Most of these persons were not recognized during the years after the war, and their value and position were not recognized while their efforts were not appreciated among their coevals.

□ □ □

One of the most eminent persons of this type is the late Hojat Al Islam val Moslemin Haj Seyed Ahmnad Agha Khomeini the valuable memorial of Imam whose continuous and permanent presence during all formation procedure of revolution, its victory and continuing it after the death of saint Imam is so considerable and approvable.

A glance at energetic life of the late Hojat Al Islam val Moslemin Haj Seyed Ahmnad Agha Khomeini approves that without him; continuation of the revolution would be hindered or at least would face serious and dangerous damaging problems.

□ □ □

His effective presence in Iran, when he was young and in absence of his family and playing the role of a liaising person between saint Imam and combatants in Iran, while he could spend his springtime in fields the same as most other young who wished to be well-known and famous, he continued Imam's way which approves his high level of devotion.

Hojat Al Islam val Moslemin Haj Seyed Ahmnad Agha Khomeini accepted to protect Imam and keep him safe considering the extreme opposes of cruel regime while his friends of the same age were searching for those easy sort of jobs through which one could easily get enough fame and money, and he could acquire it easily. He had such a kind of talent that after martyrdom of his brother, he started to help his father who needed a religious, trustworthy, frank and kind person more than any thing else to continue the procedure of revolution without considering those arduous days of fighting to watch the scion of revolution to change it into a great and strong tree to get its fruits.

□ □ □

Tactful and incomparable role of Hojat Al Islam val Moslemin Haj Seyed Ahmnad Agha is considerable from various comprehensive aspects. When he is anxious about health of Imam, he uses all his capabilities so that the life of Imam undoubtedly during the years after his first serious heart attack is a consequence of cares of a man who had endured lonely all anxieties of Imam, as he spent his own life for it. Founding an equipped hospital next to the house of Imam and transferring him urgently to a capable medical centre is a precious gift that Islamic nation has got from him ((memorial of imam)).

He had learnt humility and meekness from his Mola (Imam Ali) who had devoted his entire life for celestial love.

Seyed Ahmad Agha had never experienced ambition. Egotism was absent for ever in the school of Love that he had enrolled in since his birth. Doing the duty and affability were all that he had done for people whose least value was considered as being a creature of God. He looked at others like a sun to a desert or a rosary. All human being were equal for him. He could easily communicate with people of low level because he considered himself as a dust that had lived with the sun or as piece of clay that had lived with a flower and being influenced with it. He had never irritated or annoyed any body as he was a softhearted person and worried about all forlorn and downhearted people lonely.

He condescended and never thought about fame, as he could easily gain them free. The more he tried the less he thought to gain, so that when his father, the gist of his life, passed away he passed away too to get his guerdon in heavens and undoubtedly he will be living with friends of God over there.

□ □ □

It should be confessed that while lamenting that important part of his effective efforts are not mentioned yet and this sort of nonchalance has paved the way for enemies of Islam. Undoubtedly, those who had tried to distain Imam through aspersing his son had failed and just are putting the compassionate into trouble and soon had understood that their plans are futile, and his son is clearly an oppressed person who all his friends and enemies know it.

In this memorial which is being prepared for respect of this great man we had tried to interpret and explain some hidden parts of his energetic life and to answer some of the ambiguous extended questions during the recent years. We hope that this little effort will please the shining soul of Imam and his respected son and to enrich the history of revolution.

● **Redactor**

